

T: thymidine یا thymine ؛threonine- ؛tesla ؛tera- ؛N: tetanustoxoid (توکسوید کزاز)؛ thoracic vertebrae (مهره‌های پشتی T₁-T₁₂) ؛intraocular tension (فشار داخل کره چشم).

2,4,5-T: نوعی علفکش سمی کلرفنوکسی به فرمول 2,4,5 trichlorophenoxyacetic acid (مهره‌های پشتی T₁-T₁₂) ؛Agent Orange (عامل پرتقالی رنگ، گیاهکش سمی) است. **absolute temperature** (دمای مطلق).

T: نیمه عمر. **T_{1/2}**: نیمه عمر. **T₃**: triiodothyronine. **T₄**: thyroxine. **T_m**: transport maximum (حداکثر انتقال).

در تست‌های عملکرد کلیه حروف کوچک پایینی، ماده‌ای را که در آزمایش به‌کار است رفته مشخص می‌کنند، مانند T_mPAH. **P-aminohippuric acid** که نماد آن است.

t: translocation (جابجایی، انتقال). **t**: time (زمان)؛ temperature (دما).

t_{1/2}: نیمه عمر. **TA**: toxin-antitoxin ؛Terminologia Anatomica (توکسین، آنتی‌توکسین).

Ta: نماد عنصر شیمیایی tantalum (تانالتوم). **tabanid** /tabˈah-nid/ هر نوع خرمگس از خانواده Tabanidae. شامل خرمگس اسبی (horsefly) و خرمگس گوزنی (deerfly).

Tabanus /tah-baˈnus/ جنسی از خرمگس‌های اسبی گزنده و خونخوار که تریپانوزوم‌ها و سیاه زخم را به حیوانات مختلف انتقال می‌دهند.

tabes /taˈbɛz/ ۱. تحلیل رفتن بدن یا بخشی از آن. ۲. ← **t.dorsalis**.

t.dorsalis: نوروسیفیلیس پارانشیماتو که با دژتراسیون

ستون‌های خلفی و ریشه‌های خلفی و گانگلیون نخاعی مشخص می‌شود و علائم آن عبارتند از ناهمگونی عضلانی، حملات درد شدید، دردهای حملاتی احشایی، اختلالات حس و اختلالات تروفیک مختلف، به‌ویژه در استخوان‌ها و مفاصل. سل غدد مزانتریک در کودکان. **t.mesenterica**.

tabescent /tah-besˈent/ تحلیل رونده.

tatetic /tah-betˈik/ مربوط به تابس یا تحت تأثیر آن.

tabetiform /tah-betˈi-form/ شبیه به تابس.

tablature /tabˈlah-chur/ تقسیم شدن استخوان‌های مجسمه‌ای اصلی به صفحات داخلی و خارجی به وسیله یک diploë (لایه اسفنجی واقع در بین لایه‌های متراکم داخلی و خارجی استخوان‌های مسطح مجسمه - مترجم).

table /taˈbl/ لایه یا سطح هموار.

inner t. of skull: لایه فشرده داخلی استخوان‌های پوشاننده مغز.

outer t. of skull: لایه فشرده خارجی استخوان‌های پوشاننده مغز.

vitreous t.: لایه داخلی مجسمه.

tablet /tabˈlet/ مقدار معینی از دارو که به صورت جامد، با یا بدون رقیق‌کننده مناسب ساخته می‌شود. ● قرص.

buccal t.: نوعی قرص که وقتی بین لثه و مخاط دهان نگه داشته شود، حل می‌شود و در نتیجه امکان جذب مستقیم جزء فعال آن از راه مخاط دهان فراهم می‌آید.

enteric-coated t.: نوعی قرص که با موادی پوشانیده شده است که آزاد شدن دارو را تا وقتی از معده خارج شود به تأخیر می‌اندازند. ● قرص دارای پوشش رودهای.

sublingual t.: نوعی قرص که وقتی در زیر زبان نگه داشته شود، حل می‌شود و در نتیجه امکان جذب مستقیم جزء فعال آن از راه مخاط دهان فراهم می‌آید.

taboparesis /taˈbo-pah-reˈsi/ فلج عمومی که همزمان با تابس دورسالیس ایجاد می‌شود.

tache /tahsh/ [Fr.] تاش؛ نقطه پالکه.

tachetic: سفت.

t. blanche /blahnsh/ لکه سفید رنگی که در بعضی بیماری‌های عفونی بر روی کبد ایجاد می‌شود.

t's bleu /trɛˈblø-ahtr/ ۷ **maculae caeruleae**. ←

t.c.ÂrÂbrale /sa-ra-brahl ۷ خط محتقنی که در اثر کشیده شدن ناخن بر روی پوست ایجاد می‌شود و از علائم همراه بیماری‌های عصبی یا مغزی مختلف است.

t.motrice /mo-trɛs ۷ صفحه انتهایی حرکتی.

t.noire /nwahr/ زخمی که به وسیله دلمه سیاه رنگی پوشیده شده است و واکنش موضعی شاخصی است

که در محل گزش آلوده برخی ریکتریزهای ناشی از کته به وجود می‌آید.

tachography /tah-kogˈrah-fe/

ثبت حرکت و سرعت جریان خون.

tachy-

tachyarrhythmia /tak ˈe-ah-nith ˈme-ah/

تاکی آریتمی: نوعی اختلال ریتم قلب که در آن، سرعت ضربان قلب به‌طور غیرطبیعی افزایش می‌یابد.

tachycardia /-kahrˈde-ah/

افزایش غیرطبیعی ضربان قلب. **tachycardiac**. صفت.

atrial t.

ضربان سریع قلب، معمولاً بین

۱۶۰ تا ۱۹۰ در دقیقه که از یک کانن دهلیزی منشاء می‌گیرد.

atrioventricular (AV) junctional t.,

atrioventricular (AV) nodal t.

← **junctional t.**

atrioventricular nodal reentrant t.

تاکی‌کاردی ناشی از ورود دوباره در گره دهلیزی بطنی یا اطراف

آن که ممکن است antidromic باشد (که در آن، هدایت

ایمپالس به صورت پیش‌گستر، از مسیر فرعی، و پس‌گستر، از

مسیر هدایت طبیعی انجام می‌شود) و یا orthodromic (که

در آن، هدایت ایمپالس به شکل پیش‌گستر، از مسیر طبیعی، و

پس‌گستر، از مسیر فرعی انجام می‌شود).

atrioventricular reciprocating t. (AVRT)

نوعی تاکی‌کاردی ورود دوباره که در آن، مدار ورود دوباره، هم از

مسیر هدایت طبیعی و هم از مسیر فرعی تشکیل می‌شود.

نوعی تاکی‌کاردی که با ۱۰۰ تا

۱۳۰ ضربان در دقیقه، امواج P متغیر، و فواصل P-P نامنظم

مشخص می‌شود و اغلب به فیبریلاسیون دهلیزی می‌انجامد.

← **reentrant t.**

circus movement t.

فعالیت سریع قلب در

پاسخ به ایمپالس‌های با منشاء خارج از گره دهلیزی بطنی.

نوعی تاکی‌کاردی که در پاسخ

به ایمپالس‌های منشاء گرفته از محل اتصال دهلیز به بطن،

یعنی در گره دهلیزی بطنی ایجاد می‌شود و تعداد ضربانات آن

بیش از ۷۵ در دقیقه است.

multifocal atrial t. (MAT)

← **chaotic atrial t.**

nonparoxysmal junctional t.

نوعی تاکی‌کاردی با شروع آهسته که از محل اتصال دهلیز به

بطن منشاء می‌گیرد و دارای ۷۰ تا ۱۳۰ ضربه در دقیقه است و

عامل آن، افزایش قابلیت خودکداری بافت دهلیزی بطنی، غالباً

ثانوی به بیماری یا تروما است.

فعالیت سریع قلب با شروع و خاتمه ناگهانی.

paroxysmal t.

paroxysmal supraventricular t. (PSVT)

تاکی‌کاردی فوق بطنی که به صورت حملاتی با شروع و خاتمه سریع و معمولاً به وسیله مدار ورود دوباره ایجاد می‌شود.

تاکی‌کاردی ناشی از مکانیسم

reciprocating t.

ورود دوباره که با ریتم دو طرفه (reciprocating) مشخص

می‌شود. (← **reciprocating rhythm**، در توضیح لغت

(rhythm).

هر نوع تاکی‌کاردی که با وجود مدار

ورود دوباره مشخص می‌شود. (← **reentrant circuit**، در

توضیح لغت (circuit).

نوعی تاکی‌کاردی که از گره

سینوسی منشاء می‌گیرد و در حین ورزش یا اضطراب طبیعی

است ولی همراه با شوک، هیپوتانسیون، هیپوکسی، نارسایی

احتقانی قلب، تب و وضعیت‌های مختلف توأم با برون‌ده بالای

قلبی نیز دیده می‌شود.

هر نوع تاکی‌کاردی منظم

supraventricular t. (SVT)

که در آن نقطه تحریک، در بالای شاخه‌های دسته واقع است.

همچنین ممکن است شامل تاکی‌کاردی‌های با منشاء

مدارهای بزرگ ورود دوباره (که جایگاه‌های دهلیزی و بطنی،

هر دورا در بر می‌گیرند) باشند.

نوعی ریتم بطنی

ventricular t.

سریع غیرطبیعی همراه با تحریک انبساطی بطن که معمولاً با

بیش از ۱۵۰ ضربان در دقیقه همراه است و از داخل بطن

منشاء می‌گیرد و اغلب با تفکیک دهلیزی بطنی همراه است.

tachydysrhythmia /-dis-nith ˈme-ah/

ریتم غیرطبیعی قلب با بیش از ۱۰۰ ضربان در دقیقه، در

بزرگسالان، معمولاً به جای آن، از واژه تاکی‌آریتمی استفاده

می‌شود.

توالی پتانسیل‌های

tachygastric /-gasˈtre-ah/

الکتریکی با فرکانس‌های بالا و غیرطبیعی که در ناحیه آنتر

معده ایجاد می‌شود.

هر کدام از اعضای خانواده

tachykinin /-kiˈnin/

پپتیدهایی که از نظر ساختمانی و عملکردی به ماده P شباهت

دارند؛ همگی پرقدرت هستند و به سرعت باعث ترشح می‌شوند

و انقباض عضله صاف و اتساع عروقی ایجاد می‌کنند.

خوردن سریع.

tachyphagia /-faˈjah/

۱. ایمپونیزاسیون سریع

tachyphylaxis /-fi-lakˈsi/

بر علیه اثر دوزهای کمی عصره یا سرم، از طریق

تزریق قبلی دوزهای کوچک آن.

۲. پاسخ همراه با کاهش سریع، در برابر یک دارو یا ماده فعال

فیزیولوژیک به دنبال تجویز دوزهای کم آن‌ها.

tachyphylactic، صفت.

tachypnea /tak ˈip-neˈah/

تنفس بسیار سریع.

tachyrrhythmia /tak ˈe-rith ˈme-ah/

نوعی تغییر شکل مادرزادی که در آن، پا و مچ پا، از شکل یا وضعیت طبیعی خود خارج می‌شوند. انواع این تغییر شکل عبارتند از: خم شدن به بالا (t.calcaneus :dorsiflexion)، خم شدن به سمت کف پا (t.equinus : plantarflexion)، چرخش پاشنه به سمت بیرون از خط وسط و پروناسیون (t.valgus یا کف پای صاف)، چرخش به سمت ترون، از خط وسط و سوبیناسیون (t.varus) یا ترکیبی از موارد مختلف، t.calcaneovarus ، t.calcaneovalgus ، t.equinovarus یا t.equinovalgus

talipomanus /tal "i-pom "ah-nus/ دست چپری؛ **dubband**،

talocalcaneal /ta "lo-kal-ka "ne-al/ مربوط به استخوان قاپ (تالوس) و پاشنه (تالکانتوس).

talocrural /-kroo "al/ مربوط به استخوان قاپ (تالوس) و استخوان‌های ساق.

talofibular /-fib "u-ler/ مربوط به استخوان قاپ (تالوس) و فیبولا.

talonavicular /-nah-vik "u-ler/ مربوط به استخوان قاپ (تالوس) و ناوی (ناویکولار).

talus /ta "lus/ [L.] استخوان تالوس؛ (جمع: tali):

tambour /tam-boor " tambour: وسیله طبل ماندندی که برای انتقال حرکات در یک دستگاه تئاتر به کار می‌رود.

tampon /tam "pon/ [Fr.] تامپون؛ بسته، لایه یا توبی ساخته شده از پنبه، اسفنج یا ماده دیگر که به مقدر زیاد در اعمال جراحی به منظور قرار دادن در بینی، واژن و غیره، با هدف کنترل خونریزی یا جذب ترشحات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

tamponade /tam "po-n ad " tamponade؛ استفاده از تامپون در جراحی. ۱. تحت فشار قرار گرفتن یک بخش به‌طور مریض. ۲. تامپوناد به وسیله

balloon t. ابزاری که دارای لوله‌ای با سه مجرا و دو بادکنک قابل باد شدن است و لوله سوم آن به مکش لخته‌های خون اختصاص دارد.

cardiac t. تحت فشار قرار گرفتن قلب به وسیله افزایش فشار داخل بزرگوار، ناشی از تجمع خون یا مایع در آن.

esophagogastric t. اعمال فشار مستقیم در برابر خونریزی از واریس‌های مری، با استفاده از وارد کردن یک لوله دارای بالون به مری و لوله دیگر به معده و باد کردن آن‌ها.

tangentiality /tan-jen "she-al "t-te/ نوعی الگوی تکلمی که با ارائه پاسخ‌های مبهم، کنایه‌آمیز و نامربوط به سوالات مشخص می‌شود، به نحوی که پاسخ‌های فرد هرگز به هدف مورد نظر سؤال نمی‌رسند. ● تفکر مماسی؛ تفکر بی‌ربط.

← **tachycardia.**

tachysterol /tak-is "ter-ol/ ایزومر ارگوسترول که در اثر تاباندن اشعه تولید می‌شود. مربوط به لمس. ● لمسی.

tactile /tak "il/ وسیله اندازه‌گیری حساسیت لمسی.

tactometer /tak-tom "è-ter/ جنسی از کرم‌های نواری.

Taenia /te "ne-ah/ **T. echinococcus** **Echinococcus granulosus.** گونهای به طول ۴ تا ۸ متر

T.saginata که در روده انسان به شکل بالغ و در عضلات و بافت‌های دیگر گاو و سایر نشخوارکنندگان به صورت لارو یافت می‌شود. معمولاً انسان در اثر خوردن گوشت نیم پخته گاو آلوده می‌شود.

T.solum گونهای به طول ۱ تا ۲ متر در روده افراد بزرگسال یافت می‌شود. فرم لاروی آن اکثراً در عضله و بافت‌های دیگر خوک وجود دارد و عفونت انسان در اثر خوردن گوشت نیم پخته خوک رخ می‌دهد.

taenia /te "ne-ah/ [L.] تنیا؛ (جمع: taeniae):

۱. نوار مسطحی از بافت نرم. ۲. نوعی کرم نواری از جنس **Taenia**

taeniae coli سه نوار ضخیم که به وسیله رشته‌های طولی لایه عضلانی روده بزرگ ساخته می‌شوند و از آپاندیس تا رکتوم امتداد می‌یابند.

taeniicide /-sīd " taeniicide: کشنده کرم‌های نواری.

۲. عامل یا داروی کشنده کرم‌های نواری.

taeniafuge /-fūj " taeniafuge: دفع‌کننده کرم‌های نواری.

taeniafugal عامل دفع‌کننده کرم‌های نواری. صفت.

taeniasis /te-ni "ah-sī/ عفونت با کرم‌های نواری جنس **Taenia**

taichi /ti "che " [chinese] سیستمی از وضعیت قرارگیری بدن که با حرکات ظریف و موزون در ارتباط است و از کشور چین منشأ می‌گیرد. هدف از این سیستم برقراری تعادل میان یین (yin) و یانگ (yang) و ایجاد هماهنگی داخلی و خارجی است و عملکرد قلبی عروقی، عضلانی اسکلتی و تنفسی را بهبود می‌دهد و برای درمان اختلالات مختلف به کار می‌رود.

tail /tāl/ هر نوع زائده باریک. ● دم.

t. of spermatozoon فلازل اسپرماتوزوید که حاوی آکسونما است و از چهار ناحیه تشکیل می‌شود: سر، قطعه میانی، قطعه اصلی و قطعه انتهایی.

talc /tal/ تالک؛ سیلیکات

مینیم آبشار و طبیعی که گاهی مقدار کمی سیلیکات آلومینیوم هم دارد و در شکل خالص به صورت پودر مصرف می‌شود.

talcosis /tal-ko "sīs/ پنوموکونیوز ناشی از تالک.

talipes /tal "i-pēz/

tannate /tanˈɑːt/

هر یک از نمک‌های اسیدتانیک که همه آن‌ها قابض هستند.
اسید تانیک: ماده‌ای که از پوست و میوه درخت‌ها و درختچه‌های مختلف به ویژه پوست درخت بلوط به دست می‌آید.

tannin /-in/

tannic acid. ←

تانن‌لوم: عنصر شیمیایی
به عدد اتمی ۷۳ که فلزی است چکش‌خوار که دچار رنگ زنگی نمی‌شود و به عنوان صفحه یا دیسک به جای استخوان مجامعه قرار می‌گیرد و نیز در سوچورهای سیمی و وسایل مربوط به پروتز به کار می‌رود؛ به جدول عناصر مراجعه کنید.

tanycyte /tanˈɪ-sɪt/

سلول تغییر شکل یافته
ایباندیم ایفاندیولوم هیپوتالاموس که عملکرد ناشناخته‌ای دارد اما ممکن است هورمون‌ها را از مایع مغزی نخاعی به داخل گردش هیپوفیزی یا از نورون‌های هیپوتالاموس به مایع مغزی نخاعی انتقال دهد.

tap /tæp/

۱. ضربه سریع و ملایم.
۲. تخلیه مایع به وسیله پاراستر.

spinal t.

lumbar puncture. ←

tape /tæp/

نوار باریک و طولی از پارچه یا ماده انعطاف‌پذیر دیگر.
نواری از پارچه یا ماده دیگر که یک روی آن با ماده‌ای چسبنده و حساس به فشار پوشانده شده است.
مسطح بودن
جمع‌همه، با ضریب عمودی زیر ۰.۷۲.
صفت.

tapetum /təp-ˈtʊm/ [L.]

(جمع: tapeta):

۱. ساختمان یا لایه‌ای از سلول‌های پوشاننده.
۲. طبقه‌ای از رشته‌های جسم بینایی بر روی سطح فوقانی خارجی شاخ اکسی‌پیتال بطن جانبی.

tapeworm /tæpˈwɜːrm/

cestode. ←

کرم انگل روده دارای شکل مسطح و نوارمانند. ● کرم نواری.
armed t. **Taenia solium.** ←
beef t. **Taenia saginata.** ←
broad t.

کرم نواری پهن؛ ← **Diphyllobothrium latum.**
کرم نواری سگ؛ ← **Dipylidium Canium.**
کرم نواری ماهی؛ ← **Diphyllobothrium latum.**

کرم نواری خوک؛ ← **Echinococcus granulosus.**
کرم نواری غیرمسلم؛ ← **unarmed t. Taenia saginata.**
tapotement /təp-ˈot-maw ʔ/ [Fr.]

ماساژ دادن به صورت وارد آوردن ضربه‌های آرام.

tar /tahr/

تار: مایع چسبنده قهوه‌ای
تیره یا سیاه که از گونه‌های مختلف کاج یا زغال سنگ قیری به دست می‌آید. سابقاً این ترکیب به صورت خوراکی برای درمان اختلالات متعدد به کار می‌رفت اما ثابت شده که سمی و سرطان‌زاست و امروزه تنها برای درمان موضعی اختلالات پوستی مصرف می‌شود. ● فطران.

coal t.

نوعی محصول فرعی که از تقطیر تخریبی زغال‌سنگ قیری به دست می‌آید و به عنوان داروی ضدناگزما و ضدپوریا ریس موضعی به کار می‌رود. ● فطران زغال سنگ.

tarantula /təh-ranˈtʃu-lah/

نوعی عنکبوت سمی
که نیش آن باعث ایجاد التهاب و دردی می‌شود که معمولاً شدید نیست. انواع این عنکبوت عبارتند از: *Eurypelma hentii* (تارانتولای آمریکایی)، *Sericopelma communis* (تارانتولای سیاه پاناما) و *Lycosa tarantula* (عنکبوت گرگی اروپایی).

tardive /tahrˈdiːv/ [Fr.]

دارای تأخیر؛ کند و کم‌سرعت، دیررس. ● تأخیری.

tare /tɑːr/

۱. وزن ظرفی که یک ماده در آن توزین می‌شود.
۲. توزین یک ظرف به منظور کم کردن وزن آن در مجموع وزن ظرف و ماده داخل آن.

target /tahrˈgɛt/

۱. شیء یا منطقه‌ای که چیزی به سمت آن نشانه رفته است، مانند منطقه قطب مثبت (آند) در لوله اشعه X که محل برخورد الکترون‌ها است و منجر به تابش اشعه X می‌شود.
۲. سلول یا عضوی که تحت تأثیر یک عامل ویژه، مثل هورمون یا دارو واقع می‌شود. ● هدف.

tarichatoxin /tɑːrˈɪk-ah-tokˈsin/

زایی که به نوروتوکسین کشنده تروتوکسین سمندر *Taricha* داده شده است.

tarry /tahrˈe/

۱. پر یا پوشیده شده با فطران.
۲. ضخیم و تیره؛ شبیه به فطران.

tarsadenitis /tahrˈsɑd-ɛ-niˈtiːs/

التهاب غدد میومین و تارس (صفحه بافت همبند پلک).
مربوط به تارس.

tarsal /tahrˈsɑl/

درد در ناحیه تارس.

tarsalgia /tahr-salˈʒe-ah/

استخوان‌های مچ پا.

tarsalia /tahr-saˈle-ah/

← **tarsal.** [L.]

tarsectomy /tahr-sekˈtəh-me/

۱. برداشتن یک یا چند استخوان مچ پا.
۲. برداشتن تارس (صفحه بافت همبند پلک).

tarsitis /tahr-siˈtiːs/

← **blepharitis.**

جزء کلمه [Gr.] به معنی حاشیه

tars(o)-

پلک، مچ پا: انحنای روی پا (بین قوزک و انگشتان پا).

tarsoclasia /tahr-sok 'lah-si/s/

شکستن استخوان مچ پا به وسیله عمل جراحی.

tarsconjunctival /tahr 'so-kon-junk 'li-v'l/

مربوط به صفحه بافت همبند پلک، و ملتحمه.

tarsomalacia /tahr 'so-mah-la 'she-ah/

نرم‌شدگی تارس (صفحه بافت همبند پلک).

tarsometatarsal /-met 'ah-tar 'sal/

مربوط به استخوان مچ و متاتارس.

tarsoplasty /tahr 'so-plas 'te/ **blepharoplasty**. ←

tarsoptosis /tahr 'sop-to 'si/s/ **flat foot**. ←

tarsorrhaphy /tahr-sor 'ah-fe/

بخیه زدن بخشی از پلک با تمام پلک بالا و پایین به یکدیگر

که این کار برای کوتاه کردن یا بستن کامل شکاف پلکی انجام

می‌شود.

tarsotomy /tahr-sor 'ah-me/ **blepharotomy**. ←

تارس؛

۱. مچ پا؛ مجموعه‌ای از هفت استخوان که مفصل بین پا و

ساق را تشکیل می‌دهند. استخوان‌های مزبور عبارتند از:

talus (قاپ)، calcaneus (پاشنه)، navicular)،

میخی شکل (cuneiform)، داخلی، میانی، خارجی و

مکعبی (cuboid).

۲. صفحه بافت همبند که شبکه پلک را تشکیل می‌دهد.

tartar /tahr 'ter/

تارتار؛ جرم دندان.

tartaric acid /tahr-tar 'ik/

هر یک از ایزومرهای

متعدد اسید دی‌کربوکسیلیک به فرمول

COOH₂HOOC(CHOH)₂ که به ویژه در انگور یافت

می‌شود.

نمک اسید تارتاریک.

tartrate /tahr 'tra't/

هر نوع ماده، مثل نمک که قادر به تحریک حس چشایی باشد.

۱. نوعی حس که به وسیله گیرنده‌های

چشایی زبان ترک می‌شود و شامل چهار نوع شیرینی،

ترشی، شوری و تلخی است. ● مزه، چشایی.

۲. عمل درک به وسیله حس چشایی.

taster /'tas'ter/

فردی که قادر به چشیدن ماده

آزمایشی خاصی باشد (مثل فنیل تیمولور که در مطالعات

ژنتیکی به کار می‌رود).

Tatlockia micdadei /tat-'lok 'e-ah mik-

عامل پنومونی پیتسبورگ؛ ارگانیسم

شبه به لژیونلا که به وسیله آب منتقل می‌شود و از علل

پنومونی شناخته شده است.

tattooing /tah-too 'ing/

وارد کردن رنگ‌های دائمی

به داخل پوست، از طریق سوراخ‌هایی که به وسیله سوزن ایجاد

می‌شوند. ● خال‌کوبی.

t. of cornea

رنگ کردن دائمی قرنیه که عموماً به

منظور مخفی نمودن لکه‌های لکوماتوز انجام می‌شود.

taurine /taw 'ren/

تورین؛ نوعی آمین اکسیدۀ حاوی

گلوکورد که به صورت کنژوگه در صفرا (معمولاً به شکل

chenodeoxycholy(taurine)cholyltaurine) وجود

دارد. این ماده همچنین انتقال‌دهنده (نوروترانسمیتر) دستگاه

عصبی مرکزی و یا تعدیل‌کننده عصبی

(neuromodulator) است.

taurocholate /taw 'ro-ko 'lā/

نمک acid taurocholic

tautomer /taw'to-mer/

ترکیب شیمیایی که

نشان‌دهنده و یا قادر به نشان دادن تاتومریسم است.

tautomeral /taw-tom 'er-al/

مربوط به همان طرف؛

به ویژه در مورد نوزها یا نوروپالست‌هایی به کار می‌رود که

زوایدی را به منظور کمک به ساخته شدن ماده سفید به همان

طرف نخاع می‌فرستند.

tautomerase /-ās/

هر نوع آنزیم که تبدیل تاتومرها به یکدیگر را کاتالیز می‌کند.

tatutomerism /-izm/

ارتباط موجود در بین دو

ایزومر ساختمانی (ایزومرهای تلرای اتم‌های یکسان، در

ساختارهای مختلف) که در حالت تعادل شیمیایی هستند و

به آزادی به یکدیگر تبدیل می‌شوند. **tautomeric**، صفت.

۱. حرکت جهت‌دار یک ارگانیسم

متحرک در پاسخ به یک محرک که ممکن است به طرف آن

(مثبت) یا در جهت مخالف آن (منفی) باشد. ● گرایش.

۲. اعمال زور در جا انداختن عضو یا بخشی که دچار

جابه‌جایی شده است.

جزء کلمه [Gr.] به معنی حرکت

یک ارگانیسم به طرف محرک خارجی.

-taxis

(جمع: taxa)؛

۱. طبقه‌بندی تاکسونومیک (رده‌بندی) خاص مثل گونه،

جنس، خانواده، رده، گروه، شاخه یا نوع.

۲. نامی که برای یک طبقه‌بندی تاکسونومیک اعمال می‌شود.

taxonomy /tak-son 'ah-me/

طبقه‌بندی منظم ارگانیسم‌ها به رده‌های مناسب (taxa) یا

استفاده از نام‌های مناسب و صحیح. ● رده‌بندی؛ اصول

طبقه‌بندی. **taxonomic**، صفت.

روش طبقه‌بندی ارگانیسم‌ها،

تنها بر مبنای تعداد ویژگی‌های فنوتیپی مشترک که معمولاً به

هر یک از این ویژگی‌ها ارزش یکسانی داده می‌شود. این روش

عمدتاً در باکتریولوژی به کار می‌رود.

Tb

نماد عنصر شیمیایی terbium (تربیوم).

Tc

نماد عنصر شیمیایی technetium (تکنیتیوم).

TCM traditional Chinese medicine م: (طب سنتی کشور چین).
TD₅₀ median toxic dose (میزان سمی متوسط).
Td توکسویدهای کزاز و دیفتری، مورد مصرف بزرگسالان. ← **diphtheria toxoid**. در توضیح لغت (toxoid).
Te نماد عنصر شیمیایی tellurium (تلوریم).
tea /te/ *Camellia sinensis* ۱. یا برگ‌های خشک شده آن که حاوی کافئین، تئوفیلین، اسید تانیک و یک روغن فرار است. ● چای، چای، بسته به روش آماده‌سازی آن سبز یا سیاه رنگ است.
 ۲. جوشانده برگ گیاه مزبور به عنوان نوشیدنی محرک یا آرام بخش ناراحتی‌های شکمی مختلف به‌کار می‌رود. چای سبز برای پیشگیری از بوسیدگی دندان و نیز در طب سنتی کشور چین، آیورودا (← **ayurveda**) و هومیوپاتی به کار می‌رود.
 ۳. هر نوع جوشانده یا دم کرده.
tears /tɛrɪz/ ترشح آبکی و کمی قلیایی و نمکی غدد اشکی که ملتحمه را مرطوب می‌سازد. ● اشک.
tease /tɛz/ باز کردن بافت به آرامی و به وسیله سوزن ظریف، به منظور انجام آزمایش میکروسکوپی.
teat /tɛl/ **nipple** (۱) ← درخت *Melaleuca alternifolia* /tɛˈtrɛ ˈ/ **teatree** که بومی شرق استرالیا است و از برگ‌ها و شاخه‌های آن، روغن به دست می‌آید.
tebutate /tɛb ˈuːtə-/ (ایجن) **tertiary butyl acetate** نامگذاری ایالات متحده برای (اسات بوتیل سه ظرفیتی).
technetium (Tc) /tek-ne ˈshe-um/ تکنیتیوم (تکنشیوم، تکنسیوم): عنصر شیمیایی به عدد اتمی ۴۳؛ به جدول عناصر مراجعه کنید.
t. 99m متداول‌ترین رادیوایزوتوپ مورد مصرف در پزشکی هسته‌ای که ۱۴۱/۰۰۱۴۱ Mev اشعه گاما ساطع می‌کند و نیمه عمر آن ۶۰۰/۰۰۱ ساعت است.
technician /tek-nish ˈun/ تکنیسین؛ فردی که در انجام امور حرفه مراقبت بهداشتی مهارت دارد و تحت نظارت متخصص، درمانگر و تکنولوژیست مراقبت‌های بهداشتی کار می‌کند. کلردان فنی؛ فن‌آور.
technique /tek-n ˈek ˈ/ تکنیک؛ تدبیر، روش، عمل و فن. ● روش.
dot blot t. روشی برای شناسایی و تجزیه و تحلیل پروتئین. این روش شبیه روش وسترن بلات است با این تفاوت که نمونه‌ها فقط به‌طور مستقیم بر روی قالب‌های مدور، روی غشای قرار می‌گیرند.

fluorescent antibody t. نوعی روش ایمنی‌فولورسانس که در آن، آنتی‌ژن مقاطع بافتی به وسیله آنتی‌بادی هومولوگ نشاندار شده با فلوروکروم یا آغشته ساختن آنتی‌ژن به آنتی‌بادی غیرنشاندار و سپس، افزودن لایه دوم (که از آنتی‌گلوبولین نشاندار تشکیل می‌شود و نسبت به آنتی‌بادی غیرنشاندار واکنش نشان می‌دهد)، جایگزین می‌شود.
isolation-perfusion t. روشی برای تجویز دوزهای بالای شیمی‌درمانی به یک ناحیه، ضمن آنکه بیمار از مسموم شدن حفظ می‌شود. ناحیه، مجرا می‌شود و پرفیوژن دارو به وسیله پمپ اکسیژن‌اتور صورت می‌گیرد.
Jerne plaque t. روشی همولینیک برای شناسایی سلول‌های تولیدکننده آنتی‌بادی: تحلیلی از لئوسیت‌هایی که از قبل حساس شده‌اند در ژل آگار، با اریتروسیت‌ها مخلوط می‌شوند. پس از یک دوره انکوباسیون، کمپلمان اضافه می‌شود و منطقه شغاف از لیز گلوبول‌های قرمز را می‌توان در اطراف هر یک از سلول‌های تولیدکننده آنتی‌بادی مشاهده کرد.
Mohs' t. برداشتن سرطان‌های پوست، تحت کنترل میکروسکوپی که در آن، ابتدا بافت‌هایی که باید بریده شوند به‌طور درجا، با خمیر کلرور روی ثابت می‌شوند. (Mohs' chemosurgery)، و یا تنها بافت‌های تازه به‌طور بی‌ثرب و به منظور بررسی میکروسکوپی برداشته می‌شوند (Mohs' surgery).
Northern blot t. روشی همانند روش Southern blot با این تفاوت که بر روی قطعات RNA انجام می‌شود.
Pomero y t. استریل کردن با استفاده از بستن لوبی از لوله فالوپ و قطع کردن لوپ گره‌زده شده.
Southern blot t. روشی برای انتقال قطعات DNA جدا شده به وسیله الکتروفورز بر روی یک صافی، که در آن می‌توان قطعات اختصاصی را با استفاده از هیبریداسیون آن‌ها به پروب‌های مشخص شناسایی کرد.
Southwestern blot t. روشی همانند Southern blot با این تفاوت که پروتئین‌ها به وسیله الکتروفورز جلا و به یک فیلتر منتقل می‌شوند و به وسیله قطعات DNA و به منظور تعیین بیان DNA اختصاصی متصل شونده به پروتئین‌ها بررسی می‌شوند.
Western blot t. روشی برای تجزیه و تحلیل پروتئین‌ها، با استفاده از جناسازی آن‌ها به وسیله الکتروفورز و انتقال آن‌ها به صافی یا غشا و بررسی آن‌ها به وسیله آنتی‌بادی‌های اختصاصی.
technologist /tek-nah ˈah-jist/ تکنولوژیست؛ فردی که از نظر تئوری و عملی در حرفه‌ای مهارت دارد و

معمولاً دارای حداقل یک مدرک لیسانس است.
technology /-ze/ تکنولوژی؛ دانش علمی؛
 مجموعه‌ای از مطالعه یک روش. ● فناوری.
assisted reproductive t. (ART)
 هر نوع دستکاری تخمک یا اسپرم برای برقراری حاملگی در درمان ناباروری.
tectonic /tek-ton 'ik/ زمین ساختی؛ ● زمین ساز.
 برای ماهیت سقف یا پوشش.
tectorial /tek-tor 'e-al/ جمع: tectoria؛
tectorium /-um/ [L.] **Corti's membrane.** ←
tectospinal /tek 'to-spi 'nɪ/ برای امتداد از ناحیه تکوم مغز میانی تا نخاع.
tectum /tek 'tʊm/ ساختمان سقف مانند. ● سروش.
t. of mesencephalon, t. of midbrain
 بخش پشتی مغز میانی.
TEE transesophageal echocardiography م:
teething /'tɛθ 'ɪŋ/ کلبه مراحل جوانه زدن (درآمدن) دندان.
Teflon /'tɛf'lɒn/ تفلون؛
 نام تجاری فراورده‌های پلی‌تف (پلی‌تترافلورواتیلن).
tegmen /'tɛg 'mɛn/ [L.] (جمع: tegmina)؛
 ساختمان پوشاننده یا بام.
t. tympani لایه نازک استخوان که سقف صندوق
 صماخ را می‌سازد و آن را از حفره جمجمه جدا می‌کند.
tegmental /'tɛg-mɛn 'tɪ/ مربوط به ساختمان
 پوشاننده یا پوشش، یا جزیی از آن‌ها.
tegmentum /'tɛg-mɛn 'tʊm/ [L.] tegmenta: جمع:
 ۱. پوشش.
 ۲. پوشش مزانسفال.
 ۳. بخش خلفی هر پایه مغزی. **tegmental** صفت.
t. of mesencephalon بخش خلفی مزانسفال که در نتیجه
 امتداد بخش‌های خلفی پایه‌های مغزی در صفحهٔ میانی و
 امتداد بر روی هر طرف، از جسم سیاه به سطح مجرای
 مزانسفالیک تشکیل می‌شود.
teichoic acid /ti-'ko-'ɪk/ هر یک از گروه‌های متفاوت
 پلیمرهای آنتی‌ژنی فسفات ریپیتول یا گلیسرول متصل به
 دیواره‌های سلول یا دارای همراه داخل سلولی با غشای
 باکتری‌های گرم مثبت این گروه از اسیدها، اختصاصی بودن
 گروهی بعضی گونه‌ها، مثل استفیلوکوک‌ها را مشخص
 می‌کنند.
teichopsia /ti-'kop-'se-ah/ احساس وجود یک
 منظرهٔ نورانی در جلوی چشم، همراه یا مرز زیگزاگ و دیوار
 مانند، که ممکن است اورا (پیش علامت) میگردانند.

(جمع: tela) /te-'ləh/ [L.]
 هر نوع بافت پره مانند.
t. elastica **elastic tissue.** ←
t. subcutanea **subcutaneous tissue.** ←
telalgia /tel-al 'ʤah/ درد ار جاعی.
telangiectasia /tel-an 'ʤe-ek-ta 'zɪh/ تالانژیکتازی؛
 اتساع دائمی عروق خونی کوچکی که از قبل موجود بوده‌اند. این
 اتساع باعث ایجاد ضایعات قرمز کانونی می‌شود.
hereditary hemorrhagic t. نوعی اختلال ارثی که
 با تالانژیکتازی‌های کوچک پوست، غشاهای مخاطی و
 اندام‌های دیگر مشخص می‌شود و در آن دوره‌های عودکنندهٔ
 خونریزی از نقاط مبتلا و ملای واضح یا مخفی ایجاد می‌شود.
spider t. vascular spider. ←
telangiectasis /-ek-'ləh-'sɪs/ (telangiectases: جمع):
 ۱. ضایعه تولیدشده به وسیله تالانژیکتازی که ممکن است به
 صورت یک خط ظریف یا خشن قرمز رنگ یا نقطه‌ای با
 شاخه‌های شعاعی (عنکبوت: spider) ظاهر یابد.
telangiectasia. ← ۲.
 هر نوع بیماری مویرگ‌ها.
telangiosis /-o-'sɪs/ جزء کلمه [Gr.]، به معنی:
 انجام دادن از فاصله دور؛ دور (از نظر زمان، مکان یا درجه).
telecanthus /tel 'e-kan 'θus/ افزایش غیرطبیعی فاصله بین کانثوس‌های میانی پلک‌ها.
telecardiography /-kahr 'de-og-'rah-'fe/ ثبت الکتروکاردیوگرام از طریق انتقال ایمپالس‌ها به نقطه‌ای
 که با بیمار فاصله دارد. ● کاردیوگرافی از راه دور.
telecardiophone /-kahr 'de-o-'fɒn/ دستگاهی برای قابل سمع کردن صداهای قلب از محلی که با
 بیمار فاصله دارد.
teleceptor /tel 'e-'sep 'ter/ پاپانه عصبی حسی نظیر
 آنچه که در چشم، گوش و بینی قرار داده می‌شود و نسبت به
 تحریکات دور دست حساس است. ● گیرنده دوربرد.
telediagnosis /tel 'e-'di 'ag-'no-'sɪs/ تعیین ماهیت بیماری از محلی دور از بیمار، بر مبنای اطلاعات
 انتقال یافته به وسیله پایش از راه دور یا مشاهده با تلویزیون
 مدار بسته ● تشخیص از راه دور، دور تشخیص.
telefluoroscopy /-floʊr-'os 'ko-'pe/ انتقال تصاویر فلوروسکوپی برای مطالعه از راه دور.
telekinesis /-ki-'ne-'sɪs/ ۱. حرکت دادن یک شیء، بدون تماس با آن.
 ۲. توانایی حرکت دادن یک شیء بدون تماس با آن.
telekinetic صفت.
telemedicine /-med 'i-'sɪn/ فراهم آوردن خدمات
 مشاوره‌ای با پزشکان دور از صحنه، به‌منظور دریافت

دستور العمل‌های تخصصی مراقبت بهداشتی با استفاده از
تلویزیون مدار بسته. ● دور پزشکی.
telemetry /tē-lēm "ē-tre/ اندازه‌گیری شیء از
فاصله دور. با استفاده از شواهد قابل اندازه‌گیری که به وسیلهٔ
سیگنال‌های رادیویی، سیم‌ها یا وسایل دیگر منتقل می‌شوند.
● دور ستجی. endbrain

telencephalon /tel "en-sef"ah-lon/ :endbrain
۱. یکی از دو بخش پروزاسفال که مغز را تشکیل می‌دهند.
۲. بخش قدامی دو وزیکول ساخته شده از طریق تخصص
یافتن مغز قدامی در تکامل روبانی که نیمکره‌های مغزی از
آن منشأ می‌گیرند. **telencephalic** صفت.

teleneurite /tel "ē-noor "tū/ انتساع آکسون در قسمت انتهایی آن.
teleneuron /-noor "on/ انتهایی عصب.
tele (o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی انتها.
teleology /te "le-ol"ah-je/

اعتقاد به این که همهٔ فرایندهای طبیعی به هدف مشخصی
معطوف هستند. ● غایت شناسی.
telemiosis /tel "e-o-mi-to "sis/ میتوز کامل شده.

teleopsia /-op "se-ah/ نوعی اختلال بینایی که در آن،
اشیاء دورتر از آنچه که به‌طور افقی قرار دارند به نظر می‌رسند.
teleorganic /-or-gan "ik/ لازم برای حیات.
Telepaque /tel "ē-pāk/

نام تجاری فراورده اسیدپنانوییک.
telepathology /tel "ē-pah-thol "ō-je/

انجام مطالعات پاتولوژی از فاصله دور و به وسیله دوربین‌های
ویدیویی، مایکروسکوپ کنترل از راه دور.
۱. تفسیر **telerradiography** /-ra "de-og "rah-fē/ تصاویر منتقل شده به وسیله خطوط تلفنی یا ماهواره.

● دور پرتونگاری.
۲. رادیوگرافی به وسیله منبع تابش اشعه واقع در فاصله ۵/۶
تا ۷ فوت از موضوع، به منظور به حداکثر رساندن توافقی
اشعه و به حداقل رساندن در هم ریختن و تحریف آن.
درمانی که در آن **teletherapy** /-ther "ah-pe/ منبع عامل درمانی مثل اشعه در فاصله‌ای دور از بدن بیمار قرار
دارد.

telluric /tē-lu "tik/ ۱. مربوط به تلوریوم.
۲. مربوط به زمین یا منشأ گرفته از آن.
tellurium Te /-re-tum/ تلوریوم:

عنصر شیمیایی به عدد اتمی ۵۲؛ به جدول عناصر مراجعه کنید.
جزء کلمه [Gr.] به معنی پایان.
tel(o)-
telodendron /tel "o-den "dron/ هر یک از شاخه‌های ظرف انتهایی آکسون.

تلوزن؛ مرحله خاموش یا
مرحله استراحت چرخهٔ رشد مو که به دنبال مرحلهٔ کاتازن
فرامی‌رسد و در آن، مو به صورت چماقی درمی‌آید و دیگر رشد
نمی‌کند.

telognosis /tel "og-no "sis/ تشخیص پراساس
تفسیر تصاویر رادیوگرافی که به وسیله رادیوگرافی از راه دور
(تله رادیوگرافی) انتقال می‌یابند.

teleolecithal /tel "o-les "l-thal/ دارای مقدار متوسط تا زیادی از زرده، به نحوی که زرده به طرف
یک قطب (قطب نباتی) متمرکز شده است؛ مانند تخم ماهی،
دوزیستان، پرندگان و خزندگان.

نوعی DNA پلیمرآز که در **telomerase** /tē-lo "mer-as/ ساخت تلومرها و حفظ توالی‌های تلومر در خلال تکثیر شرکت
می‌کند.

تلومر؛ یک قسمت انتهایی کروموزوم **telomere** /tel "o-m "er/ که خصوصیات ویژه‌ای دارد که یکی از آن‌ها خاصیت قطبی
است که پس از شکسته شدن کروموزوم از الحاق دوباره هر
قطعه دیگر جلوگیری می‌کند.

تولفاز؛ آخرین مرحله از چهار مرحلهٔ **telophase** /-fāz/ میتوز و تقسیم نوتهایی میوز که در آن، کروموزوم‌ها به قطب‌های
سلول می‌رسند و سیتوپلاسم تقسیم می‌شود. در گیاهان، دیوارهٔ
سلول هم ساخته می‌شود.

مهار شده، محدود شده؛ معتدل، **temperate** /tem "per-at/ ملایم، میانه‌رو؛ مانند یک باکتریوفاز که میزبان خود را آلوده
می‌کند ولی لیز نمی‌کند.

۱. بیان گرما یا **temperature** /tem "per-ah-chur/ سرما براساس معیاری اختصاصی؛ اندازه انرژی کینتیک
متوسط ناشی از برانگیختگی حرارتی ذرات یک سیستم.
● دما، حرارت، گرما.

۲. سطح دمای طبیعی برای یک موجود زنده.
۳. واژه‌ای عامیانه برای تب.

ن؛ ۱؛ به دو جدول مربوط به برابر دما (تبدیل درجه سانتی‌گراد به
فازنهایت و درجه فازنهایت به سانتی‌گراد توجه کنید).
درجه حرارتی که از صفر مطلق **absolute t. (T)** (۲۷۳/۱۵- یا ۴۵۹/۶۷-°C) که براساس مقیاس مطلق بیان
شده محاسبه می‌شود. ● دمای مطلق.

دمای بدن در شرایط **basal body t. (BBT)** استراحت مطلق. ● دمای پایه بدن.
دمای ساختمان‌هایی که در عمق بدن قرار دارند. **core t.**
در مقایسه با دمای محیطی، (مانند دمای پوست). ● دمای
مرکزی.

critical t. دمایی که در پایین‌تر از آن گاز در اثر
افزایش فشار تبدیل به مایع می‌شود. ● دمای بحرانی.
دمای بدن فرد سالم که در اندازه‌گیری از راه **normal t.**

دهان، حدود ۹۸/۶°f یا ۳۷°c است. ● دمای طبیعی. ||

به فارنهایت

°C	°F	°C
-40	-40.0	-3
-39	-38.2	-2
-38	-36.4	-1
-37	-34.6	0
-36	-32.8	+1
-35	-31.0	2
-34	-29.2	3
-33	-27.4	4
-32	-25.6	5
-31	-23.8	6
-30	-22.0	7
-29	-20.2	8
-28	-18.4	9
-27	-16.6	10
-26	-14.8	11
-25	-13.0	12
-24	-11.2	13
-23	-9.4	14
-22	-7.6	15
-21	-5.8	16
-20	-4.0	17
-19	-2.2	18
-18	-0.4	19
-17	+1.4	20
-16	3.2	21
-15	5.0	22
-14	6.8	23
-13	8.6	24
-12	10.4	25
-11	12.2	26
-10	14.0	27
-9	15.8	28
-8	17.6	29
-7	19.4	30
-6	21.2	31
-5	23.0	32
-4	24.8	33

جدول برابری دما

°F	°C	°F
93.2	71	159.8
95.0	72	161.6
96.8	73	163.4
98.6	74	165.2
100.4	75	167.0
102.2	76	168.8
104.0	77	170.6
105.8	78	172.4
107.6	79	174.2
109.4	80	176.0
111.2	81	177.8
113.0	82	179.6
114.8	83	181.4
116.6	84	183.2
118.4	85	185.0
120.2	86	186.8
122.0	87	188.6
123.8	88	190.4
125.6	89	192.2
127.4	90	194.0
129.2	91	195.8
131.0	92	197.6
132.8	93	199.4
134.6	94	201.2
136.4	95	203.0
138.2	96	204.8
140.0	97	206.6
141.8	98	208.4
143.6	99	210.2
145.4	100	212.0
147.2	101	213.8
149.0	102	215.6
150.8	103	217.4
152.6	104	219.2
154.4	105	221.0
156.2	106	222.8
158.0		



به سانتی گراد

جدول برابری دم

°F	°C	F
-40	-40.0	34
-39	-39.4	35
-38	-38.9	36
-37	-38.3	37
-36	-37.8	38
-35	-37.2	39
-34	-36.7	40
-33	-36.1	41
-32	-35.6	42
-31	-35.0	43
-30	-34.4	44
-29	-33.9	45
-28	-33.3	46
-27	-32.8	47
-26	-32.2	48
-25	-31.7	49
-24	-31.1	50
-23	-30.6	55
-22	-30.0	60
-21	-29.4	65
-20	-28.9	70
-19	-28.3	75
-18	-27.8	80
-17	-27.2	85
-16	-26.7	86
-15	-26.1	87
-14	-25.6	88
-13	-25.0	89
-12	-24.4	90
-11	-23.9	91
-10	-23.3	92
-9	-22.8	93
-8	-22.2	94
-7	-21.7	95
-6	-21.1	96
-5	-20.6	97
-4	-20.0	98
-3	-19.4	98.6
-2	-18.9	99
-1	-18.3	100
0	-17.8	101
+1	-17.2	102
5	-15.0	103
10	-12.2	104
15	-9.4	105
20	-6.6	106
25	-3.8	107
30	-1.1	108
31	-0.5	109
32	0	110
33	+0.5	111

	°C	F	°C
2	44.4	163	72.7
3	45.0	164	73.3
4	45.5	165	73.8
5	46.1	166	74.4
6	46.6	167	75.0
7	47.2	168	75.5
8	47.7	169	76.1
9	48.3	170	76.6
0	48.8	171	77.2
1	49.4	172	77.7
2	50.0	173	78.3
3	50.5	174	78.8
4	51.1	175	79.4
5	51.6	176	80.0
6	52.2	177	80.5
7	52.7	178	81.1
8	53.3	179	81.6
9	53.8	180	82.2
0	54.4	181	82.7
1	55.0	182	83.3
2	55.5	183	83.8
3	56.1	184	84.4
4	56.6	185	85.0
5	57.2	186	85.5
6	57.7	187	86.1
7	58.3	188	86.6
8	58.8	189	87.2
9	59.4	190	87.7
0	60.0	191	88.3
1	60.5	192	88.8
2	61.1	193	89.4
3	61.6	194	90.0
4	62.2	195	90.5
5	62.7	196	91.1
6	63.3	197	91.6
7	63.8	198	92.2
8	64.4	199	92.7
9	65.0	200	93.3
0	65.5	201	93.8
1	66.1	202	94.4
2	66.6	203	95.0
3	67.2	204	95.5
4	67.7	205	96.1
5	68.3	206	96.6
6	68.8	207	97.2
7	69.4	208	97.7
8	70.0	209	98.3
9	70.5	210	98.8
0	71.1	211	99.4
1	71.6	212	100.0
2	72.2	213	100.5



۱. الگو یا قالب. **template** /temˈplɪt/
 ۲. در ژنتیک، به رشته‌ای از DNA یا RNA (mRNA) گفته می‌شود که توالی پایه رشته‌ای از DNA یا RNA را که به تازگی ساخته شده است، تعیین می‌کند.
 ۳. در دندان پزشکی به صفحه منحنی یا صافی گفته می‌شود که به عنوان کمک در قرار دادن دندان‌ها در دست دندان (نچر) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

temple /temˈpl/
 ناحیه جانبی در هر طرف سر، و بالای قوس گونه‌ای (زیگوما تیک): ● گیجگاه.

tempora /temˈpo-rah/ [L.]
temporal /-ral/ [L.]
 ۱. مربوط به گیجگاه.
 ۲. مربوط به زمان؛ محدود به زمان؛ موقتی.

temporomandibular /temˈpah-ro-man-diˈbʊ-lər/
 مربوط به استخوان گیجگاه و فک پایین.
temporomaxillary /-makˈsi-lar ˈe/
 مربوط به استخوان گیجگاه و فک بالا.

temporo-occipital /-ok-sɪp ˈi-ɪl/
 مربوط به استخوان گیجگاه و پس‌سری.

temporosphenoid /-sfeˈnoi d/
 مربوط به استخوان گیجگاه و اسفنوئید (شب پرده‌ای).

tenaculum /tɛ-nak ˈu-lum/
 ابزار قلاب مانند جراحی که برای گرفتن و نگه داشتن یک قسمت به کار می‌رود.
 درد تاندون.

tenalgia /ten-al ˈja/
 نوعی گلیکوپروتئین
tenascin /tenˈah-sin/
 ماتریکس خارج سلولی که از انواعی از بافت‌های جنین و فرد بزرگسال، شامل نواحی اپی‌تلیال، عضلات صاف و برخی تومورها جدا می‌شود.

tenderness /tenˈder-nes/
 وضعیت حساسیت
 غیرمعمول به لمس یا فشار. ● حساسیت (در لمس یا فشار):
 درناکی.

rebound t.
 وضعیتی که در آن، درد در هنگام برداشتن فشار از روی یک بخش احساس می‌شود.
 ● درناکی (حساسیت) برگشتی.

tendinitis /ten ˈdi-niˈti s/
 التهاب تاندون‌ها و محل اتصال تاندون به عضله.
calcific t.
 التهاب و کلسیفیکاسیون بورس زیر سر شانه (ساب آکرومיו) یا زیر دلتوئید (ساب دلتوئید) که باعث درد، حساسیت به لمس و فشار و محدودیت حرکت شانه می‌شود.

tendin (o)-
 جزء کلمه [L.] به معنی تاندون (وتر؛ زردپی).
tendonoplasty /ten ˈdi-no-plas ˈte/

tenoplasty. ←
tendinosuture /ten ˈdi-no-soo ˈchur/
tenorrhaphy. ←

tendinous /tenˈdi-nus/
 مربوط به تاندون، شبیه به تاندون یا دارای ماهیت تاندونی.
tendo /ten ˈdo/ [L.] **tendone.** ← (tendines: جمع)
t. Achilles, calcaneus

تاندون آشیل، تاندون پاشنه؛ ←
Achilles tendon.
tendon /ten ˈdon/
 تاندون؛ طناب فیبری بافت همبند که همراه با رشته‌های عضلانی امتداد می‌یابد و عضله را به استخوان یا غضروف وصل می‌کند. ● وتر، زردپی.
 تاندون پرقهرتی که **Achilles t., calcaneal t.**
 در پشت پاشنه قرار دارد و عضله سه سر پشت ساق را به پاشنه متصل می‌کند. ● تاندون آشیل، تاندون پاشنه.
t. of conus و t. of infundibulum

نوار غضروفی که سطح خلفی حلقه (آنولوس) ریبوی و اینفاندیبولوم عضلانی را به ریشه آنوتر مرتبط می‌سازد.

tendonitis /ten ˈdo-ni ˈti s/
tendinitis. ←
tendovaginal /-vaj ˈt-nɪ/
 مربوط به تاندون و غلاف آن.
tenectomy /tɛ-nek ˈah-me/

برداشتن ضایعه تاندون یا ضایعه غلاف آن.

tenesmus /tɛ-nez ˈmus/
 تنسم؛ زورزدن غیرمؤثر و دردناک هنگام دفع مدفوع یا ادرار. ● زور و پیچ، دل‌پیچه. **tenesim.** صفت.

tenia /tɛˈne-ah/ **Taenia.** ← (teniae: جمع)
teniaceide /-si ˈd ˈ/
taeniaceide. ←
teniafuge /-fi ˈj ˈ/
taeniafuge. ←

teniamyotomy /te ˈne-ah-mi-ot ˈah-me/
 نوعی عمل جراحی شامل گروهی از برش‌های عرضی تیناکولی که در بیماری دیورتیکولر انجام می‌شود.

teniasis /tɛ-ni ˈah-si s/
teaniasis. ←
 جزء کلمه [Gr.] به معنی تاندون.

ten(o)-
tenodesis /ten-od ˈɛ-si s/
 بخیه زدن انتهای تاندون به یک استخوان.
tenodynia /ten ˈo-di-n ˈe-ah/
 درد تاندون.

tenolysis /ten-ol ˈi-si s/
 عمل جراحی آزاد کردن چسبندگی‌های تاندون.

tenomyoplasty /ten ˈo-mi ˈo-plas ˈte/
 ترمیم تاندون و عضله به وسیله جراحی پلاستیک.

tenomyotomy /-mi-ot ˈah-me/
 برداشتن بخشی از تاندون و عضله.

tenonectomy /-nek ˈah-me/
 برداشتن بخشی از تاندون به منظور کوتاه کردن آن.

۱. **tenonitis** /-niˈtɪs/ ← **tendinitis**.
 ۲. التهاب کیمول تنون.
tenont(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی تاندون.
tenontography /ten ˈon-toɹ ˈraʰ-fe/
 ترسیم یا توصیف مکتوب تاندون‌ها.
tenontology /ten ˈon-toɹ ˈah-je/
 مجموعه دانستی‌ها درباره تاندون‌ها.
tenophyte /ten ˈo-ˈfɪt/
 رشد یا سفت شدن تاندون.
tenoplasty /-plas ˈte/
 ترمیم تاندون به وسیله جراحی پلاستیک. **tenoplastic**. صفت.
tenoreceptor /ten ˈo-re-sep ˈteɹ/
 گیرنده حسی عمقی در یک تاندون.
tenorrhaphy /tɛ-nor ˈah-fe/
 بخیه زدن تاندون.
tenostosis /ten ˈos-to ˈsɪs/
 تبدیل شدن تاندون به استخوان.
tenosuture /ten ˈo-soo ˈtʃur/ ← **tenorrhaphy**.
tenosynovectomy /-sɪn ˈo-vek ˈtaʰ-me/
 برداشتن یا بریدن غلاف تاندون.
tenosynovitis /-sɪn ˈo-vi ˈtɪs/
 تنوسینوویت:
 التهاب غلاف تاندون.
villonodular t. اختلالی که با تکثیر بیش از حد سلول‌های غشای سینوویال مشخص می‌شود که تودهٔ تومورمانندی ایجاد می‌کند و به‌طور شایع در بافت‌های نرم اطراف مفصل و با شیوع کمتر، در مفاصل رخ می‌دهد.
tenotomy /ten-ol ˈah-me/
 برش عرضی تاندون.
tenovaginitis /ten ˈo-vaj ˈi-mi ˈtɪs/ ← **tenosynovitis**.
TENS transcutaneous electrical nerve stimulation
 م: تحریک الکتریکی عصب از راه پوست)
tension /ten ˈʃn/
 ۱. عمل کشیدن.
 ۲. وضعیت کشیده شدن.
 ۳. فشار نسبی جزیی از یک مخلوط گازی.
 ۴. تنش روانی، عاطفی یا عصبی. ● تنش.
 ۵. پرخاشجویی و دشمنی میان دو یا چند فرد یا گروه.
arterial t. فشار خون داخل یک شریان.
intraocular t.(T) pressure. ←
intravenous t. فشار وریدی.
surface t. کشش یا مقاومتی که به منظور حفظ انسجام یک سطح عمل می‌کند. ● کشش سطحی.
tissue t. وضعیت تعادل میان بافت‌ها و سلول‌ها که از فعالیت بیش از حد هر بخش جلوگیری می‌کند. ● کشش بافتی.
tensor /ten ˈser/
 عضله‌ای که کشش یا فشار ایجاد می‌کند.

۱. پوششی که برای محدود کردن یک فضای باز ساخته شده است. ● خیمه، چادر.
 ۲. توده مخروطی و قابل انعطافی از مواد نرم که برای گشاد کردن یک سوراخ یا باز نگه داشتن زخم به‌منظور پیشگیری از ترمیم آن (مگر از قسمت قاعده) انجام می‌شود.
oxygen t. چادری که برای تجویز اکسیژن از طریق استنشاق، در بالای تخت بیمار قرار داده می‌شود. ● چادر اکسیژن.
sponge t. توبی مخروطی از اسفنج فشرده که به منظور گشاد کردن سوراخ رحم به‌کار می‌رود.
tentorium /ten-tor ˈe-um/ [L.] (tentoria): (جمع: tentorial). صفت.
t. cerebelli, t. of cerebellum زائده سخت شامه که از لوب‌های اکسی پیتال پشتیبانی می‌کند و مخچه را می‌پوشاند.
tera- جزء کلمه [Gr.] به معنی عظیم که در نامگذاری واحدهای اندازه‌گیری برای نشان دادن مقدار ۱۰^{۱۲} (یک تریلیون) برابر آنچه که در مقابل آن قرار می‌گیرد به‌کار می‌رود، مانند teracurie (۱۰^{۱۲} کوری).
teratism /ter ˈah-tɪzm/
 ناهنجاری ساخت یا تکامل.
terat(o)- **teratoid, teratic** صفت.
 جزء کلمه [Gr.] به معنی عجیب‌الخلقه و یا عجیب‌الخلقه بودن: غول‌آسا، غول پیکر، عظیم.
teratoblastoma /ter ˈah-to-blas-to ˈmah/ ← **teratoma**.
teratocarcinoma /-kahr ˈsi-no ˈmah/
 نوعی تئوبلاست بدخیم متشکل از عناصر ترانوم همراه با عناصر کارسینوم جنینی یا کوریوکارسینوم، یا هر دو که اغلب در بیضه ایجاد می‌شود.
teratogen /ter ˈah-to-jen/
 هر نوع عامل یا داروی ایجادکننده یا افزایش‌دهنده میزان بروز ناهنجاری تکاملی پره ناهال. **teratogenic**. صفت. ● جنین آزار، ناهنجاری‌زا.
teratogenesis /ter ˈah-to-jen ˈɛ-sɪs/
 تراژوژنز:
 ایجاد تقیصه در روئان و جنین. **teratogenetic**. صفت.
teratogenous /ter ˈah-toj ˈɛ-nus/
 آنچه که از بقایای جنینی تکوین یافته است.
teratoid /ter ˈah-toɪd/
 آنچه که به وسیله ناهنجاری ساخت (teratism) مشخص می‌شود.
teratology /ter ˈah-toɹ ˈah-je/
 شاخه‌ای از روئان شناسی و آسیب‌شناسی که با تکامل غیرطبیعی و ناهنجاری‌های مادرزادی سروکار دارد. ● هیولاشناسی. صفت. **teratologi**

ترور؛ ترس شدید؛ وحشت.
وحشت شبانه: **pavor nocturnus.**
آنچه که به صورت هر سه
روز یک بار عود می‌کند (با به شمار آوردن روز وقوع، به عنوان
اولین روز): **malaria.** ● سه به یک: **malaria.**

tertiary /terˈshe-ar ˈe/
سومین عضو در یک ردیفی. ● سومین، ثالث.
tertigravida /terˈti-gravˈi-dah/
زنی که برای بار سوم حامله شده است: **gravidia III**
tertipara /ter-tipˈah-rah/
زنی که سه بار حاملگی
منجر به تولد نوزاد زنده داشته است: **para III**
تسلا: **tesla (T)** /tesˈlah/
واحد سیستم بین‌المللی برای تراکم جریان (شار) مغناطیسی،
برابر با یک «ویر»، بر حسب متر مربع.
متقسم به چندین مربع، **tessellated** /tesˈah-l at ˈed/
مثل بازی checker.
تست: **test** /test/

۱. آزمایش یا کار آزمایشی: ● آزمون.
۲. یک واکنش مهم شیمیایی.
۳. معرف.

abortus Bang ring t. ABR t.

نوعی تست آگلوتیناسیون بروسولوز در گاو که از طریق مخلوط
کردن یک قطره بروسلاهی رنگ شده با یک میلی‌لیتر شیر و
انکوباسیون آن به مدت یک ساعت در دمای ۳۷°C انجام
می‌شود و در آن، باکتری‌های آگلوتینه شده به سطح می‌آیند و
یک حلقه رنگی تشکیل می‌دهند.

acid elution t.
آزمایشی که در آن، نمونه‌های
خونی خشک شده به وسیله هوا در متانول ۸۰ درصد، ثابت و به
داخل بافر دارای pH برابر با ۳/۳ غوطه‌ور می‌شوند؛ در نتیجه،
همهٔ هموگلوبین‌ها به استثنای هموگلوبین چینی که بعد از
رنگ‌آمیزی در گلبول‌های قرمز به چشم می‌خورد، شسته
می‌شوند.

acidified serum t.
انکوباسیون گلبول‌های قرمز در سرم
اسیدیافته؛ پس از سانتریفوژ کردن، روشن‌ترین به وسیله
کلریتری، از نظر همولیز آزمایش می‌شود که نشان‌دهنده وجود
هموگلوبینوری حمله‌ای شبانه است.

acoustic reflex t.
اندازه‌گیری استانهٔ رفلکس
شنوایی که به منظور تمایز میان کری هلاپی و حسی عصبی و
تشخیص نوروم آکوستیک انجام می‌شود.

Adson's t.
آزمایشی که برای تشخیص سترم
دهانهٔ خروجی قفسه سینه انجام می‌شود: در حالی که بیمار در
وضعیت نشسته قرار دارد و دست‌ها را بر روی ران‌ها قرار داده،
فرد معاینه‌کننده هر دو نبض رادیال او را (در حالی که ریه‌ها را به
وسیله دم عمیق پر می‌کند و نفس خود را نگه می‌دارد و گردن را

تراتوم: **teratoma** /ter ˈah-to ˈmah/
(جمع: **teratomata, teratomas**): تنوپلاسم واقعی که از
انواع مختلف بافت‌هایی ساخته شده که هیچ‌کدام از آن‌ها متعلق
به ناحیه‌ای که در آن وجود دارند نیستند. این تنوپلاسم معمولاً
در تخمدان یا بیضه یافت می‌شود. **teratomatous.** صفت.
۱. تومور توپر و بدخیم **malignant t.**

تخمدانی که شبیه به کیست درمویید است ولی از عناصر
نابللج رویانی و/یا خارج رویانی مشتق از هر سه لایهٔ زایا
تشکیل شده است.

teratocarcinoma. ←

teratosis /-sis/ **teratism.** ←
تریتوم: **terbium Tb** /ter ˈbe-um/
عنصر شیمیایی به عدد اتمی ۶۵؛ جدول عناصر مراجعه کنید.

terebration /ter ˈe-bra ˈshun/
ردسوراخ‌کننده یا دل زنده و خسته کننده.
teres /te ˈrɛz/ [L.]
طویل و گرد.

term /term/
ترم؛
یک دوره مشخص، به ویژه دوران بارداری.

terminal /ter ˈmi-nl/

۱. تشکیل‌دهنده یا مربوط به انتها؛ آنچه که در انتها قرار دارد.
۲. خاتمه، پایان یا انتها. ● پایانه، پایانی، انتهایی، آخرین.

termination /ter ˈmi-na ˈshe-o/ [L.]
(جمع: **terminations**): پایانه، انتها؛ محل خاتمه یک
ساختار، مانند انتهای آزاد عصب که در آن، رشته محیطی به
شاخه‌های طرفی تقسیم می‌شود که به‌طور آزاد در بافت همبند
یا اپی‌تلیوم خاتمه می‌یابند.

Terminologia Anatomica (TA) /-no-lo ˈje-
ah-an ˈah-tom ˈi-kah/ [L.]
واژه‌شناسی آناتومیک
بین‌المللی: اصول رسمی‌نامگذاری آناتومیک که از نظر
بین‌المللی مورد پذیرش و تأیید قرار گرفته است و بر واژهٔ
Nomina Anatomica (NA) از جمعیت دارد. ● واژه
شناسی تشریحی (آناتومیک).

terminology /ter ˈmi-nol ˈah-je/
۱. واژه نامه یک هنر یا علم.
۲. علمی که با بررسی، ترتیب و ساختار واژه‌ها سروکار دارد.
● واژه‌شناسی.

International Anatomical T.

Terminologia Anatomica. ←

terminus /ter ˈmi-nus/ [L.]
(جمع: **termini**): انتها، پایانه.

ternary /ter ˈnah-re/
۱. سومین عضو در یک ردیفی.
۲. آنچه که از سه عنصر شیمیایی متفاوت ساخته شده است.

terpene /ter ˈpɛn/
هر نوع هیدروکربن به فرمول $C_{10}H_{16}$

ابداع شده است.

basophil degranulation t. روش آزمایش حساسیت آلرژیک نسبت به یک آلرژن اختصاصی در سطح سلول، در لوله آزمایش و از طریق سنجش رنگگری بازوفیل ها پس از مواجهه با آلرژن. کاهش تعداد سلول های گرانولار، نشان نتیجه مثبت تست است.

Benedict's t.

تست کیفی با کفی برای تعیین گلوکز موجود در ادرار.

Binet's t, Binet-Simon t. روشی برای تعیین سن ذهنی کودک یا جوان، با استفاده از پرسیدن یک سری سؤال های تطبیق داده شده و استاندارد شده براساس استعداد کودکان طبیعی در سنین مختلف.

Bing t. در این تست، دو شاخه (دایپازون) مرتعشی بر روی زایده ماستوئید قرار می گیرد و مجرای شنوایی به طور متناوب باز و بسته می شود. در گوش سالم و در کری حسی عصبی، افزایش و کاهش در بلندی صدا ایجاد می شود، در حالی که در کری هتایی، تفاوتی به وجود نمی آید.

caloric t. در این تست، شستشوی گوش سالم به وسیله آب گرم، نیستاکموس چرخشی به همان سمت ایجاد می کند و شستشوی با آب سرد باعث ایجاد نیستاکموس چرخشی به سمت مقابل می شود.

chi-square t. هر نوع تست فرضی آماری که در آن از توزیع χ^2 -squared (مربع یا مجذور «کی»، χ^2) برای اندازه گیری اختلاف میان فراوانی فرضی و تجربه شده صورت می گیرد و به منظور رویکرد به توزیع χ^2 به موازات افزایش اندازه نمونه فرض شده است. (در این تست، متغیرها به نحوی طبقه بندی می شوند که مشخص می شود تفاوت پخش نمرات، به عوامل تجربی مربوط است یا تصادفی - مترجم).

chromatin t. تعیین جنسیت ژنتیکی فرد، با استفاده از طریق آزمایش سلول های سوماتیک (بدنی) از نظر وجود کروماتین جنسی.

cis-trans t. آزمایشی در ژنتیک میکروبی برای تعیین این که آیا دو جهشی که در یک سلول هاپلوئید یا سلولی دارای عفونت single phage اثر فنوتیپی دارند در یک زن مشابه واقع اند یا در زن های مختلف. این آزمون به رفتار مستقل دو آلل یک زن در سلول دیپلوئید یا یک سلول آلوده به دو فاز حامل آلل های متفاوت بستگی دارد.

domiphen citrate challenge t. اندازه گیری پتانسیل باروری زن با استفاده از آزمایش پاسخ سطح FSH به تجویز کلومیفن سیترات در ابتدای سیکل قاعدگی.

complement fixation t. تست فیکساسیون کمپلمان؛ **fixation.** ←

contraction stress t. (CST) پایش پاسخ ضربان

به وضعیت هیپر اکستانسیون درمی آورد و سر را به سمت مبتلا می چرخاند، لمس می کند، چنانچه نبض رادیال در آن سمت به طور قابل توجه یا کامل موجود نباشد، نتیجه تست مثبت است.

agglutination t. در این آزمایش، سلول های حاوی آنتی ژن های یک آنتی بادی خاص با محلول مورد آزمایش برای آنتی بادی ویژه مخلوط می شود و ایجاد آگلوتیناسیون نشان دهنده وجود آنتی بادی است.

alkali denaturation t. روش اسپکتروفتومتریک برای تعیین غلظت هموگلوبین جنینی (F).

Ames t. در این آزمون، سوبه ای از سالمونلائی موریوم فاقد آنزیم لازم برای سنتز هیستیدین، در غیاب هیستیدین و در حضور موتازن احتمالی و برخی آنزیم ها که به عنوان فعال کننده پروکاریسینوزن ها شناخته شده اند کشت داده می شود. چنانچه ماده مزبور باعث تخریب DNA و موتاسیون شود، بعضی از باکتری ها، توانایی ساختن هیستیدین را به دست می آورند و در اثر تکثیر، تشکیل کلنی می دهند. تقریباً همه مواد موتازن، سرطان زا نیز هستند.

anti-DNA t, anti-double-stranded DNA t. نوعی آزمون ایمونواسی که در آن از DNA دو رشته ای سرشتی به عنوان آنتی ژن، به منظور شناسایی و پایش افزایش سطح آنتی بادی های ضد DNA استفاده می شود. این تست برای تشخیص و درمان لوپوس اریتمی سیستمیک به کار می رود.

antiglobulin t. (AGT) آزمونی برای تعیین آنتی بادی های غیر آگلوتینه کننده ضد گلوبول های قرمز که در آن از آنتی بادی گلبولین آنتی هیومن برای آگلوتینه کردن گلبول های قرمز پوشیده شده به وسیله آنتی بادی غیر آگلوتینه کننده استفاده می شود. تست آنتی گلوبولین مثبت، آنتی بادی های متصل به گلبول های قرمز در بدن را شناسایی می کند و برای ارزیابی آنتی همولیتیک اتوایمیون و ناشی از دارو، و بیماری همولیتیک نوزادان مورد استفاده قرار می گیرد.

تست آنتی گلوبولین منفی، آنتی بادی های سرمی را که در مرحله انکو باسیون آزمایشگاهی به گلبول های قرمز متصل می شوند شناسایی می کند و در تعیین نوع آنتی ژن های گلبول قرمز و تست سازگاری (کراس مچ) مورد استفاده قرار می گیرد.

aptitude t's تست هایی که برای تشخیص توانایی مطالعه یا آموزش در یک حوزه خاص به کار می روند.

association t. آزمونی که بر مبنای واکنش تداعی انجام می شود و معمولاً در آن لغاتی به بیمار گفته می شود و لغاتی که به دنبال آن در ذهن بیمار تداعی می شوند مورد ارزیابی قرار می گیرند.

automated reagin t. (ART) نوع تعدیل شده آزمون rapid plasma reagin (RPR) که برای استفاده به وسیله آنالیزهای خودکار در شیمی بالینی

قلب چنین به انقباضات خود به خود یا القا شده رجم، به وسیله کار دیونوتوگرافی که در آن، کند شدن ضربان، احتمال هیپوکسی چنین را مطرح می‌سازد.

تست کومبس: **antiglobulin t. Coombs't.**
Denver Developmental Screening t.

آزمایشی برای شناسایی شیرخواران و کودکان قبل از سنین مرسه که مبتلا به عقب ماندگی تکاملی هستند.

DFA-TP t.
direct fluorescent antibody-Treponema .
pallidum t.

Dick t.
تست داخل پوستی برای تشخیص استعداد نسبت به مخرمک.
direct fluorescent antibody-Treponema

pallidum t. تست DFA-TP: تست سرولوژیک سیفلیس که در آن از ایمونوفلورسانس مستقیم استفاده می‌شود.

disk diffusion t. تستی برای تعیین حساسیت در باکتری‌ها که در آن، صفحات آگار به وسیله تخلیق استاندارد شده‌ای از یک میکروارگانیسم تخلیق می‌شوند و دیسک‌های حاوی آنتی‌بیوتیک بر روی سطح آگار قرار می‌گیرند. به دنبال انکوباسیون در طول شب، قطر مناطق مهار رشد باکتری به صورت حساس (مستعد)، بی‌نیایی (غیر قابل تعیین)، یا مقاوم تفسیر می‌شوند.

drawer t's آزمون‌هایی که برای تعیین انسجام رباط‌های متقاطع زانو انجام می‌شود: در حالی که زانو به مقدار ۹۰ درجه خم می‌شود، اگر بتوان تیبارا به مقدار خیلی زیاد جلو کشید، پارگی رباط‌های قدامی وجود دارد (anterior drawer t.) و چنانچه بتوان آن را به مقدار خیلی زیاد عقب برد، پارگی رباط‌های خلفی ایجاد شده است (posterior drawer t.).

تست حاملگی که به وسیله خود فرد، **early pregnancy t.** در تست یک روز بعد از روزی که می‌بایست قاعدگی رخ دهد (missed period) انجام می‌شود. انواع مختلفی از این تست وجود دارد که اساس همه آن‌ها، افزایش سطوح ادراری گنادوتروپین چغنی آسانی بعد از لقاح است.

EP t., erythrocyte protoporphyrin t.
تعیین سطوح پروتوپورفیرین اریتروسیت به صورت تست غربالگری مسمومیت سرب. مقدار پروتوپورفیرین اریتروسیت در مسمومیت سرب و فقر آهن افزایش می‌یابد.

exercise t's, exercise stress t's
هر یک از تست‌های استرس که در آن از ورزش برای ارزیابی سلامت و عملکرد قلبی عروقی، به ویژه در تشخیص ایسکمی میوکارد استفاده می‌شود. متداول‌ترین تست‌هایی که انجام می‌شوند عبارتند از تست چرخ دوایر و ارگومتر دوچرخه. این تست‌ها معمولاً مرحله‌بندی شده‌اند و از یک سری افزایش تدریجی بارکاری در فواصل مشخص تشکیل می‌شوند.

FAB t. fluorescent antibody t.: م
آزمایش کسر ترش‌خی سدیم تصفیه شده **FE_{Na} t.**
که اندازه‌گیری باز جذب سدیم به وسیله لوله‌های کلیوی است و بافرمول:

$$\frac{\text{کر آنتینین پلاسما} \times \text{سدیم ادرار}}{\text{کر آنتینین ادرار} \times \text{سدیم پلاسما}} \times 100$$

محاسبه می‌شود.
آزمون تعیین هماهنگی حرکات اندام‌های **finger-nose t.** تحتانی که به این صورت انجام می‌شود که در حالی که بیمار اندام فوقانی خود را به یک سمت باز کرده است از او خواسته می‌شود تا سعی کند نوک بینی را با انگشت نشان‌اش لمس کند. نوعی تست وصله‌ای (patch test) که **Finn chamber t.** در آن موادی که باید مورد آزمایش قرار گیرند در فنجان‌های آلومینیومی کسم‌عقی (Finn Chambers) نگه داشته می‌شوند و معمولاً به مدت چند روز با نواری به پوست بسته می‌شوند.

تعیین توانایی **Fishberg concentration t.** کلیه‌ها برای ادامه ترشح مواد جامد، تحت شرایط کاهش دریافت آب و رژیم پر پروتئین، که در آن، نمونه‌های ادراری جمع‌آوری و از نظر وزن مخصوص آزمایش می‌شوند.

flocculation t. هر نوع تست سرولوژیک که در آن آگلومرات لخته‌شده تشکیل می‌شود. معمولاً این تست به صورت یکی از انواع واکنش پرسیپیتین انجام می‌شود. ● تست لخته شدن.

fluorescent antibody t. FAB t.: م
آزمونی برای تعیین توزیع سلول‌های بی‌انگر یک پروتئین اختصاصی از طریق اتصال آنتی‌بادی اختصاصی پروتئین و شناسایی کمپلکس‌ها به وسیله نشاندار کردن آنتی‌بادی به وسیله فلوروسنت.

fluorescent treponemal antibody absorption t. FTA-ABS t.,
تست سرولوژیک استاندارد آنتی‌ژن
تربونمال سیفلیس که در آن از گلوبولین آنتی‌هیومن نشاندار شده با فلوروسنتین برای نشان دادن آنتی‌بادی‌های تربونمال اختصاصی در سرم بیمار استفاده می‌شود.

gel diffusion t. immunodiffusion.
تست تعیین توانایی بدن **glucose tolerance t.**
برای مصرف کربوهیدرات‌ها، به وسیله اندازه‌گیری سطح گلوکز پلاسما در فواصل مشخص، پس از خوردن یا تزریق وریدی مقدار زیادی گلوکز.

glycosylated hemoglobin t.
اندازه‌گیری درصد مولکول‌های هموگلوبین A که پیوند کتوآمینی پایدار بین موقعیت انتهایی اسیدآمینو زنجیره‌های جانبی خود و یک گروه گلوکز تشکیل داده‌اند. در افراد طبیعی

این میزان حدود ۷ درصد، و در دیابتی‌ها حدود ۱۴/۵ درصد کل را تشکیل می‌دهد.

تست گایاک: **guaiac t.**

آزمایش تعیین خون مخفی که در آن اسیداستیک یخی (glacial) و محلولی از صمغ گایاک با نمونه مورد آزمایش مخلوط می‌شوند و در اثر افزودن آب اکسیژنه، وجود خون با ایجاد ته رنگ آبی مشخص می‌شود.

← **acidified serum t.** **Ham's t.**
۱. تزریق زیرجلدی ۰/۱ درصد **histamine t.**

محلول هیستامین به منظور تحریک ترشح معده.
۲. تستی که در آن، پس از تزریق سریع هیستامین فسفات در داخل ورید، افراد سالم دچار افت کوتاه مدت فشار خون می‌شوند اما در افراد مبتلا به فنوکرومونیوم پس از افت فشار، افزایش قابل توجهی در آن ایجاد می‌شود.

نوع تعدیل شده تست **horse cell t.**
همراه با مونوکلونال عفونی که در آن از گلبول‌های قرمز اسب به جای اریتروسیت‌های گوسفند استفاده می‌شود.

← **postcoital t.** **Huhner t.**

آزمایشی برای تعیین کمبود **hydrogen breath t.**
لاکتاز، یا هیدرولازهای دیگر یا رشد بیش از حد باکتری‌ها در کولون، که در آن هوای بازدمی بیمار جمع‌آوری و پس از تجویز کربوهیدرات استاندارد می‌شود. تخمیر بیش از حد کربوهیدرات در کولون منجر به ایجاد مقادیر زیاد هیدروژن در هوای بازدمی می‌شود.

hypo-osmotic swelling t.
تعیین قابلیت زیست اسپرم با قرار دادن نمونه در محلول هیپواسموتیک که موجب تورم و ماریج شدن دم اسپرماتوزویدهای دارای اغشای پلاسمایی طبیعی می‌شود. تشخیص آنتی‌بادی در مینای **immobilization t.**

توانایی آن در مهار تحرک سلول باکتریال پروتوزوئر.
← **Rorschach t.** **inkblot t.**
مجموعه‌ای از مشکلات و کارها که **intelligence t.**

برای تعیین توانایی ذاتی فرد برای قضاوت، ادراک و استدلال طرح شده‌اند. • تست هوش.
نوعی تست **intracutaneous t., intradermal t.**

پوستی که در آن، آنتی‌ژن در داخل پوست تزریق می‌شود.
تست داخل پوستی تشخیص سرکونیوز. **Kveim t.**
latex agglutination t., latex fixation t.
نوعی تست آگلوتیناسیون که در آن آنتی‌ژن مربوط به یک آنتی‌بادی مشخص بر روی ذرات لاکس، جذب و به منظور بررسی آگلوتیناسیون لاکس، با محلول تست مخلوط می‌شود.
در این تست، عصاره سلول‌های خونی خرچنگ **limulus t.**
نمل اسبی (**Limulus polyphemus**) با نمونه خونی بیمار

مواجهه داده می‌شود؛ چنانچه آنتوتوکسین گرم منفی در نمونه موجود باشد، عصاره به حالت ژلاتین درخواهد آمد.

تست تعیین عملکرد پانکراس که در آن، غلظت **Lundh t.** تریپسین در دوازدهه، بعد از خوردن غذا اندازه‌گیری می‌شود و مقدار کم تریپسین، نشان‌دهنده ترشح کم پانکراس است.

نوعی تست ایمونوفلوروسانس برای **lupus band t.** تعیین وجود و میزان ایمونوگلوبولین و رسوب کمپلمان در محل اتصال دم به اپیدرم نمونه‌های پوستی بیماران مبتلا به لوپوس اریتماتوز سیستمیک.

در این تست، در حالی که بیمار به‌طور **McMurray's t.** ناایز خوابیده و رانوی وی کاملاً خم است، معاینه کننده، پا را به سمت خارج می‌چرخاند و رانو را به آرامی باز می‌کند. صدای «کلیک» همراه با درد، نشان‌دهنده پارگی منیسک میانی مفصل رانو است و چنانچه صدای مزبور در هنگام چرخاندن پا به سمت داخل ایجاد شود، پارگی در منیسک خارجی است.

تست مانتو؛ تست تورکولین داخل جلدی. **Mantoux t.**
تست ورزش قدیمی **Master "two-step" exercise t.** برای تشخیص نارسایی کرونر که در آن، الکتروکاردیوگرام در حین بالا و پایین رفتن مکرر بیمار از دو پله ثبت می‌شود.

MIF t., migration inhibitory factor t.
نوعی تست که در لوله آزمایش و به منظور بررسی تولید MIF به وسیله لنفوسیت‌ها، در پاسخ به آنتی‌ژن‌های اختصاصی صورت می‌گیرد. این تست برای ارزیابی ایمنی با وساطت سلولی انجام می‌شود. MIF در برخی بیماری‌های نقص ایمنی تولید نمی‌شود.

تست تشخیص ازدیاد حساسیت **Moloney t.**
تاخیری نسبت به توکسوید دیتری.
نوعی تست پوستی که در آن **multiple-puncture t.** ماده مورد استفاده (مثل تورکولین) از طریق فشار دادن چند سوزن، و یا دندان‌ها، یا چنگک‌های نوک‌تیز به داخل پوست تزریق می‌شود.

تستی که در آن، چنانچه تزریق **neostigmine t.** نتوستیگمین متیل سولفات مخلوط با سولفات آتروپین، باعث کاهش نشانه‌های میاستنی شود، حاکی از وجود بیماری میاستنی گراو است.

آزمایش تعیین قدرت خنثی‌سازی **neutralization t.** آنتی‌سرم یا ماده دیگر، از طریق آزمایش اثر آن بر خصوصیات بیماری‌زایی میکروارگانیسم، توکسین، ویروس، باکتریوفاز یا ماده توکسیک.

پایش نعوظ‌هایی **nocturnal penile tumescence t.** که در طول خواب شب ایجاد می‌شود، برای تشخیص افتراقی ناتوانی جنسی روانی و عضوی.

پایش پاسخ ضربان **nonstress t. (NST)** قلب جنین به حرکات جنین، به وسیله کار دیوتوکوگرافی.

nontreponemal antigen t. هر یک از انواع تست‌های تشخیص آنتی‌بادی‌های سرم علیه معرف (کارادیولپین و لسیترین) مشتق از بافت‌های میزبان، که به منظور تشخیص عفونت با تریونماپالیدوم سیفیلیس به کار می‌روند.

NPT t. nocturnal penile tumescence t. ← در این آزمایش، خون هپارینه یا دقیرینه را در غلظت‌های مختلف محلول کلرور سدیم قرار می‌دهند؛ افزایش شکنندگی که به صورت همولیز اندازه‌گیری می‌شود، نشان‌دهنده وجود اسفروسیتوز است.

oxytocin challenge t. (OCT) نوعی تست استرسی انقباضی است که در آن، انقباضات رحمی، با استفاده انفوزیون داخل وریدی اکسی توسین تحریک می‌شود. • تست تحریک اکسی توسین.

Pap t., Papanicolaou t. روش رنگ‌آمیزی سلولی تفلسی برای شناسایی و تشخیص اختلالات مختلف به ویژه اختلالات بدخیم و پیش‌سرطانی دستگاه تناسلی مونث که به منظور ارزیابی عملکرد انوکترین و تشخیص بدخیمی سایر اندام‌ها هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

patch t's تست‌های مخصوص ازدیاد حساسیت که از طریق مشاهده واکنشی که پس از قرار دادن صافی‌های کاغذی یا گازهای اشباع شده به وسیله ماده مورد آزمایش ایجاد می‌شود صورت می‌گیرند.

Patrick's t. در این آزمایش، ران و زانو بیمار را می‌کشند و سپس قوزک خارجی را روی استخوان کشکک پای مقابل قرار می‌دهند و زانو را به پایین فشار می‌دهند. ایجاد درد، حاکی از وجود آرتريت مفصل ران است. به این تست، علامت fabere هم گفته می‌شود که از مجموعه اولین حرف لغات مربوط به حرکاتی که باعث ایجاد آن می‌شوند تشکیل شده است (flexion, abduction, external rotation).

Paul-Bunnell t. آزمایش تعیین بالاترین رقت سرم بیمار که گلبول‌های قرمز گوسفند را آگلوتینه می‌کند. از این آزمایش برای شناسایی آنتی‌بادی‌های هتروفیل سرم، به منظور تشخیص مونونوکلوز عفونی استفاده می‌شود.

Paul-Bunnell-Davidsohn t. نوع تعدیل شده تست Paul-Bunnell که سه نوع آگلوتینین هتروفیل گوسفند را از یکدیگر تمیز می‌دهد (آگلوتینین‌های همراه با مونونوکلوز عفونی، بیماری سرم و آنتی‌بادی‌های طبیعی علیه آنتی‌ژن (Forssman).

post coital t. تعیین تعداد و وضعیت اسپرماتوزویدها در موکوس آسپیره شده از کاتال سرویکس، کمی بعد از مقاربت.

precipitin t. هر تست سرولوژیکی که اساس آن را واکنش پرسیپیتین تشکیل می‌دهد.

projective t. هر یک از تست‌های مختلفی که در آن، فرد، موقعیت‌های محرک مبهم (ambiguous) را بسته به آمادگی‌های ناخودآگاه خود تفسیر می‌کند و از این طریق اطلاعاتی در مورد شخصیت و پسیکوباتولوژی احتمالی وی حاصل می‌شود. • تست فرافکتی.

psychological t. هر نوع تست تمیین‌کننده تکامل، پیشرفت، شخصیت، هوشیاری، فرایند تفکر و غیره در فرد، تست روانی.

psychomotor t. تست ارزیابی‌کننده توانایی ترک دستورالعمل‌ها و انجام واکنش‌های حرکتی در فرد.

Queckenstedt's t. sign. ← تست عملکرد کبد بر مبنای دفع اسیدهیوریک بعد از تجویز بنزوات سدیم.

Quick's t. ۱. تست عملکرد کبد بر مبنای دفع اسیدهیوریک بعد از تجویز بنزوات سدیم.

۲. **prothrombin time.** ←

radioallergosorbent t. (RAST) تست رادیواپایمونیواسی برای اندازه‌گیری آنتی‌بادی IgE اختصاصی سرم که در آن از آنتی‌ژن‌های استخراج شده از یک آلرژن که به یک ماتریکس جامد و IgE آنتی‌هیومن نشاندار شده با مواد رادیواکتیو ثابت شده است، استفاده می‌شود.

radioimmunosorbent t. (RIST) روش رادیواپایمونیواسی برای اندازه‌گیری غلظت IgE سرم، با استفاده از IgE و IgE آنتی‌هیومن متصل شده به یک ماتریکس نامحلول.

rapid plasma reagin t. (RPR t.) تست لخته شدن (فلوکولاسیون) غربالگری سیفیلیس که در آن از آنتی‌ژن تعدیل شده VDRL استفاده می‌شود.

Rinne t. نوعی تست شنوایی که به وسیله دیارازون ۵۱۲، ۲۵۶ و ۱۰۲۴ هرتز و از طریق مقایسه مدت ترک صدای ناشی از ارتعاش آن به وسیله هدایت استخوانی و هوایی انجام می‌شود.

rollover t. مقایسه فشار خون زن حامله در وضعیت خوابیده به پشت با حالت خوابیده به پهلو. افزایش بیش از حد فشار در هنگام چرخش به حالت خوابیده به پشت، نشان‌دهنده افزایش احتمال خطر پره اکلامپسی است.

Rorschach t. روش تداعی، به منظور آزمایش شخصیت بر مبنای پاسخ بیمار به یک سری طرح‌های ایجاد شده به وسیله جوهر.

RPR t. rapid plasma reagin test م: آزمایشی برای تعیین باز بودن لوله‌های رجمی که با استفاده از دمیدن گاز دی‌اکسید کربن انجام می‌شود.

Schick t. تست داخل پوستی برای تعیین حساسیت نسبت به دیفتی.

Schiller's t. آزمایشی برای تشخیص زودرس کارسینوم

سلول سنگفرشی سرویکس، که از طریق رنگ‌آمیزی منطقه به وسیله محلول ید، و یدید پتاسیم انجام می‌شود. نواحی دچار بیماری از طریق رنگ نگرفتن آشکار می‌شوند.

Schilling t. آزمایشی برای تعیین جذب ویتامین B_{۱۲} با استفاده از سیانوکوبالامین نشان‌دار شده با Co-57 که در تشخیص آنمی پرنسیپوز و سایر اختلالات متابولیسم ویتامین B_{۱۲} به کار می‌رود.

Schirmer's t. آزمایشی برای تعیین میزان تولید اشک در کر اتونکتیویت سیکا که از طریق قرار دادن یک صافی کاغذی در ساک ملتحمه‌ای پلک پایین به‌نحوی که انتهای آن در قسمت بیرون آویزان باشد، و سپس اندازه‌گیری میزان رطوبت جذب شده به وسیله صافی مزبور انجام می‌شود. نوعی آزمون شنوایی که از طریق قرار **Schwabach's t.** دادن قاعده دیپازون مرتضی، ابتدا بر روی زائیده ماستویید بیمار و سپس ماستویید فرد معاینه‌کننده انجام می‌شود. طولانی‌تر بودن مدت شنوایی بیمار نسبت به فرد معاینه‌کننده، نشان‌دهنده کاهش شنوایی هدایتی بیمار و طولانی‌تر بودن مدت شنوایی فرد معاینه‌کننده، نشانه کاهش شنوایی حسی عصبی بیمار است.

Scratch t. نوعی تست پوستی که در آن آنتی‌ژن، بر روی یک خراش سطحی قرار داده می‌شود. هر نوع تست **sheep cell agglutination t (SCAT)** آگلوتیناسیون که در آن از اریتروسیت‌های گوسفند استفاده می‌شود.

sickling t. آزمونی برای نشان دادن هموگلوبین غیرطبیعی و پدیده داسی شدن گلبول‌های قرمز.

skin t. هر نوع آزمون که در آن، آنتی‌ژن به منظور بررسی واکنش بیمار بر روی پوست قرار داده می‌شود. این آزمون برای تعیین مواجهه با ایمنی در برابر بیماری‌های عفونی، شناسایی آلرژن‌های تولیدکننده واکنش‌های آلرژیک، و ارزیابی توانایی آنتی‌ژن برای ایجاد واکنش ایمنی سلولی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

هر یک از تست‌های **sperm agglutination t.** مختلف مخصوص حضور آنتی‌بادی‌های ضد سرم به عنوان علت ناباروری، مبتنی بر توانایی ایزوتوپ‌های چند ظرفیتی بزرگ، مانند IgM یا IgA ترشحی برای اسپرماتوزوئیدهای زنجیره متقاطع و آگلوتینات همراه با این آنتی‌بادی‌ها.

هر یک از آزمون‌های مختلف که برای **stress t's** تعیین سلامت و عملکرد قلبی عروقی، به دنبال ایجاد استرس برای قلب (معمولاً استرس ناشی از ورزش) انجام می‌شوند.

swinging flashlight t. آزمونی که در آن با تابانیدن نور قوی به چشم سالم و در حالی که بیمار به فاصله دوری نگاه می‌کند، مردمک هر دو چشم منقبض می‌شوند. با تابانیدن نور به چشم مبتلا، هر دو مردمک به مدت کوتاه متسع

می‌شوند و دوباره با تابانیدن نور به چشم سالم، هر دو مردمک منقبض می‌شوند و به همان حالت باقی می‌مانند. این آزمون نشان‌دهنده آسیب جزئی عصب بینایی یا شبکه است.

Thematic Apperception T. (TAT) نوعی تست فرافکن که در آن، فرد، داستانی را براساس سری‌هایی از تصاویر مبهم استاندارد بیان می‌کند به نحوی که واکنش‌های ارائه شده، نمایش‌دهنده بعضی جنبه‌های شخصیت و اشتغالات روانی و تعارض‌های روانی وی است. در این آزمون، **thyroid suppression t.** پس از تجویز لیوتیرونین به مدت چند روز، برداشت ید رادیواکتیو در افراد طبیعی کاهش می‌یابد ولی در افراد مبتلا به هیپر تیروئیدیسم این وضعیت ایجاد نمی‌شود.

tine t. شاخه ۲ میلی‌متری متصل به یک دسته که به PPD خشک شده یا **tuberculin (OT)** old آغشته شده‌اند به داخل پوست سطح کف دستی ساعد فرد برده می‌شوند؛ ۴۸ تا ۷۲ ساعت بعد پوست از نظر سفتی قابل لمس در اطراف محل تزریق مزبور بررسی می‌شود.

هر یک از تست‌های مختلف **treponemal antigen t.** تعیین آنتی‌بادی‌های ضد تروپوماپی موجود در سرم، که برای تشخیص عفونت با تروپوماپالیدوم سیفیلیس به کار می‌رود. تست توپرکولین؛ هر یک از تست‌های پوستی تشخیص سل که با استفاده از انواع مختلف توپرکولین و روش‌های متعدد انجام می‌شوند.

نوع تعدیل **unheated serum reagin t. , USR t.** شده تست VDRL که در آن از سرم حرارت ندیده استفاده می‌شود. این تست عمدتاً به منظور غربالگری انجام می‌شود.

VDRL t. [Venereal Disease Research Laboratory] نوعی تست لخته شدن (فلوکولاسیون) که برای تشخیص سیفیلیس و با استفاده از آنتی‌ژن VDRL انجام می‌شود و حاوی کاردیولپین، کلسترول و لستین به‌منظور آزمایش سرم غیرفعال شده با حرارت است. در این تست، قاعده یک دیپازون **Weber's t** مرتضی بر روی فرق سر با خط میانی پیشانی قرار داده می‌شود. چنانچه صدا در گوش مبتلا بهتر شنیده شود، نشان‌دهنده شنوایی هدایتی و اگر در گوش طبیعی بهتر شنیده شود، نشانه کاهش شنوایی حسی عصبی است.

آزمونی برای تعیین آگلوتینین **Widal's t.** آنتی‌ژن‌های O و H سالمونلاتیفی و سالمونلاپاراتیفی در سرم بیماران مشکوک به عفونت با سالمونلا.

← **orchialgia.** /tes-tal 'jah/ **testalgia** کارتی که بر روی آن نمادهای **test card /test kahrd/** لغات مختلف نقش بسته است و برای آزمایش بینایی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

testes /tesˈtɛz/ [L.]

testicle /tesˈtɪ-kəl/

testicular /tes-tikˈʊ-lar/

testis /tesˈtɪs/ [L.]

گناد جنس منکر؛ هر کلام از یک جفت غدد شبیه به تخم مرغ که به‌طور طبیعی در اسکروتوم قرار گرفته‌اند و اسپرماتوزوید در داخل آن‌ها ایجاد می‌شود. سلول‌های بینایی اختصاص یافته (سلول‌های لیدرگ) تستوسترون ترشح می‌کنند.

abdominal t. بیضه نزول نیافته‌ای که در حفره شکم قرار دارد. ● بیضه شکمی.

ectopic t. بیضه‌ای که در خارج از مسیر نزول طبیعی خود قرار دارد. ● بیضه نابجا.

obstructed t. بیضه‌ای که نزول طبیعی آن مسدود شده و در نتیجه به داخل بن بست مغبنی می‌رود.

undescended t. بیضه‌ای که می‌تواند به‌طور کامل به داخل اسکروتوم نزول یابد ولی سپس به‌طور آزاد، به بالا و به داخل کانال انگوینال حرکت می‌کند.

retactile t. بیضه‌ای که به داخل اسکروتوم نزول نیافته است (مثلاً در نهان بیضگی).

undescended t. بیضه‌ای که به داخل اسکروتوم نزول نیافته است (مثلاً در نهان بیضگی).

testitis /tes-tiˈtɪs/ **orchitis.** ←

test meal /test mēl/ **meal.** ←

testosterone /tes-tosˈtɛr-ɒn/ تستوسترون؛

هورمون آندروژنیک اصلی که به وسیله سلول‌های بینایی (لیدرگ) بیضه و در پاسخ به تحریک به وسیله هورمون لوتئینی‌زکننده هیپوفیز قدامی تولید می‌شود. به نظر می‌رسد این هورمون مسئول تنظیم ترشح گنادوتروپین، اسپرماتوزن و تمایز مجرای ولف است. همچنین تستوسترون پس از تبدیل به دی‌هیدروتستوسترون، مسئولیت خصوصیات مردانه دیگری را برعهده دارد. علاوه بر این، تستوسترون از ویژگی‌های آنابولیک پروتئین برخوردار است و به عنوان درمان جایگزین در کمبود آندروژن مردان و درمان بلوغ دیررس یا هیپوگنادیسم جنس مذکر و تسکین برخی سرطان‌های پستان غیرقابل جراحی زنان به‌کار می‌رود. تستوسترون به صورت بیس یا استرهای مختلف (مثل سیبونات، انانتات، پروپونات) به‌کار می‌رود.

test type /test tɪp/ حرفی که به اندازه‌های مختلف نوشته شده‌اند و در آزمایش جدت بینایی به‌کار می‌روند.

TET treadmill exercise test; م:

tubal embryo transfer

tetanic /tɛ-tanˈɪk/ مربوط به کزاز. کزاز.

tetaniiform /tɛ-tanˈɪ-form/ شبیه به کزاز.

tetaniogenous /tɛtˈah-niʒˈɛ-nus/

جمع testis. ←

مربوط به بیضه. (جمع: testes):

ایجادکننده اسپاسم‌های کزاز.

tetanize /tɛtˈah-nɪz/ القای تشنج‌ها یا تشنه‌های کزاز.

tetanode /tɛtˈah-n ɒd/

مرحله تحریک‌پذیری که در بین انقباض‌های تتانیک کزاز قرار دارد.

tetanoid /tɛtˈah-noɪd/ شبیه به کزاز.

tetanolysin /tɛtˈah-nolˈɪ-sɪn/ بخش همولیتیک

اگزوتوکسین ساخته شده به وسیله باسیل کزاز (کلوستریدیوم تتانی).

tetanospasmin /tɛtˈah-no-spazˈmɪn/ جزء نوروتوکسیک اگزوتوکسین (توکسین کزاز) که به وسیله کلوستریدیوم تتانی تولید و باعث اسپاسم‌های تیپیک کزاز می‌شود.

۱. بیماری عفونی حاد و غالباً کشنده‌ای که در اثر نوروتوکسین (تتانوسپاسمین tetanospasmin) تولید شده به وسیله کلوستریدیوم تتانی (که اسپوره‌ای آن از طریق زخم وارد بدن می‌شوند) به وجود می‌آید. ● کزاز.

دو شکل از این بیماری وجود دارد: کزاز ژنرالیزه شامل انقباض‌های تتانیک و هیپرفلیکسی که منجر به تریسموس (قفل شدن فک)، اسپاسم گلو، اسپاسم عضلانی عمومی، ایستوتونوس، اسپاسم تنفسی، تشنج و فلج می‌شود؛ و کزاز موضعی (لوکالیزه) شامل اسپاسم و گرفتگی که ممکن است به نوع ژنرالیزه تبدیل شود.

۲. انقباض عضلانی بدون وجود دوره‌های شلی عضلات.

neonatal t., t. neonatorum

کزاز نوزادان که معمولاً در اثر عفونت ناف ایجاد می‌شود. تتانی؛

tetany /-ne/ سنرمی شامل خم شدن شدید مفاصل مع دست و پا (اسپاسم کارپوپیتال)، گرفتگی عضلانی، کرامپ، تشنج و گاهی حملات استریدور. این سندرم در اثر تحریک‌پذیری اعصاب و عضلات (ناشی از کاهش کلسیم یونیزه خارج سلولی در کم‌کاری هیپوفیز، کمبود ویتامین D، یا آلکالوز یا خوردن نمک‌های قلیایی) ایجاد می‌شود.

duration t. انقباض تتانیک مداوم در پاسخ به جریانی پیوسته و بر قدرت که به ویژه در عضلات دئره دیده می‌شود.

gastric t. نوع شدید تتانی، ناشی از بیماری مدده که با مشکل شدن تنفس و اسپاسم‌های تونیک در دناک اندام‌های حرکتی همراه است.

hyperventilation t.

تتانی ناشی از دم و بازدم‌های شدید در یک دوره زمانی.

تتانی ناشی از تحریک مکانیکی و الکتریکی.

latent t.

neonatal t., t. of newborn

تتانی هیپوکلسیمیک در چند روز اول زندگی که اغلب با

تترالوژی: گروه یا سری چهار تایی.

تترالوژی فالوت: t. of Fallot

مجموعه‌ای از نقایص مادرزادی قلب، شامل تنگی پولمونر، نقص دیواره بین بطنی، هیپرتروفی بطن راست و جابه‌جایی آئورت به سمت راست.

دارای چهار بخش. tetrameric /tet "rah-mer 'ik/

quadrantanopia. ← tetranopsia /-nop "se-ah/

tetraparesis /-pah-re "sis/

ضعف عضلانی هر چهار اندام حرکتی.

tetrapeptide /-pep "ti'd/

پپتیدی که در اثر هیدرولیز آن چهار اسیدآمین به ایجاد می‌شود.

quadriplegia. ← tetraplegia /-ple 'je-ah/

tetraploid /tet "rah-ploi'd/

۱. آنچه که با خصوصیت تتراپلوئیدی مشخص می‌شود.

۲. فرد یا سلول دارای چهار مجموعه کروموزومی.

چنین انسان دارای چهار پا. tetrapus /-pus/

tetrapyrrole /-pi-'röl /

ترکیبی حاوی چهار حلقه پیرول، مثل «هم» یا «کلروفیل».

tetrascelus /tê-tras "ah-lus/

چنین انسان دارای چهار اندام حرکتی تحتانی.

وجود دو کروموزوم tetrasomy /tet "rah-so "me/

اضافی از یک نوع، در سلول دیپلوئید. tetrasomic، صفت.

tetravalent /tet "rah-va 'lent/

دارای چهار ظرفیتی. چهار ظرفیتی.

tetrodotoxin /tet "ro-do-tox "sin/

نوروتوکسین بسیار کشنده که در گونه‌های متعدد پُف ماهی

(puffer fish) و برخی سمندره‌های کوچک وجود دارد (در این

سمندرها، tarichatoxin نامیده می‌شود): خوردن این

نوروتوکسین به سرعت باعث بی‌حالی، گیجی و گزگز اطراف

دهان می‌شود و ممکن است به دنبال این نشانه‌ها، آناکسی،

تشنج، فلج تنفسی و مرگ ایجاد شود.

شبهه به شبکه. textiform /teks "ti-form/

م: transforming growth factor TGF

نماد عنصر شیمیایی thorium (توریم). Th

thalamencephalon /thal "ah-men-sef "ah-lon/

بخشی از دیانسفال، متشکل از تالاموس، متاتالاموس و

ایپیتالاموس.

thalamic /thah-am "ik/ • تالاموسی.

thalamocortical /thal "ah-mo-kor "ti-k'l/

مربوط به تالاموس و قشر مغز.

thalamolenticular /-l-en-tik "u-l-en/

مربوط به تالاموس و هسته لنتیکولار.

thalamotomy /thal "ah-mot "ah-me/ روش جراحی

استرپوتاکسیک به منظور تخریب مجرای گروه‌های اختصاصی

تحریک‌پذیری، گرفتگی‌های عضلانی، لرزش و تشنج و به میزان کمتر، اسپاسم خنجره و اسپاسم گل‌پوبنال همراه است.

parathyroid t., parathyroprival t.

تنانی ناشی از برداشتن غدد پار‌اتیروئید یا کم‌کاری آن‌ها.

tetartanopia /tet "ahr-tah-no "pe-ah/

۱. ← quadrantanopia.

۲. نوعی دی‌کروماسی (← dichromasy) نادر که در آن،

بیمار، تنها رنگ قرمز و سبز را درک می‌کند و رنگ‌های آبی

و زرد به صورت نوار آکروماتیک (خاکستری رنگ) درک

می‌شوند.

tetartanopsia /-nop "se-ah/ tatartanopia. ←

tetr(a)- جزء کلمه [Gr.] به معنی چهار.

tetrachloroethylene /tet "rah-kl or "o-eth "l-ten/

نوعی هیدروکربن کلرینه دارای سمیت متوسط که به

عنوان حلال خشک‌شویی و مصارف صنعتی دیگر به‌کار

می‌رود.

tetracrotic /-krot "ik/

داشتن چهار برجستگی در هر ضریان نبض، در اسفنجیومگرافی.

tetracyclic /tet "rah-sik "lik/

حاوی چهار حلقه ملحق به یکدیگر یا زنجیره‌های نزدیک به هم در ساختمان مولکولی.

tetrad /tet "rad/

تترا: گروهی شامل چهار پدیده

مشابه یا مرتبط، زیر: (۱) هر عنصر یا بنیان حاوی چهار ظرفیت

یا قدرت ترکیبی است؛ (۲) گروهی شامل چهار عنصر

کروموزومی در مرحله پاکتین پروفاز میوز اول (مرحله بعد از

زیگوت در پروفاز میوز) تشکیل می‌شوند؛ (۳) مربع سلولی، در

اثر تقسیم بعضی کوکسی‌ها (Sarcina) به دو صفحه ایجاد

می‌شود.

tetralogy of Fallot. ← Fallot's t.

tetradactyly /tet "rah-dak "ti-le/

وجود چهار انگشت در یک دست یا.

tetragonum /-go "num/ [L.]

چهار ضلعی، چهار وجهی. t.jumbale

منطقه‌ای که به وسیله چهار عضله کمری احاطه شده است.

tetrahydrocannabinol (THC) /-hi "dro-

kah-nab "i-nol/ ماده اصلی و فعال کانابیس که به

دو شکل ایزومریک (که هر دو از نظر سایکومیمتیک فعال‌اند)

موجود است.

tetrahydrofolic acid /-hi "dro-fo "lik/

شکلی از اسیدفولیک که در آن، حلقه پتریدین به‌طور کامل

تغییر شکل یافته و ترکیب والد انواعی از کوآنزیم‌هایی است که

به عنوان حامل گروه‌های یک کربنه در واکنش‌های متابولیک

عمل می‌کنند و در شکل تفکیک شده، تتراهیدروفولات نام

دارد. علامت اختصاری: THF

tetralogy /tê-tral "ah-jel/

کرمک تشخیصی به شکل کلرید تالیوم Tl 201 به کار می‌رود.
مربوط به تالیوم یا حاوی آن.
شکلی که در آن، تالیوم ۲۰۱
t. chloride Tl 201
به صورت داخل وریدی و به منظور تصویرنگاری بیماری‌های
میوکار، پار انژیوید و یا بیماری‌های تنوبلاستیک تزریق
می‌شود.

جزء کلمه [Gr.] به معنی مرگ.
thanat(o)-
thanatognomonic /than "ah-to "no-mon "ik/
نشانه نزدیک شدن مرگ.

مهلک؛ کشنده.
thanatophoric /-for "ik/
THC tetrahydrocannabinol
م:

theaism /the "ah-izm/
کافیتیسیم ناشی از خوردن مقادیر زیاد چای.
تباین: آلکالوئید متبلور.
thebaine /the-ba "in/
سمی و آرام‌بخش تریاک که خصوصیاتش شبیه به استرکنتین
دارد.

theca /the "kah/ [L.]
جمع: (thecae)، پوشش یا غلاف.
● لایه، نیام، غلاف، thecal، صفت.
پوششی از بافت همبند متراکم
t. folliculi
که فولیکول تخمدانی و زیکولر را احاطه می‌کند و از یک لایه
عروقی داخلی (tunica interna) و یک لایه فیبروی خارجی
(kanica externa) تشکیل می‌شود.

thecoma /the-ko "mah/
تومور سلول نکا.
thecostegnosis /the "ko-steg-no "sis/
انقباض غلاف تاندون.

thelalgia /the-lal "je-ah/
درد نوک پستان.
thelarche /the-lahr "ke/
شروع رشد پستان در زمان بلوغ.
Thelazia /the-la "ze-ah/
جنسی از کرم‌های نماتودی که
انگل چشم پستانداران و بندرت انسان است.

thelaziasis /the "lah-zi "ah-sis/
عفونت چشم در اثر Thelazia
theleplasty /the "lê-plas "te/
جراحی پلاستیک نوک پستان.

thelerethism /thê-lêr "ê-thizm/
نموظ نوک پستان.
thelitis /the-li "ti/s/
التهاب نوک پستان.
thelorrhagia /the "lô-ra "jah/
خونریزی از نوک پستان.
thener /the "ner/
۱. بخش گوشته دست در قاعده انگشت شست.
۲. مربوط به کف دست.

theory /the "ô-re/
تئوری:
۱. تعلیم، پینش‌ها یا اصول زمینه‌ای یک فن یا هنر.
۲. فرضیه تدوین شده و یا هر نوع فرضیه یا تگرش که بر پایه
دانش واقعی قرار نداشته باشد. ● نظریه، پینش، فرضیه،
تگرش، عقیده.

سلول‌ها در داخل تالاموس، برای تسکین درد، درمان لرزش و
سفتی موجود در فلج آریتانس، یا درمان برخی اختلالات روانی.
thalamus /thal "ah-mus/ [L.]

تالاموس: (جمع: thalami)؛ هر یک از دو توده بیضی شکل
بزرگ که بخش عمده آن از ماده خاکستری تشکیل می‌شود که
در هر طرف دیواره جانبی بطن سوم قرار گرفته‌اند و قسمتی از
آن را تشکیل می‌دهند و هر یک به دو قسمت پشتی و شکمی
تقسیم می‌شوند. واژه تالاموس تنها، معمولاً به تالاموس پشتی
اطلاق می‌شود که به عنوان مرکز رله ایمپالس‌های حسی به
قشر مغز عمل می‌کند.

تالاسمی: thalassemia /thal "ah-se "me-ah/
گروه نامتجانسی از آنمی‌های همولیتیک ارثی که با کاهش
میزان ساخت یک یا چند زنجیره پلی‌پپتیدی هموگلوبین
مشخص، و براساس زنجیره درگیر به انواع α , β , δ تقسیم
می‌شود. دو گروه اصلی تالاسمی عبارتند از تالاسمی α و β .
تالاسمی آلفا:

α -t.
نوعی تالاسمی که در اثر کاهش سنتز زنجیره‌های آلفای
هموگلوبین ایجاد می‌شود. نوع هموزیگوت آن با زندگی
مغایرت دارد و در نوزادی که مرده به دنیا می‌آید، هیپرویس
فتلیس شدید دیده می‌شود.
نوع هتروزیگوت ممکن است بدون علامت باشد یا با آنمی
خفیف مشخص شود.

β -t.
تالاسمی بتا؛ نوعی تالاسمی که در
اثر کاهش سنتز زنجیره‌های بتای هموگلوبین ایجاد می‌شود.
نوع هموزیگوت آن تالاسمی مازور و نوع هتروزیگوت آن،
تالاسمی مینور نام دارد.

t.major
تالاسمی مازور؛ نوع هموزیگوت
تالاسمی بتا که در آن، هموگلوبین A به‌طور کامل حضور ندارد و
در دوره نوزادی تظاهر می‌یابد و با آنمی همولیتیک،
هیپوکرومیک و میکروسیتیک، هیپاتواسپلنومگالی، تغییر شکل
اسکلتی، چهره مونگولویید و بزرگ شدن قلب مشخص می‌شود.
تالاسمی مینور:

t.minor
نوع هتروزیگوت تالاسمی بتا که معمولاً بدون علامت است هر
چند در بعضی موارد باعث آنمی خفیف می‌شود.
sickle cell-t.
نوعی آنمی ارثی که در آن به‌طور
همزمان، هتروزیگوسیته برای هموگلوبین S و تالاسمی وجود
دارد.

thallium (Tl) /thal "e-um/
تالیوم:
عنصر شیمیایی به عدد اتمی ۸۱ که ممکن است از روده و نیز
پوست سالم جذب شود و انواعی از نشانگان عصبی و روانی و
آسیب کبد و کلیه ایجاد کند.

t. 201
ایزوتوپ رادیواکتیو تالیوم دارای نیمه
عمر ۳۱۰۵ روز که متلاشی شدن آن با تابش اشعه گاما
(۱۶۷/۰۱۳۵- MeV) همراه است. این ایزوتوپ به عنوان

۱. مربوط به درمان. **therapeutic** /ther "ah-pu "lik/

۲. متمایل به درمان شدن. ● درمانی.

فردی که در زمینه **therapist** /ther "ah-pist/

روش‌های تن درمانی (physical therapy: درمان با ورزش و ماساژ) و نحوه مصرف درمان‌های تجویز شده به وسیله پزشک مهارت دارد. ● درمانگر.

فردی که در زمینهٔ روش‌های **physical t.**

تن درمانی و نحوه مصرف درمان‌های تجویز شده به وسیلهٔ پزشک مهارت دارد.

فرد متخصص در کمک به بیماران **speech t.**

به منظور غلبه کردن بر اختلالات تکلمی. ● متخصص گفتار درمانی.

درمان بیماری. **therapy** /-pe/ **treatment.**

تخریب مناطق کوچکی از **ablation t.**

بافت میوکارده که معمولاً با استفاده از انرژی الکتریکی یا شیمیایی، در درمان بعضی از تکی‌آریتمی‌ها انجام می‌شود.

استفاده از شیمی درمانی یا رادیوتراپی **adjuvant t.**

علاوه بر داشتن ضایعه به وسیله جراحی، در درمان سرطان. ● درمان کمکی.

استفاده از داروهای تعدیل **antiplatelet t.**

کننده پلاکت به منظور مهار چسبندگی یا تجمع پلاکت‌ها و در نتیجه، پیشگیری از ترومبوز، تغییر سیر آترواسکلروز یا طولانی کردن زمان باز ماندن پیوند عروقی.

استفاده از هنر، فرایند خلاقیت و واکنش **art t.**

بیمار نسبت به محصولاتی که برای درمان اختلالات روان شناختی و روانی و توان بخشی ایجاد شده‌اند. ● هنر درمانی.

درمانی که در **aversion t., aversive t.**

آن برای کاهش یا حذف نشانه‌ها یا رفتار نامطلوب، از شرطی‌سازی از طریق ایجاد بیزاری (بیزاری آموخته شده) استفاده می‌شود. گاهی این واژه به صورت مترادف با **aversive conditioning**

بیزاری به کار می‌رود. ● درمان با ایجاد

نوعی رویکرد درمانی که بیشتر بر **behavior t.**

تعدیل رفتار قابل مشاهدهٔ بیمار متمرکز است تا تعارض‌ها و فرایندهای ناخودآگاهی که احتمالاً زمینه‌ساز آن رفتار است. ● رفتار درمانی.

درمان بیماری به وسیله موادی که **biological t.**

باعث ایجاد واکنش زیست‌شناختی در ارگانیسم می‌شوند.

استفاده از ماده حاجب (شلاتور) به‌منظور **chelation t.**

برداشتن فلزات سمی از بدن، در درمان مسمومیت با فلزات سنگین. در طب مکمل از این روش برای درمان آترواسکلروز و سایر بیماری‌ها نیز استفاده می‌شود.

cognitive t., cognitive-behavioral t.

نوعی درمان مبتنی بر این فرضیه که مشکلات عاطفی بیمار

فرضیه‌ای که بر مبنای آن همه **cell t.**

مواد آلی، از سلول تشکیل می‌شوند و فعالیت سلولی، فرایند ضروری زندگی است. ● فرضیه سلولی.

فرضیه ایمونولوژیک درباره تحمل خود. **clonal deletion t.**

(self tolerance) که بر اساس آن، «کلون‌های غیرمجاز» ایمونوسیت‌ها که با آنتی‌ژن‌های خودی واکنش نشان می‌دهند در تماس با آنتی‌ژن در طول زندگی جنینی، حذف می‌شوند.

فرضیه‌ای که بر مبنای آن، در هر **clonal selection t.**

فرد بالغ چندین میلیون سلول مولد آنتی‌بادی وجود دارد که هر کدام طوری برنامه‌ریزی شده‌اند که آنتی‌بادی دارای ویژگی واحدی را بسازند و گیرنده‌های سطح سلول برای آنتی‌ژن‌های اختصاصی را حمل کنند. مواجهه با یک آنتی‌ژن، باعث تکثیر سلول‌های دارای گیرنده برای آن آنتی‌ژن و تولید مقادیر زیادی آنتی‌ژن اختصاصی می‌شود.

سیستم تجزیه و تحلیل **information t.**

خصوصیات پیام‌های ارسال شده (عمدتاً به وسیله روش‌های آماری) و سیستم‌هایی که آن‌ها را گذرانی می‌کنند، انتقال و تغییر شکل می‌دهند، دریافت و رمزگشایی (کدپایی) می‌کنند.

فرضیه‌ای نظیر فرضیه **overflow t. underfilling.**

underfilling theory. ● تفاوت در اولین واقعه در تشکیل آسیب را احتباس سدیم و آب و در نتیجه، ایجاد هیپرتانسیون پورت می‌داند: سپس افزایش حجم پلاسما تا میزان جریان بیش از حد (overflow) از سینوزویدهای کبدی باعث تشکیل آسیب می‌شود.

برطبق این فرضیه، تابش **quantum t.**

و جذب انرژی در مقادیری (quanta) که از نظر اندازه، برحسب فرکانس تابش تغییر می‌کند صورت می‌گیرد.

فرضیه‌ای که بر مبنای آن، **recapitulation t.**

اوتوژنی (تاریخچهٔ نمو کامل یک ارگانیسم)، به‌طور اختصار، فیلوژنی (سرچشمه و تکامل نژاد یا دسته) را تکرار می‌کند، یعنی یک ارگانیسم در سیر تکاملی خود همان مراحل متوالی را که گونه، در مسیر تکاملی خود طی می‌کند، به‌طور خلاصه طی می‌کند. ● فرضیهٔ تکرار به‌طور خلاصه.

فرضیه‌ای که براساس آن، آسیب همراه با **underfilling t.**

هیپرتانسیون پورت باعث هیپوولمی، و در نتیجه کاهش فشار پورت و احتباس سدیم و آب می‌شود. غلظت بالاتر سدیم سبب افزایش حجم پلاسما و فشار پورت می‌شود و تشکیل بعدی آسیب، دوباره سیکل را آغاز می‌کند.

فرضیه‌ای که بر مبنای آن، **Young-Helmholtz t.**

دیرنگ به سه مجموعه از گیرنده‌های شبکیه‌ای، مطابق با رنگ‌های قرمز، سبز و بنفش بستگی دارد.

مجموعه یا آشپناهای گرد **theque** /tɛk/ [Fr.]

یا بیضی از سلول‌های خال حاوی ملانین که در محل اتصال درم به اپیدرم یا در خود درم قرار دارد.

نتیجه تحریف نگرش‌ها و شیوه‌های تفکر اوست که می‌توان آن‌ها را اصلاح کرد و درمانگر بیمار را در زمینه انجام این کار راهنمایی می‌کند. ● شناخت درمانی: شناخت - رفتار درمانی.

درمان اختلالات ذهنی و عمدتاً افسردگی **convulsive t.** با استفاده از ایجاد تشنج. امروزه این نوع درمان همیشه به وسیله شوک الکتریکی (electroconvulsive t.) انجام می‌شود. ● تشنج درمانی.

← **marital t.** استفاده درمانی از حرکت بدن به منظور **couples t.** افزایش انسجام عاطفی، اجتماعی، شناختی و فیزیکی فرد، برای درمان انواع اختلالات اجتماعی، عاطفی، شناختی و فیزیکی. ● رقص درمانی.

نوعی درمان مخصوص **electroconvulsive t. (ECT)** اختلالات روانی و عمدتاً افسردگی که در آن با استفاده از پالس‌های کوتاه جریان متناوب کم ولتاژ به مغز، از راه الکترودهای پوست سر، تشنج و کاهش هوشیاری القا می‌شود.

← **electroshock t. (EST)** درمان بیماری با استفاده از هورمون‌ها. **endocrine t.**

تجویز استروژن برای **estrogen replacement t.** درمان کمبود آن، مثلاً در یائسگی. در زنان دارای رحم، معمولاً برای پیشگیری از هیپرپلازی آندومتر، یک داروی پروژسترونی اضافه می‌شود.

در طب مکمل، عبارت است از تجویز آرنیم‌های **enzyme t.** پروتولیتیک برای بهبود عملکرد سیستم ایمنی که در طیف وسیعی از بیماری‌ها و نیز به عنوان درمان کمکی سرطان به کار می‌رود. ● آرنیم درمانی.

گروه درمانی اعضای یک خانواده **family t.** از طریق بررسی و اصلاح روند‌ها و ارتباط‌های فامیلی و در نتیجه، بهداشت روانی مجموعه آن‌ها و هر یک از افراد تشکیل دهنده این مجموعه. ● خانواده درمانی.

استفاده از عوامل فibrinolytic (مثل پرواژوکیناز) به منظور لیز کردن لخته‌های موجود در بیماران مبتلا به انسداد حاد شریان محیطی، ترومبوز وریدی عمقی، آمبولی ریه، یا انفارکتوس حاد میوکارد.

دستکاری ژنوم فرد به منظور پیشگیری، مخفی ساختن یا کاهش اثرات یک اختلال ژنتیکی. ● **gene t.** ژن درمانی.

روان درمانی منظم گروهی از بیماران. **group t.** تحت هدایت راهنمای گروه که معمولاً فرد درمانگر است. ● گروه درمانی.

highly active antiretroviral t. (HAART) استفاده تهاجمی از داروهای ضد ویروسی بسیار پرقدرت، در درمان عفونت ویروسی نقص ایمنی انسانی.

← **hormonal t., hormone t., endocrine t.**

تجویز هورمون‌های جنسی. **hormone replacement t.** برای تصحیح یک کمبود، مانند درمان جایگزین استروژن در زنان یائسگی.

درمان با عواملی **immunosuppressive t.** نظیر اشعه X، کورتیکواستروئیدها، یا مواد شیمیایی سیتوتوکسیک که باعث مهار واکنش ایمنی نسبت به آنتی‌ژن‌ها می‌شوند. این نوع درمان در مواردی نظیر پیوند عضو، بیماری‌های اتوایمونی، آلرژی، میلوم مولتیپل و نفروت مزمن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نام قبلی مراقبت تنفسی. **inhalation t.**

← **respiratory care (۲)** **phototherapy (۱)**

● نور درمانی **photodynamic t.**

نوعی درمان فامیلی که با هدف ترک فحوائی مشکل ارتباطی زن یا شوهر، یا هر دوی آن‌ها، اما نه الزاماً از طریق مورد ملاحظه قرار دادن خود ارتباط ناسازگارانه انجام می‌شود. گاهی این واژه به طور محدودتر به صورت مترادف با ازدواج درمانی (marriage therapy) به کار می‌رود. ● درمان زناشویی.

زیرمجموعه‌ای از درمان زناشویی **marriage t.** (marital therapy) که به طور خاص بر پیوند ازدواج میان دو نفر، تقویت و حفظ آن تمرکز دارد. ● ازدواج درمانی.

دستکاری بافت‌های نرم بدن **massage t.** با هدف طبیعی ساختن، و در نتیجه افزایش سلامتی و ترمیم آن‌ها. ● ماساژ درمانی.

نوعی درمان که معمولاً در بیمارستان روانی **milieu t.** انجام می‌شود و بر فراهم آوردن محیط و فعالیت‌های مناسب با نیازهای عاطفی و بین فردی بیمار تأکید دارد. ● محیط درمانی.

استفاده از موسیقی برای ایجاد تغییرات مثبت **music t.** در عملکرد روانی، جسمی، شناختی یا اجتماعی افراد دچار مشکلات بهداشتی یا آموزشی. ● موسیقی درمانی.

استفاده درمانی از مراقبت شخصی **occupational t.** و فعالیت‌های کاری به منظور افزایش عملکرد و رشد، و جلوگیری از ناتوانی‌ها. ● کار درمانی.

تجویز محلول حاوی **oral rehydration t. (ORT)** الکترولیت‌ها و کربوهیدرات‌ها از راه دهان، برای درمان دهیدراتاسیون.

درمان بیماری براساس این فرضیه **orthomolecular t.** که برقراری غلظت‌های ایده‌آل موادی که به طور طبیعی در بدن وجود دارند (مانند ویتامین‌ها، عناصر کمیاب و اسیدهای آمینه) موجب علاج خواهد شد.

تجویز داخل وریدی یک مشتق **photodynamic t.**

هماتوپورفیترین که به طور انتخابی بر بافت توموری فعال از نظر متابولیک متمرکز می‌شود، و به دنبال آن، تاباندن نور لیزر قرمز به بافت تومور، به منظور تولید بنیان‌های سینتوکسیک آزاد که بافت حاوی هماتوپورفیترین را تخریب می‌کنند.

physical t.

۱. درمان به کمک وسایل فیزیکی. ● درمان فیزیکی.
۲. نوعی تخصص بهداشتی مرتبط با ارتقای تندرستی، پیشگیری از ناتوانی‌ها، ارزیابی و توان‌بخشی بیمارانی که در اثر درد، بیماری یا آسیب دچار ناتوانی شده‌اند به وسیله اقدامات درمانی فیزیکی (به جای اقدامات طبی، جراحی یا رادیولوژیک).

شکلی از کتاب درمانی (bibliotherapy) poetry t. که در آن، از یک شعر انتخابی که ممکن است به وسیله بیمار گفته شده باشد برای برانگیختن احساسات و واکنش‌ها، به منظور بحث و تبادل نظر، در روند درمانی استفاده می‌شود. شعر درمانی.

نوعی فتوکموتراپی بعضی اختلالات پوستی PUA t. مانند پسوریازیس و ویتیلیگو، که در آن، دو ساعت بعد از تجویز پسرالان خوراکی، اشعهٔ فرابنفش به بیمار تابانده می‌شود.

radiation t. radiotherapy.

هر کدام از یک تعداد روش‌های الکای واکنش آرام‌سازی که برای کاهش استرس به کار می‌روند و در کنترل طیف وسیعی از بیماری‌های مزمن که در اثر استرس ایجاد یا تشدید می‌شوند مفید هستند. ● درمان آرام‌سازی.

۱. درمانی برای جایگزین کردن replacement t. کمبود فراورده‌های بدن از طریق تجویز جایگزین‌های طبیعی یا صنعتی. ● درمان جایگزین.

۲. درمانی که جایگزین یک عضو نارسا می‌شود یا کمبود آن را جبران می‌کند. (مانند هودیدالیز).

respiratory t. care. ← substitution t.

تجویز یک هورمون به منظور جبران کمبود عملکرد یک غده.

thrombolytic t. fibrinolytic t. ←

thyroid replacement t.

درمان به وسیله فراورده‌ای از هورمون تیروئید. therm /therm/ ترم: واحد گرما.

این لغت به عنوان معادل: (الف) کالری بزرگ: (ب) کالری کوچک: (پ) ۱۰۰۰ کالری بزرگ: (ت) ۱۰۰/۱۰۰۰ واحد گرمایی انگلیس به کار می‌رود.

thermal /ther 'mɪl/ مربوط به حرارت یا مشخص شونده به وسیله آن. ● حرارتی، گرمایی.

thermalgesia /ther 'mal-je 'zhah/ نوعی اختلال حس که در آن به کار بردن حرارت باعث درد می‌شود.

causalgia. ← thermalgia /ther-mal 'jah/

thermanalgesia /therm 'an-al-je 'ze-ah/ thermoaesthesia. ←

thermanesthesia /-an-es-the 'zhah/ thermoaesthesia. ←

thermesthesia /-es-the 'zhah/ حس حرارت.

thermesthesiometer /-es-the 'ze-m 'ē-ter/ ابزار اندازه‌گیری حساسیت به حرارت.

thermhyperesthesia /-hi 'per-es-the 'zhah/ thermohyperesthesia. ←

thermhypesthesia /-hi-pes-the 'zē-ah/ thermohypesthesia. ←

thermic /ther 'mik/ مربوط به حرارت. ● حرارتی.

therm(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی حرارت.

thermoaesthesia /ther 'mo-an 'es-the 'zhah/ عدم توانایی تشخیص حس گرما و سرما؛ کاهش یا فقدان حس حرارت.

thermocautery /-kaw 'ter-e/ کوتریزاسیون به وسیله سیم یا سوزن داغ.

thermochemistry /-kem 'is-ir-e/ شاخه‌ای از شیمی

فیزیکی که با تغییرات حرارت همراه با واکنش‌های شیمیایی سروکار دارد.

thermocoagulation /-ko-ag 'u-lə 'shun/ انعقاد بافتی به وسیله جریان‌های پرفراکاس.

thermodiffusion /-di-fu 'zhun/ انتشار ناشی از گرادیان حرارتی.

thermodynamics /-di-nam 'iks/ شاخه‌ای از علم

که با گرما، کار و انرژی، تبدیل آن‌ها به یکدیگر و مشکلات مرتبط با آن‌ها سروکار دارد.

thermoexcitorty /-ek-si 'ter-e/ تحریک بدن برای ایجاد گرما.

thermogenesis /-jen 'ē-si-s/ تولید گرما، به ویژه

در بدن حیوان. thermogenic، thermogenetic، صفت.

thermogram /ther 'mo-gram/ ۱. ثبت نموداری تغییرات حرارتی.

۲. آنچه به وسیله ترموگرافی به‌طور قابل رؤیت ثبت می‌شود.

thermograph /-graʃ/ ۱. وسیله ثبت تغییرات حرارت.

۲. thermogram (۲) ←

۳. دستگاهی که برای انجام ترموگرافی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

thermography /ther-mog 'rah-fe/ روشی که در آن

به وسیله یک دوربین مادون قرمز از حرارت سطح بدن

تصویربرداری می‌شود. اساس این روش، انتشار تشعشعات

مادون قرمز از بدن است و گاهی به منظور تشخیص اختلالات

پاتولوژیک زمینه‌ای، مانند تومورهای پستان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

thermohyperalgesia /ther "mo-hi "per-al-je"ze-ah/ ترمالژی شدید.

thermohyperesthesia /-hi "per-es-the "zhah/ نوعی اختلال حسی به صورت افزایش حساسیت به گرما و سرما.

thermohypesthesia /-hi "pes-the "zhah/ نوعی اختلال حسی به صورت کاهش حساسیت به گرما و سرما.

thermo-inhibitory /-in-hib "tor "e/ به تعویق انداختن تولید حرارت به وسیله بدن.

thermolabile /-la "bīl/ حساس به گرما.

thermolysis /ther-mol "t-sis/ ۱. تجزیه شیمیایی به وسیله حرارت.

۲. پراکنگی و اتلاف حرارت بدن در اثر تشعشع، تبخیر و غیره. **thermolytic**. صفت.

thermomassage /ther "mo-mah-sahzh "7 ماساژ توام با گرما.

thermometer /ther "mo-mah-sahzh "7 ترمومتر؛ وسیله اندازه‌گیری حرارت که در آن از ماده‌ای که خاصیت

فیزیکی آن در اثر گرما تغییر می‌کند و قابل اندازه‌گیری به وسیله درجه‌بندی مشخص است استفاده می‌شود. ● دماسنج.

clinical t. دماسنج مورد مصرف برای اندازه‌گیری دمای بدن انسان. ● دماسنج بالینی.

infrared tympanic t. دماسنج بالینی که در سوراخ شنوایی خارجی قرار می‌گیرد تا درجه حرارت بدن را به

وسیله تشعشعات فروسرخ که در پرده صماخ انتشار پیدا می‌کند اندازه‌گیری کند.

oral t. دماسنج بالینی که در زیر زبان قرار می‌گیرد. ● دماسنج دهانی.

recording t. نوعی ابزار حساس به گرما که به‌طور مداوم دمای را که به آن می‌رسد اندازه‌گیری می‌کند.

rectal t. دماسنج بالینی که در رکتوم قرار داده می‌شود.

tympanic t. **infrared tympanic t.** ارگانیسمی که در حرارت‌های بالا بهتر رشد می‌کند. ● گرمادوست.

thermophilic صفت.

thermophore /-for/ وسیله یا دستگاهی برای حفظ گرما که در درمان موضعی به‌کار می‌رود.

thermoplacentography /ther "mo-plas "en-tog "rah-fe/ استفاده از ترموگرافی برای تشخیص محل اتصال جفت.

thermoplegia /-pl'e "jah/ گرم‌زدگی یا آفتاب زدگی.

thermoreceptor /-re-sep "ter/

انتهای عصبی حساس به تحریک به وسیله گرما.

thermoregulation /-reg "u-la "shun/ تنظیم حرارت، مثلاً تنظیم دمای بدن یک حیوان خونگرم.

thermostabile /-sta "bīl/ ثابت در برابر حرارت.

thermosystaltic /-sis-tahl "tik/ آنچه که در اثر تحریک شدن به وسیله حرارت منقبض می‌شود.

۱. تنظیم طبیعی دمای بدن. **thermotaxis** /-tak "sis/

۲. حرکت ارگانیسم در پاسخ به افزایش دما.

thermotaxic .thermotactic صفت.

thermotonometer /-to-nom "ē-ter/ ابزار اندازه‌گیری مقدار انقباض عضلانی ناشی از گرما.

thermotropism /ther-mot "rah-pizm/ تروپیزم در واکنش به افزایش دما. **thermotropic**. صفت.

THF tetrahydrofolic acid م: تیامین؛ **thiamine** /thi "ah-min/ vitamin B₁

جزء محلول در آب ویتامین B کمپلکس که به ویژه در گوشت

خوک، گوشت قرمز، حبوبات، میوه‌های مغزدار (مثل بادام و پسته) و نان‌های حاوی غلات کامل یا غنی شده یافت می‌شود.

فرم فعال این ویتامین، تیامین پیروفسفات (TPP) است که به عنوان کوآنزیم در واکنش‌های مختلف عمل می‌کند. کمبود

ویتامین مزبور می‌تواند بری‌بری ایجاد کند و از عوامل ایجادکننده نوریت الکلی و سندرم ورینیکه - کورساکف است.

thiamin هم نوشته می‌شود.

t. pyrophosphate (TPP) شکل فعال تیامین که به عنوان آنزیم در انواع واکنش‌ها، به‌ویژه متابولیسم

کربوهیدرات‌ها عمل می‌کند.

thickness /thik "nes/ اندازه کوچکترین بعد یک شیء. ● ضخامت.

triceps skinfold (TSF) اندازه‌گیری چربی زیر جلدی به وسیله اندازه‌گیری چین پوستی روی عضله سه سر بازویی، که

موازی با طول بازو، در بین اکرومیون تا اوله‌کرانون امتداد می‌یابد.

وجود گورد در خون. **thiemia** /thi-e "me-ah/

thigh /thi/ ران؛ بخشی از اندام حرکتی تحتانی که در بالای رانو قرار دارد.

thigmesthesia /thig "mes-the "zhah/ **touch** (١) ←

thigmotaxis /thig "mo-tak "sis/ حرکت یک ارگانیسم در واکنش به تماس یا لمس.

thigmotactic .thigmotaxic صفت.

thigmotropism /thig-mot "rah-pizm/ چرخش یک ارگانیسم یا بخشی از آن در اثر لمس، یا تماس با

یک سطح جامد یا سفت. **thigmotropic**. صفت.

thinking /think "ing/

فعالیت ذهنی فکری (در مقایسه با فعالیت عاطفی). • تفکر. اشتغال به افکار درونی، خیال‌پردازی،
autistic t. تفکر خودمحور، تفکر ذهنی فاقد عینیت و ارتباط با واقعیت.
 • تفکر خودگرا. **dereistic t.** تفکر ناسازگار با واقعیت و تجربه
 و به دنبال استدلال غیرمنطقی و ویژه خود فرد. • تفکر غیرمنطقی و واقع‌گریزانه.
magical t. نوعی تفکر که با این اعتقاد مشخص می‌شود که آرزو کردن چیزی یا فکر کردن به آن می‌تواند باعث ایجاد آن شود. • تفکر سحرآمیز (جادویی).
thi(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی گوگرد.
thiobarbituric acid /thi "o-bahr "bi-tu"rik/ مخلوطی از اسیدمالونیک و تیووره که ارتباط نزدیکی با اسید
 باربیتوریک دارد و ترکیب والد گروهی از داروها یعنی تیوباربیتورات‌هاست که اثراتی مشابه باربیتورات‌ها دارند.
thiocyanate /-si"ah-n al/ نمکی که از نظر ترکیب، آنالوگ سیانات است اما به جای اکسیژن، گوگرد دارد.
thioester /-es"ter/ یک اسید کربوکسیلیک که با یک گروه تیول به وسیله پیوند استری به هم متصل شده‌اند، مثل استیل کوآزیم A.
thiokinase /-ki"nas/ هر کدام از لیگازهایی که تشکیل یک تیواستر در واکنش دوتایی همراه با شکستن اتصال پرانرژی فسفات را کatalیز می‌کنند.
thiol /thi"ol/ **sulphydryl.** ← ۱. هر نوع ترکیب آلی حاوی گروه -SH.
 ۲. هر نوع ترکیب آلی حاوی گروه -SH.
thionine /thi"o-nen/ بودر سبز تیره که در حالت محلول به رنگ ارغوانی است و به عنوان رنگ متاکروماتیک در مشاهده میکروسکوپی به‌کار می‌رود.
thiosulfate /-sul"fat/ آنیون $2-SSO_3$ ، یا نمک حاوی این یون که در متابولیسم سیستئین تولید می‌شود.
thirst /therst/ حسی که اغلب به دهان و گلو ارتباط دارد و با تمایل به نوشیدن همراه است. معمولاً به تمایل نسبت به نوشیدن آب اطلاق می‌شود. • تشنگی.
thistle /thi"sl/ هر کدام از تعدادی گیاهان شبیه به علف هرز، از خانواده *compositae* که برگ‌ها و سر گل‌های آن‌ها خاردار است و با برگ‌های خاردار محصور می‌شوند.
 • خارزن، انگذر، ژاز. **blessed t.** *Cnicus benedictus* گیاه خازرن مانند که برگ‌ها و ساقه‌های بالایی و خشک شده آن که در سوءهضم و کاهش اشتها و نیز در طب محلی برای درمان تب و سرماخوردگی و به عنوان دشر مصرف می‌شود.
milk t. *Silythum marianum* خازرن یا میوه رسیده خشک شده آن که برای درمان کمبود اشتها و درمان حمایتی در اختلالات کیسه صفرا و کبد به‌کار می‌رود.

thixotropism /thik-sot "rah-pizm/ **thixotropy.** ← خصوصیتی که در بعضی **thixotropy** /thik-sot "rah-pe/ ژله‌ها وجود دارد و عبارت است از: تبدیل شدن آن‌ها به مایع به دنبال تکان دادن، و سپس نیمه جامد شدن دوباره آن‌ها.
thixotropic، صفت.
thoracalgia /thor "ah-kal "je-ah/ درد قفسه سینه.
thoracectomy /-sek"lah-me/ توراکوتومی همراه با قطع قسمتی از یک دنده.
thoracensis /-sen-te "sis/ توراسنتز؛
pleurocentesis. ← پونکسیون دیواره قفسه سینه به داخل حفره پاریتال به منظور مکش (آسپیراسیون) مایعات، به وسیله عمل جراحی.
thoraces /tho "rah-s ez/ [Gr.] جمع **thorax** سینه‌ای، مربوط به قفسه سینه.
thoracic /thah-ras "ik/ جزء کلمه [Gr.] به معنی قفسه سینه.
thorac(o)- **thoracoacromial** /thor "ah-ko-ah-kro "me-al/ مربوط به قفسه سینه و آکرومیون.
thoracocyllosis /-si-l-o "sis/ کزریختی قفسه سینه.
thoracocytosis /-sir-to "sis/ اتحادی غیرطبیعی قفسه سینه یا پر جستگی غیرمعمول آن.
thoracodynia /-din"o-ah/ **thoracalgia.** ← **thoracogastroschisis** /-gas-tors "ki-sis/ شکاف مادرزادی قفسه سینه و شکم.
thoracolumbar /-lum"bar/ مربوط به مهره‌های پشتی و کمری.
thoracolysis /thor "ah-kol "i-sis/ آزاد کردن چسبندگی‌های دیواره قفسه سینه.
thoracometer /-kom"ah-ter/ **stethometer.** ← **thoracopagus** /-kop"ah-gus/ دوقلوهای که هم چسبیده‌از ناحیه جناغ یا نزدیک به آن.
thoracopathy /-kop"ah-the/ هر نوع بیماری ریافت‌ها یا اعضای سینه‌ای.
thoracoplasty /thor"ah-ko-plas "te/ برداشتن دنده‌ها به وسیله عمل جراحی به منظور دسترسی پیدا کردن به نقطه مور نظر و یا کالپس دیواره قفسه سینه و ریه بیمار.
thoracoschisis /thor "ah-kos"ki-sis/ شکاف مادرزادی قفسه سینه.
thoracoscope /thô-rak "o-skop/ آندوسکوپ مخصوص معاینه حفره پلور از طریق فضای بین دنده‌ای.
thoracostenosis /thor "ah-ko-stê-no "sis/ انقباض غیرطبیعی قفسه سینه.
thoracostomy /-kos"lah-me/ ۱. بردن دیواره قفسه‌سینه و بازنگه‌داشتن شکاف ایجادشده برای درناژ، یا:

۲. برشی که به این شکل ایجاد می‌شود.
thoracotomy /-kot'ah-me/ ← **pleurotomy**:
 بریدن دیواره قفسه سینه.
 (جمع: thoraces):
 قفسه سینه؛ بخشی از بدن که بین گردن و دیافراگم قرار دارد و به وسیله دنده‌ها محصور می‌شود.
Peyrot's t.
 قفسه سینه به شکل بیضی مایل همراه با افیوژن وسیع پلور.
thorium (Th) /thor'c-um/
 توریم:
 عنصر شیمیایی به عدد اتمی ۹۰؛ به جدول عناصر مراجعه کنید.
thought broadcasting /hawt' brawd'kas-
 ting/
 احساس بیمار به این صورت که تصور می‌کند افکارش به محیط پخش می‌شود و دیگران آن محتوای آن باخبر می‌شوند. ● انتشار فکر.
thought insertion /in-ser'shun/
 توهم بیمار در این مورد که افکار او به خودش تعلق ندارد و از خارج به مغز او وارد و تزریق می‌شود. ● تزریق فکر.
thought withdrawal /with-draw'al/
 توهم بیمار در این مورد که کسی یا چیزی افکار او را از مغزش بیرون می‌کشد. ● ربایش افکار.
Thr
 ن: threonine
threadworm /thred'werm/
 هر نوع نماتود طولی و باریک، به ویژه *Enterobius vermicularis* و ضعیف، نازک، کم عمق.
thready /thred'c/
 ترونین؛ نوعی اسید
threonine (Thr,T) /thre'o-nin/
 آمینه طبیعی ضروری برای متابولیسم انسان.
threshold /thresh'old/
 حدی که برای ایجاد اثر باید به آن رسید؛ مثل میزان شدت یک تحریک که بلافاصله ایجاد حس می‌کند، یا غلظتی از یک ماده مشخص در خون که از آن به بعد، آن ماده به وسیله کلیه دفع می‌شود. ● آستانه.
thrill /thrill/
 تریل؛ ارتعاشی که در هنگام لمس به وسیله معاینه‌کننده حس می‌شود.
diastolic t.
 تریلی که در طول دیاستول بطنی، در نارسایی آئورت پیشرفته، بر روی پرده کوردیوم حس می‌شود.
hydatid t.
 تریلی که گاهی در هنگام دق کیست هیداتید لمس می‌شود.
presystolic t.
 تریلی که کاملاً قبل از سیستول، بر روی ناحیه آپکس قلب لمس می‌شود.
systolic t.
 تریلی که در تنگی آئورت، تنگی پولمونر و VSD بر روی پرده کوردیوم حس می‌شود.
-thrix
 جزء کلمه [Gr.] به معنی مو.
 ۱. حلق.
 ۲. fauces.
 ۳. سطح قدامی گردن.

sore t.
 گلودرد:
 ۱. faucitis.
 ۲. pharyngitis.
 گلودرد عفونی:
streptococcal sore t.
 گلودرد شدید که در اپیدمی‌ها و معمولاً در اثر استرپتوکوک پیوژن ایجاد می‌شود و با هیپرمی موضعی و گاهی اغزنوای خاکستری و بزرگی غدد لنفاوی گردن همراه است.
thrombasthenia /throm'bas-the'ne-ah/
 نوعی اختلال پلاستی که با نقص در جمع‌شدگی لخته و اختلال تجمع پلاستی ناشی از ADP مشخص می‌شود و از نظر بالینی با خونریزی بینی، کبود شدن نامتناسب با ضربه وارده به بدن و خونریزی بیش از حد، به دنبال تروما همراه است.
Glanzmann t. ← **thrombasthenia**.
thrombectomy /throm-bek'tah-me/
 برداشتن لخته از رگ خونی به وسیله عمل جراحی.
thrombi /throm'bi/
 thrombus جمع
 ۱. شکل فعال شده فاکتور II -bin/ ← **thrombin**
 انعقاد خون (پروترومبین) که تبدیل فیبرینوژن به فیبرین را کاتالیز می‌کند.
 ۲. فراورده مشتق از پروترومبین گاوی همراه با ترومبوپلاستین و کلسیم که به عنوان منعقدکننده موضعی به کار می‌رود.
thromb(o)-
 جزء کلمه [Gr.] به معنی لخته.
thromboangiitis /throm'bo-an'je-i'tis/
 التهاب یک رگ خونی به وسیله ترومبوز.
t. obliterans ← **Buerger's disease**:
 بیماری التهابی و مسدودکننده عروق خونی اندام‌های حرکتی و عمدتاً ساق‌ها که منجر به ایسکمی و گانگرن می‌شود.
thromboarthritis /-ar'ter-i'tis/
 ترومبوز همراه با التهاب شریان.
thromboclasia /throm-bok'tah-si/s/
 حل شدن لخته.
thromboclastic
 صفت.
thrombocyst /throm'bo-sist/
 کیسه‌ای که در اثر مرور زمان در اطراف لخته‌ای قدیمی در داخل هماتوم تشکیل می‌شود.
thrombocystis /throm'bo-si's'tis/
 ← **thrombocyst**.
thrombocytopheresis /-si'tah-fē-re'si/s/
 جداسازی انتخابی و برداشتن پلاکت‌ها از خون کشیده شده و سپس ترانسفیوژن دوباره خون به فرد دهنده.
thrombocyte /throm'bo-si'ti/
 پلاکت.
thrombocythemia /throm'bo-si-the'me-ah/
 ترومبوسیتمی؛ ← **thrombocytosis**.
essential t., hemorrhagic t.

سنترمی شامل خونی‌های مکرر خود به خود، اعم از خارجی یا به داخل رافتها و افزایش شدید تعداد پلاکت‌های گردش خون.

۱. مربوط به پلاکت، مشخص
شونده به وسیله پلاکت یا با ماهیت آن.
۲. مربوط به سری‌های پلاکتی.

thromcytolysis /-si-tol 't-sis/
تخریب و از بین رفتن پلاکت‌ها.

thrombocytopathy /-si-top 'ah-the/
هر نوع اختلال کیفی پلاکت‌ها.

thrombocytopenia /-si 'to-pe 'ne-ah/
ترومبوسیتوپنی؛ کاهش در تعداد پلاکت‌های گردش خون.
ترومبوسیتوپنیک thrombocytopenic
ترومبوسیتوپنی همراه

immune t.
با حضور آنتی‌بادی‌های ضدپلاکت (IgG).

thrombocytopoiesis /-si 'to-poi-e 'sis/
تولید پلاکت. thrombocytopoietic
ترومبوسیتیمی؛ افزایش تعداد پلاکت‌های گردش خون.

thromboembolism /-em 'bo-lizm/
ترومبوآمبولی؛
مسدود شدن یک رگ خونی به وسیله مواد ترومبوتیکی که به وسیله خون، از مبداء حمل شده‌اند.

thromboendarterectomy /-end 'ahr-ter-
ek 'lah-me/
برداشتن یک لخته مسدودکننده،
همراه با بخشی از آستر داخلی شریان دچار انسداد.

thromboendarteritis /-end 'ahr-ter-i 'tis/
التهاب داخلی‌ترین لایه پوشاننده شریان، همراه با تشکیل لخته.

thromboendocarditis /-en 'do-kahr-di 'tis/
واژهای که پیش از این در مورد آندوکاردیت ترومبوتیک
غیرباکتریال به کار می‌رفت و با گاهی به صورت نادرست، برای
آندوکاردیت غیرباکتریال زگیلی به کار می‌رود.

thrombogenesis /-jen 'e-sis/
تشکیل لخته.
thrombogenic
تشکیل لخته، صفت.

β-thromboglobulin /-glob 'u-lin/
پروتئین اختصاصی پلاکت که همراه با فاکتور ۴ پلاکتی، در
حین فعال شدن پلاکت‌ها آزاد می‌شود و در چندین واکنش
التهابی واسطه می‌کند، به هیالین متصل می‌شود و آن را
غیرفعال می‌سازد و آزاد شدن پروستاگلندین به وسیله سلول
آندوتلیال را مهار می‌کند.

thromboid /throm 'boid/
شبیه به لخته.
thrombokinasе /throm 'bo-ki 'nas/
فاکتور X فعال شده؛ ← coagulation factors. (در توضیح
لغت factor).

thrombokinetіcs /-ki-net 'iks/
دینامیک انعقاد خون.

thrombolympangitis /-lim 'fan-zi 'tis/
التهاب یک رگ لنفاوی به وسیله لخته.

thrombolysis /throm-bol 't-sis/
حل شدن لخته.
thrombolytic
صفت.

thrombolytic /throm 'bo-lit 'ik/
حل‌کننده یا شکافنده لخته یا دارویی که باعث آن شود.

thrombophilia /throm 'bo-fil 'e-ah/
تمایل به ایجاد لخته.

thrombophlebitis /-flê-bi 'tis/
ترومبوفلیت؛
التهاب یک ورید (فلیت) همراه با تشکیل لخته (ترومبوز).
ترومبوفلیت عودکننده که به‌طور همزمان،
یا فاصله‌دار، رگ‌های مختلف را گرفتار می‌کند. ● ترومبوفلیت
مهاجر.

postpartum iliofemoral t.
ترومبوفلیت ورید ایلیوفمورال به دنبال زایمان.

thromboplastic /-plas 'tik/
عامل تشکیل لخته یا تسریع‌کننده آن.

thromboplastin /-plas 'tin/
فاکتور شماره III انعقاد خون.
فاکتور شماره III انعقاد خون.

tissue t.
thrombopoiesis /-poi-e 'si/
۱. ← thrombogenesis
۲. ← thrombocytopoiesis

thrombopoietic
صفت.

thromboresistance /-re-zis 'lans/
مقاومت رگ خونی در برابر تشکیل لخته.

thrombosed /throm 'bôzd/
آنچه که دچار ترومبوز شده است؛ ترومبوزه.

thrombosis /throm-bo 'sis/
ترومبوز؛ تشکیل
یا حضور یک لخته. thrombotic
صفت.

cerebral t.
ترومبوز یک رگ مغزی که
ممکن است منجر به انفارکتوس مغزی شود.

coronary t.
ترومبوز شریان کرونر که معمولاً
همراه با آتروسکلروز است و اغلب باعث مرگ ناگهانی یا
انفارکتوس میوکارڈ می‌شود.

deep venous t. (DVT)
ترومبوز یک یا چند ورید عمقی
اندام حرکتی تحتانی همراه با تورم، گرمی و اریتم که اغلب
پیش‌ساز آمبولی ریه است.

thrombospondin /throm 'bo-spon 'din/
گلیکوپروتئینی که با انواع متعددی از مولکول‌ها، شامل
هیالین، فیبرین، فیبرینوژن، گیرنده‌های غشا سلول پلاکتی،
کلاژن و فیبرونکتین تناخل می‌کند و در تجمع پلاکتی،
متاستاز تومور، چسبندگی پلاسماویدوم فالسیپاروم، رشد عضله

صاف عروقی و ترمیم بافت در عضله اسکلتی به دنبال آسیب له شدگی نقش دارد.

thrombostasis /throm-bos ˈtah-sis/

توقف (استاز) خون در یک بخش، همراه با تشکیل لخته.

thrombotic /-bɒtˈɪk/ مربوط به ترومبوز یا تحت تأثیر آن.

thromboxane /throm-bok ˈsæn/ ترومبوکسان؛

هریک از دو ترکیب A₂ و B₂: ترومبوکسان A₂ به وسیله پلاکت‌ها ساخته می‌شود و اتفاکننده تجمع پلاکت‌ها و عملکرد آزاد شدن آن‌ها و تنگ‌کننده عروق است. این ترکیب بسیار ناپایدار است و به ترومبوکسان B₂ هیدرولیز می‌شود.

thrombus /throm ˈbus/ (جمع: thrombi):

لخته خونی غیر متحرک در مسیر دیواره رگ خونی که اغلب باعث انسداد عروقی می‌شود. برخی مؤلفین تشکیل ترومبوس را از انعقاد ساده یا تشکیل لخته متمایز می‌دانند. ● لخته.

mural t. لخته‌ای که به دیواره آندوکارد

یک ناحیه بیمار یا دیواره می‌آورد. در قسمتی که روی ضایعه انقباضی قرار دارد متصل می‌شود.

لخته‌ای که تمام

مجرای رگ را اشغال می‌کند و جریان خون را مسدود می‌سازد. لخته‌ای که به رگ یا دیواره قلب می‌چسبد.

thrush /thrush/ کاندیدیازیس غشاهای مخاطی دهان

که معمولاً در افراد بیمار، شیرخواران ضعیف، یا افراد ناتوان یا مبتلا به نقص ایمنی دیده می‌شود و شامل پلاک‌های سفید خامه مانند (شبه به شیر دلمه شده) است که با برداشتن آن‌ها، سطوح خونریزی دهنده‌ای بر جا می‌ماند. ● برفک.

thrypsis /thrip ˈsi/s شکستگی خرد شده.

thuja /thu ˈjah/ قسمت‌های بیرون از

خاک و تازه گیاه Thuja occidentalis (arbor vitae) که در بعضی فراورده‌های پوستی موضعی و نیز در هومیوپاتی مصرف می‌شود.

thulium (Tm) /thoo ˈle-um/ تولیوم؛

عنصر شیمیایی به عدد اتمی ۶۹؛ به جدول عناصر مراجعه کنید.

thumb /thum/ انگشت رانبال یا اولین

انگشت دست. ● شست دست.

tennis t. تاندنیت تاندون عضله

خم‌کننده طویل شست دست همراه با کلیسیکاسیون.

thumbprinting /thum ˈprint-ing/

نشانه رادیوگرافیک که به صورت دندان‌های صاف بر روی کولونی که به وسیله باریم پر شده دیده می‌شود و شبیه به اثر (فرورفتگی) ناشی از فشار انگشت شست است.

thumpversion /thump-ver ˈzhun/

زدن یک پا دو ضربه به قفسه سینه در هنگام شروع احیاء قلبی عروقی به منظور شروع ضربان قلب یا تبدیل فیبریلاسیون بطنی به ریتم

طبیعی.

۱. هر گیاه متعلق به جنس *Thymus*: **thyme** /tiim/

● آویش.

۲. فراورده‌ای برگ‌ها و گل‌های آویشن باغچه (T. vulgaris) که به عنوان ضدسرفه و خلط‌آور مصرف می‌شود.

thymectomize /thi-mek ˈtha-miz/ برداشتن تیموس.

thymectomy /-me/ برداشتن تیموس.

-thymia جزء کلمه [Gr.] به معنی حالت و وضعیت روان.

-thymic صفت.

thymic /thi ˈmik/ مربوط به تیموس: تیموسی.

thymicolymphatic /thi ˈmi-ko-lim-fat ˈik/ مربوط به تیموس و گره‌های لنفاوی.

thymidine /thi ˈmi-d ˈen/ تیمیدین؛

تیمین متصل شده به ریبوز؛ بازای که به‌نظرت در tRNA و tRNA یافت می‌شود. غالباً به‌طور نادرست به دنوکسی تیمیدین اطلاق می‌شود. ن: T.

thymine /thi ˈmin/ تیمین؛

بازیریمیدین که معمولاً در سلول‌های حیوانی به صورت ترکیب با دنوکسی ریبوز و به منظور تشکیل دنوکسی تیمیدین، که از اجزای DNA است وجود دارد. ترکیب پیریمیدین با ریبوز، یعنی تیمیدین از اجزای نادر RNA است. ن: T.

thymitis /thi-mi ˈti/s التهاب تیموس.

thym(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی تیموس؛ روان، روح، خُلق، مزاج، عواطف.

thymocyte /thi ˈmo-si/

لنفوسیتی که از تیموس منشأ می‌گیرد.

thymokinetic /thi ˈmo-ki-net ˈik/

متماثل به تحریک تیموس.

thymoleptic /-lep ˈtiik/ هر نوع دارویی که به‌طور

مطلوب باعث تعدیل خُلق در اختلالات شدید عاطفی مثل افسردگی یا مانیا می‌شود؛ این داروها به گروه‌های ضدافسردگی‌های سه حلقه‌ای، مهارکننده‌های مونوآمینواکسیلاز و ترکیبات لیتیم تقسیم می‌شود.

thymoma /thi-mo ˈmah/ تیموم؛

تومور مشتق از عناصر اپی‌تلیال و لنفوبلاست تیموس.

thymopathy /thi-mop ˈah-the/ هر نوع بیماری تیموس.

thymopathic صفت.

thymopoietin /thi ˈmo-poi ˈe-tin/

هورمون پلی‌پپتیدی که به وسیله سلول‌های اپی‌تلیال تیموس ترشح می‌شود و باعث تمایز لنفوسیت‌های پیش‌ساز به تیموسیت‌ها می‌شود.

حرکت یا آواگری (vocalization) غیرارادی، اجباری، سریع، تکرار شونده و کلیشه‌ای که به صورت غیرقابل مقاومت ایجاد می‌شود هر چند می‌توان آن را برای مدت کوتاهی مهار کرد.

t.douloureux /doo-loo-rôd/

تیک دولورو: ◀ trigeminal neuralgia.

● تیک دردناک.

● تیک صورت: ◀ spasm.

● هر نوع تیک دارای منشأ روانی: ● تیک عادت‌ی habit t.

تیک /tik/ انگل آکارید خونخواری از آب‌خانواده

lxodoidea که به دو نوع نرم تن و سخت‌تن تقسیم می‌شود.

بعضی از این انگل‌ها ناقل و مخزن عوامل بیماری‌زا هستند.

● کنه.

م: ter in die (سه بار در روز).

t.i.d. [L.] فرونشستن (پس کشند):

tidal /ti'dl/ جزر و بالا آمدن (پرکشند؛ مد). مانند آب دریاها. ● جزر و مدی،

کشند.

tide /ti'd/ نوعی تغییر فیزیولوژیک یا

افزایش برخی از اجزای مایعات بدن.

acid t. افزایش موقت در اسیدیتة ادرار

که گاهی به دنبال روزه‌داری ایجاد می‌شود.

alkaline t. افزایش موقت در قلیایی بودن

ادرار، در خلال هضم غذا در معده.

fat t. افزایش چربی در لث و خون، پس از صرف غذا.

timbre /tam'ber/ [Fr.] کیفیت موزیکال یک تون یا صدا.

انبارهای از زمان ن: t

time /ti'm/ activated partial thromboplastin t. (APTT,

aPTT, PTT)

زمان لازم برای تشکیل لخته در پلاسمایی که دوباره به آن

کلیسم اضافه شده است، پس از فعال شدن ناشی از تماس و

افزودن جایگزین‌های پلاکتی. از این زمان برای بررسی

مسیرهای انعقادی داخلی و مشترک استفاده می‌شود.

مدت زمان خونریزی بعد از سوراخ کردن

bleeding t. تحت کنترل و استاندارد شده نرمه گوش یا ساعد. اندازه‌گیری

این مدت، روش نسبتاً بی‌ثباتی برای تعیین عملکرد مویرگ‌ها

یا پلاکت‌ها است. ● زمان سیلان.

زمان لازم برای جریان یافتن

circulation t. خون در بین نقطه مشخص فرضی. ● زمان گردش خون.

زمان لازم برای لخته

clotting t., coagulation t. شدن خون در لوله شیشه‌ای. ● زمان لخته شدن، زمان انعقاد.

زمان لازم برای غلبه بر

inertia t. اینرسی عضله، بعد از دریافت تحریک از عصب.

one-stage prothrombin t. prothrombin t. ◀

۳. عمل بریدن غده تیروئید.

thyrotoxic /thi'ro-tok 'sik/

۱. مربوط به اثرات مقادیر بیش از حد هورمون تیروئید.

۲. بیمار مبتلا به تیروتوکسیکوز.

thyrotoxicosis /thi'ri-tok 'si-ko'sis/ تیروتوکسیکوز:

وضعیت مرضی ناشی از افزایش فعالیت غده تیروئید:

Graves' disease. ◀

thyrotrope /thi'ro-tröp/ thyrotroph. ◀

thyrotroph /-trôf/ نوعی بازوفیل که

در آندوهیپوفیز یافت می‌شود و تیروتروپین ترشح می‌کند.

thyrotrophic /thi'ro-tro'tik/ thyrotropic. ◀

thyrotrophin /-tro'fin/ thyrotropin. ◀

thyrotrophic /-tröp'ik/

۱. مربوط به تیروتروپسم یا آنچه به وسیله آن مشخص

می‌شود.

۲. دارای تأثیر بر غده تیروئید.

تیروتروپین:

thyrotropin /thi-rot'rah-pin/ هورمون غده هیپوفیز قدامی که به غده تیروئید تبدیل دارد و

به‌طور اختصاصی آن را تحریک می‌کند.

تیروکسین:

thyroxine (T₄) /thi-rok'sin/ هورمون یدداری که به وسیله غده تیروئید ترشح می‌شود و

به‌طور طبیعی به شکل L-thyroxine ترشح می‌شود و عمل

اصلی آن افزایش سرعت متابولیسم سلولی است. تیروکسین در

بافت‌های محیطی یک ید خود را از دست می‌دهد و تبدیل به

تری یدوتیروئین می‌شود که از فعالیت بیولوژیک بیشتری

برخوردار است. شکل صناعتی تیروکسین، به نام لووتیروکسین

به عنوان درمان دارویی مورداستفاده قرار می‌گیرد.

نماد عنصر شیمیایی تیتانیوم.

Ti م: transient ischemic attack

TIA تیبیا (استخوان درشت‌نی):

tibia /tib'e-ah/ به جدول استخوان‌ها مراجعه کنید. tibial. صفت.

t.valga کماتی شدن ساق، به نحوی

که زاویه‌دار شدن آن در سمت خارج از خط وسط باشد.

t.vara زاویه‌دار شدن استخوان تیبیا

به سمت وسط و در ناحیه متافیز، ناشی از اختلال رشد سطح

میانی اپیفیز پروگزیمال استخوان مزبور.

tibialis /tib'e-a'lis/ [L.] tibial. ◀

tibiofemoral /tib'e-o-fem'o-ral/ مربوط به استخوان درشت‌نی و استخوان ران.

tibiofibular /-fib'ü-lef/ مربوط به استخوان درشت‌نی و استخوان نازک‌نی.

tibiotarsal /-tahr'sl/ مربوط به استخوان درشت‌نی و پاشنه پا.

تیک:

tic /tik/ [Fr.]

مدتی که در طی آن،
 پروترومبین، در خون سیتراهای که به آن کلسیم افزوده شده به
 ترومبین تبدیل می‌شود. از تعیین این مدت برای ارزیابی
 سیستم خراجی انعقاد خون استفاده می‌شود.
 reaction t. زمان بین اعمال تحریک و ایجاد واکنش.
 ● زمان واکنش.
 stimulus-response t. reaction t. ←
 thrombin t.(TT) زمان لازم برای تشکیل ترومبین
 از فیبرینوژن پلاسما که به صورت مدت زمان تشکیل لخته بعد
 از افزودن ترومبین اکروزن به پلاسمای سیترا نه اندازه‌گیری
 می‌شود.

tin (Sn) /tin/ عنصر شیمیایی با عدد اتمی ۵۰؛
 به جدول عناصر مراجعه کنید. ● فلج.

tinct [L.] tincture. ←

tinctorial /tingk-tor'e-al/ مربوط به رنگ کردن یا رنگ شدن.

tincture /tingk'chur/ محلول الکلی یا
 هیدروالکلی که از یک حیوان، داروی گیاهی یا ماده شیمیایی
 به دست می‌آید. ● تئور.

iodine t. فرارودهای از یدو یدیدسیدیم
 در الکل رقیق شده که به عنوان ضد عفونی‌کننده موضعی
 مصرف می‌شود. ● تئورید.

tine /tīn/ تیزی (شاخه) یا برآمدگی
 روی یک ابزار، مثل چنگال. ● تیزی، دندان.

tinea /tin'e-ah/ تینه؛ کرم حلقوی؛

هر یک از عفونت‌های قارچی سطحی متعدد پوست که بسته به
 ظاهر، آنیولوژی و یا محل، مشخص می‌شوند. ● کچلی.

t.barbae تینا (کچلی) نواحی موار

● کچلی ریش.

t.capitis تینه (کچلی) پوست سر، ناشی از

گونه‌های *Trichophyton* یا *Microsporum*. ● کچلی سر.

t. circinata, t. corporis تینه (کچلی) پوست

بدون مو که معمولاً به وسیله گونه‌های *Trichophyton* یا

Microsporum ایجاد می‌شود. ● کچلی بدن.

t. cruris تینه (کچلی) ناحیه کشاله ران،

پربنه یا نواحی پرنشال که گاهی به نواحی مجاور گسترش پیدا

می‌کند و اغلب با کچلی پا همراه است و ارگانیسم مشابهی

باعث ایجاد هر دو نوع می‌شود. ● کچلی کشاله ران.

t. faciei تینه (کچلی) صورت، که نواحی

بدون ریش را مبتلا می‌سازد. ● کچلی صورت.

t.imbricata شکلی از کچلی بدن که در نواحی حاره

و به وسیله *Trichophyton concentricum* ایجاد می‌شود و

ضایعه اولیه آن حلقوی است و حلقه‌ای متشکل از پوسته در

محیط آن وجود دارد.

t. nigra عفونت قارچی خفیف که در اثر
Hortaea werneckii ایجاد می‌شود با ضایعات تیره شبیه به
 پاشیده شدن نیترا تفره بر روی پوست دست‌ها و گاهی سایر
 نواحی همراه است.

t. pedis پای ورزشکاران؛ نوع مزمن سطحی

تینه (کچلی) پوست پا، به ویژه بین انگشتان پا یا روی کف

پاها که در اثر گونه‌های *Trichophyton* یا

Epidermophyton floccosum ایجاد می‌شود. ● کچلی پا.

t. profunda trichophytic granuloma. ←

(در توضیح لغت (granuloma).

t. sycosis نوع التهابی و عمیق کچلی ریش.

ناشی از *Trichophyton violaceum* یا *Trubrum*

تینه (کچلی) ناخن که ابتدا در سطح،

t. unguium لبه‌های جانبی و انتهایی و در مراحل بعد بخش زیر صفحه

ناخن را گرفتار می‌کند. ● کچلی ناخن.

t. versicolor تینه ورسیکالر؛ نوع مزمن، غیر التهابی

و معمولاً بدون علامت تینه که با لکه‌های ماکولر متعدد همراه

است و در نواحی حاره و به وسیله *Malassezia furfur* ایجاد

می‌شود.

tinnitus /tin'ī-tus, ti-ni'tus/ [L.] صدایی در گوش یا

شبیه به رنگ زدن، وزوز، هیاو یا تق تق. ● وزوز گوش.

tissue تجمی از سلول‌های اختصاص یافته

/ti sh'ū/ مشابه که همراه با یکدیگر کار خاصی را انجام می‌دهند.

● بافت، نسج.

adenoid t. lymphoid t. ←

بافت همینند متشکل از سلول‌های

چربی در شبکه‌ای از بافت آرنولار. ● بافت چربی.

areolar t. بافت آرنولار، بافت همیندی که

قسمت اعظم آن از رشته‌های در هم پیچیده تشکیل شده است.

bony t. بافت استخوانی؛ ← bone.

brown adipose t. نوع ترموژنیک بافت چربی،

متشکل از یک رنگدانه تیره که در طول زندگی رویانی در برخی

نواحی خاص بدن بسیاری از پستانداران، از جمله انسان ایجاد

می‌شود و در نوزادان قابل ملاحظه است.

cancellous t. بافت اسفنجی استخوان.

cartilaginous t. بافت غضروفی.

chromaffin t. بافتی که قسمت اعظم آن از سلول‌های کرومافین تشکیل

می‌دهند و حاوی اعصاب و عروق زیادی است و در مدولای

آدرنال وجود دارد و نیز پار اگانیون‌ها را می‌سازد.

cicatricial t. بافت فیبروی متراکم تشکیل دهنده

سیکاتریس که به‌طور مستقیم از بافت گرانولاسیون مشتق

می‌شود. ● بافت جوشگاهی.

connective t. بافت‌های استرومایی (دربستی؛ زمینه‌ای)

● بافت استخوانی.

بافت رتیکولر؛ بافت همبند. **reticular t. , reticulated t.**
متشکل از رشته‌ها و سلول‌های شبکه‌ای. ● بافت شبکه‌ای (مشبک).

scar t. cicatricial t. ←
بافت‌های غضروفی، فیبرو و استخوانی. **sclerous t's**
بافت اسکلتی؛ بافت استخوانی، **skeletal t.**
لیگامانی و غضروفی سازنده اسکلت و ضمایم آن.
subcutaneous t.
که به‌طور مستقیم در زیر پوست قرار دارد. ● بافت زیر جلدی.
white adipose t. , yellow adipose t.

بافت چربی تشکیل‌دهنده توده چربی بدن.
تیتانیوم؛ عنصر شیمیایی **titanium (Ti)** /ti-ta'ne-um/
به عدد اتمی ۲۲ که برای ثابت کردن شکستگی‌ها و در ایمپلنت‌های دندان‌های مورد استفاده قرار می‌گیرد به جدول عناصر مراجعه کنید.

t. dioxide
پودر سفیدی که به عنوان محافظ آفتاب سوختگی و نیز در فراورده‌های محافظت‌کننده دیگر و به عنوان رنگدانه‌ای در ساخت دندان‌های مصنوعی به‌کار می‌رود.
titer /ti'ter/
تیتیر؛ مقدار ماده لازم برای واکنش نشان دادن یا برابری با مقدار معینی از ماده دیگر. ● عیار.

agglutination t.
بالاترین رقت یک سرم که باعث تجمع میکروارگانیسم‌ها یا دیگر آنتی‌ژن‌های ذره‌ای می‌شود.
titration /ti-tra'shun/
تعیین مقدار ماده موجود در محلول، از طریق افزودن مایع معرفی با قدرت ناشناخته تا رسیدن به زمانی که تمام ماده مورد نظر در اثر واکنش یا معرف مصرف می‌شود.

۱. **titubation** /tit'u-ba'shun/
توتلوتلو خوردن.
۲. لرزش سر، و گاهی تنه که به‌طور شایع در بیماری‌های مغزی مشاهده می‌شود.

نماد عنصر شیمیایی thallium (تالیوم). **Tl**
TLC
م: total lung capacity
(گنجایش تام ریه)؛ **thin-layer chromatography**
(کروماتوگرافی لایه نازک).

نماد عنصر شیمیایی thulium (تولیوم). **Tm**
م: **TNM staging** ← tumor-nodes-metastasi
م: **TNT** trinitrotoluene (تری نیترو تولوئن).
TNT

۱. هر گیاه از جنس **Nicotiana** /tah-bak 'o/
tobacco
به‌ویژه *N. tabacum*

۲. برگ‌های خشک شده گیاه *Nicotiana tabacum* که مشاء الکالوئیدهای مختلف هستند و نیکوتین، از انواع اصلی آن است و آثار سدانو، فارقوتیک، استفراغ‌آور، دیورتیک، ضناسپاسم و ضعف قلبی دارد. ● تنباکو.

یا غیرپاراتشیمی بدن که به هم می‌پیوندند و ماده زمینه‌ای اعضا و پخش‌های مختلف بدن را تشکیل می‌دهند. ● بافت همبند (همبندی).

بافت الاستیک؛ **elastic t. , elastic t. , yellow**
بافت همبند متشکل از رشته‌های ارتجاعی زرد رنگ که غالباً در صفحات تجمع می‌یابد. ● بافت ارتجاعی، بافت ارتجاعی زرد رنگ.

بافت آندوتلیال؛ **endothelial t. endothelium** ←
بافت اپی‌تلیال؛ **epithelial t. epithelium** ←
بافت اسفنجی که هنگام پرخون شدن متسع و سخت می‌شود. ● بافت نعوظی.
extracellular t.
مابعات خارج سلولی بدن. ● بافت خارج سلولی.

بافت چربی؛ **adipose t.** ←
بافت فیبرو؛ بافت همبندی عمومی بدن، **fibrous t.**
متشکل از رشته‌های موازی زرد یا سفید. ● بافت رشته‌ای.

بافت ژلاتینی؛ **geloatinous t. mucous t.** ←
تجمعی از سلول‌های اپی‌تلیال که عمل ترشحی دارند. ● بافت غده‌ای.

بافت گرانولاسیون؛ بافت عروقی که به **granulation t.**
تازگی و به‌طور طبیعی، به منظور ترمیم زخم‌های بافت نرم ساخته شده است و سرانجام سیکاتریس را تشکیل می‌دهد.

بافت لنفوئید **gut-associated lymphoid t. (GALT)**
مرتبط با روده، شامل لوزه‌ها، پلاک‌های پیر، لامینوپروپریای دستگاه گوارش و آپاندیس.

بافت رویانی تمایز نیافته. **indifferent t.**
بافت همبندی که در **interstitial t.**
بین عناصر سلولی یک ساختمان قرار دارد. ● بافت بینابینی.

بافت شبیه به گره‌های لنفوی که در **lymphadenoid t.**
طحال، مغز استخوان، لوزه‌ها و سایر اعضا یافت می‌شود.

شبکه‌ای از بافت رتیکولر که **lymphoid t.**
فضاهای بینابینی آن حاوی لنفوسیت‌هاست.
mesenchymal t. mesenchyma ←
بافت مزانشیمی؛

بافت همبند ژله مانند، نظیر **mucous t.**
آنچه که در بند ناف وجود دارد. ● بافت مخاطی.
بافت تشکیل‌دهنده عضله، **muscle t. , muscular t.**
شامل رشته‌های عضلانی، سلول‌های عضلانی، بافت همبند و ماده خارج سلولی. ● بافت عضلانی.

مغز استخوان قرمز. **myeloid t.**
بافتی تخصص یافته، که **nerve t. , nervous t.**

دستگاه‌های عصبی مرکزی و محیطی را می‌سازد و از نورون‌ها و زائده‌های آن‌ها، سلول‌های اختصاص یافته و پشتیبان دیگر، و ماده خارج سلولی تشکیل می‌شود. ● بافت عصبی.
بافت اختصاص یافته سازنده استخوان‌ها. **osseous t.**

mountain t. ← **arnica.**
 جزء کلمه [Gr.] به معنی زایمان؛ لیبر؛
toc(o)- همچنین به لغاتی که با -tok(o) شروع می‌شوند مراجعه کنید.
tocol /to'kol/ واحد بنیادی توکوفرول‌ها و توکوترینول‌ها،
 و هیدروکینین دارای زنجیره جانبی اشباع شده که نوعی
 آنتی‌اکسیدان است.
tocolysis /to-kol-'t-sis/ مهار انقباض‌های رحمی.
tocolytic /to 'ko-lit'ik/ ۱. مربوط به توکولیز یا ایجادکننده آن،
 ۲. داروی که دارای اثر مزبور باشد.
tocometer /to-kom 'è-ter/ ← **tokodynamometer.**
tocopherol /to-kof'èr-ol/ توکوفرول؛
 هر کدام از یک سری ترکیبات دارای ساختمان مشابه که بعضی
 از آن‌ها، دارای فعالیت بیولوژیک ویتامین E هستند.
α-t, alpha t. متداول‌ترین شکل ویتامین E در بدن و
 نیز نوعی که به عنوان مکمل تجویز می‌شود. اغلب به عنوان
 مترادف با ویتامین E به کار می‌رود. همچنین به صورت
 استرهای اسیدسوکسینات و اسات به کار می‌رود.
tocophobia /to 'ko-fø-be-ah/ توکوفوبی؛ ترس غیرمنطقی از زایمان.
toe /to/ هر یک از انگشتان پا.
claw t. نیمه در رفتگی پستی انگشتان دوم تا پنجم پا.
 در این حالت سهرای متاتارسی وزن بدن را تحمل می‌کند و
 در هنگام راه رفتن در دناک می‌شوند و این امر منجر به کشیدن
 پاها بر روی زمین در هنگام راه رفتن می‌شود. این وضعیت در
 آرتریت روماتوئید دیده می‌شود. ● انگشت پای چنگالی.
hammer t. تغییر شکل یک انگشت پا (اغلب انگشت دوم) **ham**
 که در آن، بند پروگزیمال اکستنسور و بندهای دوم و سوم
 فلکسیون پیدا می‌کنند. ● انگشت پای چکشی.
Morton's t. ← **neuralgia.**
pigeon t. خمیدگی تالم انگشتان پا
 به سمت داخل. ● انگشت پای کبوتری.
tennis t. دردناک بودن انگشت شست پا همراه با هماتوم
 زیرناخن که اغلب بعد از بازی شدید تنیس ایجاد می‌شود.
webbed t's سینداکتیلی انگشتان پا
 ● انگشتان پای پره‌دار.
toenail /to'nail/ ناخن هر یک از انگشتان پا.
ingrown t. ← **nail.**
togavirus /to 'gah-vi-rus/ زیرگروهی از آربوویروس‌ها،
 شامل ویروس‌های منتقل شونده به وسیله پشه و ویروس‌های
 منتقل شونده به وسیله که که باعث ایجاد تب هموراژیک
 می‌شوند و ویروس‌های RNA دارای لفاف («togan»)

هستند.
toilet /toi'lit/ تمیز و پانسما کردن زخم.
tok(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی زایمان، لیبر؛
 همچنین به لغاتی که با -toc(o) شروع می‌شود مراجعه کنید.
tokodynagraph /to 'ko-di'nah-graf/ نموداری که به وسیله توکودینامومتر به دست می‌آید.
tokodynamometer /-di 'nah-mom 'è-ter/ ابزار اندازه‌گیری و ثبت نیروی دفع‌کننده انقباضات رحمی.
tolerance /tol'èr-ans/ ۱. کاهش پاسخ به یک محرک پس از مواجهه طولانی.
 ۲. توانایی تحمل دوزهای بالا و غیرمعمول یک سم یا توکسین.
 ● تحمل.
drug t. ← ۳.
immunologic t. ← ۴.
tolerant. صفت.
drug t. کاهش استعداد پذیرش اثرات یک دارو.
 به دلیل تجویز دائمی آن. ● تحمل دارویی.
immunologic t. واکنش ناپذیری اختصاصی بافت‌های
 لنفویید به آنتی‌ژن ویزهای که تحت شرایط دیگر قادر به ایجاد
 ایمنی است. این نوع تحمل در نتیجه تماس قبلی با آنتی‌ژن
 ایجاد می‌شود و اثری بر پاسخ به آنتی‌ژن‌های بدون واکنش
 متقاطع ندارد. ● تحمل ایمونولوژیک.
impaired glucose t. (IGT) واژه‌ای که به مقادیر
 گلوکز پلاسمای ناشتا یا نتایج تست تحمل گلوکز خوراکی
 غیرطبیعی (اما نه به اندازه کافی بالا، به نحوی که ارزش
 تشخیصی در مورد دیابت شیرین داشته باشد) اطلاق می‌شود.
 ● تحمل گلوکز دارای اختلال.
tolerogen /tol'èr-o-jen/ آنتی‌ژنی که وضعیتی از
 واکنش‌ناپذیری نسبت به دوزهای تحریک‌کننده بعدی آنتی‌ژن
 ایجاد می‌کند.
tolle causam /tol'èkaw'zam/ اصلی از طبیعت
 [L. "remove the cause"]
 درمانی که بر مبنای آن، هدف از درمان، تعیین و برداشتن
 (حذف) علت بیماری است که غالباً از حذف علل مختلف به‌طور
 مرتب تشکیل می‌شود.
toluene /tol'ü-èn/ تولون؛
 هیدروکربنی به فرمول C₆H₅ که حلالی آلی است که خوردن
 آن و یا استنشاق بخار آن باعث مسمومیت می‌شود.
tomaculous /to-mak 'ü-lus/ شیء شبیه به سوسیس
 (غالباً به دلیل تورم آن).
-tome جزء کلمه [Gr.] به معنی وسیله‌ای برای بریدن؛
 یک قطعه.
tom(o)- به معنی یک قطعه (مقطع)،
 یک کبرش.

tomogram /to'mo-'gram/

تصویری از مقطع بافتی حاصل از توموگرافی. دستگاهی برای حرکت دادن منبع اشعه X در یک جهت، در حالی که فیلم، در سمت مخالف حرکت می‌کند که در نتیجه، جزئیات بافت در سطحی از پیش تعیین شده نشان داده می‌شود، در حالیکه جزئیات سطوح دیگر به صورت محو دیده و یا حذف می‌شود.

ثبت تصاویر داخل بدن tomography /to-'mog-'rah-'fe/ در سطحی از پیش تعیین شده، به وسیله توموگراف.

computed t. (CT), computerized axial t. (CAT) نوعی روش تصویرنگاری که در آن تصویر مقطع عرضی ساختمان‌های یک سطح بدن به وسیله برنامه رایانه‌ای و از طریق جذب پرتوهای X تابیده شده از بدن، در صفحه تصویر، بازسازی می‌شود. • توموگرافی کامپیوتری، توموگرافی محوری کامپیوتری.

نوعی روش تصویر positron emission t. (PET) نگاری پزشکی هسته‌ای مشابه توموگرافی کامپیوتری با این تفاوت که در اینجا، تصویر، تراکم بافتی یک رادیوایزوتوپ ساطع‌کننده پوزیترون را نشان می‌دهد. • توموگرافی تابش پوزیترون.

single-photon emission computed t. (SPECT) نوعی توموگرافی کامپیوتری که در آن رادیونوکلیدهای ساطع کننده فوتون گاما به بیمار تجویز می‌شوند سپس به وسیله یک یا چند دوربین اشعه گاما که در اطراف بیمار می‌چرخند یا استفاده از یک سری تصاویر دوبعدی، نمایی سه بعدی به دست می‌آید. • توموگرافی کامپیوتری تابش فوتون منفرد.

توموگرافی اولتراسونیک؛ ultrasonic t. مشاهده مقطع عرضی صفحه از پیش تعیین شده بدن به وسیله اولتراسونوگرافی.

جزء کلمه [Gr.] به معنی برش: بریدن. -tomy

تون؛ tone /tɒn/

۱. درجه طبیعی سفتی و کشش؛ در عضله به مقاومت در برابر دراز شدن یا کشش طبیعی گفته می‌شود.
۲. وضعیت سالم یک بخش؛ تونوس.
۳. کیفیت ویژه صوت یا آوا. (تون صدا).

اندام عضلانی متحرک واقع در کف دهان tongue /tʌŋg/

که عضو اصلی چشایی است و به جویدن، بلع و تکلم کمک می‌کند. • زبان.

زبانی که در قسمت قدامی، دارای bifid t. شکاف طولی است. • زبان دوشاخه.

زبان موداری که پرزهای آن black t., black hairy t.

قهوه‌ای یا سیاه‌رنگ هستند. • زبان سیاه، زبان سیاه مودار.

◀ bifid t. cleft t. زبانی که به وسیله لایه سفید coated t.

زرد رنگ متشکل از اپی‌تلیوم کنده شده، ذرات زاید، باکتری‌ها، قارچ‌ها و غیره پوشیده شده است.

زبان دارای شیارها یا fissured t., furrowed t. شکاف‌های متعدد در سطح پشتی که اغلب، شیارهای مزبور از شیری که در خط وسط قرار دارد، به صورت شعاعی جدا می‌شوند. این وضعیت گاهی فامیلیال است.

geographic t. زبان جغرافیایی؛ گلوست مهاجر خوش خیم.

hairy t. زبانی که پایی‌های آن دراز و شبیه مو است.

raspberry t. زبان قرمز و بدون پوشش، دارای پایی‌های قرمز برجسته، نظیر آنچه که چند روز بعد از شروع راش مخملک ایجاد می‌شود. • زبان تمشکی.

red strawberry t. زبان توت‌فرنگی قرمز؛ • raspberry t.

◀ fissured t. زبانی پوشیده شده با

white strawberry t. لایه سفید و دارای پایی‌های قرمز برجسته که مشخصه مرحله اولیه مخملک است. • زبان توت‌فرنگی سفید.

tongue-tie /tʌŋg-'ti/ کوتاهی غیرطبیعی فرنوم (لجام، بندن) زبان که مانع حرکت زبان می‌شود؛ (ankyloglossia)

tonic /tɒn-'ik/

۱. تولیدکننده و نگهدارنده تون طبیعی.
۲. آنچه که به وسیله کشش مداوم مشخص می‌شود.
وضعیت تون یا کشش بافت؛ در toniccity /tɒ-ni-s-'te/ فیزیولوژی مایعات بدن به معادل فشار اسموتیک مؤثر گفته می‌شود.

هم تونیک و هم کلونیک؛ در مورد اسپاسم یا تشنجی tonicoclonic /tɒn-'i-ko-klɒn-'ik/ به کار می‌رود که از گرفتگی تشنجی عضلات تشکیل می‌شود.

جزء کلمه [Gr.] به معنی تون؛ کشش. ton(o)-

◀ tonicoclonic. /tɒn-'o-klɒn-'ik/ دسته‌ای از رشته‌های

tonofibril /tɒn-'o-fi-'bril/ ظرف (تونوفیلادمان‌ها) در برخی سلول‌ها، به ویژه سلول‌های

ای‌تیل‌ال که رشته‌های آن، سیتوبلاسم را در همه مسیرها طی می‌کنند و به داخل زوایید سلولی گسترش می‌یابند و با یکدیگر تلاقی می‌کنند و به داخل دسموزوم‌ها نفوذ می‌کنند.

ثبت تغییرات tonography /to-'nog-'rah-'fe/

فشار داخل چشم ناشی از فشار پیوسته بر روی کره چشم.

آزمایش تعیین carotid compression t.

اسناد شریان کاروتید، با استفاده از اندازه‌گیری فشار کره چشم و نبض، قبل از فشار دادن قسمت پروگزیمال شریان کاروتید به وسیله انگشتان، در خلال فشار دادن و پس از آن.

تونومتر؛ ابزاری برای tonometer /to-'nom-'ɛt-er/

برای بریدن و جویدن غذا مورد استفاده قرار می‌گیرد. ● دندان.
دندان‌هایی که فاقد دندان‌های
شیری قبلی هستند: دندان‌های آسیای بزرگ دایمی.
artificial t. دندان شبیه به دندان طبیعی
که از چینی یا ترکیب صناعی دیگر ساخته می‌شود. ● دندان
مصنوعی.

auditory teeth of Huschke
بر آمِدگی‌های دندان مانند که در حُزُون گوش قرار دارند.
bicuspid t.
سومین دندان از
خط میانی، در هر طرف فک. ن: C ● دندان نیش.
۲۰ دندان که در اولین
رویش دندان‌ها درمی‌آیند و بعداً می‌ریزند و دندان‌های دایمی
جانشین آن‌ها می‌شوند. ● دندان‌های شیری، دندان‌های اولیه.
dندان نیش فک بالا.
Hutchinson's teeth
دندان‌های پیشین دانه‌دار
و با لبه‌های باریک که گاهی، ولی نه همیشه، نشانه سیفیلیس
مادرزادی است.

impacted t.
دندانی که یک سد فیزیکی مانع از درآمدن آن شده است.
incisor t.
یکی از چهار دندان پیشین که دو عدد
از آن‌ها در هر طرف خط وسط، در هر فک قرار دارد. ن: I.
● دندان پیشین (قنابی): دندان ثنایا.
milk teeth deciduous teeth. ●
هر یک از دندان‌های خلفی واقع در
هر طرف فک که تعداد آن‌ها در دندان‌های دایمی سه عدد و در
دندان‌های شیری، دو عدد در هر طرف فک است. ن: M.
● دندان‌های آسیای بزرگ، به تصویر 31 مراجعه کنید.
peg t., peg-shaped t.
دندانی که کناره‌هایش
با یکدیگر تلاقی می‌کنند یا به صورت مخروط درمی‌آید.
permanent teeth
۳۲ دندان که در رویش ثانویه
دندان‌ها درمی‌آیند. ● دندان‌های دایمی.
premolar t.
● **bicuspid tooth.**
هر یک از دو دندان دایمی که در بین دندان‌های نیش و آسیای
بزرگ قرار می‌گیرند. ن: P ● دندان‌های آسیای کوچک.
دندان‌های اولیه، دندان‌های شیری:
primary teeth
● **deciduous teeth.**
دندان نیش فک پایین.
● **stomach t.**
● **successional teeth**
دندان‌های دایمی که قبل از خود دندان‌های شیری داشته‌اند.
● **temporary teeth**
دندان‌های موقت (شیری).
● **deciduous tooth.**
● **wisdom t.**
آخرین دندان آسیای بزرگ در هر طرف هر فک. ● دندان عقل.

اننازه‌گیری کُشش یا فشار، به ویژه فشار داخل کره چشم.
air-puff t.
وسیله اننازه‌گیری فشار داخل
کره چشم به وسیله حس انحراف‌های قرینه در واکنش به هر
پاف از هوای تحت فشار.
applanation t.
ابزار اننازه‌گیری فشار داخل
کره چشم از طریق تعیین نیروی لازم برای مسطح کردن سطح
قرنیه‌ای با اننازه چشم.
impression t., indentation t.
ابزار
اننازه‌گیری فشار داخل کره چشم به وسیله وارد آوردن مستقیم
فشار بر کره چشم.

tonometry /-6-trə/
اننازه‌گیری کُشش یا فشار، به ویژه فشار داخل کره چشم.
تخمین درجه فشار داخل کره چشم
به وسیله فشار اعمال شده بر کره چشم به وسیله انگشت فرد
معاینه‌کننده.

tonoplast /ton "o-plast/
غشای محدودکننده واکوئول داخل سلولی.
tonsil /ton "sil/
توده منور و کوچک بافت، به ویژه
بافت لنفوئید: عموماً، تنها در مورد لوزه حلقی به‌کار می‌رود.
● لوزه. **tonsillar**، صفت.
توده‌ای منور از بافت تشکیل
دهنده بخشی از لوب دُمی (caudal) نیمکره منحنی.
faucial t. ● **palatine t.**
تجمع فولیکول‌های لنفاوی در ریشه زبانی.
lingual t. ● لوزه زبانی.
Luschka's t. ● **pharyngeal t.**
توده کوچکی از بافت لنفوئید، که در
بین چین‌های مخاطی هر طرف حلق، قرار دارد. ● لوزه کامی.
pharyngeal t.
بافت لنفوئید منتشر و فولیکول‌های
واقع در ریشه و دیواره خلفی نازوفارنکس.
tonsilla /ton-sil "ah/ [L.] **tonsil.** ● (جمع: tonsillae)
tonsillar /tor "si-lar/
مربوط به یک لوزه یا
جزیی از آن. لوزه‌ای.
برداشتن لوزه.

tonsillectomy /ton "si-lek"lah-me/
tonsillitis /-li"tis/
التهاب لوزه، به ویژه لوزه‌های کامی.
التهاب لوزه‌ها به ویژه کریبت‌های آن.
follicular t.
سنگ لوزه.
tonsillolith /ton-sil "o-lith/
برش لوزه.
tonsillotomy /-lot"ah-me/
تون / یا تونیسیته:
tonus /to"nus/
انقباض خفیف و مداوم یک عضله که در عضلات اسکلتی به
حفظ وضعیت بدن و برگشت خون به قلب کمک می‌کند.
tooth /tooth/
(جمع: teeth): یکی از
ساخته‌مان‌های سخت و کلسیفیه واقع در زائده آلوئولر فک‌ها که

tootache /toothˈak/ درد دندان.

topagnosia /top ˈag-noˈzhah/

۱. ← **atopognosia**.

۲. از دست رفتن توانایی شناخت محیط‌های آشنا.

topalgia /to-pal ˈjah/ درد موضعی یا ثابت در یک نقطه

که اغلب علامت اختلال تبدیلی است.

topectomy /tah-pek ˈtah-me/ قطع کردن نواحی کوچک
و اختصاصی قشر فروتال در درمان برخی انواع صرع و
اختلالات روانی.

topesthesia /top ˈes-the ˈze-ah/

توانایی تشخیص محل یک محرک لمسی.

tophaceous /tah-fa ˈshus/

شنی یا ماسه‌ای؛ مربوط به توفوس‌ها.

tophus /to ˈtus/ [L.]

توفوس؛ (جمع: tophei)؛

رسوب اورات سدیم در بافت‌های اطراف مفاصل در نقرس که

باعث ایجاد واکنش مزمن نسبت به جسم خارجی می‌شود.

topical /top ˈi-kəl/

مربوط به یک منطقه ویژه.

مثل ضدعفونی کننده‌ای که به محل خاصی از پوست مالیده

می‌شود و تنها بر همان محل تأثیر می‌گذارد. ● موضعی.

top(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی محل یا ناحیه خاص.

topoanesthesia /top ˈo-an ˈes-the ˈzhah/

← **atopognosia**.

topography /tah-pog ˈrah-fe/ توصیف یک

ناحیه آناتومیک یا بخش خاص. **topographic**. صفت.

toposcopic /to ˈpo-skop ˈik/

مربوط به توزیع آندوسکوپیک به یک کانون اختصاصی.

torpor /tor ˈper/ [L.]

تنبلی، کندی. **torpid**. صفت.

t. retinae

پاسخ کند شبکیه به محرک نوری.

torque /torq/

۱. نیروی دورانی که سبب چرخش

بخشی از یک ساختمان در حول یک محور می‌شود. ن: **τ**

۲. در دندانپزشکی عبارت است از چرخش یک دندان بر روی

محور طولی خود. به ویژه حرکت بخش‌های اپیکال

دندان‌ها با استفاده از ابزارهای ارتودنسی.

torsion /tor ˈ-ʃun/

۱. عمل یا فرایند چرخش در حول یک محور. ● چرخش.

۲. نوعی استرس مکانیکی که در آن نیروهای خارجی، باعث

چرخش یک شیء حول محورش می‌شوند.

۳. در چشم‌پزشکی به هر چرخش نصف‌النهار عمودی قریه

گفته می‌شود. **torsive**, **torsional**. صفت.

torsiversion /tor ˈsi-ver ˈzhun/

چرخش یک

دندان بر روی محور طولی آن، در خارج از جایگاه طبیعی.

torso /tor ˈso/

← **trunk** (۱)

torticollis /tor ˈti-kol ˈis/

تورتیکولی؛

حالت انقباضی عضلات گردن همراه با چرخش و کج شدن

گردن. ● کج گردنی.

tortipelvis /pel ˈvis/

← **dystonia musculorum deformans**.

torulus /tor ˈu-lus/ [L.]

(جمع: toruli)؛

برآمدگی کوچک. ● **papilla**.

toruli tactiles

برآمدگی‌های لامس‌های کوچک در پوست کف دست و پا.

torus /tor ˈus/ [L.]

(جمع: tori)؛

نام قراردادی USAN (الچمن)

نامگذاری ایالات متحده برای **P-4oluenesul fonate**

totipotency /to ˈti-po ˈten-se/

توانایی تمایز در مسیر هر خط یا در داخل هر نوع سلول.

totipotent, **totipotential**. صفت.

totipotentiality /-po-ten ˈshe-al ˈi-te/

← **totipotency**.

touch /tuch/

۱. حسی که به وسیله آن تماس با

اشیاء، شواهدی در مورد کیفیت آن‌ها ارائه می‌دهد.

● لمس، لمس کردن.

۲. لمس کردن به وسیله انگشت.

therapeutic t. (TT)

نوعی روش درمانی که بر این

فرضیه متکی است که بدن از یک میدان انرژی برخوردار است

که می‌تواند تحت تأثیر اراده متمرکز درمانگر قرار گیرد. درمانگر

برای ارزیابی میدان انرژی بیمار، آزاد کردن مناطقی که جریان

آزاد انرژی مسدود شده است، و متعادل ساختن انرژی بیمار، از

دندان خود استفاده می‌کند و انرژی را از نیروی انرژی حیاتی

عمومی به بیمار منتقل می‌نماید. ● لمس درمانی.

torniquet /toor ˈni-ke/

تورنیکه؛

نوارکی که به‌طور محکم به دور یک اندام حرکتی بسته می‌شود تا

به‌طور موقت جریان خون قسمت دیستان به محل بسته شدن

نوار مزبور متوقف شود.

toxemia /tok-se ˈme-ah/

توکسمی؛

۱. وضعیتی ناشی از انتشار محصولات باکتریال (توکسین‌ها)

به وسیله جریان خون.

۲. وضعیتی ناشی از اختلالات متابولیک، مثل توکسمی

حاملگی. **toxemic**. صفت.

toxic /tok ˈsɪk/

۱. سمی.

۲. بروز نشانه‌های مسمومیت شدید.

toxicant /tok ˈsi-kant/

۱. سمی.

۲. سم.

toxicity /tok-si ˈsɪ-te/

کیفیت سمی بودن،

به ویژه درجه بیماری‌زایی یک میکروب سمی یا یک سم.

آسیب جدی و گاهی

O₂ t., oxygen t. بازگشت آندوتلیوم مویرگی ریه‌ای که در تنفس اکسیژن

غیرقابل

دارای فشار نسبی بالا، به مدت طولانی ایجاد می‌شود.
toxic(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی سم؛ سمی.
toxicogenic /tok "si-ko-jen 'ik/ تولیدکننده سم.
toxicology /tok "si-kol 'ah-je/ علم شناخت یا مطالعه سموم. ● سم‌شناسی.
toxicologic صفت.
toxicopathy /tok "si-kop 'ah-the/ **toxiosis** ←
toxicopathic صفت.
toxicopexis /tok "si-ko-pek 'is/ تثبیت یا خستگی‌سازی سم در بدن.
toxicopexic **toxicoplectic** صفت.
toxicophobia /-fo 'be-ah/ ترس غیرمنطقی از مسموم شدن. ● مسمومیت هراسی.
toxicosis /tok "si-ko 'sis/ هر نوع وضعیت مرضی ناشی از مسمومیت.
toxiferous /tok-sif'er-us/ حمل یا تولیدکننده سم.
 ● سم‌ز. سم‌ساز.
toxigenic /tok "si-jen 'ik/ ۱. تولیدکننده سموم.
 ۲. مشتق از سموم یا حاوی آن‌ها.
toxigenicity /tok "si-jen 'is 'i-te/ خصوصیت تولید سم.
toxin /tok 'sin/ توکسین؛ سم؛ به ویژه پروتئین یا پروتئین کژوگهای که به وسیله بعضی گیاهان، حیوانات و باکتری‌های بیماری‌زا تولید می‌شود و برای سایر ارگانیسم‌های زنده بسیار سمی است. ● سم؛ زهر.
bacterial t's توکسین‌هایی که به وسیله باکتری‌ها تولید می‌شوند، شامل: اگزوتوکسین‌ها، اندوتوکسین‌ها و آنزیم‌های توکسیک.
botulin t. , botulinum t. , botulinus t. اگزوتوکسینی که به وسیله کلستریدیوم بوتولینوم تولید می‌شود که از طریق مهار آزاد شدن استیل کولین در دستگاه اعصاب مرکزی باعث فلج می‌شود و هفت نوع ایمونولوژیک مشخص (A-G) دارد. نوع A آن به منظور جلوگیری از اسپاسم عضلانی در درمان اختلالات دیستونیک مانند بلفاروسپاسم و اسپاسم و نیز رفع چین و چروک قسمت بالای صورت، به شکل تزریقی به کار می‌رود و نوع B برای درمان دیستونی سرویکال مصرف می‌شود.
clostridial t. توکسینی که به وسیله گونه کلستریدیوم تولید می‌شود؛ شامل انواع ایجادکننده بوتولیسم، گاز گانگرن و کزاز.
Dick t. اگزوتوکسین تب‌زای استرپتوکوک.
diphtheria t. اگزوتوکسین پروتئینی که به وسیله کورینه باکتریوم دیفتری تولید می‌شود و عمدتاً مسئول بیماری‌زایی عفونت دیفتری است و آنزیمی است که ستر پروتئین را مهار

می‌کند.
erythrogenic t. اگزوتوکسین تب‌زای استرپتوکوک.
extracellular t. **exotoxin** ←
gas gangrene t. اگزوتوکسینی که به وسیله کلستریدیوم پرفرانژنس تولید می‌شود و گاز گانگرن ایجاد می‌کند؛ حداقل ۱۰ نوع از این اگزوتوکسین شناخته شده است.
intracellular t. **endotoxin** ←
tetanus t. اگزوتوکسین پرقدری که به وسیله کلستریدیوم تتانی تولید می‌شود و دارای دو جزء است: نوروتوکسین (تانوسپاسمین) و همولیزین (تتانولیزین).
toxin-antitoxin (TA) /tok "sin-an 'li-tok 'sin/ مخلوطی تقریباً خنثی از توکسین دیفتری و آنتی‌توکسین آن که برای ایمونیزاسیون دیفتری مورداستفاده قرار می‌گیرد.
toxology /-ol 'ah-je/ علمی که با سموم تولید شده به وسیله بعضی گیاهان و حیوانات عالی و باکتری‌های بیماری‌زا سروکار دارد. ● سم‌شناسی.
toxipathy /tok-sip 'ah-the/ **toxiosis** ←
tox(o)- جزء کلمه [L; Gr] به معنی شتم، سمی.
Toxocara /tok "so-kar 'ah/ جنسی از انگل‌های نماتود که در سگ (*T. canis*) و گربه (*T. cati*) یافت می‌شود و هر دو گونه مزبور گاهی در انسان وجود دارند.
toxocariasis /-kah-ri 'ah-sis/ عفونت ناشی از کرم‌های جنس *Toxocara* توکسوید؛
toxoid /tok 'soid/ اگزوتوکسین تعدیل یا غیرفعال شده‌ای که سمیت خود را از دست داده اما توانایی ترکیب شدن با آنتی‌توکسین یا تحریک تولید آن را حفظ کرده است.
diphtheria t. توکسین کورینه باکتریوم دیفتری که به وسیله فرم آلدیید غیرفعال شده و به عنوان عامل ایجادکننده مصونیت فعال بر علیه دیفتری و معمولاً به صورت مخلوط با توکسوید کزاز و واکسن سیاه سرفه (DT_P) یا (DTP)، یا با توکسوید کزاز تنها (DT) در کودکان و Td که حاوی مقدار کمتری توکسوید دیفتری است در بزرگسالان مصرف می‌شود.
tetanus t. توکسین‌های کلستریدیوم تتانی که به وسیله فرم آلدیید غیرفعال شده‌اند و به عنوان عامل ایجادکننده مصونیت فعال به کار می‌روند و معمولاً به صورت مخلوط با توکسوید دیفتری و واکسن سیاه سرفه مصرف می‌شوند...
toxophilic /tok "so-'fi'lik/ دارای تمایل نسبت به توکسین‌ها؛ مستعد بودن نسبت به سموم.
toxophore /tok 'so-for/ گروهی از آنه‌های یک مولکول توکسین که اثرات سمی ایجاد می‌کند.
toxophorus صفت.

Toxoplasma /tok "so-plaz"mah/ جنسی از اسپوروزوا که انگل‌های داخل سلولی بسیاری از اندام‌ها و بافت‌های پرنندگان و پستانداران، شامل انسان هستند. *T. gondii* عامل ایجاد توکسوپلاسموز است.

toxoplasmic /-plaz"mik/ مربوط به توکسوپلاسم یا توکسوپلاسموز.

toxoplasmosis /-plaz-mo"si/s/ توکسوپلاسموز؛ بیماری حاد یا مزمن گسترده حیوانات و انسان که به وسیله *Toxoplasma gondii* ایجاد می‌شود و به وسیله اوووسیست‌های موجود در مدفوع گربه انتقال پیدا می‌کند. اکثر عفونت‌های انسانی آن بدون علامت هستند و در موارد علامت‌دار، این علائم از یک بیماری خفیف و خود محدود شونده شبیه به مونونوکلئوز تا بیماری منتشر و برقرآسیبی که می‌تواند به مغز، چشم، عضلات، کبد و ریه آسیب برساند متغیر هستند.

تظاهرات شدید بیماری عمدتاً در بیماران ایمنی باخته و جنین‌هایی که از طریق جفت و به دلیل عفونت مادر، آلوده شده‌اند دیده می‌شوند. کوربورتینیت ممکن است در همه انواع ایجاد شود ولی معمولاً شکل دیررس بیماری مادرزادی است.

TPA, t-PA t-plasminogen activator م:

t-plasminogen activator /plaz-min"o-jen"ak"li-va-/ ← **activator**.

TPN total parenteral nutrition م: (تغذیه وریدی تام).

TPP thiamine pyrophosphate م:

trabecula /trah-bek"u-lah/ [L.]

ترابکول؛ (جمع: trabeculae): تیر یا نرده کوچک؛ در آناتومی، واژهای عمومی است که در مورد رشته‌های ثابت‌کننده و پشتیبان بافت همیند به کار می‌رود. مثل رشته‌ای که از یک کیسول به داخل پارانشیم اندام محصور شده امتداد می‌یابد. ● نرده. trabecular (ترده‌ای). صفت.

trabeculae of bone سوزنک‌های استخوانی پیوند دهنده، در استخوان دارای خلل و فرج که شبیه‌ای از فضا‌های مرتبط با یکدیگر تشکیل می‌دهند که پر از مغز استخوان است.

fleshy trabeculae of heart نوارها و دسته‌های نامنظم عضله که از بخش بزرگی از دیواره‌های داخلی بطن‌های قلب برآمده می‌شوند.

septomarginal t. دسته‌ای از عضلات واقع در انتهای ایکال بطن راست قلب که قاعده عضله پایپیری قدامی را به دیواره بطن بطنی مرتبط می‌سازند.

trabeculate /-la/ آنچه به وسیله میله‌ها یا نرده‌ها (ترابکول)های عرضی یا شعاعی مشخص می‌شود.

trabeculoplasty /trah-bek "u-lo-plas"te/

جراحی پلاستیک ترابکول. ایجاد سوختگی‌های سطحی در شبکه ترابکولار. **laser t.** چشم، به منظور پایین آوردن فشار داخل چشم در گلوکوم زاویه باز.

tracer /tras"er/

۱. ابزار برای برش و جدا کردن عروق و اعصاب.
۲. وسیله‌ای مکانیکی برای ثبت نموداری حدود یک شیء یا جهت و میزان حرکت یک بخش.
۳. وسیله یا عاملی که می‌توان با آن برخی مواد یا ساختمان‌ها را شناسایی یا تعقیب کرد. ● ردیاب.

radioactive t. نوعی ایزوتوپ رادیواکتیو که جایگزین یک عنصر شیمیایی پایدار در یک ترکیب می‌شود و در نتیجه می‌توان آن را با استفاده از یک یا چند واکنش یا سیستم تعقیب یا ردیابی کرد. عموماً به ایزوتوبی گفته می‌شود که به داخل بدن تزریق می‌شود و مورد تعقیب قرار می‌گیرد.

trachea /tra"ke-ah/ [L.] (جمع: tracheae): لوله غضروفی و غشایی که از حنجره به سمت پایین امتداد می‌یابد و به دو برونش اصلی چپ و راست منشعب می‌شود. ● تری، tracheal. صفت.

trachealgia /tra "ke-al"jah/ درد تراشه (تاری).

tracheitis /-i"li/s/ التهاب تراشه (تاری).

bacterial t. خروسک (croup) مایماریو یا سوذومایماریو: عفونت باکتریال حاد خروسک مانند راه هوایی فوقانی در کودکان که با سرفه و تب بالا همراه است.

← **trachelectomy** /-lek"lah-me/ **cervicectomy**.

اسپاسم عضلات گردن؛ کشش اسپاسمودیک سر، در بیماری صرع.

trachelismus /tra "kah-liz"mus/ **trachelism**.

← **trachelitis** /tra "kê-li"li/s/ **cervicitis**.

جزء کلمه [Gr.] به معنی گردن، ساختمان شبیه به گردن، به‌ویژه گردن رحم.

trachelopexy /tra "kê-lo-pek "se/ ثابت کردن سرویکس (گردن) رحم.

tracheloplasty /-plas "te/

ترمیم سرویکس (گردن) رحم به وسیله عمل جراحی.

trachelorrhaphy /tra "kê-lor"ah-te/

بخیه زدن سرویکس (گردن) رحم.

trachelotomy /-lot"ah-me/ برش سرویکس (گردن) رحم.

trache(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی تراشه (تاری).

tracheo-aerocele /tra "ke-o-är"o-sel " /

فوق تراشه حاوی هوا.

tracheobronchial /-brong "ke-al/

مربوط به تراشه و برونش‌ها.

tracheobronchitis /-brong-ki 'li/s/

التهاب تراشه و برونش‌ها.

tracheobronchoscopy /-brong-kos 'kah-pe/

مشاهده سطح داخلی تراشه و برونش‌ها.

tracheocele /tra 'ke-o-sel 't/

بیرون‌زدگی فتقی غشای مخاطی تراشه.

tracheoesophageal /tra 'ke-o-e-sof 'ah-jc 'al/

مربوط به تراشه و مری.

tracheolaryngeal /-lah-rin 'je-al/

مربوط به تراشه و حنجره.

tracheomalacia /-mah-la 'she-ah/

نرم شدن غضروف‌های تراشه.

tracheopathy /tra 'ke-op 'ah-the/

بیماری تراشه.

tracheopharyngeal /tra 'ke-o-fah-rin 'je-al/

مربوط به تراشه و حلق.

tracheophony /tra 'ke-of 'o-ne/

صدای آوایی که بر روی تراشه به گوش می‌رسد.

tracheoplasty /tra 'ke-o-plas 'te/

ترمیم تراشه به وسیله جراحی پلاستیک.

tracheorrhagia /-ra 'jah/

خون‌ریزی از تراشه.

tracheoschisis /tra 'ke-os 'ki-sis/

شکاف تراشه.

tracheoscopy /-os 'kah-pe/

مشاهده سطح داخلی تراشه. tracheoscopic، صفت.

tracheostenosis /tra 'ke-o-stē-no 'sis/

تنگی تراشه.

tracheostomy /tra 'ke-os 'lah-me/

ایجاد یک منفذ در داخل تراشه، از راه گردن که در نتیجه آن، مخاط تراشه با

پوست ارتباط پیدا می‌کند؛ همچنین به منفذی که به این شکل

به وجود می‌آید اطلاق می‌شود.

tracheotomy /-ot 'ah-me/

برش تراشه از راه پوست و عضلات گردن.

inferior t.

برش تراشه در زیر ایسم تیرویید.

superior t.

برش تراشه در بالای ایسم تیرویید.

● تراکئوتومی تحتانی.

● تراکئوتومی فوقانی.

(جمع: trachomata) /trah-ko 'mah/ [Gr.]

بیماری مسری ملتحمه و قرنیه که باعث فتوفوبی، درد و اشک

ریزش می‌شود و در اثر سویه‌ای از Chlamydia

trachomatis به‌وجود می‌آید. این بیماری از یک عفونت

خفیف همراه با ایجاد فولیکول‌های ظریف بر روی ملتحمه

پلک تا ته‌اجم به قرنیه و ایجاد اسکار و جمع‌شدگی که ممکن

است منجر به کوری شود پیشرفت می‌کند. ● تراخم.

trachomatous، صفت.

trachyonychia /trak 'e-o-ni 'ke-ah/

خشونت ناخن‌ها، همراه با شکنندگی و خرد شدن آن‌ها.

tract /trak/

۱. ناحیه؛ به ویژه ناحیه‌ای

که تا حدودی طولی است.

۲. دسته‌ای از رشته‌های عصبی دارای مبدأ، عملکرد و انتهای

مشترک. ● راه، نوار، دسته، ناحیه، منطقه.

۳. تعدادی از اعضا که به‌صورت گروه‌هایی مرتب شده‌اند و

یک کار مشترک انجام می‌دهند.

← alimentary t. canal.

رشته‌های میوکاردی که تأخیر

فیزیولوژیک گره دهلیزی بطنی را دور می‌زنند و دهلیز را به‌طور

مستقیم به دسته هیس مرتبط می‌سازند و از این طریق

تحریک زودرس بطن‌ها امکان‌پذیر می‌شود.

biliary t.

اندام‌ها، مجاری و سایر عواملی که در

ترشح صفرا (کبد)، ذخیره‌سازی صفرا (کبسه صفرا) و انتقال آن

(مجاری کبدی و صفراوی) به داخل دوازده شرکت دارند.

digestive t. alimentary canal. ←

گروهی از رشته‌های عصبی که در

دیواره جانبی طاب نخاعی، پشت ستون خلفی قرار دارند.

extracortical spinal t. , extrapyramidal t.

← extrapyramidal system.

Flechsig's t. posterior spinocerebellar t. ←

معدده و روده در ارتباط با هم.

gastrointestinal t.

Gowers' t. anterior spinocerebellar t. ←

نوار ضخیم طولی فاشیالاتا که از عضله

iliotibial t. تنسور به سمت پایین تا کوندیل جانبی تیبیا امتداد پیدا

می‌کند.

intestinal t.

روده کوچک و بزرگ در امتداد یکدیگر.

nigrostriatal t.

دسته‌ای از رشته‌های عصبی که از

جسم سیاه تا گلوبوس پالیدوس و پوتامن در جسم مخطط

امتداد می‌یابد و وارد آمین آسید به آن می‌تواند از علل

پارکینسونیسم باشد.

optic t.

راه عصبی که از کراسالپتیک به سمت عقب،

در اطراف پایک مغزی پیش می‌رود و به یک رشته جانبی و

میانی تقسیم می‌شود که به ترتیب به برجستگی کوچک

(colliculus) فوقانی و جسم زائویی جانبی خاتمه می‌یابند.

● راه بینایی.

pyramidal t.

دو گروه از رشته‌های عصبی که از مغز

منشاء می‌گیرند و به سمت پایین و از طاب نخاعی به

سلول‌های حرکتی واقع در شاخ‌های قدامی عبور می‌کنند. ● راه

هرمی.

respiratory t. system. ←

راه تنفسی؛

reticulospinal t.

گروهی از رشته‌ها که اکثراً

از تشکیلات شبکه‌ای بونز و بصل‌النخاع منشاء می‌گیرند و در

طاب‌های قدامی و جانبی به اکثر سطوح نخاع نزول می‌کنند.

● آموزش اظهار وجود.
 آموزش عادات کنترل ادرار به کودک و یا فرد بزرگسالی که مبتلا به بی‌اختیاری ادرار است.
 آموزش عادات کنترل مدفوع به کودک و یا فرد بزرگسالی که مبتلا به بی‌اختیاری مدفوع است.
 ۱. هر نوع خصوصیتی که به‌طور ژنتیکی مشخص /trait/ تر است؛ می‌شود؛ به وضعیت وجود یک اختلال مغلوب در فرد هتروزیگوت نیز گفته می‌شود، مثل sickle cell trait صفت.
 ۲. الگوی رفتاری مشخص. ● خصیصه.
 sickle cell t. وضعیتی معمولاً بدون علامت، ناشی از هتروزیگوت بودن برای هموگلوبین S. ● صفت سلول داسی شکل.
 trance /trans/ یک حالت خواب مانند تغییر هوشیاری که با افزایش آگاهی کانونی (focal) و کاهش آگاهی محیطی مشخص می‌شود. ● جنبه، خلسه.
 tranquilizer /tran'kwī-li'zer/ دارویی یا اثر آرام‌بخش و تسکین‌دهنده؛ معمولاً به نوع ضعیف آن (minor tranquilizer) اطلاق می‌شود. ● آرام‌بخش، مسکن.
 major t. نام پیشین داروهای ضدجنون
 antipsychotic. ● آرام‌بخش قوی.
 minor t. داروی ضداضطراب؛ آرام‌بخش ضعیف
 antianxiety. ● ترانس؛
 trans /tranz/ ۱. در شیمی آلی به داشتن اتم‌ها یا بنیان‌های خاص، در طرف مقابل ساختمان اصلی غیرقابل چرخش اطلاق می‌شود.
 ۲. در ژنتیک بر دو یا چند کانون واقع در کروموزوم‌های مقابل یک جفت هومولوگ اطلاق می‌شود. با cis مقایسه کنید.
 جزء کلمه [L.] به معنی از میان؛
 trans- از یک سو به سوی دیگر، بعد از، آن طرف از طریق، در عرض.
 transabdominal /trans 'ab-dom'i-nal/ در عرض دیواره شکم یا از طریق (از میان) حفره شکم.
 transacetylation /trans '-ah-set'i-a'shun/ واکنش شیمیایی شامل انتقال بنیان استیل.
 transacylase /trans-a'si-las/ آنزیمی که ترانس آسیلاسیون را کاتالیز می‌کند.
 transacylation /-a'si-la'shun/ واکنش شیمیایی که در آن، بنیان آسیل انتقال می‌یابد.
 transaminase /-am'i-nas/ ترانس آمیناز؛
 aminotransferase. ●
 transamination /-am'i-na'shun/ تبادل برگشت‌پذیر گروه‌های آمینو، بین اسیدهای آمینه مختلف.

grouhy از رشته‌های
 عصبی واقع در طناب جانبی نخاع که اکثر آن‌ها از ماده خاکستری سمت مقابل منشأ می‌گیرند و از طریق پایک مخچه‌ای فوقانی به مخچه صعود می‌کنند.
 spinocerebellar t., anterior
 grouhy از
 رشته‌های عصبی واقع در طناب جانبی نخاع که اکثر آن‌ها از هسته توراتیک منشأ می‌گیرند و از طریق پایک مخچه‌ای تحتانی به مخچه صعود می‌کنند.
 spinothalamic t.
 grouhy از رشته‌های عصبی
 واقع در طناب جانبی نخاع که از ماده خاکستری سمت مقابل منشأ می‌گیرند و به تالاموس صعود می‌کنند و ایمناس‌های حسی فعال شده به وسیله درد و حرارت را حمل می‌کنند.
 urinary t. system. ●
 ۱. به‌طور تخصصی تر، گاهی به مجاری که از لگنچه کلیه‌ها تا مای ادراری ادامه می‌یابند گفته می‌شود.
 urogenital t. system. ●
 پوشش عروقی چشم شامل
 uveal t. کورویید (مشیمیه)، جسم مژگانی و عنبیه.
 عمل کشیدن یا راندن. ● کشش.
 traction /trak'shun/ کشش در طول یک محور، مثل محور لگن در مامابی.
 axis t. elastic t.
 کشش به وسیله یک نیروی از تجاعی یا وسیله الاستیک.
 skeletal t. کششی که به‌طور مستقیم، به وسیله میخ، سیم و غیره بر استخوان‌های طولی اعمال می‌شود.
 ● کشش اسکلتی.
 skin t. کشش بخشی از بدن به وسیله دستگاهی که به وسیله پانسمان به سطح آن ثابت شده است. ● کشش پوستی.
 tractotomy /trak-tot 'ah-me/ جدا کردن یا برش یک راه عصبی به وسیله عمل جراحی.
 tractus /trak'tus/ [L.] (جمع: tractus) ●
 tragus /tra'gus/ [L.] (جمع: tragi)؛ تراگوس؛ غضروفی که در قسمت قدامی سوراخ خارجی گوش قرار دارد. همچنین این واژه به صورت جمع، به معنی موهایی است که بر روی لاله گوش خارجی و به ویژه بر روی تراگوس رشد می‌کنند. ●
 trainable /tra'nah-b'l/ ● تربیت‌پذیر؛ آموزش‌پذیر.
 سابقاً این واژه در مورد افرادی به‌کار می‌رفت که دچار عقب‌ماندگی ذهنی متوسط (IQ تقریباً ۵۱-۷۶) بودند.
 training /tran'ing/ سیستم آموزش، آماده‌سازی
 به وسیله تعلیم و تمرین. ● آموزش، تعلیم، تربیت، کارآموزی.
 assertiveness t. شکلی از رفتار درمانی که در آن، پاسخ‌های بین فردی متناسب به افراد آموزش داده می‌شود. (شامل بیان مستقیم احساسات مثبت و منفی).

transantral /-anˈtrəl/

آنچه که در عرض یا از میان یک حفره انجام می‌شود.

transaortic /trans ˈa-orˈleɪk/

آنچه از میان آئورت انجام می‌شود.

transaudient /trans-aw ˈde-ent/

قابل نفوذ به وسیله امواج صوتی. ● صوت‌گذر.

transaxial /-akˈse-al/

در جهت عمود بر محور طولی بدن یا بخشی از آن.

● ترامجوری.

transbasal /-baˈsəl/

از میان قاعده، مثل انجام جراحی از طریق قاعده چمچمه.

● ترافقدهای.

transcallosal /trans ˈkah-loˈsəl/

آنچه در عرض یا از میان کورپوس کالوزوم انجام می‌شود.

transcalvarial /-kal-varˈe-al/

در عرض یا از میان فرق سر.

transcatheter /trans-kath ˈtɛ-tɛr/

آنچه از میان مجرای کاتتر انجام می‌شود.

transcobalamin /trans ˈko-bal ˈah-min/

ترانس کوبالامین: هر یک از سه پروتئین پلاسما (ترانس

کوبالامین I، II و III) که به کوبالامین (ویتامین B_{۱۲}) متصل

می‌شوند و آن را انتقال می‌دهند. علامت اختصاری: TC

transcortical /trans-korˈti-kəl/

مرتبط ساختن دو بخش از قشر مغز.

transcortin /-korˈtiːn/

α-گلوبولینی که به کورتیزول

غیرکنزوجه فعال از نظر بیولوژیک، در پلاسما، متصل می‌شود و

آن را حمل می‌کند.

transcranial /-kraˈne-al/

آنچه از راه چمچمه انجام می‌شود.

transcriptase /-kripˈtʰas/

RNA پلیمراز تحت

هدایت DNA: آنزیمی که سنتز (پلیمریزاسیون) RNA از

ریبونوکلئوزید تری‌فسفات‌ها را کاتالیز می‌کند و در این کار،

DNA به عنوان الگو عمل می‌کند.

← reverse transcriptase.

(در ردیف حرف R).

transcription /-kripˈʃʌn/

سنتز RNA با استفاده

از الگوی DNA کاتالیز شده به وسیله RNA پلیمراز؛

توالی‌های باز RNA و DNA مکمل هم هستند.

● نسخه‌برداری، رونویسی.

transcutaneous /-kuˈtaˈne-us/

← transdermal.

transdermal /-derˈmɪl/

ورود از راه درم یا پوست، مثلاً در تجویز دارو به وسیله پماد یا

وصله پوستی. ● ترابوستی.

transducer /-dooˈser/

وسایله‌ای که یک نوع از انرژی

(مثل فشار، دما، یا نبض) را به نوع دیگر آن (مانند سیگنال

الکتریکی) بازگردانی می‌کند. ● میژل.

neuroendocrine t.

نورونی مانند نورون

نوروهیپوفیزی که در اثر تحریک، هورمون ترشح می‌کند، یعنی

اطلاعات عصبی را به اطلاعات هورمونی ترجمه و بازگردانی

می‌کند.

transducin /trans-doo ˈsɪn/

پروتئین G غشای

دیسک سلول‌های استوانه‌ای شبکیه که با رونویسین فعال شده

تداخل و در شروع ایجاد ایمپالس عصبی بنیایی شرکت می‌کند.

transduction /-dukˈʃʌn/

۱. نوعی روش نوین ترکیبی

(recombination) ژنتیکی در بکتری‌ها که در آن،

DNA، از طریق باکتریوفاژها در بین باکتری‌ها منتقل

می‌شود. ● انتقال.

۲. تبدیل یک شکل از انرژی به شکل دیگر آن، مثلاً از راه

مکانیسم‌های حسی بدن. ● تبدیل.

sensory t.

فرآیندی که به وسیله آن یک

گیرنده حسی، محرکی محیطی را به منظور انتقال به مغز، به

پتانسیل فعالیت تبدیل می‌کند. ● تبدیل حسی.

transdural /-dooˈtʰrəl/

در عرض یا از میان سخت‌شامه.

transection /trans-sek ˈʃʌn/

مقطع عرضی؛ تقسیم کردن به وسیله برش عرضی.

transesophageal /-ɛ-sof ˈah-jeˈal/

از میان مری یا در عرض آن.

transthemoidal /trans-eth-moi ˈdal/

آنچه که در عرض یا از میان استخوان انومید انجام می‌شود.

transfemoral /-femˈo-rəl/

۱. از میان استخوان

فemor یا در عرض آن.

۲. از میان شریان فمورال.

transfer /trans ˈfer/

گرفتن یا حرکت دادن چیزی

از یک محل به محل دیگر. ● انتقال.

گرفتن اوئوسیت‌ها از (GIFT) gamete intrafallopian t.

تخمندان و به دنبال آن قرار دادن اوئوسیت‌ها و اسپرم در

لوله‌های فالوپ با استفاده از لاپاروسکوپ که در درمان ناباروری

به‌کار می‌رود.

ایمن ساختن میزبان غیرایمن یا تزریق آنتی‌بادی، passive t.

یا نفوسیت‌های فرددهنده ایمن یا حساس شده.

tubal embryo t. (TET)

۱. گرفتن اوئوسیت‌ها از تخمدان، لقاح و کشت آن‌ها در لوله

آزمایش و سپس قرار دادن رویان‌های ایجاد شده در

لوله‌های فالوپ با استفاده از لاپاروسکوپ، ۲۴ ساعت بعد از

گرفتن اوئوسیت‌ها، که در درمان ناباروری به‌کار می‌رود.

۲. انتقال رویان‌های منجمد شده به لوله‌های فالوپ.

zygote intrafallopian t. (ZIFT)

به نوزاد، از راه بند ناف سالم، در زمان بعد از تولد.

replacement t., substitution t.

← **exchange t.**

twin-to-twin t. ناهنجاری داخل رحمی گردش خون جنینی در دوقلوهای مونوزیگوت که در آن، خون به‌طور مستقیم از یک جنین به جنین دیگر شانت می‌شود.

transglutaminase /trans ˈgloo-tam ˈin-as/

آنزیمی که در اثر تجزیه و فعال شدن پروتئاس گلوتامیناز ساخته می‌شود و پیوندهای کووالانسی تثبیت‌کننده داخل رشته‌های فیبرین را تشکیل می‌دهد. این آنزیم، فرم فعال شده فاکتور شماره XIII انعقاد خون است.

از بین دو استخوان خاصه، **transiliac** /trans-il ˈe-ak/

transillumination /trans ˈi-loo ˈmi-na ˈshun/

ترانس ایلومیناسیون؛ عبور دادن نور قوی از یک ساختمان بدن، به منظور فراهم آوردن امکان مشاهده سمت مقابل.

transition /trans-zi ˈshun/

۱. انتقال یا تغییر از یک وضعیت یا شرایط به وضعیت دیگر.
۲. در ژنتیک مولکولی، به جهش نقطه‌ای اطلاق می‌شود که در آن یک بازپورین، جانشین بازپیریمیدین می‌شود و یا برعکس. ● انتقال، **transitional**، صفت.

translation /trans-la ˈshun/

در ژنتیک، عبارت است از فرایندی که از طریق آن، زنجیره‌های پبلی‌پتیدی ساخته می‌شود، توالی اسیدهای آمینه به وسیله توالی بازهای RNA پیامبر (mRNA) مشخص می‌شود که این امر به نوبه خود از طریق توالی بازهای موجود در DNA ژنی که از روی آن عمل تسخیرداری انجام شده است مشخص می‌شود.

● ترجمه، بازگردانی.

translocase /trans-lo ˈkas/

پروتئین انتقال دهنده.

اتصال قطعه‌ای از **translocation** /trans ˈlo-ka ˈshun/

یک کروموزوم به کروموزوم غیرمتجانس، علامت اختصاری: t.

تبادل کامل قطعات واقع در بین **reciprocal t.**

دوکروموزوم غیرمتجانس شکسته شده که در آن، بخشی از یک کروموزوم با بخش دیگری از کروموزوم دیگر تبادل می‌شود، بدون اینکه قطعه‌ای باقی بماند. ● جابه‌جایی متقابل (دوسویه). علامت اختصاری: rec

جابه‌جایی در دوکروموزوم آکروستریک که **robertsonian t.**

در ناحیه سانتروم به هم ملحق می‌شوند و بازوهای کوتاه خود را از دست می‌دهند.

transluminal /trans-loo ˈn-l/

در عرض یا از میان یک مجرا، به‌ویژه یک رگ خونی.

transmandibular /trans ˈman-di-b ˈu-lar/

در عرض یا از میان فک پایین.

transmembrane /trans-mem ˈbr an/

گسترش

گرفتن اوتوسیت‌ها از تخمدان، لقاح و کشت آن‌ها در لوله آزمایش و سپس قرار دادن زیگوت‌های حاصله در لوله‌های فالوپ، ۲۴ ساعت بعد از گرفتن اوتوسیت‌ها که در درمان ناباروری به‌کار می‌رود.

transferase /trans ˈfer-as/ گروهی از آنزیم‌ها که یک گروه شیمیایی را از یک ترکیب به ترکیب دیگر انتقال می‌دهند.

transference /trans-fer ˈens/ در روان‌رمانی، عبارت است از تمایل ناخودآگاه به انتقال احساسات محیطی و فعلی و نگرش‌های حائز اهمیت در اوایل زندگی فرد به اشخاص دیگر، به ویژه انتقال احساسات و نگرش‌های فرد در مورد والدینش، به فرد درمانگر. ● انتقال؛ جابه‌جایی احساسات.

← **countertransference.**

counter t. ترانسفرین؛ گلیکوپروتئینی

transferin /-fer ˈin/ که عمدتاً در کبد به‌وجود می‌آید و به آهن متصل می‌شود و آن را انتقال می‌دهد و ارتباط نزدیکی با آپوفرتین مخاط‌روده دارد.

transfixion /-fi k ˈshun/ برش از داخل به خارج.

نظیر آنچه که در قطع عضو (آمپوتاسیون) انجام می‌شود.

transformation /trans ˈfor-ma ˈshun/

۱. تغییر شکل یا ساختمان؛ تبدیل از یک شکل به شکل دیگر.

۲. در آنکولوژی، عبارت است از تغییری که یک سلول طبیعی به صورت بدخیم شدن پیدا می‌کند.

bacterial t. تبادل ماده ژنتیک میان سوبه‌های باکتری‌ها، از طریق انتقال قطعه‌ای از DNA بدون پوشش از سلول دهنده به سلول پذیرنده، و به دنبال آن ایجاد نوترکیبی در کروموزوم پذیرنده.

transfrontal /trans-frun ˈtal/

از راه استخوان پیشانی (فرونتال).

transfusion /-fu ˈzhun/ ترانسفیوژن؛ تزریق خون کامل یا اجزای خون به‌طور مستقیم به داخل جریان خون. ● انتقال خون.

← **direct t.**

exchange t. کشیدن مکرر مقادیر کمی از خون و تمویض آن با خون فرد دهنده تا زمانی که سهم بزرگی از حجم اصلی جابه‌جا شود.

immediate t. انتقال خون به‌طور مستقیم از یک رگ فرد دهنده به رگ فرد گیرنده. ● انتقال خون فوری (مستقیم).

indirect t., mediate t. تزریق خونی که پس از گرفتن از رگ فرد دهنده، در محفظه مناسبی ذخیره شده است. ● انتقال خون غیرمستقیم (یا واسطه).

placental t. باز گرداندن خون موجود در جفت،

در عرض یک غشا؛ معمولاً به زیر واحد پروتئینی گفته می‌شود که در هر دو طرف غشای سلولی قرار دارد. ● سراسر غشایی.

transmethylation /trans "meth-l-ia "shun/

انتقال یک گروه متیل (-CH₃) از یک ترکیب به ترکیب دیگر.

transmissible /trans-mis "i-b'l/

قادر به انتقال و سرایت. ● انتقال‌پذیر، قابل سرایت.

transmission /trans-mis "un/

انتقال

بیماری از یک فرد به فرد دیگر. ● انتقال، هدایت، سرایت.

transmucosal /trans "mu-ko "sal/

واردشونده از خلال غشای مخاطی یا در عرض آن. ● ترامخاطی.

transmural /-mu "tal/

از میان دیواره یک عضو؛

گسترش‌یافته از خلال کل ضخامت دیواره یک عضو یا حفره و

یا اثرگذارنده بر آن. ● ترادیواره‌ای.

transmutation /trans "mu-ta "shun/

۱. تغییر تکاملی یک گونه به گونه دیگر. ● تراچش.

۲. تغییر یک عنصر شیمیایی به عنصر دیگر.

transneuronal /trans-noor "ō-n'l/

بین نورون‌ها یا در عرض آن‌ها.

transparent /-par "ent/

آنچه که اجازه می‌دهد

شماغ‌های نورانی از آن عبور کنند، به نحوی که اشیاء از ورای آن

دیده می‌شوند. ● شفاف، زلال، تراندا.

transphosphorylation /-fos-for "i-la "shun/

تبادل گروه‌های فسفات در بین فسفات‌های آلی، بدون عبور از

مرحله فسفاتاز غیرآلی.

transpiration /tran "spi-ra "shun/

دفع هوا، بخار یا عرق از راه پوست.

transplacental /-plah-sen "tal/

از راه جفت.

● تراچفتی.

transplant¹ /trans "plant/

۱. (← graft): عضو یا

باقتی که از بدن یک فرد برای پیوند به قسمت دیگری از

بدن خودش یا فرد دیگر برداشته می‌شود. ● پیوند، ترایوند.

۲. فرایند برداشتن و پیوند کردن عضو یا بافت. ● پیوند کردن.

transplant² /trans-plant "7

انتقال بافت از یک بخش به بخش دیگر.

transplantation /trans "plan-ta "shun/

پیوند بافت گرفته شده از بدن خود بیمار یا فرد دیگر.

● پیوند زدن؛ تراکاشت.

← **allogeneic t. allotransplantation.**

پیوند زدن آلوگرافت که ممکن است از جسد، فرد دهنده زنده

وابسته یا غیروابسته صورت گیرد.

bone marrow t. (BMT)

انفوزیون داخل وریدی

سلول‌های بنیادی (stem cells) یا مغز استخوان اتنولوگ.

سین ژنتیک یا آلوژنتیک.

heterotopic t.

پیوند بافت تیپیک یک

ناحیه به محل متفاوتی از بدن فرد گیرنده.

homotopic t., orthotopic t.

پیوند بافت از

فرد دهنده در محل آناتومیک طبیعی خود در بدن فرد گیرنده.

syngeneic t.

پیوند از سین‌گرافت

(پیوند میان افرادی که از نظر ژنتیکی مشابه هستند).

xenogeneic t.

پیوند از گزنوگرافت

(پیوند میان دو موجود متعلق به دو گونه متفاوت).

transport /trans "port/

حرکت مواد در سیستم‌های

بیولوژیک، به ویژه به داخل و خارج از سلول‌ها و در عرض

لایه‌های اپی‌تلیال. ● انتقال، جابه‌جایی.

active t.

حرکت مواد در سیستم‌های بیولوژیک

که به‌طور مستقیم در اثر صرف انرژی متابولیک انجام می‌شود.

bulk t.

برداشت مایع و ثرات به وسیله سلول

یا خارج شدن آن‌ها از سلول که با تورفتگی (اواژیناسیون) و

تشکیل واکوئل (برداشت، uptake) یا برگشتگی و پیرون زدن

(extrusion) همراه است. این نوع جابه‌جایی آندوسیتوز،

فاگوسیتوز، پینوسیتوز را شامل می‌شود.

transposable /trans-poz "ah-b'l/

قادر به مبادله

یا قرار دادن در یک محل یا طبقه متفاوت. ● قابل جابه‌جایی.

transposition /trans "po-zish "un/

۱. تغییر مکان یکی از اجزاء به سمت مقابل.

۲. عمل جراحی انتقال یک فلپ بافتی از یک محل به محل

دیگر، بدون قطع کردن کامل ارتباط آن، تا زمانی که به

محل جدید ملحق شود.

۳. تبادل موقعیت دو اتم در داخل یک مولکول.

t. of great vessels

ناهنجاری قلبی عروقی

ماورزادی که در آن، عروق خونی اصلی قلب به سمت مقابل

منتقل می‌شوند. زنده ماندن این افراد به جریان خون میان

سمت راست و چپ قلب مثلاً از میان نقص دیواره بطنی

بستگی دارد.

transposon /trans-po "zon/

عنصر متحرک کوچک ژنتیکی (DNA) که در اطراف ژنوم خود

یا سایر ژنوم‌های موجود در داخل همان سلول حرکت می‌کند و

معمولاً این کار را از طریق نسخه‌برداری از خود در محل دیگر،

و گاهی با متصل کردن خون به خارج از محل اصلی و وارد شدن

به یک محل جدید انجام می‌دهد. ترانس پوزون‌های

یوکارپوتیک گاهی transposable elements (عناصر قابل

جابه‌جایی) نامیده می‌شوند.

transpubic /-pu "bik/

آنچه که در عرض

استخوان عانه، بعد از برداشتن قطعه‌ای از آن انجام می‌شود.

transsacral /tran-sa "kral/

از خلال استخوان خاجی یا در عرض آن.

transsegmental /trans "seg-men "tal/

گسترش‌یافته در عرض سگمان‌ها.

transseptal /trans-sep ˈtæl/

امتدادیافته یا انجام شده در عرض یک دیواره.

transsexualism /-sekˈshoo-al-izm ˈ/

۱. شدیدترین تظاهر اختلال هویت جنسیت بزرگسالان، به صورت تمایل پیاپیار و طولانی برای دست کشیدن از خصوصیات جنسی اولیه و ثانویه خود و کسب خصوصیات جنسی جنس مخالف.

۲. وضعیت ترانس سکسوال بودن.

transthalamic /trans ˈthah-lam ˈɪk/

در عرض تالاموس.

transthoracic /-thah-ras ˈɪk/

از خلال حفره توراسیک یا در عرض قفسه سینه.

transtibial /trans-tib ˈe-al/

درشت نی یا در عرض آن.

transtympanic /-tim-pan ˈɪk/

در عرض پرده صماخ یا صندوق صماخ.

transudate /tran ˈsu-dāt/

تراسودا؛

مایعی که از یک غشا عبور می‌کند یا از یک بافت دفع می‌شود و در مقایسه با اگزودا، سیال تر است و مقدار پروتئین، سلول‌ها یا مواد جامد مشتق از سلول‌های آن کمتر است.

transurethral /trans ˈu-re ˈθrəl/

آنچه که از مسیر پیشابراه انجام می‌شود.

transvaginal /trans-vaj ˈɪ-nal/

از خلال واژن.

● ترامپهلی.

transvenous /trans-ve ˈnus/

آنچه که از راه سیاهرگ انجام می‌شود و یا به داخل آن فرو برده می‌شود. ● تراسیاهرگی.

transversalis /trans ˈver-sa ˈlɪs/ [L.]

← transverse.

transverse /trans-vers ˈ/

امتداد از یک طرف به طرف دیگر؛ عمود بر محور طولی.

transversectomy /trans ˈver-sek ˈtəh-məl/

برداشتن زائده عرضی یک مهره.

transversus /trans-ver ˈsus/ [L.] ← transverse.

transvesical /-ves ɪ-kəl/

از خلال مثانه ● ترامپهلی.

transvestism /-ves ˈlɪz-m/

۱. عمل پوشیدن لباس‌های جنس مخالف و تقلید ظاهر، رفتار یا حالات جنس مزبور.

۲. پسادگلی خواهری یا میدل پوشی ← transvestic.

fetishism (در توضیح لغت feti shism).

trapezial /trah-pe ˈze-al/

مربوط به استخوان دوزنقه‌ای، (یا دوزنقه).

trapezium /trah-pe ˈze-um/ [L.]

۱. دوزنقه.

۲. به جدول استخوان‌ها مراجعه کنید.

trapezoid /trap ˈe-zoid/

۱. دارای شکل دوزنقه‌ای.

۲. استخوان دوزنقه‌ای، به جدول استخوان‌ها مراجعه کنید.

trauma /traw ˈmah, trow ˈmah/ [Gr.]

تروما؛

(جمع: traumata, traumas)

۱. آسیب.

۲. آسیب روانی یا عاطفی. traumatic. صفت.

birth t.

۱. وارد آمدن آسیب به نوزاد در خلال روند تولد.

۲. شوک روانی که در اثر تولد در نوزاد ایجاد می‌شود. ● ضربه تولد.

تولد.

psychic t.

تجربه ناراحت‌کننده روانی

که اختلال روانی ایجاد می‌کند و یا بر افکار، احساسات یا رفتار

فرد اثرات منفی دارد. ● ضربه روانی.

traumatism /traw ˈmah-tizm/

۱. وضعیت فیزیکی یا روانی ناشی از آسیب یا زخم.

۲. آسیب یا زخم.

traumat(o)-

جزء کلمه [Gr.] به معنی آسیب ← trauma.

traumatology /-tol ˈo-zel/

شاخه‌ای از جراحی که با

زخم‌ها و ناتوانی ناشی از آسیب‌ها سروکار دارد.

tray /trə/

ظرفی مسطح برای حمل اشیاء یا مواد مختلف. ● سینی.

impression t.

ظرفی برای نگهداری مواد،

به منظور ساخت قالب دندان‌ها و ساختمان‌های مجاور آن.

treatment /trēt ˈment/

مراقبت و کنترل بیمار

یا مبارزه با بیماری یا اختلال. ● درمان، ملاروا.

active t.

درمانی که به‌طور فوری به

منظور علاج بیماری یا آسیب انجام می‌شود. ● درمان فعال.

causal t.

درمانی که بر علیه علت بیماری

انجام می‌شود. ● درمان سببی (علی).

conservative t.

درمانی که به منظور اجتناب

از درمان طبی یا جراحی انجام می‌شود. ● درمان نگهدارنده.

empiric t.

درمان با وسایل و داروهایی که تجربه،

مفید بودن آن‌ها را ثابت کرده است. ● درمان تجربی.

expectant t.

درمانی که به‌طور مستقیم برای از بین

بردن نشانه‌های نامناسب انجام می‌شود و علاج بیماری را به

نیروهای طبیعی واکنار می‌کند. ● درمان انتظاری.

palliative t.

درمان تسکین‌دهنده درد و ناراحتی،

بدون تلاش به منظور علاج بیماری. ● درمان تسکینی.

preventive t., prophylactic t.

درمانی که

هدف از آن پیشگیری از ایجاد بیماری است. ● پیشگیری.

rational t.

درمان بر مبنای شناخت

بیماری و نحوه اثر داروهای تجویز شده. ● درمان منطقی.

shock t. electroconvulsive

واژهای منسوخ برای درمان

specific t. درمانی که به‌طور اختصاصی در مورد یک بیماری انجام می‌شود. ● درمان اختصاصی.
supporting t., supportive t. درمانی که عمدتاً به‌منظور حفظ قدرت بیمار انجام می‌شود. ● درمان حمایتی (نگهدارنده).
symptomatic t. expectant t. ←

tree /tre/

ساختمان آباتومیک دارای شاخه‌های شبیه به درخت.
bronchial t. برونش‌ها و ساختمان‌های انشعابی آن‌ها. ● درخت برونشی.
dendritic t. ترتیب قرارگیری شاخه مانند دندریت.
tracheobronchial t. تراشه، برونش و شاخه‌های آن‌ها.
Trematoda /trem "ah-to "dah/ گروهی از کرم‌های پهن شامل fluke ها که انگل انسان و حیوانات هستند و معمولاً از طریق خوردن ماهی و سخت‌پوستان نیم‌پخته یا گیاهان حاوی لارو ترماتود ایجاد عفونت می‌کنند.

trematode /trem "ah-t "od/

ترماتود: عضوی از گروه Trematoda

tremor /trem "er/

لرزش یا تکان غیرارادی.
action t. حرکات ریتمیک، نوسانی و غیرارادی در اندام حرکتی فوقانی که به سمت خارج کشیده شده است. این وضعیت ممکن است بر صدا و قسمت‌های دیگر هم تأثیر بگذارد.

coarse t. لرزشی که ارتعاشات آن آهسته است.
essential t. نوعی لرزش ارثی که معمولاً در حدود ۵۰ سالگی و با لرزش ظریف و سریع دست‌ها شروع می‌شود و به دنبال آن لرزش سر، زبان، اندام‌های حرکتی و تنه بروز می‌کند.

fine t. لرزشی که ارتعاشات آن سریع است.
flapping t. asterixis. ←

intention t. action t. ← لرزش غیرارادی؛
parkinsonian t. لرزش حین استراحت که در پارکینسونیسم وجود دارد و از حرکات منظم و آهسته دست‌ها و گاهی ساق‌ها، گردن، صورت یا فک تشکیل می‌شود و به‌طور تیبیک در هنگام حرکت ارادی قسمت مربوطه متوقف می‌شود و با تحریکاتی نظیر سرما، خستگی و هیجان شدید، افزایش می‌یابد.

physiologic t. لرزش سریع با دامنه بسیار کم که در ساق‌ها و گاهی گردن یا صورت افراد طبیعی دیده می‌شود و ممکن است در برخی شرایط تشدید و قابل رؤیت شود.
pill-rolling t. نوعی لرزش پارکینسونی دست شامل خم و باز شدن انگشتان در ارتباط با دور و نزدیک کردن انگشت شست.
resting t. لرزشی که در حالت شل و تحت حمایت

بودن یک اندام یا بخشی از بدن وجود دارد و گاهی، مثلاً در پارکینسونیسم، غیرطبیعی است. ● لرزش زمان استراحت.

senile t. لرزش ناشی از ناتوانی در سنین پیری.

volitional t. action t. ←

tremulous /-u-lus/

مربوط به لرزش یا مشخص‌شونده به وسیله آن.

trephination /tref "i-na "shun/ trephine (۳) ←

trephine /trah-f "in/,trah-f "en/

۱. اژه حلقوی مخصوص برداشتن صفحهٔ مدوری از استخوان، به‌ویژه از استخوان جمجمه.

۲. ابزاری برای برداشتن منطقه‌ای حلقوی از قریه.

۳. برداشتن به وسیله اره حلقوی منکور در توضیح شماره ۱.

trepidant /trep "i-dant/ tremulous. ←

۱. ← tremor. /trep "i-da "shun/

۲. ترس و اضطراب عصبی. ← trepidant. صفت.

Treponema /trep "o-ne "mah/

چنسی یا باکتری‌ها (Spirochaetaceae) که اغلب بیماری‌زا و انگل هستند، شامل عوامل اتیلولوزیک پینتا (T. carateum)، سیفیلیس (T. pallidum) زیرگونه (pallidum) و یاز (T. pallidum) زیرگونه (pertense).

treponema /trep "o-ne "mah/

تریپونما؛

ارگانیسمی از جنس Treponema

treponemal. صفت.

treponematosi /-ne "mah-to "sis/

عفونت با ارگانیسم‌های جنس Treponema

treponemicial /-ne "mi-si "dal/

از بین برنده تریپونماها.

trepopnea /tre "pop-ne "ah/

نوعی تنگی‌نفس که وقتی بیمار در وضعیت درازکش به پهلو قرار می‌گیرد تسکین می‌یابد.

treppe /trep "e/ [Ger.]

افزایش تدریجی انقباض عضله به دنبال تحریک مکرر و سریع.

TRH thyrotropin-releasing hormone

هورمون آزادکننده تیروتروپین.

tri- جزء کلمه [Gr.] به معنی سه.

triad /tri "ad/

۱. هر نوع عنصر سه ظرفیتی.

۲. گروهی متشکل از سه پدیده یا شیء همراه با یکدیگر.

● واحد سه‌تایی.

Beck's t. افزایش فشار وریدی، افت فشار شریانی و قلب کوچک و دارای صناهای آرام که مشخصهٔ وجود فشار بر روی قلب است.

Currarino's t. مجموعه‌ای از ناهنجاری‌های مادرزادی در ناحیه مقعدی دنبالچه‌ای که با درجات و ترکیبات مختلف و همراه با استخوان ساکروم شمشیری دیده می‌شود؛ شامل

۲. سطحی از ران که بر روی منطقه مثلث رانی قرار می‌گیرد.
فضای مثلثی که حدود آن عبارتند از:
بزرگترین قطر پیشانی و خطوطی که به گلابلا (ناحیه واقع بر
استخوان پیشانی، در بالای نازبون و بین ابروها) وصل
می‌شوند. ● مثلث پیشانی.

← inguinal t. (۱)
Hesselbach's t.
مثلثی متشکل از خط
Nélaton ، خط بین خار خاصه‌های فوقانی و خطی که از خار
خاصه‌های فوقانی به تروکانتر بزرگ متصل می‌شود.

مثلثی متشکل از استخوان ترقوه
infraclavicular t.
در بالا، حاشیه فوقانی عضله سینه‌ای (پکتورالیس) بزرگ در
سمت داخل و حاشیه قدامی عضله دلتوئید در سمت خارج.
● مثلث زیر ترقوهای.

۱. منطقه‌ای واقع بر دیواره
inguinal t.
تحتانی قدامی شکم که به وسیله عضله راست، لیگامان
اینگوینال و عروق ایگاستریک تحتانی محصور می‌شود.

۲. ← femoral t.
منطقه مثلثی شکل ناهمواری که در
t. of Koch
دیواره سپتال دهلیز راست، بین دریچه‌تری کوسپید، سوراخ
سیئوس کروتر و تاندون Todaro قرار دارد و محل گره دهلیزی
بطبی را مشخص می‌سازد.

مثلثی که رأس آن خار خاصه‌های
Langenbeck's t.
قدامی فوقانی، قاعده آن گردن آئانومیک استخوان Femur و ضلع
خارجی آن، قاعده خارجی تروکانتر بزرگ است.

مثلثی که از عصب زیر زبانی در
Lesser's t.
بالا و دو بطن عضله دو بطنی در هر طرف تشکیل می‌شود.

← Petit's t.
مثلثی که در بین عضلات
lumbar t.
lumbocostal abdominal t.
مایل خارجی، سرانوس خلفی تحتانی، راست (erector)
مهره و مایل داخلی قرار دارد.

← mastoid fossa.
Macewen's t.
مثلثی متشکل از عضله استرنوماستوئید در
occipital t.
جلو، عضله نوزنقه‌ای در پشت و عضله اوموهایوئید در زیر.
● مثلث پس سری.

مثلثی که قاعده آن را خط
occipital t., inferior
بین دو زائده ماستوئید و رأس آن را بر جستگی خارجی
استخوان پس سری (inion) تشکیل می‌دهد. ● مثلث
پس سری، تحتانی.

← subclavian t.
omoclavicular t.
منطقه‌ای واقع بر دیواره قدامی
Pawlik's t.
واژن، مطابق با تریگون مثانه.

حاشیه تحتانی جانبی عضله
Petit's t.
پهن پشتی (latissimus dorsi) و مایل خارجی شکم.
● مثلث کوچک.

مئنگوسل قدامی پره‌ساکرال، ترانوم یا کیست و ناهنجاری‌های
رکتوم.

Hutchinson's t.
کراتیت بینابینی منتشر، بیماری
لایبرنت و دندان‌های Hutchinson، که در سیفلیس
مادرزادی دیده می‌شوند.

Saint's t.
فتق هیاتوس، دیورتیکول‌های کولون و سنگ صفراوی.

۱. تقسیم‌بندی سوانج جنگ یا [Fr. 7 /tre-ahzh /triage
بلائی دیگر، به منظور تعیین ار حجت نیازها و مکان مناسب و
صحیح درمان آن‌ها. ● ردبندی درمانی.

۲. به‌طور وسیع‌تر به طبقه‌بندی و اولویت‌بندی بیماران
غیراضطراری به منظور درمان گفته می‌شود.

آزمون یا تجربه.
trial /tri'al, tri'l/

● کلر آزمایشی.

clinical t.
آزمایشی که به منظور ارزیابی
کلرآیی مقایسه‌ای دو یا چند درمان، در انسان‌ها انجام می‌شود.

● کلر آزمایشی بالینی.

مثلث.
trianlge /tri'ang-gl/

anal t.
بخشی از منطقه پرنه که مقعد را احاطه می‌کند.

● مثلث مقعدی.

بخشی از مثلث کاروتید که در
carotid t., inferior
سمت میانی عضله اوموهایوئید قرار دارد. ● مثلث کاروتید،
تحتانی.

مثلث کاروتید.

carotid t. superior
مثلث واقع بر صفحه قدامی خلفی مجعده،
cephalic t.
در بین خطی که از استخوان پس سری تا چانه و از چانه تا
پیشانی کشیده می‌شود.

منطقه مثلثی شکلی که در رادبرگرافی،
Codman's t.
در محلی که پیروست استخوان به وسیله تومور از سطح
استخوان بلند شده و دوباره به کورتکس استخوان طبیعی
پیوسته دیده می‌شود.

مثلث دوطبقی: ← digastric t. submandibular t.
مثلثی شامل عضله
t. of elbow
supinator longus در سمت خارج، teres در
سمت داخل و استخوان هومروس در قاعده.

مثلثی که رئوس آن را نقطه
facial t.
میانی حاشیه قدامی سوراخ استخوان پس سری (basion) و
نقاط آلونولارونازال تشکیل می‌دهند.

مثلثی در قسمت فوقانی گردن،
Farabeuf's t.
بین ورید ژوگولار داخلی، عصب صورتی و عصب زیر زبانی.

۱. منطقه‌ای که قسمت فوقانی آن
femoral t.
را لیگامان اینگوینال، قسمت خارجی آن را عضله خیاطه
(سلر توریوس) و قسمت میانی آن را عضله نزدیک‌تراز
تشکیل می‌دهند. ● مثلث رانی.

← femoral t (۷) Scarpa's t.
 ناحیه‌های عمقی در گردن: ناحیه‌ای
 مثلی که حدود آن عبارتند از: ترقوه، عضله
 استرنوکلییدوماستوئید و اوموهیوئید.
 ناحیه مثلی t. submaxillary, t. submandibular
 گردن که حدود آن عبارتند از: فک پایین، عضله استیلوئیوئید و
 بطن خلفی عضله دوطبلی و بطن قدامی عضله دوطبلی.
 مثلی که در بین عضله
 rectus capitis, خلفی بزرگ و عضلات مایل فوقانی و
 تحتانی قرار دارد.
 ← subclavian t. suprascapular t.
 ← mastoid fossa. suprascapular t.
 ← triangular. triangularis /-ang "gu-lar 'is/ [L.]
 جنسی از ساس‌ها از ردهٔ
 Hemiptera (نوع دماغ مخروطی) که در پزشکی به دلیل آن
 که ناقل تریپانوزوما گروزی هستند اهمیت دارند.
 حاوی سه اتم.
 ۱. حلقه هتروسیکلیک حاوی دو اتم کربن و سه اتم نیتروژن،
 یا:
 ۲. هر کدام از یک گروه ترکیبات ضدقارچ رایج برای ساختمان.
 گروهی از طبقه‌بندی تاکسونومیک
 (ردمندی) که در پایین خانواده (یا زیر خانواده) و بالای جنس
 (یا زیر تیره) قرار دارد. ● تیره.
 ۱. چنین دارای سه بازو.
 ۲. دوقلوهای به هم پیوسته‌ای که فقط سه بازو دارند.
 چنین دارای سه سر.
 سه سر، مثل عضله سه سر بازو.
 به جدول عضلات مراجعه کنید.
 ۱. وضعیتی از رشد موها در اطراف یک منفذ یا به داخل پلک.
 ۲. ظهور رشته‌های شبیه به مو در اترار.
 مربوط به غلاف ریشه مو.
 trichilemmal /trik "i-lem 'al/
 trichilemmoma /-lem-o 'mah/
 نوپلاسم خوش‌خیم غلاف ریشه‌ای تحتانی خارجی مو.
 trichina /tri-ki 'nah/
 (جمع: trichinae):
 ارگانسمی از جنس
 Trichinella /trik "i-nel 'ah/
 جنسی از انگل‌های
 نماتود، شامل *T. spiralis*، عامل انبوهلوزیک تریشینوز که در
 عضلات موش صحرایی، خوک و انسان یافت می‌شود.
 تریشینوز؛
 بیماری ناشی از خوردن گوشت نیم‌پخته آلوده به *Trichinella*
spiralis که با اسپهال، تبوع، درد گولیکی و تب و در مراحل بعد
 با سفتی گردن، درد، تورم عضله، عرق، آنوزینوفیلی، ادم اطراف

لریت و خونریزی‌های پارلیک و انشعابی مشخص می‌شود.
 مبتلا به تریشین
 trichinous /trik 'i-nus/
 یا حاوی آن.
 trichloroacetic acid /tri-klar "o-ah-se 'lik/
 اسیدی بسیار سوزاننده که در شیمی‌بالی به عنوان عامل
 رسوب‌دهنده پروتئین به‌طور موضعی برای سوزاندن و تخریب
 سطحی درم و اپیلرم (به‌صورت شیمیایی) و برداشتن زگیل
 مصرف می‌شود.
 trichloroethylene /-eth 'i-ten/
 مایع شفاف و سیال
 که به عنوان حلال صنعتی به‌کار می‌رود و پیش از این به عنوان
 بی‌حس‌کننده استنشاقی هم مورد استفاده قرار می‌گرفت.
 جزء کلمه [Gr.] به معنی مو.
 trich(o)-
 trichoadenoma /trik "o-ad "e-no 'mah/
 تومور خوش‌خیم فولیکول صورت یا تنه که دارای فضاهای
 بزرگ کیستیکی است که به وسیله اپی‌تلیوم سنگفرشی و
 سلول‌های سنگفرشی مغروش شده‌اند.
 trichobezoar /-be 'zor/
 بزور حاوی مو؛ توده مو.
 trichodiscoma /-dis-ko 'mah/
 هامار توم بخش
 مزوترمی دیسک مو که معمولاً به شکل پاپول‌های متعددی
 است که از نظر بافت‌شناسی شبیه به آکروکوردون‌ها هستند.
 trichoeipithelioma /-ep "i-the "i-e-o 'mah/
 تومور خوش‌خیم پوستی که از فولیکول‌های لانگو منشأ
 می‌گیرد و معمولاً بر روی صورت ایجاد می‌شود. ممکن است
 این بیماری به صورت اختلال ارثی متشکل از تومورهای متعدد
 و یا به شکل یک ضایعه غیرارثی ظاهر کند.
 trichoesthesia /-es-the 'zha/
 بروز این حس که یکی
 از موهای پوست لمس شده است. حس مزبور در اثر تحریک
 یک گیرنده فولیکول مو ایجاد می‌شود.
 ضایعه ندولر
 trichofolliculoma /-fō-lik "u-lo 'mah/
 منفرد و گنبدمانند خوش‌خیم و دارای یک سوراخ میانی که
 اغلب حاوی یک کلاف شبیه به مو است و معمولاً بر روی سر یا
 گردن به وجود می‌آید و از یک فولیکول مو مشتق می‌شود.
 زبان مولر.
 trichoglossia /-glos "e-ah/
 ساختمان رشته‌ای یا مومانتند.
 trichome /tri 'kom/
 سنرمی مادرزادی
 trichomegaly /trik "o-meg 'ah-le/
 متشکل از رشد بیش از حد مژه‌ها و موی ابرو، همراه با
 کوتولگی، عقب‌ماندگی ذهنی و دژراسیون پیگمانتر شبکیه.
 trichomonacide /-mo 'nah-s 'id/
 عامل از بین برندهٔ تریکومونادا.
 trichomonad /-mo 'nad/
 انگلی از جنس
 Trichomonas /-mo 'nas/
 جنسی از پروتوزوای
 تازاک‌دار، شامل *T. hominis*، انگل غیربیماری‌زای روده
 انسان، *T. tenax* گونه غیربیماری‌زایی که در دهان انسان یافت

می‌شود و *T. vaginalis*، عامل ایجاد تریکومونیازیس، **trichomonal**، صفت.

trichomoniasis /-mo-ni'ah-sis/ عفونت واژن و

یا دستگاه تناسلی جنس مذکر با گونه *Trichomonas vaginalis*، که با خارش و ترشح مقاوم همراه است.

هر نوع بیماری قارچی مو، **trichomycosis** /-mi-ko'sis/ عفونت موی زیر بغل و گاهی

t. axillaris پیویس، به وسیله *Corynebacterium tenuis* که میکروارگانیسمی شبیه به نوک‌درا و بدون ارتباط مشخص است و در آن، توده‌ای از باکتری‌ها، به شکل ندول‌های قرمز، زرد یا سیاه، بر روی موها دیده می‌شود.

اختلالی که با گره **trichonodosis** /-no-do'sis/ خوردگی ظاهری با حقیقی موها مشخص می‌شود.

بیماری موها، **trichopathy** /tri-kop'ah-the/

مربوط به تریکوفیتوز، **trichophytic** /trik "o-fi'tik/

ترموپیتید **trichophytid** /tri-kof'i-tid/

همراه با تریکوفیتوز. این واژه به‌طور اختصاصی به تظاهرات آلرژیک کرم حلقوی اطلاق می‌شود.

محصول تصفیه شده **trichophytin** /tri-kof'i-tin/

کشت *Trichophyton* که در آزمایش از نظر تریکوفیتوز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

trichophyto bezoar /trik "o-fi "to-be'zor/

بزوار متشکل از موی حیوان و فیبرهای گیاهی.

جنسی از قارچ‌ها، **Trichophyton** /tri-kof'i-ton/

که گونه‌ای از آن‌ها به پوست، مو و ناخن حمله می‌کند.

trichophytosis /trik "o-fi-to'sis/

عفونت با قارچ‌های جنس *Trichophyton* **trichophytic**، صفت.

trichoptilosis /-ti-l'o'sis/

شکستن و شکافته شدن مو در قسمت انتهایی.

trichorrhexis /-rek'sis/

اختلالی که در آن موها دچار شکستگی می‌شوند.

اختلالی که با شکستن و شکافته شدن **t. nodosa**

کورتکس مو مشخص می‌شود به نحوی که موها به صورت دانه‌های سفیدی در می‌آیند که در آن نقاط به آسانی می‌شکنند.

← **trichoptilosis** /tri-kos'ki-sis/ **trichoschisis**

معاینه مو، **trichoscopy** /tri-kos'kah-pe/

هر نوع بیماری یا ناهنجاری رشد مو، **trichosis** /tri-ko'sis/

جنسی از قارچ‌ها **Trichosporon** /tri-kos'po-ron/

که فلور طبیعی مجاری تنفسی و گوارشی انسان و حیوانات را تشکیل می‌دهند و ممکن است مو را آلوده سازد.

trichosporosis /trik "o-spah-ro'sis/

عفونت با *Trichosporon*، ← **pie dra**.

trichostasis spinulosa /tri-kos'lah-sis

اختلالی که در آن فولیکول‌های مو spin "u-l'o'sah/

حاوی توده‌ای تیره و شاخی هستند که از دسته‌ای از موهای کرکی تشکیل می‌شود.

trichostrongyliasis /trik "o-stron "ji-l'ah-sis/

عفونت با *Trichostrongylus*

Trichostrongylus /-stron "ji-lus/

جنسی از نماتودها که انگل حیوانات هستند.

trichothiodystrophy /-thi "o-di's'trah-fe/

موهای کم‌پشت و شکننده با مقدار ناچیز و غیرمعمول گوگرد و نمای نوار مانند در زیر نور پلاریزه که اغلب با کوتاهی قد و عقب ماندگی ذهنی همراه است.

trichotillomania /-til "o-ma'ne-ah/

اجبار داشتن برای کندن موهای خود، ● وسواس کندن موها.

trichotomous /tri-kot'ah-mus/

تقسیم شده به سه بخش.

نمایش سه رنگ مختلف **trichroism** /tri'kro-izm/

در سه نمای متفاوت، **trichroic**، صفت.

trichromacy دیدتری کروماتیک.

trichromatic /tri "kro-mat'ik/

۱. مربوط به سه رنگ یا آنچه که سه رنگ را به نمایش می‌گذارد. ● سه رنگ.

۲. قادر به افتراق سه رنگ از یکدیگر.

← **trichromic** /tri-kro'mik/ **trichromatic**

عفونت با *Trichuris* **trichuriasis** /trik "u-ri'ah-sis/

که اغلب، در بزرگسالان بدون علامت، اما در کودکان با نشانه‌های گوارشی همراه است.

Trichuris /tri-ku'ris/

کرم‌های شلاقی؛ جنسی از انگل‌های نماتود رودهای: *T. trichiura* در انسان باعث ایجاد *trichuriasis* می‌شود.

۱. سه سر، **tricipital** /tri-sip'i-tal/

۲. مربوط به عضله سه سر.

محلولی از سترات سدیم، **tricitrates** /-si't'rats/

سیترات پتاسیم و اسیدسیتریک که به عنوان قلبیایی‌کننده سیستمیک با ادرازی، ضدسنگ ادرازی و بافر خنثی‌کننده به‌کار می‌رود.

tricornute /-kor'nūt/

دئاری سه شاخه، شاخک یا زائده.

tricrotism /tri'krot-izm/

دارا بودن سه موج یا برآمدگی

بهارای هر ضربان نبض، **tricrotic** (سه موجی)، صفت.

tricuspid /tri-kus'pid/

تری کوسپید؛

داشتن سه رأس یا سه لت، مثل دریچه سه لتی.

حاوی سه حلقه **tricyclic** /-sik'lik/

متصل به هم یا زنجیره‌های بسته در ساختار مولکولی؛

● سه‌حلقه‌ای، ← **antidepressant**.

tridactylism /-dak'ti-lizm/

وجود تنها سه انگشت در دست یا پا.

tridentate /-denˈtʌt/ دارای سه دندان.

tridermic /-derˈmɪk/ مشتق از هر سه لایه زایا

(اکتودرم، اندودرم و مزودرم).

trifacial /triˈfʌːʃul/ اشاره به عصب سه قلو

(عصب پنجم مغزی).

trifascicular /triˈfʌʃ-ɪkˈuː-lər/ مربوط به سه دسته.

trifid /-fɪd/ آنچه که به سه بخش تقسیم شده است.

trifocal /triˈfəʊˌ-,triˈfəʊ-kəl/

۱. دارای سه کانون. ● سه کانونی.

۲. حاوی یک بخش برای دید نزدیک، یک برای دید بینابینی

و سومی برای دید دور، مانند عدسی سه کانونی.

عینک‌های سه کانونی. **trifocals** /triˈfəʊ-kəl/

trifurcation /triˈfʊr-kaˈʃʊn/

تقسیم شدن به سه شاخه یا محل تقسیم شدن به سه شاخه.

trigeminal /triˈdʒemˈɪ-nəl/ سه تایی.

۲. مربوط به عصب سه قلو (عصب پنجم مغزی): به جدول

اعصاب مراجعه کنید.

۳. مربوط به تری ژمینه.

trigeminny /triˈdʒemˈɪ-neɪ/ تری ژمینه:

۱. وقوع به شکل سه تایی،

۲. وقوع سه ضرابان نبض در یک توالی سریع. ● نبض سه گانه

(سه تایی).

نوعی آریتمی متشکل از توالی **ventricular t.**

تکراری یک کمپلکس یغنی زودرس و دو ضرابان طبیعی.

triglyceride /-gliˈsɛr-ɪd/ تری گلیسرید:

ترکیبی متشکل از سه مولکول اسید چرب استریفیه شده به

گلیسرول، که نوعی چربی خنثی است که شکل ذخیره‌ای

معمول لیپید حیوانات را تشکیل می‌دهد.

trigonal /triˈgəʊ-nəl/ ۱. سه گوشه، مثلث.

۲. مربوط به مثلث (تریگون).

trigone /triˈgən/ تریگون:

۱. مثلث.

۲. سه برجستگی اول دندان آسیای بزرگ فک بالا.

vesical t. of bladder

منطقه مثلی‌شکلی که

carotid t. به وسیله بطن خلفی عضله دوطبقی، عضله

استرنوکلیئیدوماستوئید و خط میانی قدامی گردن احاطه شده

است.

olfactory t. منطقه مثلی ماده خاکستری که

در بین ریشه‌های راه بویایی واقع است. ● مثلث بویایی.

vesical t. بخش مثلی شکل صاف مخاط

در قاعده مثانه که از پشت به وسیله چین بین حالی محدود

می‌شود و در جلو به زبانه (uvula) مثانه پایان می‌یابد.

trigonitis /trɪɡˈoʊ-nɪˈtiːs/

التهاب یا پر خونی موضعی تریگون مثانه.

trigonocephalus /trɪɡˈoʊ-nəˈseɪˈah-lus/

فرد مبتلا به تریگونوسفالی.

trigonocephaly /-leɪ/ شکل مثلی سر، ناشی

از زاویه‌دار شدن تیز آن به طرف جلو، در خط وسط استخوان

پیشانی. **trigonocephalic**. صفت.

trigonum /triˈɡoʊˈnʌm/ [L.] triangle. ←

triiodothyronine /triˈiːoʊˈdoʊˌθiːˈroʊ-nen/

تری پدوتیرونین؛ یکی از هورمون‌های تیروئید که ترکیبی آلی

و حاوی بد است که در اثر هیدرولیز، از تیروگلوبولین مشتق

می‌شود و فعالیت بیولوژیک آن چند برابر تیروکسین است.

ن: T₃

سه لایه. **trilaminar** /triˈlʌmˈɪ-nər/

دارای سه لوب. **trilobate** /-ləʊˈbʌt/

دارای سه حجره. **trilocular** /-ləkˈuː-lər/

گروه یا سری سه تایی. **trilogy** /triˈlɒʒ-jeɪ/

واژه‌ای که گاهی به وجود همزمان

تنگی پولمونر، ASD، و هیپرتروفی بطن راست اطلاق می‌شود.

trimester /-mesˈtər/ یک دوره سه ماهه.

● سه ماهه.

trimorphous /triˈmɔːrˈfʊs/

موجود بودن به سه شکل متفاوت.

trinitrophenol /-niˈtroˈfeːˈnɒl/ ماده‌ای زردرنگ

که به عنوان رنگ و تثبیت‌کننده بافت به کار می‌رود و می‌تواند با

ضربه یا حرارت بالای ۳۰۰°C منفجر شود.

trinitrotoluene (TNT) /-tɒlˈuː-ɪn/ TNT؛

نوعی مشتق تولون که قدرت انفجاری بسیاری دارد و گاهی در

افراد که با آن کار می‌کنند مسمومیتی همراه با درمانیت،

گاستریت، درد شکم، استفراغ، بیوست و نفخ ایجاد می‌کند.

triorchidism /triˈɔːrˈkiːdɪzəm/ دارا بودن سه بیضه.

triose /triˈoʊs/ مونوساکاریدی که در مولکول خود سه اتم کربن دارد.

tripeptide /triˈpepˈtɪd/ پپتیدی که در اثر هیدرولیز، سه اسیدآمینه آزاد می‌کند.

triphalangism /-fælˈanˌdʒɪzəm/ وجود سه بند در انگشتی که به‌طور طبیعی فقط دو بند دارد.

دارای سه مرحله (فاز) ● سه‌مرحله‌ای. **triphasic** /-fʌˈzɪk/

ماده‌ای مشتق از قطران زغال‌سنگ که پایه رنگ‌های مختلف

شامل اورین، روزانیلین، فوشین قلیایی و ویوله دوزآسین را

تشکیل می‌دهد.

triphosphat /triˈfɒsˈfʌt/ نمک حاوی سه بنیان فسفات.

triple blind /tripˈl blind/ مربوط به تجربه‌ای که در آن، نه فرد مورد بررسی، نه فرد تجویزکننده درمان و نه فرد ارزیابی‌کننده پاسخ درمانی از نوع درمانی که در هر مورد تجویز می‌شود اطلاعی ندارند. ● سه سوکور.

triplegia /triˈplɛˈʒe-ah/ فلج سه اندام حرکتی.

triplet /tripˈlɛt/

۱. یکی از سه فرزند (سه‌قلو) که در یک زایمان به دنیا می‌آیند.

۲. ترکیبی از سه شیء یا پدیده توأم، مثل سه عدسی و سه نوکلئوتید.

۳. ترشح سه گانه.

triplex /triˈpleks/ سه گانه یا سه برابر.

triploid /tripˈlɔɪd/ داشتن سه مجموعه هاپلوئیدی کروموزوم (3n).

triplopia /triˈplɔˈpe-ah/

درک سه تصویر از یک شیء واحد.

-tripsy جزء کلمه [Gr.] به معنی له کردن؛

در مورد نوعی عمل جراحی به‌کار می‌رود که در آن یک ساختمان به‌طور عمد، له می‌شود.

tripus /triˈpus/

دوقلوهای به هم چسبیده دارای سه پا.

TRIS tromethamine. ←

tris /tris/ tromethamine. ←

۲. ← phosphate (2,3-dibromopropyl) tris.

tris. (2,3-dibromopropyl) phosphate

مابع زرد رنگ /trisˈdiˌbroˈmoˌproˈpɪ fosˈfɑːt/

کندکننده آتش که پیش از این در لباس پیه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت ولی امروزه به دلیل سرطان‌زا بودن، مصرف آن محدود شده است.

trismus /trizˈmus/ تریسموس؛ اختلال حرکتی

عصب سه‌قلو به خصوص اسپاسم عضلات چونه، همراه با اشکال در باز کردن دهان (قفل شدن فک) که علامت مشخصه زودرس کزاز است.

trisomy /triˈso-me/ تریزومی؛ وجود یک کروموزوم

اضافی (سوم) از یک نوع در سلول دیپلوئید (2n+1).

← **trisomic syndrome**. صفت.

triplanchnic /triˈsplangkˈnik/

مربوط به سه حفره احشایی بزرگ.

trilunate /-sulˈkæl/ دارای سه شیار.

trisulfide /-sulˈfɪd/

ترکیب گوگردی حاوی سه اتم گوگرد.

tritanomaly /triˈtah-nomˈah-le/ نوعی

تری‌کرومازی ناهنجار که در آن، سومین مخروط بینایی که به رنگ آبی حساس است، حساسیت خود را از دست داده است.

tritanope /tritˈah-n opˈ/ فرد مبتلا به تری‌تانوپیا.

tritanopia /triˈtah-noˈpe-ah/ نوعی

دی‌کرومازی نادر که با محدود شدن مکانیسم حسی، تنها به دو رنگ (قرمز و سبز) مشخص می‌شود و مکانیسم حسی نسبت به رنگ آبی و زرد وجود ندارد. **tritanopic**. صفت.

triticeous /tritɪˈʃʊs/ شبیه دانه گندم.

tritium /tritˈɛ-um/ **hydrogen**. ←

trituration /trɪchˈɛ-raˈʃhun/

۱. تبدیل کردن به گرد به وسیله مالش یا خرد کردن، یا؛

۲. دارویی که به این شکل ایجاد شود (به‌ویژه در اثر مالش دادن با لاکتوز).

۳. ایجاد یک ماده پکنواخت به وسیله مخلوط کردن، مانند مخلوط کردن ذرات یک آلیاژ با جیوه برای ساختن آمالگام دندان.

trivalent /triˈvəˌlɛnt/ سه ظرفیتی.

tRNA م: transfer RNA (ناقل).

trocarr /troˈkahr/ تروکار؛ وسیله نوک‌تیز

مجهز به کاتول که برای سوراخ کردن دیوارهٔ یک حفره و کشیدن مایع مورد استفاده قرار می‌گیرد.

trochanter /troˈkanˈter/ تروکانتر؛ زائده پهن و

مسطحی که بر روی استخوان ران، در انتهای فوقانی سطح خارجی آن قرار دارد (تروکانتر بزرگ) یا زائده مخروطی کوتاهی که بر حاشیه خلفی قاعده گردن واقع است (تروکانتر کوچک). **trochanterian**. **trochanteric**. صفت.

troche /troˈke/ **lozenge**(\)

← **trochlea** /trokˈle-ah/ [L.] (جمع؛

ساختمان یا بخشی شبیه به قرقره که در نامگذاری آلتومیک به ساختمان استخوانی یا فیبرویی گفته می‌شود که یک تاندون از روی آن عبور می‌کند یا ساختمان‌های دیگر با آن مفصل می‌شوند. ● قرقره.

trochocephaly /troˈkoˌsefˈah-le/ ظاهر مدور

صورت، ناشی از یکی شدن استخوان‌های فرونتال و پاریتال.

trochoid /troˈkɔɪd/ شبیه به محور یا قرقره.

trochoides /troˈkɔiˈdɛz/ (محوری).

Troglotrema /troˈloˌtreˈmah/

جنسی از ترماتودها شامل *T.salmicola* (فلوک ماهی آزاد)، انگل ماهی‌های مختلف به ویژه ماهی آزاد و قزل‌آلا که ناقل *Neorickettsia helminthoeca* است.

Trombicula /tromˈbɪkˈu-lah/ جنسی از مایت‌های

عنکبوتی (خانواده *Trombiculidae*) شامل *T.akamushi*، *T.dellensis*، *T.fletcheri*، *T.intermedia*، *T.pallida* و *T.scutellaris* که لارو آن‌ها (chiggers) ناقل *Rickettsia tsutsugamushi* عامل تیفوس scrub است.

trombiculiasis /tromˈbɪkˈu-liˈah-sis/

آلودگی یا مایت‌های جنس *Trombicula*

Trombiculidae /-de/ خانوادهای از مایت‌های
دارای گسترش جهانی که لاروهای انگل آن‌ها (chiggers)
مهره‌داران را آلوده می‌کند.

trophedema /trof "è-de"mah/ نوعی بیماری مزمن که با ادم دائمی پا یا ساق‌ها همراه است.

trophic /trofik, trofik/ مربوط به تغذیه.

-trophic جزء کلمه [Gr.] به معنی تغذیه‌ای؛ محرک.

troph(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی غذا؛ تغذیه.

trophoblast /trof "o-blast/ تروفوبلاست؛

سلول‌های محیطی بلاستوسیت که تخمک لقاح شده را به دیواره رحم متصل می‌کنند و به جفت و غشاهای تغذیه‌کننده و محافظ ارگانیسم‌های در حال رشد تبدیل می‌شوند.
trophoblastic صفت.

trophoneurosis /-nô-ro "sis/ هر نوع بیماری عملکردی ناشی از نارسایی تغذیه یک بخش به دلیل ناقص بودن عصب رسانی آن. **trophoneurotic** صفت.

trophont /tro"font/ مرحله فعال، متحرک و تغذیه‌ای در چرخه زندگی برخی پروتوزوئ‌های تازاک‌دار.

trophoplast /trof "o-plast/ یک جسم پروتوپلاسمیک دانه‌دار (گرانولر).

trophotaxis /trof "o-tak"sis/ حرکت جهت‌دار در پاسخ به مواد غذایی (به سوی آن‌ها).

trophozoite /-zo "i/ مرحله فعال، متحرک و تغذیه‌ای یک انگل اسپوروزوئ.
tropia /tro "pe-ah/ **strabismus** ←

نشیب بینایی؛ به معنی
-tropic جزء کلمه [Gr.] به معنی

چرخش به طرف؛ تغییر، متمایل بودن به چرخش یا تبدیل.
tropical /trop "i-kli/ مربوط به مناطقی

از زمین که به مدارهای عرض جغرافیایی ۲۳ درجه و ۲۷ دقیقه شمال و جنوب استوا محدود شده‌اند. ● حاره‌ای، گرمسیری.

tropism /tro "pizn/ چرخش، خم شدن، حرکت یا رشد یک ارگانیسم یا بخشی از آن ناشی از محرک خارجی، به طرف محرک (تروپیزم مثبت) یا در جهت مخالف آن (تروپیزم منفی). به عنوان جزئی از کلمه همراه با لغت نشان‌محرک (مثل فتوتروپیزم) یا ماده یا پدیده‌ای که ارگانیسم (یا ماده)، تمایل خاصی به آن دارد (مثل نوروتروپیزم)، به‌کار می‌رود. معمولاً به ارگانیسم‌های غیرمتحرک اطلاق می‌شود.

جزء کلمه [Gr.] به معنی چرخش؛ واکنش؛ تغییر.
trop(o)-

tropocollagen /tro "po-kol"ah-jen/ واحد پایه ساختمانی همه اشکال کلاژن که ساختمان مارپیچی متشکل

از سه زنجیره پلی‌پپتیدی واقع در اطراف یکدیگر است. پروتئین عضلانی باند I

tropomyosin /-mi "o-sin/ که از طریق مهار تداخل اکتین میوزین، از انقباض جلوگیری به‌عمل می‌آورد مگر در مواردی که تحت تأثیر تروپونین باشد.

troponin /tro "po-nin/ کمپلکسی از پروتئین‌های عضله که وقتی با Ca^{++} ترکیب می‌شوند به‌منظور شروع انقباض بر تروپومیوزین اثر می‌کنند.

-tropy جزء کلمه [Gr] به معنی چرخش، چرخیدن، تغییر در پاسخ به محرک.

trough /trof/ فرورفتگی طولی کم‌عمق. ● ناودان.

synaptic t. فرورفتگی غشای یک رشته عضله مخطط که صفحه انتهایی حرکتی را در محل اتصال عصب به عضله احاطه می‌کند.

Trp tryptophan م:

truncal /trung "kɪ/ مربوط به تنه. ● تنه‌ای.

truncate /trung "kaɪ/ ۱. قطع (آمیخته) کردن؛ قطع کردن و انحام‌های حرکتی.

۲. انتهایی که به‌طور کامل قطع شده است.

truncus /-kus/ [L.] **trunk**, ← (trunci) (جمع:

تنه شریانی، به‌ویژه شریان متصل تنه قلب رویان که قوس‌های آئورتی از آن جدا، و تبدیل به شریان‌های آئورتی و رویی می‌شوند.

trunk /trungk/ ۱. تنه؛ قسمت اصلی بدن که سر و اندام‌های حرکتی به آن وصل شده‌اند.

۲. قسمت بزرگ، تقسیم نشده و اغلب کوتاه عصب، عضله یا مجرا.

brachiocephalic t. رگی که از قوس آئورت جدا می‌شود و شریان کلروتید مشترک و زیرترقوای راست از آن منشعب می‌شوند.

celiac t. تنه سلیاک؛ تنه شریانی که از آئورت شکمی منشأ می‌گیرد و شریان‌های گاستریک چپ، کبدی مشترک و طحالی از آن منشعب می‌شوند.

lumbosacral t. تنه عصبی که از اتحاد بخش تحتانی شاخه قدامی عصب پنجم کمری تشکیل می‌شود.

lymphatic t's عروق لنفاوی که لنف را از نواحی مختلف بدن به داخل مجرای لنفاتیک راست یا مجرای توراسیک می‌ریزند. ● تنه‌های لنفاوی.

pulmonary t. رگی که از تنه شریانی بطن راست جدا می‌شود و به دو شاخه (شریان‌های ریوی راست و چپ) تقسیم می‌شود. ● تنه ریوی.

sympathetic t. تنه سمپاتیک؛ دو رشته عصبی گانگلیونه طولی که هر کدام در یک طرف ستون مهره‌ها قرار دارند و از قاعدهٔ جمجمه به استخوان دایالجه امتداد می‌یابند.

truss /trus/ وسیله‌ای از جنس فلز یا کرباس قابل ارتجاع که به‌منظور نگه داشتن فتق جا ناخته در داخل حفره شکم به‌کار می‌رود.

trypanocidal /tri-pan "o-si'dal/

از بین برنده تریپانوزوم‌ها.

trypanocide /tri-pan "o-sid/

عامل کشنده

تریپانوزوم‌ها؛ تریپانوز و میسید هم نامیده می‌شود.

trypanolysis /tri "pan-ol 'T-si/s/

از بین بردن تریپانوزوم‌ها. **trypanolytic**. صفت.

Trypanosoma /tri "pan-o-so 'mah/

جنسی از تک‌یاخته‌ها که انگل خون و لنف بی‌مهرگان و

مهره‌داران از جمله انسان هستند. *T.brucei gambiense* و

T.brucei rhodesiense باعث ایجاد انواعی از تریپانوزوم‌ها

آفریقایی و *T.cruzi* منجر به بیماری شاگلوس می‌شود.

trypanosome /tri-pan "o-som/

تریپانوزوم؛

هریک از انواع جنس *Trypanosoma*. **trypanosomal**.

صفت.

trypanosomiasis /tri-pan "o-so-mi 'ah-si/s/

عفونت با تریپانوزوم‌ها.

تریپانوزوم‌های انسانی اندمیک در **African t.**

مناطق از آفریقای حاره که دارای مگس تسه‌تسه هستند. این

بیماری در اثر عفونت با *Trypanosoma*

t. gambiense (Gambian *t.*) یا *t. rhodesiense* (Rhodesian *t.*)

باعث ایجاد می‌شود و در اثر گزش به وسیله

گونه‌ای از *Glossina* انتقال می‌یابد و در مرحله پیشرفته،

دستگاه عصبی مرکزی را درگیر می‌کند و باعث ایجاد

متنگوانسفالیت و در نتیجه لتالازی، لرزش، تشنج و گاهی اغما و

مرگ می‌شود.

South American t.

Chagas' disease. ←

trypanosomicide /-so'mi-si'd/

trypanocide. ←

trypanosomid /-so'mid/

بنورات پوستی که در تریپانوزوم‌ها ایجاد می‌شوند.

trypsin /trip 'sin/

آنزیمی از گروه هیدرولاز که به صورت

تریپسینوژن از پانکراس ترشح و در روده باریک به شکل فعال

تبدیل می‌شود و شکسته شدن پیوندهای پپتید شامل گروه

کربوکسیل لیزین یا آرژنین را کاتالیز می‌کند. فرآورده خالص

شده‌ای از این آنزیم که از پانکراس گاو نه دست می‌آید به

دلیل دارا بودن اثر پروتئولیتیک، به منظور دبریدمان و درمان

امپیم مورد استفاده قرار می‌گیرد. **tryptic**. صفت.

trypsinogen /trip-sin-o 'jen/

تریپسینوژن؛

پیش‌ساز غیرفعال تریپسین که به وسیله پانکراس ترشح و در

دوازدهه از طریق تجزیه شدن به وسیله پپتیداز روده‌ای فعال

می‌شود.

tryptamine /trip 'lah-m en/

تریپتامین؛

محصول شیمیایی دکربوکسیلاسیون تریپتوفان در گیاهان و

بعضی مواد غذایی مانند پنیر یافت می‌شود و از راه آزادسازی

نورایی نفرین در پاپانه‌های عصبی پس عقدمای، عروق را

تنگ می‌کند و در نتیجه موجب افزایش فشار خون می‌شود.

tryptophan (Trp, W) /trip 'to-fan/

تریپتوفان؛

نوعی اسیدآمین طبیعی موجود در پروتئین‌ها و ضروری برای

متابولیسم انسان که پیش‌ساز سروتونین است و مقادیر کافی

آن ممکن است از طریق جبران کمبود نیاسین باعث تسکین

پلاگر شود.

Trp و W

tryptophanuria /trip "to-fan-ur "o-ah/

دفع بیش از حد تریپتوفان در ادرار.

TS

tricuspid stenosis م:

(تنگی درپچه سه لتی).

TSA

tumor-specific antigen م:

(آنتی‌ژن اختصاصی تومور).

TSD

Tay-Sachs disease م:

tsetse /test 'se/

تسه تسه؛

مگس آفریقایی از جنس *Glossina* که عامل انتقال

تریپانوزوم‌هاست.

TSH

thyroid-stimulating hormone م:

thyrotropin. ←

T-spine

thoracic spine م:

(مهره پشتی).

TT

thrombin time therapeutic touch م:

(زمان ترومبین).

tuba /too 'bah/ [L.]

tube. ← (جمع: tubae)

tubal /too 'b'l/

مربوط به لوله یا وقوع در آن. ● لوله‌ای.

tube /toob/

وسیله یا اندام استوانه‌ای توخالی. ● لوله.

tubal. صفت.

auditory t.

شیپور استاش؛

مجرای باریکی که گوش میانی را به نازوفارنکس وصل می‌کند.

drainage t.

لوله‌ای که در جراحی، برای

تسهیل آزاد شدن مایعات به کار می‌رود.

Durham's t.

لوله تراکتوتومی دارای مفصل.

endobronchial t.

لوله دوجداره‌ای که به منظور تخلیهٔ

یک ریه از هوا، در هنگام بیهوشی یا جراحی توراسیک به داخل

برونش ریه مقابل قرار داده می‌شود.

endotracheal t.

کاتتر هوایی که در لوله‌گذاری

داخل تراشه، در داخل آن قرار داده می‌شود.

esophageal t.

stomach t. ←

eustachian t.

auditory t. ←

fallopian t.

uterine t. ←

feeding t.

لوله‌ای برای وارد کردن مایعات پرکالری به داخل معده.

Miller-Abbott t.

لوله روده‌ای دو کاناله دارای

بادکنک قابل باد کردن در انتهای دیستال که در درمان انسداد روده باریک و گاهی به عنوان وسیله کمکی تشخیصی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

لوله نرمی که از طریق سوراخ بینی در **nasogastric t.** داخل معده قرار داده می‌شود و از راه آن مایعات یا سایر مواد به معده وارد و یا محتویات معده به بیرون کشیده می‌شوند.

nasotracheal t. لوله داخل تراشهای که از بینی عبور داده می‌شود.

لوله ای تلیانی که از چین خوردن صفحه عصبی در اوایل دوره رویانی ایجاد می‌شود و دستگاه عصبی مرکزی رویان را می‌سازد. ● لوله عصبی.

orotracheal t. لوله داخل تراشهای که از راه دهان قرار داده می‌شود.

otopharyngeal t., pharyngotympanic t.

← **auditory t.**

لوله چند جداره‌ای که **Sengstaken-Blakemore t.** به منظور تامپوناد و اریس‌های خونریزی‌دهنده مری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

لوله‌ای که برای تغذیه یا شستشوی **stomach t.** معده مورد استفاده واقع می‌شود و متداول‌ترین نوع آن، لوله نازوگاستریک است.

لوله‌ای از جنس شیشه نازک که یک سر آن **test t.** بسته است و در آزمایش‌های شیمیایی و دیگر امور آزمایشگاهی به کار می‌رود.

← **endotracheal t.** لوله تراشه درای احنا

tracheostomy t. که از راه تراشه‌تومی در داخل تراشه قرار داده می‌شود.

لوله فالوپ: لوله باریکی که از یک طرف رحم به **uterine t.** طرف تخمدان همان سمت امتداد می‌یابد و به وسیله آن تخمک‌ها به حفره رحم و اسپرماتوزویدها به جهت مخالف عبور داده می‌شوند. ● لوله رحمی (لوله تخمدانی).

لوله نازوگاستریک کوچکی که به دستگاه **Wangenstein t.** مکنده (ساکشن) مخصوصی وصل شده است و از طریق آن فشار از روی معده و دوازده بر داشته می‌شود.

نوعی لوله خلاء (واکیوم) که برای تولید اشعه **x-ray t.** به کار می‌رود و ضمن برقراری جریان مناسب، الکترون‌های درای سرعت زیاد از کاند به آند حرکت می‌کنند و در ناحیه آند بطور ناگهانی متوقف می‌شوند و اشعه **X** ایجاد می‌کنند.

← **tubectomy /too-bek 'tah-me/ salpingectomy.**

(جمع: tubers, tubersa): **tuber** /too 'ber/ [L.]

۱. تورم یا برآمدگی؛ بر چستگی بزرگ.

۲. ضایعه اصلی بیماری توبروز اسکلروز که به شکل ضایعه مغزی هامارتوماتوز گلیال شبیه به فاکوما، رنگ پریده، سفید و ندولار، تظاهر می‌یابد.

لایه‌ای از ماده خاکستری که بخشی از کف **t.cinereum** بطن سوم را که اینفاندیبولوم هیپوتالاموس به آن متصل می‌سازد.

توبرکول: **tubercle** /-k'l/

۱. هر نوع توده مدور کوچک که به وسیله عفونت با میکوباکتریوم توبرکولوزیس ایجاد می‌شود. ● تکه، بر چستگی.

۲. یک ندول یا بر چستگی کوچک، به ویژه ندولی که بر روی استخوان قرار دارد و تاندون به آن می‌چسبد.

۳. بر چستگی (کاسپ) دندان. **tubercular**. صفت.

anatomical t.

← **tuberculosis verrucosa cutis.**

auricular t., auricular t. of Darwin, برآمدگی کوچکی که گاهی بر روی لبه **darwinian t.** ماریج (هلیکس) گوش وجود دارد و برخی حدس می‌زنند از بقایای تبار سیمپوید باشد.

توده‌هایی که در بعضی موارد **Farre's t's** کارسینوم هپاتوسلولر در زیر کپسول کبد وجود دارند.

fibrous t. توده‌ای یا منشاء باسیلر که حاوی عناصر بافت همبند است.

genial t., inferior ← **inferior mental t.**

Ghon t. بزرگ شدن دسته گراسیلیس

gracile t. بصل انتخاب، به وسیله هسته گراسیلیس زیر خود.

intervenous t. پلی واقع در سطح داخلی

دهلیز راست، بین منافذ وریدهای اجوف.

بر چستگی واقع بر **Lisfranc's t.** دنده اول که عضله اسکالن قدامی به آن وصل می‌شود.

← **Lower's t.** **intervenous t.** بر چستگی واقع بر حاشیه

mental t. داخلی هر طرف از بر چستگی چانه‌ای فک پایین.

یکی از چندین توده بسیار **miliary t.** ریز که در سل ارزنی حاد در بسیاری از اندام‌ها ایجاد می‌شود.

pubic t. of pubic bone توده بر چستهای که بر انتهای خارجی ستیغ عانهای قرار دارد.

← **lisfranc's t.** **scalene t.**

supraglenoid t. توده واقع بر کتف که محل اتصال سر تراز عضله دوسر است.

tubercular /too-ber 'ku-lar/

۱. مربوط به توبرکول‌ها یا شبیه به آن‌ها.

← **tuberculous.**

tuberculate /too-ber 'ku-tal "

درای توبرکول (بر چستگی).

← **tuberculated** /-ed/ **tuberculate.**

tuberculid /-li d/ بتورات عودکننده پوست که معمولاً با پسرقت خود به خود مشخص می‌شوند و برخی آن‌ها را واکنش‌های ناشی از ازدیاد حساسیت به میکوباکتری‌ها یا آنتی‌ژن آن‌ها می‌نامند.

papulonecrotic t. بتورات گروهی و قرینه که پاپول‌هایی بدون علامت هستند که به شکل دسته‌ها متوالی ظاهر می‌شوند و با بر جای گذاشتن اسکارهای فرورفته سطحی بهبود می‌یابند.

tuberculin /-lin/ توپرکولین: مایع استریل حاوی محصولات ناشی از رشد باسیل سل یا ماده اختصاصی استخراج شده از باسیل مزبور که به شکل‌های مختلف در تشخیص سل به کار می‌رود. ← **test.**

Old t. (OT) محصول تصفیه و تغلیظ شده به وسیله حرارت حاصل از کشت باسیل سل در محیط کشت اختصاصی که برای انجام تست‌های توپرکولین مورد استفاده قرار می‌گیرد.

PPD t., (purified protein derivative t.) جزء پروتئینی خالص شده حاصل از رسوب تصفیه‌ای کشت باسیل سل در محیط کشت اختصاصی که برای انجام تست توپرکولین مورد استفاده قرار می‌گیرد.

tuberculitis /too-ber 'ku-li'tis/ التهاب توپرکول یا التهاب نزدیک به توپرکول.

tuberculoid /too-ber 'ku-loid/ شبیه به توپرکول یا توپرکولوز (سل).

tuberculoma /too-ber 'ku-lo'mah/ توده نومورماندی که از بزرگ شدن یک توپرکول پنیری ایجاد می‌شود.

tuberculosis /-sis/ توپرکولوز؛ هر یک از بیماری‌های عفونی انسان و حیوانات دیگر که به وسیله *Mycobacterium* پی‌وجود می‌آیند و با تشکیل توپرکول‌ها و نکروز پنیری (کازئوز) بافت‌های هر عضو تشخیص داده می‌شوند. در انسان، ریه محل اصلی عفونت و کانون معمول انتقال عفونت به اندام‌های دیگر است. ● سل.

avian t. نوعی از سل که پرندگان مختلف را مبتلا می‌سازد و در اثر *Mycobacterium avium* ایجاد می‌شود و ممکن است به حیوانات دیگر و نیز انسان انتقال یابد. ● سل پرندگان.

bovine t. نوعی عفونت گاو، ناشی از *Mycobacterium bovis* که به انسان و حیوانات انتقال می‌یابد. ● سل گاوی.

disseminated t. شکل حاد سل ارزنی. ● سل منتشر.

genital t. سل دستگاه تناسلی، مثل آندومتریت سلی.

t. of lungs ← **pulmonary t.**

miliary t. نوعی از سل که از نظر شدت متغیر

است و در آن، توپرکول‌های ریز، در اثر انتشار باسیل‌ها به وسیله خون، در اندام‌های مختلف، ایجاد می‌شوند. ● سل ارزنی.

۱. نوعی از سل که در آن ضایعاتی وجود دارند که باسیل‌های سل از آن به خارج از بدن دفع می‌شوند. ● سل باز.

۲. سل ریوی همراه با ایجاد حفره.

pulmonary t. سل ریه؛ عفونت ریه‌ها در اثر *Mycobacterium tuberculosis* که با پنومونی سلی، تشکیل یافت گرانولاسیون سلی، نکروز پنیری، کلسیفیکاسیون، و تشکیل حفره همراه است. علائم بیماری عبارتند از: کاهش وزن، خستگی، عرق شبانه، خلط چرکی، خلط خونی و درد قفسه سینه.

spinal t. استیت یا پوسیدگی مهره‌ها که معمولاً عارضه سل ریوی است. ● سل مهره‌ای.

t. verrucosa cutis, warty t. اختلالی که معمولاً در اثر تلقیح خارجی باسیل سل به داخل استخوان ایجاد می‌شود و با نقاط زگیل مانند دارای حاشیه ملتهب و اریتماتو همراه است.

tuberculostatic /too-ber 'ku-lo-stat 'ik/ ۱. مهار رشد میکوباکتریوم توپرکولوزیس، یا: ۲. عاملی که باعث مهار مزبور می‌شود.

tuberculous /too-ber 'ku-lus/ مربوط به سل یا مبتلا به آن.

tuberculous /too-ber 'ku-lus/ مربوط به سل یا مبتلا به آن؛ ناشی از میکوباکتریوم توپرکولوزیس.

tuberculum /-lum/ [L.] (جمع: tubercula) ← **tubercle** (۲)

t. arthriticum سفتی تقریبی موجود در یک مفصل.

t. dolorosum نذول یا برجستگی دردناک.

tuberosis /too-ber-o 'sis/ اختلالی که با حضور نذول‌ها مشخص می‌شود.

tuberositas /too 'bē-ros 'i-tas/ [L.] (جمع: tuberositates) ← **tuberosity** /-te/

tuberosity /-te/ برآمدگی یا برجستگی، به ویژه در محل اتصال عضله به استخوان.

tuberous /too 'ber-us/ آنچه که به وسیله برآمدگی‌ها (توبرها) پوشیده شده است؛ گره‌گره و بر از برجستگی. ← **sclerosis.**

tubo- جزء کلمه [L.] به معنی لوله‌ای.

tuboabdominal /too 'bo-ab-dom 'i-nl/ مربوط به لوله رحمی و شکم. ● لوله‌ای شکمی.

tuboligamentous /-lig 'ah-men 'tus/ مربوط به لوله رحمی و رباط پهن.

tubo-ovarian /-o-var 'e-an/ مربوط به لوله رحمی و تخمدان. ● لوله‌ای - تخمدانی.

tuboperitoneal /-per "i-tha-ne "al/

مربوط به لوله رحمی و صفاق. لوله‌ای صفاقی.

tuboplasty /too"bo-plas "te/

ترمیم لوله‌ای
مثل لوله رحمی یا شیپور استاژس به وسیله عمل جراحی پلاستیک.

tubotympanum /too "bo-tim"pah-num/

مجموعه شیپور استاژس و صندوق صماخ.

tubouterine /-u"ter-in/

مربوط به لوله رحمی و رحم.

tubular /too"bu-lar/

۱. شبیه به لوله.
۲. مربوط به لوله یا جزیی از آن. ● لوله‌ای.

tubule /too"būl/

توبول؛ لوله کوچک.

tubular صفت.

collecting t. هر یک از مجاری انتهایی نفرون‌ها که در قله هر م‌های کلیوی به پاییل‌های کلیه باز می‌شوند.

● لوله جمع‌آوری کننده.

connecting t.

← **junctional t.**

dental t's, dental t's

← **dental canaliculi.**

distal convoluted t. بخش انتهایی و در هم پیچیده شاخهٔ صعودی لوله کلیوی که از لوله مستقیم دیستال به لوله جانکشال امتداد می‌یابد.

distal straight t.

بخشی از لوله کلیوی که عمدتاً در شاخه صعودی آن قرار دارد و از لوله نازک به لوله در هم پیچیده دیستال امتداد می‌یابد.

Henle's t.

لوله هنله؛ ← **loop.**

junctional t.

بخش کوتاه و دارای انحنای

انتهای دیستال لوله کلیوی که از لوله در هم پیچیده انتهایی تا مجرای جمع‌آوری‌کننده امتداد دارد.

mesonephric t's

لوله‌های تشکیل‌دهنده مزونفرون یا کلیه موقت در آمنیوت‌ها.

metanephric t's

لوله‌های تشکیل‌دهنده کلیه دائمی آمنیوت‌ها.

pronephric t's

لوله‌های اولیه تشکیل‌دهنده

پرونفروس آمنیوت.

proximal convoluted t. پروگزیمال‌ترین بخش از لوله

کلیوی که از کیسول گلو م‌رونی تا لوله مستقیم پروگزیمال امتداد

می‌یابد.

proximal straight t.

بخشی از شاخه نزولی لوله

کلیوی که از لوله در هم پیچیده پروگزیمال تا لوله نازک امتداد

می‌یابد.

renal t's

مجاری کوچک بازجینی ساخته شده از غشای

پایه به وسیله اپی‌تلیوم مفروش شده‌اند و پرا انشیم کلیه را

تشکیل می‌دهند و باعث ترشح، جمع‌آوری و انتقال ادرار

می‌شوند. ← **nephron.**

seminiferous t's مجاری بیضه که اسپرماتوزویدها در آن‌ها ساخته می‌شوند و به وسیله آن‌ها غده را ترک می‌کنند و هر کدام، یک بخش در هم پیچیده و یک بخش مستقیم انتهایی را شامل می‌شوند.

T t's لوله‌های داخل سلولی عرضی که از تورفتن غشای سلولی ایجاد می‌شوند و رشته‌های عضلانی سیستم T عضله اسکلتی و قلبی را احاطه می‌کنند و به عنوان مسیر انتشار

تحریک الکتریکی در داخل سلول عضله عمل می‌کنند.

thin t. بخشی از لوله کلیوی که دیواره‌های

آن به‌طور اختصاصی نازک است و از لوله مستقیم پروگزیمال تا لوله مستقیم دیستال امتداد می‌یابد. ● لوله نازک.

uriniferous t.

renal t's. ←

tubulin /too"bu-lin/

پروتئین تشکیل‌دهنده میکروتوبول‌ها.

tubulointerstitial /too"bu-lo-in "ter-si"shal/

مربوط به لوله‌های کلیوی و لوله‌های بینابینی.

tubulorrhexis /-rek"sis/

پاره شدن لوله‌های کلیوی.

tubulovesicular /-vê-sik"u-lar/

متشکل از لوله‌ها و کیسه‌های کوچک که به‌ویژه در غشاهای سیتوپلاسمی سلول پاریتال در حال استراحت به‌کار رفته است.

tubulus /too"bu-lus/ [L.]

(جمع: tubuli)

← **tubule.** یک مجرای ریز.

tuft /tuft/

توده یا خوشه کوچک؛ کلاف یا ماریچ.

tufts in /tuft"sin/

IgG

تتر اپیتیدی که از تجزیه IgG به‌دست می‌آید و فاگوسیتوز به وسیله نوتروفیل‌ها را تحریک می‌کند.

tugging /tug"ing/ مانند احساسی که در اثر آنورسیم‌فوس آنور، در تراشه ایجاد می‌شود.

tuina /too"ê-nah/ [Chinese]

نوعی سیستم چینی متشکل از ماساژ، دستکاری با استفاده از مانورهای پر قدرت شامل فشار دادن، چرخاندن، مشت و مال دادن، مالش و محکم گرفتن، و گاهی توام با طب سوزنی.

tularemia /too "lah-re"me-ah/

تولارمی؛ بیماری طاعون ماندنی که در چونندگان ایجاد می‌شود و عامل آن *Francisella tularensis* است. این بیماری قابل انتقال به انسان است.

oculoglandular t. نوعی تولارمی که در آن،

کانون اولیه عفونت، کیسه ملتحمه است و با کنژنکتیویت، ضایعات قرینه و بزرگی گره‌های لنفاوی جلوی گوش مشخص می‌شود.

pulmonary t., pulmonic t. تولارمی همراه با

گرفتگی ریه‌ها، ناشی از انتشار عفونت اولیه یا اشتقاق پاتوژن که با سرفه، تب، درد سینه و خلط خونی مشخص می‌شود.

typhoidal t. جدی‌ترین نوع تولارمی که در اثر

بلع یا توژن ایجاد می‌شود و نشانه‌های آن شبیه به تیفوئید است.

ulceroglandular t. شایع‌ترین نوع تولاومی در انسان که با ایجاد پاپول قرمز در دناک در محل تلقیح شروع و سپس به زخم کم‌عمقی تبدیل می‌شود. لنفادنوپاتی، هپاتواسپلنومگالی و پنومونی نیز ممکن است به وجود آید.

tulsi /tool'se/ نوعی ریحان، با نام *Ocimum sanctum* که در هندوستان مقدس شمرده می‌شود و دارای خصوصیات محرک ایمنی، ضدباکتری، ضدقارچ و ضد ویروس است و در طب آیوروادی (ayurveda) به کار می‌رود.

tumefacient /too'mah-fa'shent/ ایجادکننده تورم.

tumefaction /-fak'shun/ تورم.

tumescence /too-mes'ens/ تورم.

tumid /too'mid/ متورم؛ ادماتو.

tumor /too'mer/ تومور؛

۱. تورم؛ یکی از نشانه‌های اصلی التهاب؛ بزرگی مرضی.
۲. تتوبلاسم؛ رشد بافتی جدید که در آن، تکثیر سلولی غیرقابل کنترل و پیشرونده است.

adenomatoid odontogenic t. تومور خوش‌خیم دندانسی که در آن، سلول‌های اپی‌تلال استوئهای به صورت شبیه به مجرا یا غده ردیف می‌شوند. این تومور معمولاً در ناحیه فک قدامی ایجاد می‌شود.

Askin's t. تومور بدخیم سلول کوچک بافت نرم که در ناحیه توراکیوپولمون کودکان ایجاد می‌شود. یکی از تومورهای نوروآنکودرمال محیطی.

benign t. توموری که فاقد خصوصیات تهاجمی و متاستاز است و نسبت به تومورهای بدخیم، آنالایزی کمتری نشان می‌دهد. این تومور معمولاً به وسیله کیسول فیبرو احاطه می‌شود.

Brenner t. تومور نادر و معمولاً خوش‌خیم تخمدان، متشکل از گروه‌هایی از سلول‌های اپی‌تلال که در استرومای بافت همبند فیبرو قرار دارند.

brown t. گرانولوم سلول ژانت که در استئیت فیبروز اکیستیکا و در اثر هیپرپلر آنیرویدیسیم، در استخوان به وجود می‌آید و جانشین استخوان می‌شود.

Buschke-Löwenstein t. توده گل‌کلمی بزرگ، مخرب و نافذ بردهوس که به ویژه در مردان ختنه نشده ایجاد می‌شود و ممکن است در ناحیه‌ی پری‌آنال نیز دیده شود.

carcinoid t. **carcinoid.** تومور کارسینوئید؛

carcinoma ex mixed t. **carcinoma ex pleomorphic adenoma.** ← لغت (carcinoma). (در توضیح

carotid body t. کمودکتوم جسم کاروتید،

که توده مدور و سفتی در محل دوشاخه شدن شریان کاروتید مشترک است.

dermal duct t. ضایعه اکترین کوچک، داخل درمی و پاپول سر و گردن در افراد مسن.

desmoid t. تومور بدون کیسول فیبروماتوز، با تهاجم موضعی که از بافت عضلای آپونوروزی و معمولاً در دیواره شکم منشاء می‌گیرد و غالباً شبیه فیبروسارکوم است.

diarrheogenic t. **VIPoma.** ←

endodermal sinus t. **yoik sac t.** ←

erectile t. **cavernous hemangioma.** ←

Ewing's t. **sarcoma.** ←

false t. بزرگ‌شدگی ساختمانی ناشی از نشت خون به خارج از رگ، ایجاد اگرزودا، اکینوکیوکس یا احتباس ماده سیاه. ● تومور کاذب.

feminizing t. نوعی تومور فونکسیونل که در پسرها و مردها خصوصیات زنانه و در دخترها، بلوغ زودرس جنسی ایجاد می‌کند، مثل ژرمنیوم.

fibrohistiocytic t. نوعی تومور حاوی سلول‌های شبیه به هیستئوسیت‌ها و فیبروبلاست‌ها. این واژه غالباً به‌طور عمومی‌تر بر هیستئوسیتوم‌های فیبروی خوش‌خیم یا بدخیم دلالت دارد.

functional t., functioning t.

تومور ترشح‌کننده هورمون در غده درون‌ریز. هر کدام از یک گروه تومورهایی که از سلول‌های زایا (ژرم) اولیه، معمولاً در بیضه یا تخمدان منشاء می‌گیرند.

۱. نوعی تومور استخوانی که سیر آن از خوش‌خیم تا کاملاً بدخیم متغیر است و از استرومای سلول‌های توکی شکل، حاوی سلول‌های ژانت چند هسته‌ای شبیه به استئوکلاست‌ها تشکیل می‌شود.

۲. ندول شبیه به تومور خوش‌خیم، کوچک و زردرنگ با منشاء غلاف تاندون که اغلب در مج و انگشتان دست و مج و انگشتان پا مشاهده می‌شود و پر از لیپوفاژها و حاوی سلول‌های ژانت چند هسته‌ای است.

۱. تومور خوش‌خیم و آبی-قرمز و در دناک که آناستوموزهای گلوبولوی شکل شریانی وریدی (glomus body) را مبتلا می‌کند.

۲. **chemodectoma.** ←

کمودکتومی که جسم صماخی (glomus jugulare) را درگیر می‌کند.

glomus jugulare t. ضایعه معمولاً خوش‌خیم، محدود

granular cell t. و شبیه به تومور، مربوط به بافت نرم و به ویژه زبان، که از سلول‌های بزرگ دارای سیتوپلاسم گرانولر برجسته تشکیل می‌شود. هیستوتوزن ضایعه مشخص نیست اما به نظر می‌رسد از

سلول شوآن منشاء می‌گیرد.

granulosa t., granulosa cell t.

تومور تخمدانی که از سلول‌های غشای گرانولوزا منشاء می‌گیرد.

granulosa-theca cell t. تومور تخمدانی متشکل از سلول‌های گرانولوزا (فولیکولر) و سلول‌های تکا. که هر کدام از این دو می‌توانند ار جعبیت داشته باشد.

heterologous t., heterotypic t. توموری که از بافتی متفاوت با بافتی که در آن رشد می‌کند تشکیل شده است. **hilal cell t.** نئوپلاسم خوش‌خیم نادر ناف تخمدان که از نظر بافت‌شناسی به تومور سلول لیدیگ پیضه شباهت دارد.

homologous t. توموری که ساختمان آن شبیه به قسمت‌های احاطه‌کننده آن است.

Hürthle cell t. رشد جدیدی از غده تیروئید که ترجیحاً از سلول‌های Hürthle تشکیل می‌شود. این تومور معمولاً خوش‌خیم است. **Hürthle cell adenoma** (Hürthle cell adenoma) ممکن است به‌طور موضعی تهاجم کند و یا متاستاز دهد (Hürthle cell carcinoma یا تومور Hürthle cell بدخیم).

islet cell t. تومور جزایر پانکراس که بسیاری از آن‌ها مقادیر زیادی هورمون ترشح می‌کنند. انواع این تومور عبارتند از: کاسترینوما، گلوکاگنوما، آسولینوما، سوماتوستاتینوما

و VIPoma.

Krukenberg's t. کارسینوم تخمدان که معمولاً متاستاز سرطان دستگاه گوارش است و با مناطقی از دژتراسیون موکوبید و وجود سلول‌های شبیه به انگشتر خاتم‌دار (signet-ring) مشخص می‌شود.

Leydig cell t. ۱. تومور معمولاً خوش‌خیم و غیرژرمینال سلول‌های لیدیگ پیضه.

۲. **hilal cell t.** ←

lipid cell t. of ovary تومور معمولاً خوش‌خیم تخمدان که از سلول‌های انوزینوفیلک یا سلول‌های دارای واکوئل‌های لیپوئید تشکیل و باعث بروز صفات مردانه می‌شود.

malignant t. تومور دارای خصوصیات تهاجم و متاستاز که از میزان بالایی از آنابلازی برخوردار است. ● تومور بدخیم. **mast cell t. mastocytosis.** ←

melanotic neuroectodermal t. تومور تیره، خوش‌خیم و دارای رشد سریع که در فک و گاهی نقاط دیگر و تقریباً همیشه در شیرخوان ایجاد می‌شود.

mixed t. توموری متشکل از بیش از یک نوع بافت نئوپلاستیک. ● تومور مختلط.

müllerian mixed t. تومور مختلط بدخیم رحم. حاوی سلول‌های سرکوماتو و آدنوکارسینوم آندومتر که ممکن است منشاء رحمی یا خارج رحمی داشته باشد.

neuroendocrine t., neuroendocrine cell t.

هر کدام از یک گروه تومورهای مختلف حاوی سلول‌های عصبی ترشحی که باعث اختلال آندوکراین می‌شوند و در اکثر موارد عبارتند از کارسینوئیدها یا کارسینوم‌ها.

nonfunctional t., nonfunctioning t. توموری که در غده درون‌ریز واقع است، امدا ترشح هورمونی ندارد.

odontogenic t. ضایعه مشتق از عناصر مزانشیمی یا اپی‌تلیال، یا هر دو که همراه با تکامل دندان‌ها و در فک بالا یا پایین، یا گاهی در لثه‌ها ایجاد می‌شود.

papillary t. papilloma. ←

pearl t., pearly t. cholesteatoma. ←

peripheral neuroectodermal t. تومور نوراکتودرمال اولیه که در خارج از دستگاه عصبی مرکزی، در محلی مانند لگن، اندام، یا دیواره قفسه سینه ایجاد می‌شود. فیبروآدنوم بزرگ، یا تهاجم موضعی و **phylloides t.** گاهی متاستاتیک پستان که دارای استرومای سلولی شبیه سارکوم غریطمیمی است.

primitive neuroectodermal t. (PNET) نام انتخابی گروه نامتجانسی از نئوپلاسم‌ها که تصور می‌شود از سلول‌های نامتمايز سنج عصبی منشاء می‌گیرند.

proliferating trichilemmal t. ضایعه بزرگ، منفرد و دارای چند لایه که در فولیکول موی سر و معمولاً در زنان میان‌سال یا مسن تر به‌وجود می‌آید و اغلب با کارسینوم سلول سنگفرشی اشتباه می‌شود.

sand t. psammoma. ←

squamous odontogenic t. نئوپلاسم ادونتوژنیک خوش‌خیم اپی‌تلیال که در فک پایین یا بالا به‌وجود می‌آید و به‌نظر می‌رسد در اثر تغییر شکل بقایای مالاسز (Malassez) ایجاد می‌شود.

stromal t's گروه ناهمگونی از تومورهای مشتق از استرومای تخمدان که بسیاری از آن‌ها، هورمون جنسی ترشح می‌کنند.

teratoid t. teratoma. ←

واژه عمومی برای هر نوع تومور پیضه؛ در بزرگسالان تقریباً همیشه، ژرمینوم‌های بدخیم هستند در حالی‌که در بچه‌ها، بسیاری از آن‌ها را تومورهای کیسه زرده یا انواع خوش‌خیم مانند ترانوم‌ها یا آندروپلاستوم‌ها تشکیل می‌دهند.

theca cell t. تومور تخمدان شبه فیبروئید، حاوی مناطق زرد رنگی از ماده لیپوئید مشتق از سلول‌های تکا.

turban t. واژه‌ای که در مورد توصیف نمای ظاهری سیلندروماهای جلدی متعدد پوست سر به‌کار می‌رود.

virilizing t. تومور فونکسیونلی که در دخترها و زنان،

صفات مردانه (ویریلیزاسیون) ایجاد می‌کند و یا در پسرها باعث تکامل جنسی قبل از بلوغ می‌شود.

warthin's t. adenolymphoma. ←
Wilms' t. تومور کلیوی مختلط بدخیم و دارای رشد سریع که از عناصر جنینی تشکیل می‌شود و معمولاً قبل از پنج سالگی به‌وجود می‌آید.

yolk sac t. تومور سلول زایا (ژرم) که شامل پرولیفراسیون آندوتروم کیسه زرده و مزانشیم خارج رویانی است و α -فتوپروتئین تولید می‌کند و معمولاً در بیضه‌ها ایجاد می‌شود.

tumoricidal /toʊˈmer-ɪ-siˈdal/ oncolytic. ←
tumorigenesis /-jenˈɛ-si-s/ oncogenesis. ←
tumorlet /toʊˈmer-ɪ-let/ نوعی نئوپلاسم ظریف و غالباً میکروسکوپی و خوش‌خیم که به‌طور منفرد یا متعدد در برونش و مخاط برونش افراد مسن تا پیر و اغلب در نواحی وجود اسکار دیده می‌شود.

Tunga /tunˈgah/ جنسی از کک‌ها، شامل *T. penetrans* (شیگو، chigoe)

tungsten W /tʌŋˈstɛn/ تنگستن؛ عنصر شیمیایی با عدد اتمی ۷۴ به جدول عناصر مراجعه کنید.

tunica /toʊˈni-kah/ [L.] (جمع: tunicae)، پوشش؛ در آناتومی، نامی کلی است که به غشا یا پوشش یا استر ساختمانی بخش یا اندامی از بدن اطلاق می‌شود.

t. adventitia لایه خارجی ساختمان‌های لوله‌ای مختلف که از بافت همبند و رشته‌های الاستیک ساخته شده است.

t.adventitia vasorum ←
t.externa vasorum. ←
t.albuginea غلاف متراکم، سفید و فیبرویی که یک بخش یا عضو را احاطه می‌کند.

t.conjunctiva conjunctiva. ←
t.dartos لایه نازک بافت زیرپوستی که در زیرپوست اسکروتوم قرار دارد و به‌طور عمده از عضله دارتوس تشکیل می‌شود.

t. externa پوشش یا لایه بیرونی.

t.externa vasorum لایه فیبروالاستیک خارجی رگ‌های خونی.

t.fibrosa لایه فیبرو؛ غشای پوشاننده فیبرو.

t.interna لایه یا پوشش داخلی.

t.intima vasorum داخلی‌ترین لایه رگ‌های خونی.

t.media vasorum لایه میانی رگ‌های خونی.

t.mucosa غشای مخاطی مفروش‌کننده ساختمان‌های لوله‌ای مختلف.

t. muscularis غشای عضلانی لایه احاطه‌کننده زیرمخاط اکثر قسمت‌های

دستگاه گوارش، تنفسی و تناسلی.

t.propria آستر یا لایه معمولی یک قسمت که از غشای پوشاننده آن قابل افتراق است.

t.serosa غشای مفروش‌کننده دیواره‌های خارجی حفرات بدن که بر روی سطوح اندام‌های برآمده منعطف می‌شود و افزون‌ای آیکی ترشح می‌کند.

t.vaginalis testis غشای سرور پوشاننده جلو و اطراف بیضه و اپیدیدیم.

t.vasculosa پوشش عروقی یا لایه‌ای که به خوبی به وسیله عروق خونی تغذیه می‌شود.

tunnel /ˈtʌnˌel/ تونل؛ مسیر عبوری با طول متغیر، در یک جسم توپر که به‌طور کامل، به استثنای دو انتهای خود، محصور است و امکان ورود و خروج را فراهم می‌کند. ● مجرا.

carpal t. مسیر استخوانی عصب مדיان و تاندون‌های خم‌کننده که به وسیله فلکسور رتیناکولوم و استخوان‌های مچ دست ساخته می‌شود. ● مجرا (تونل) مچ دستی.

Corti's t. inner t. ←
flexor t. carpal t. ←
inner t. مجرای که در طول حلزون گوش امتداد می‌یابد و از سلول‌های مویی اندام کورتی تشکیل می‌شود.

tarsal t. مسیر استخوانی فیبری عروق تیپال خلفی، عصب تیپال و تاندون‌های خم‌کننده که به وسیله رتیناکولوم فلکسور و استخوان‌های مچ پا ساخته می‌شود.

مجرای (تونل) مچ پایی.

turbidimeter /ˈtɜrˈbiːdɪmˈɛ-tɜr/ دستگاهی برای اندازه‌گیری کدورت یک محلول. ● کدورت سنج.

turbidity /ˈtɜr-bɪdɪˈtɪ-/ کدورت؛ وجود مواد جامد (مواد رسوبی؛ سدیمان) در یک محلول که باعث شفاف نبودن آن می‌شود. ● تیرگی، **turbid** (کدر)، صفت.

turbinal /ˈtɜrˈbiːnəl/ ←
turbinate. ←
turbinate /-nəl/ ۱. هر یک از شاخک‌های بینی.
 ۲. شبیه به طوطا، یا شبیه به مخروط وارونه.

turbinectomy /-nekˈləh-me/ برداشتن استخوان توربینه (شاخک بینی).

turbinoctomy /-notˈah-me/ برش استخوان شاخک بینی.

turgescence /ˈtɜr-jɛsˈɛns/ تورم.

turgid /ˈtɜrˈʒɪd/ متورم و متحفن.

turgor /-ger/ متورم و متحفن بودن، پُری طبیعی یا هر نوع پُری دیگر.

tourista /toʊ-rɛsˈtəh/ نام مکزیک‌ی اسپهال مسافرتین.

turmeric /ˈtɜrˈmer-ɪk/ *Curcuma longa*

یا ریزوم آن که برای درمان سوء هضم و بی‌اشتهایی به‌کار می‌رود و موارد مصرف زیادی در طب سنتی کشور چین، ایورو (ayurveda) و طب محلی دارد.

turmschidel /toorm 'sha-del/ [Ger].
نوعی ناهنجاری تکاملی که در آن، سر به دلیل جوش خوردگی زوئرس سه درز (سوچور) اصلی، شکلی گرد، و دراز دارد.

turnover /tern 'o-ver/ حرکت چیزی به داخل از میان و به خارج یک مکان؛ مقدار تحلیل رفتن یا مصرف شدن چیزی و جایگزین شدن چیز دیگر به جای آن • بازگردش، بازچرخش، واگشت، تغییر و دگرگونی.

erythrocyte iron t.(EIT) مقدار (سرعت) حرکت آهن از مغز استخوان به گلبول‌های قرمز جریان خون.

plasma iron t. (PIT) مقدار (سرعت) حرکت آهن از پلاسما به مغز استخوان یا بافت‌های دیگر.

TURP transurethral resection of the prostate م: برداشتن پروستات از طریق پیشابراه).

turriccephaly ← **oxycephaly** /tur 'i-sef'ah-l-e/ ایجادکننده سرفه.

tussigenic /tus 'i-jen 'ik/ سرفه.

tussis /tus 'is/ [L.] سرفه.

tussive، **tussal**، **tussive** صفت.

tutamen /too-ta 'men/ [L.] (جمع: tutamina): پوشش یا ساختار محافظت کننده.

tutamina oculi ضمایم محافظت‌کننده چشم، مثل پلک‌ها، مژه‌ها و غیره.

twig /twig/ آخرین انشعاب، مانند شاخه‌های یک عصب یا رگ خونی.

twin /twin/ یکی از دو نوزادی که در یک زایمان و از یک اوئوسیت (مونوزیگوت) یا دو اوئوسیت که در یک زمان بارور شده‌اند (دی‌زیگوت) به دنیا می‌آیند.

allantoideoangiopagous t's دوقلوهایی که فقط از ناحیه عروق ناف به هم متصل هستند.

conjoined t's دوقلوهای مونوزیگوت که بدن آن‌ها به میزان مختلف به یکدیگر چسبیده است.

diamniotic t's دوقلوهایی که در حفره‌های آمنیون جداگانه رشد می‌کنند و ممکن است مونوکوریونیک یا دی‌کوریونیک باشند.

dichorionic t's شامل دوقلوهای دارای کوریون‌های مجزا، شامل دوقلوهای یک تخمی که طی ۲۲ ساعت از لقاح از هم جدا می‌شوند و هم دوقلوهای دو تخمی.

dizygotic t's, fraternal t's, heterologous t's دوقلوهایی که از دو تخمک جدا از هم (که در یک زمان لقاح شده‌اند) ایجاد می‌شوند.

identical t's ← **monozygotic t's**

impacted g's دوقلوهایی که در حین زایمان طوری قرار گرفته‌اند که فشار یکی بر روی دیگری، باعث آنگازه شدن ناکامل و همزمان هر دوی آن‌ها می‌شود.

monoamniotic t's دوقلوهایی که در داخل یک حفره آمنیون منفرد رشد می‌کنند و همیشه مونوزیگوتیک و مونوکوریونیک هستند.

monochorionic t's دوقلوهای دارای یک کوریون منفرد؛ این دوقلوها همیشه یک تخمی هستند و ممکن است دارای یک یا دو آمنیون باشند.

monozygotic t's دو فرد که از یک تخمک بارور شده ایجاد می‌شوند و زئوم‌های همسان دارند.

omphaloorgiopagous t's ← **allantoideoangiopagous t's**. دوقلوهای سیاهی؛

Siamese t's ← **conjoined t's**. دوقلوهای مشابه؛

similar t's ← **monozygotic t's**. ۱. ایجاد ساختمان‌ها یا بخش‌های متقارن از طریق تقسیم شدن.

twinning /twin'ing/ ۲. تولید همزمان دو یا چند رویان در داخل رحم.

twitch /twich/ واکنش انقباضی کوتاه عضله اسکلتی که در اثر تکرار بی‌ثربیی ایمپالس‌های منفرد، در نوروئ‌های آن عضله ایجاد می‌شود. • پرش، تکان.

tylectomy /ti-l'ek'lah-me/ ← **lumpectomy**. نقطه‌ای واقع بر لبه قدامی شیار ایتیک، در خط وسط.

tylon /til'e-on/ پینه.

tyloma /ti-lo'ma/ ایجاد پینه.

tylosis /-sis/ ← **tylotic**. صفت.

tympanal /tim'pah-n'l/ ← **tympanic**. **tympanectomy** /tim'pah-nek'lah-me/ ← **myringectomy**. برداشتن پرده صماخ.

۱. زنگ مانند؛ پرطنین.

۲. **tympanal**. مربوط به پرده صماخ. تمپان؛

← **tympanism** /tim'pah-nizm/ ← **tympanites** /tim'pah-ni 'tez/ اتساع غیرطبیعی ناشی از وجود گاز یا هوا در روده یا حفره صفاقی.

۱. مربوط به اتساع غیرطبیعی ناشی از وجود گاز یا هوا در روده یا حفره صفاقی، و یا تحت‌تأثیر آن.

۲. زنگ مانند؛ تمپان.

جزء کلمه [Gr.] به معنی صندوق صماخ؛

tympan(o)- پرده صماخ.

tympanocentesis /tim'pah-no-sen-te 'sis/ پونکسیون پرده صماخ یا صندوق صماخ به وسیله جراحی.

tympanogenic /-ʒenˈɪk/

آنچه که از پرده صماخ یا صندوق صماخ یا گوش میانی منشاء می‌گیرد.

tympanogram /timˈpah-no-gram "

نمایش نموداری کمپلایانس (پذیرش) و امپدانس (مقاومت) نسبی پرده صماخ و استخوانچه‌های گوش میانی که به وسیله تمپانومتري به‌دست می‌آید.

tympanomastoiditis /timˈpah-no-mas ˈtoi-

diˈti-/ التهاب گوش میانی و سلول‌های هوايي ماستوئید.

tympanometry /timˈpah-nom ˈtɛ-tre/

تمپانومتري؛ اندازه‌گیری غیرمستقیم کمپلایانس (پذیرش، قابلیت حرکت) و امپدانس (مقاومت) پرده صماخ و استخوانچه‌های گوش میانی.

tympanoplasty /timˈpah-no-plas ˈle/

تمپانوپلاستی؛ بازسازی پرده صماخ و تثبیت تداوم استخوانچه‌ها، از پرده صماخ تا دريچه ببیضی. tympanoplastic، صفت.

tympanosclerosis /timˈpah-no-sklɛ-ro ˈɪs/

تمپانواسکلروز؛ اختلالی که با وجود توده‌های سخت و متراکم بافت همینند در اطراف استخوانچه‌های شنوایی، در صندوق صماخ مشخص می‌شود. tympanosclerotic، صفت.

tympanotomy /timˈpah-not ˈah-me/

myringotomy. ←

tympanous /timˈpah-nus/

آنچه که وسیله گاز متسع شده است.

tympanum /-num/

۱. پرده صماخ.

۲. صندوق صماخ.

tympany /-ne/

tympanites. ←

۱. صنای زنگ ماندگی که در دق یک ناحیه به گوش می‌رسد.

type /tɪp/

تیپ؛ خصوصیت کلی یا غالب

هر مورد خاص بیماری و یا یک فرد، ماده، یا غیره. ● نوع، گونه، شکل، قسم، سنخ.

blood t. **blood group.** ←

طرحی از صفات مربوط به ساختار بدن.

constitutional t.

در تک باخته‌های تازک‌دار،

برخی باکتری‌ها و بعضی قارچ‌ها، معادل «جنسیت» است.

phage t.

نوع داخل‌گونه‌ای باکتری که به وسیله

گرومندی بر مبنای فاز (پیگانه‌خواری) مشخص می‌شود.

wild t.

در ژنتیک، به فنوتیپ استاندارد

هر ارگانیسم تجربی و نیز ژنی که یک صفت فنوتیپ استاندارد را تعیین می‌کند گفته می‌شود.

typhlectasis /tif-lɛkˈtəh-sɪs/

استئاح سکوم.

typhl(o)-

جزء کلمه [Gr.] به معنی سکوم؛ ناپهنایی.

typholodididitis /tifˈlo-dik ˈti-diˈti-/

التهاب در پیچه ایلئوسکال.

typhlotomy /ti-floˈtəh-me/

typhoid /tiˈfoid/

cecotomy. ←

تیفوئید؛

۱. شبیه به تیفوس.

typhoid fever. ←

۲. **typhoidal.** ←

۳. شبیه به تب تیفوئید.

typhoidal /ti-foiˈdal/

typhus /tiˈfʊs/

تیفوس؛ گروهی از بیماری‌های حاد ریکزتریایی دارای ارتباط نزدیک با یکدیگر، که به وسیله پندایان منتقل می‌شوند و از نظر شدت برخی نشانه‌ها و علائم، شدت بیماری و میزان کشندگی با هم تفاوت دارند و همگی با سردرد، لرز، تب، استوئور و یثورات ماکولار، ماکولوپاولار، پتشیال یا پاپولوزیکولار مشخص می‌شوند. اغلب تنها در کشورهای انگلیسی زبان به تیفوس اپیدمیک اطلاق می‌شود و در بسیاری از کشورهای اروپایی به تب تیفوئید گفته می‌شود. typhous، صفت.

فرم کلاسیک تیفوس، ناشی از **endemic t.** *Rickettsia prowazekii* که به وسیله شیش تن، از فرد به فرد منتقل می‌شود.

نوعی بیماری عفونی حاد

شبیه به تیفوس اپیدمیک که در جنوب شرق ایالات متحده و در اثر *Rickettsia prowazekii* ایجاد می‌شود و عامل انتقال آن، کک و شیش سنجاب پرنده است.

kenya tick t. **boutonneuse** تب

نوعی بیماری عفونی که از نظر بالینی

murine t. شبیه تیفوس اپیدمیک، اما خفیف‌تر از آن است و به وسیله

Rickettsia typhi ایجاد می‌شود و به وسیله کک‌موش و شیش موش به انسان انتقال می‌یابد. ● تیفوس موشی.

recrudescence t. **Brill's disease.** ←

بیماری عفونی حاد و شبیه به تیفوس که به‌وسیله **scrub t.** *Rickettsia tsutsugamushi* ایجاد و به وسیله کنه (chigger.) منتقل می‌شود و علائم آن عبارتند از: ایجاد یک ضایعه پوستی در محل گزش، راش، لنفادنوئانی ناحیه‌ای و تب. ● تیفوس خارستان.

تیفوس حارم‌ای **scrub t.** **tropical t.** مطالعه تیپ‌ها (نوع‌ها، گونه‌ها)؛

typology /ti-pol ˈah-ʒe/ علم طبقه‌بندی، مثلاً طبقه‌بندی باکتری‌ها براساس نوع آن‌ها.

Tyr tyrosine) (Tyr, Y) /ti-ro-sɛn/

اختلالی که با دژنراسیون پنی‌ری مشخص می‌شود.

ماده حاجی که به صورت **tyropanoate** /-pah-no ˈal/

نمک سدیم در کوله‌سیستوگرافی خوراکی به‌کار می‌رود.

تیروزین؛

tyrosine (Tyr, Y) /ti-ro-sɛn/ اسیدآمینه طبیعی غیراساسی که در اکثر پروتئین‌ها وجود دارد و

محصول متابولیسم فنیل آلانین و پیش‌ساز هورمون‌های تیروئید، کاته‌کولامین‌ها و ملانین است.

tyrosinemia /tiˈro-si-neˈme-ah/ تیروزینمی؛

آمینواسیدوپاتی متابولیسم تیروزین همراه با افزایش سطوح خونی تیروزین و دفع ادراری تیروزین و متابولیت‌های مربوط به آن. در نوع I این بیماری، مهار بعضی آنزیم‌های کبدی و عملکرد لوله‌های کلیوی وجود دارد و نوع II آن با متبلور شدن تیروزین تجمع یافته در اپیدرم و قرینه مشخص می‌شود که اغلب با عقب‌ماندگی ذهنی همراه است. تیروزینمی نوزادان بدون علامت و زودگذر است و ممکن است منجر به

عقب‌ماندگی ذهنی خفیف شود. نوع چهارم تیروزینمی، hawkinsinuria است.

tyrosinuria /-nuˈre-ah/

وجود مقدار زیاد تیروزین در ادرار.

tyrosyluria /tiˈro-sil-uˈre-ah/

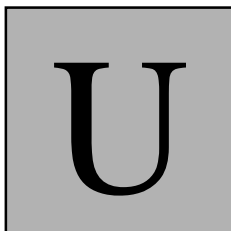
افزایش ترشح ادراری ترکیبات پارا - هیدروکسی فنیل مشتق از تیروزین، مثلاً در تیروزینمی.

tyvelose /tiˈvel-ös/

قندی غیرمعمول که آنتی‌ژن سوماتیک پلی‌ساگریدی برخی سروتیپ‌های سالمونلا است.

tztetze /testˈse/

← tsetse.



U ن: uranium (اورانیوم)، uracil (یوراسیل)
یا uridine (یوریدین)؛ واحد بین‌المللی فعالیت آنزیم؛ unit (واحد).

u واحد جرم اتمی.
فرم احیا شده ubiquinol /uˈbɪkˈwiːnɒl/ ubiquinone /uˈbɪkˈwiːnɒn/

مشق کینون دارای زنجیره جانبی هیدروکربن شاخه‌دار اشباع نشده که در هسته چربی غشاهای میتوکندری داخلی واقع شده است و در زنجیره انتقال الکترون عمل می‌کند و در طبیعت درمانی مصارف متعددی دارد و نیز به عنوان مکمل غذایی (به دلیل دارا بودن خصوصیات آنتی‌اکسیدان) مصرف می‌شود.

UDP uridine diphosphate
UK urokinase م: اولسر؛ نقص موضعی

ulcer /ulˈsɜː/ اولسر؛ نقص موضعی
یا حفره‌دار شدن سطح یک اندام یا بافت که در اثر ریزش بافت التهابی دچار نکروز ایجاد می‌شود. ● زخم، قرحه.

corneal u. ulcerative keratitis. ←

decubital u., decubitus u. زخم بستر؛ ایجاد زخم ناشی از فشار درازمدت ناشی از اقامت طولانی در بستر.

duodenal u. زخم پپتیک که در دوازدهه واقع است.

gastric u. زخم مخاط مده.

Hunner's u. زخمی که همه لایه‌های دیواره مثانه را درگیر می‌سازد و در سیستم مزمن بینایی ایجاد می‌شود.

jejunal u. زخم ژژونوم؛ چنانچه این زخم به دنبال جراحی ایجاد شود، زخم ژژونال ثانویه نام می‌گیرد.

marginal u. زخم معده‌ای که در مخاط ژژونوم و نزدیک به محل انجام گاستروژژونوستومی ایجاد می‌شود.

peptic u. زخم غشای مخاطی مری، معده، یا دوازدهه، ناشی از اثر شیره اسیدی معده.

perforating u. زخمی که تمام ضخامت یک عضو یا دیواره یک عضو را فرا می‌گیرد و به هر دو سطح آن عضو باز

می‌شود. ● زخم سوراخ شونده.

phagedenic u. ضایعاتی نکروتیک همراه با

تخریب قابل ملاحظه بافتی، ناشی از تهاجم باکتریال

ثانویه ضایعه جلدی یا پوست سالم در فرد مبتلا به اختلال

مقاومت، در اثر بیماری سیستمیک.

tropical phagedenic u. ←

plantar u. زخم نووروفیک عمیق کف پا،

ناشی از آسیب مکرر، به دلیل فقدان حس در آن ناحیه که در

بیماری‌هایی نظیر دیابت شیرین و جذام ایجاد می‌شود.

rodent u. کارسینوم سلول بازال زخمی شونده پوست.

stercoraceous u., stercoral u. زخمی که در اثر

فشار مدفوع متراکم شده به وجود می‌آید، همچنین به زخم

فیستولهای که مواد مدفوعی از آن خارج می‌شوند گفته می‌شود.

stress u. زخم پپتیک (و معمولاً زخم معده) ناشی از استرس.

trophic u. زخم ناشی از تغذیه ناکافی یک قسمت.

tropical u. ضایعه لیشمائیوز جلدی.

tropical phagedenic u. ←

tropical phagedenic u. زخم مزمن و دردناک فاژ دپیک

(← phagedenic u.) به علت ناشناخته که معمولاً بر روی

اندام‌های تحتانی کودکان مبتلا به سوءتغذیه که در نواحی حاره

زندگی می‌کنند ایجاد می‌شود.

varicose u. زخم ناشی از وریدهای مبتلا به واریس.

venereal u. واژه غیر اختصاصی برای تشکیل

زخم‌های مشابه شانکر یا شانکروید در اطراف دستگاه تناسلی

خارجی.

ulcerate /ulˈsɜː-ət/ زخمی شدن. ● دچار قرحه شدن.

ulceration /ulˈsɜː-əˈʃʌn/

۱. تشکیل یا توسعه زخم.

۲. زخم، قرحه.

ulcerative /ulˈsɜː-əˈtɪv, ulˈsɜː-əh-tɪv/ مربوط به ایجاد زخم یا آنچه که با ایجاد زخم مشخص می‌شود.

ulcerogenic /ulˈsɜː-ə-jenˈɪk/ ایجادکننده زخم؛ آنچه که منجر به ایجاد زخم می‌شود.

ulceromembranous /-memˈbrah-nus/ آنچه که با تشکیل زخم و آگزودای غشایی مشخص می‌شود.

۱. دارای ماهیت زخم.

۲. زخمی.

ulcus /ulˈkʊs/ [L.] ulcer. ← (ulcera) (جمع؛ زخم)

۱. برداشتن بافت اسکار.

۲. ← gingivectomy.

ulerythema /uˈlɜː-i-theˈmah/ بیماری اریتماتوی پوست، همراه با ایجاد سیکاتریس و آتروفی.

۱. اختلال ارثی که در آن،

کراژوز، پیلاریس در فولیکول‌های موی ابروها ایجاد می‌شود.

۲. ← u. ophryogenes

(جمع: ulnac): ulna /ulˈnəh/ [L.]

اولنا استخوان داخلی تر ساعد؛ ● زند زیرین؛ به جدول استخوان‌ها مراجعه کنید.

ulnad /ulˈnad/

به طرف استخوان اولنا.

ulnar /ulˈner/

مربوط به استخوان اولنا، یا

نمای اولنار (داخلی) بازو، در مقایسه با نمای رادیال (خارجی).

ulnaris /ul-naˈri:s/ [L.]

← ulnar

ulnocarpal /ulˈno-kahrˈpʌl/

مربوط به استخوان اولنا و مچ دست.

ulnoradial /-raˈde-al/

مربوط به استخوان اولنا و رادیوس.

ul(o)-

جزء کلمه [Gr.] به معنی:

۱. اسکار.

۲. لته.

ulorrhagia /uˈlo-raˈjah/

خونریزی ناگهانی یا زیاد از لته‌ها.

-ulose

پسوندی که بر یک کتوز دلالت دارد.

ulotomy /u-lotˈah-me/

۱. برش بافت اسکار.

۲. برش لته‌ها.

ultra-

جزء کلمه [L.] به معنی آن سوی، بعد از، آن طرف؛ بیش از، فرا.

ultracentrifugation /ulˈtrah-sen-tri-fˈu-

gaˈshun/

قرار دادن ماده‌ای در معرض نیروی گریز از مرکز بسیار قوی که در نتیجه آن، مولکول‌های ماده جدا می‌شوند و رسوب می‌کنند.

ultradian /ulˈtrahˈde-an/

مربوط به دورهای

کمتر از ۲۴ ساعت؛ به تکرار ریتمیک پدیده‌های خاصی در ارگانیسم‌های زنده گفته می‌شود که در سیکل‌هایی کمتر از یک روز (ultradian rhythm) رخ می‌دهند.

ultrafiltration /ulˈtrah-fil-traˈshun/

تصفیه کردن

به وسیله فیلتری که قادر به برداشتن ذرات بسیار ریز

(اولترامیکروسکوپیک) است.

ultramicroscope /-miˈkro-skəp/

میکروسکوپ

مخصوص دارای زمینه تاریک، برای دیدن ذرات دارای اندازه کولوئیدی. ultramicroscopic. صفت.

ultrasonic /-sonˈik/

فراتر از محدودهٔ فوقانی

درک به وسیله گوش انسان؛ مربوط به اصوات صوتی دارای فرکانس بالاتر از ۲۰/۰۰۰ هرتز. ● فراصوت، ماوراء صوت.

ultrasonics /-sonˈiks/

دانشی که با امواج صوتی فراصوت سروکار دارد.

ultrasonography /-sə-nogˈrah-ti/

اولتراسونوگرافی؛ تصویرنگاری از ساختمان‌های عمقی بدن به

وسیله ثبت انعکاس امواج ماوراء صوتی که به سمت بافت‌ها فرستاده می‌شود و با شدت مختلف به وسیله بافت‌ها انعکاس

می‌یابد. در اولتراسونوگرافی تشخیصی از امواج ۱-۱۰ مگاهرتز استفاده می‌شود. ultrasonographic. صفت.

Doppler u. نوعی اولتراسونوگرافی که در آن

از تغییر فرکانس بین امواج اولتراسونیک ساطع شده و انعکاس آن‌ها، برای اندازه‌گیری سرعت حرکت اشیای متحرک، بر مبنای اثر داپلر استفاده می‌شود. امواج ممکن است به صورت ملاموم یا ضربانی باشند. این روش اغلب برای آزمایش جریان خون قلبی عروقی مورد استفاده قرار می‌گیرد (اکوکاردیوگرافی داپلر).

gray-scale u. نوعی روش B-اسکن که در آن قدرت انعکاس‌ها به وسیله روشی نسبی نقاط نمایش داده شده مشخص می‌شود.

ultrasound /ulˈtrah-sound/

اولتراسوند؛

۱. انرژی تابشی مکانیکی با فرکانس بیش از ۲۰/۰۰۰ هرتز.

۲. ultrasonography. ←

ultrastructure /strukˈtʃur/

ساختارمانی که فراتر

از قدرت تفکیک میکروسکوپ نوری است یعنی تنها به وسیله اولترامیکروسکوپ و میکروسکوپ الکترونیک قابل مشاهده است. ● فراساختار.

ultraviolet (uv) /ulˈtrah-viˈo-lət/

اشعه الکترومغناطیسی بین نور بنفش و اشعه X که دارای طول موج بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ نانومتر هستند. ● فرابنفش.

u.A (UVA) اشعه فرابنفش با طول موج بین ۳۲۰ و ۴۰۰ نانومتر که ۹۹ درصد امواج فرابنفشی را که به سطح زمین می‌رسند تشکیل می‌دهند. این شعاع‌ها، اثرات مضر اشعه فرابنفش B را افزایش می‌دهند و مسئول ایجاد بعضی واکنش‌های حساسیت به نور هستند و در درمان اختلالات پوستی متعدد به‌کار می‌روند.

u.B (UVB) اشعه فرابنفش با طول موج بین ۲۹۰ و ۳۲۰ نانومتر که یک درصد از امواج فرابنفشی را که به سطح زمین می‌رسند تشکیل می‌دهند. این شعاع‌ها، باعث آفتاب سوختگی و تعدادی از تغییرات فتوشیمیایی مضر داخل سلولی شامل آسیب به DNA می‌شوند که پیری زودرس پوست، تغییرات پیش سرطانی و بدخیم و واکنش‌های حساسیت به نور ایجاد می‌کنند. این اشعه همچنین در درمان اختلالات پوستی به‌کار می‌رود.

u.C (UVC) اشعه فرابنفش با طول موج بین ۲۰۰ و ۲۹۰ نانومتر که تمام آن به وسیله لایهٔ اوزون تصفیه می‌شود و به سطح زمین نمی‌رسد. این اشعه خاصیت میکروب‌کشی دارد و در فتوترابی با اشعه فرابنفش نیز به‌کار می‌رود.

مربوط به ناف. ● نافی.

umbilical /um-bilˈi-kəl/

umbilication /um-bilˈi-kaˈshun/

فرو رفتگی شبیه به ناف. ● نافی‌شدگی.

umbilicus /um-bilˈi-kus/ [L.]

ناف؛

اسکری که محل اتصال بندناف در جنین را مشخص می‌سازد.
umbo /umˈbo/ [L.] (جمع: umbones):
 ۱. برآمدگی منور.

۲. برآمدگی کوچک در مرکز سطح خارجی پرده صماخ.
 م: uridine monophosphate
uña de gato /ooˈnyahdagah ˈto/[Sp.]

پنچول گربه.
 از یا مربوط به uncal /unˈkal/ uncus
 ← **uncinate** (۱) /unˈsiː-nāl/ unci-form/
 ۱. شبیه به قلاب یا چنگک.
 ۲. مربوط به شکج unci-nate (چنگکی).

uncipressure /-presh ˈur/ ایجاد فشار به وسیلهٔ قلاب برای متوقف کردن خونریزی.

unconditioned /un ˈkon-dish ˈund/ بی‌قید و شرط، مطلق؛ ناموخته (نیاموخته). یادگرفته نشده؛ آنچه به‌طور طبیعی یا خود به خود به وقوع می‌پیوندد.
 ۱. بی‌هوش؛ ناتوان unconscious /un-kon ˈshus/ در نشان دادن واکنش نسبت به تحریکات حسی و درازا بودن تجربیات فردی.

۲. بخشی از ذهن که به آسانی قابل دسترس هوشیاری خود آگاه نیست اما ممکن است وجود آن از طریق ایجاد نشانه‌ها، در رویاها یا تحت‌تأثیر داروها آشکار شود.
 • ناخودآگاه
 عناصری از ناخودآگاه که از collective u. نظر تئوری در بین انسان‌ها مشترک هستند. • ناخودآگاه جمعی.

uncovertebral /ung ˈko-ver ˈlah-bral/ مربوط به زائده چنگکی مهره.

uncus /ungˈkus/ ۱. هر نوع ساختمان شبیه به قلاب یا چنگک.
 ۲. انتهای قدامی شکج پراهیپوکامپ که در قسمت میانی دارای انحنای است. uncal، صفت.

underbite /un ˈder-b ɪ/ retrognathism. ←
underdrive /-drɪv ˈ/ مربوط به سرعت کمتر از طبیعی: ← **pacing**

حس نشدن سیگنال‌های undersensing /-sens ˈing/ الکتریکی قلب به وسیله ضربان‌ساز مصنوعی که منجر به تحریکات نامنظم یا بسیار مکرر می‌شود.

undifferentiated /un-dif ˈer-en ˈshe-at-ed/ anaplastic. ←

undine /un ˈden/ ظرف شیشه‌ای کوچک مخصوص شستشوی چشم؛ ارتعاش.
ung. [L.] **unguentum**: پماد.

مربوط به ناخن‌ها. • ناخنی. **ungual** /ung ˈgwal/
 پماد. **unguent** /ung ˈgwent/

unguiculate /ung-gwik ˈu-lāl/ دارای چنگال یا ناخن؛ چنگال مانند.

(جمع: unguis) (۱) ← **naïl** /ung ˈgwis/ [L.] جزء کلمه [L.] به معنی یک.
 ۱. دارای فقط یک محور. **uniaxial** /u ˈne-ak ˈse-al/

• تک‌محوری.
 ۲. آنچه که تنها در یک جهت محوری تکامل یافته است.

unicameral /u ˈni-kam ˈer-al/ دارای فقط یک حفره، بخش یا محفظه.

unicellular /-sel ˈu-l er/ ساخته شده از یک سلول واحد، مثل باکتری‌ها.

unicornuate /-kor ˈnu-āl/ دارای فقط یک شاخ.

unifascicular /-fah-sik ˈu-lar/ مربوط به یک دسته منفرد.

uniglandular /-glan ˈdu-l er/ یک غده‌ای.
unilateral /-lat ˈer-al/ یک طرفه.

دارای تنها یک حفره یا محفظه. **unilocular** /lok ˈu-l er/

• تک حجره‌ای.
 رها از uninhibited /un ˈin-hib ɪ-l er/ محدودیت‌های معمول؛ رها از مکانیسم‌های بازدارنده معمول.

• بی‌بروا، بی‌برده، صریح، ممانعت نشده.
uninucleated /-noo ˈkle-āl ˈed/

← **mononuclear** (۱)
 ← **monocular** (۲) **uniocular** /u ˈne-ok ˈu-l er/

union /un ˈyʊn/ تمدید پیوستگی یک استخوان شکسته یا بین لبه‌های یک زخم.

uniovular /u ˈne-ov ˈu-lar/

۱. ← **monozygotie.**
 ۲. ← **monovular.**

uniparous /u-nip ˈah-rus/ ۱. تولیدکننده فقط یک تخمک یا فرزند در یک زمان.
 • تک‌زا.

۲. ← **primipara: primiparous.**

۱. داشتن یک قطب یا **unipolar** /u ˈni-po ˈle/ زائده واحد، مثل یک سلول عصبی. • یک قطبی.
 ۲. مربوط به اختلالات خلقی که در آن فقط دوره‌های افسردگی رخ می‌دهند.

unipotency /-po ˈten-se/ توانایی یک بخش برای رشد، تنها به یک صورت، یا توانایی یک سلول برای تکامل، تنها به‌صورت یک نوع. • تک‌استنادی.

unit /u'ni:t/ .۱ یک شیء واحد.
۲. مقداری که به عنوان استاندارد سنجش برگزیده شده است.
● واحد. ن: U.
angstrom. ←
atomic mass u. (u, amu) واحد هر جرم معادل با ۱۲ که دالتون هم نامیده می‌شود.
Bethesda u. ۱۳ فاکتور VIII معادل با مقداری از مهارکننده در پلاسمای بیمار که ۵۰ درصد از فاکتور VIII در حجم مساوی از پلاسمای طبیعی، به دنبال دو ساعت انکوباسیون غیرفعال می‌کند.
Bodansky u. مقداری از آلکال فسفاتاز که در شرایط استاندارد، یک میلی‌گرم یون فسفات را از گلیسرول ۲- فسفات در مدت یک ساعت آزاد می‌کند.
British thermal u. (BTU) ۱۰۳۱ یکا که برابر است با یک کالری

با مقدار گرمای لازم برای افزایش حرارت یک پوند آب به میزان یک درجه فارنهایت، معمولاً از ۳۹ درجه به ۴۰ درجه فارنهایت.
هر نوع واحد در سیستم سانتی‌متر - گرم - ثانیه. CGS u.
مقداری از کمیلان که ۵۰ درصد CH 50 u.
از یک فراورده استاندارد از گلوله‌های قرمز گوسفند را که با آنتی‌بادی ضد اریتروسیت گوسفند پوشانده شده لیز می‌کند.
بخشی از بیمارستان که به‌طور coronary care u.
تخصصی طراحی و مجهز شده و دارای تعداد کمی اتاق خصوصی دارای امکانات ضروری برای تحت‌نظر گرفتن نایمی و درمان اضطراری بیماران مبتلا به بیماری‌های شدید قلبی است. ● بخش مراقبت کرونری.

جدول ۱

Quantity	U _i
<i>Base Units</i>	
length	meter
mass	kilogram
time	second
electric current	ampere
temperature	kelvin
luminous intensity	candela
amount of substance	mole
<i>Supplementary Units</i>	
plane angle	radian
solid angle	steradian
<i>Derived Units</i>	
force	newton
pressure	pascal
energy, work	joule
power	watt
electric charge	coulomb
electric potential	volt
electric capacitance	farad
electric resistance	ohm
electric conductance	siemens
magnetic flux	weber
magnetic flux density	tesla
inductance	henry
frequency	hertz
luminous flux	lumen
illumination	lux
temperature	degree
radioactivity	becquerel
absorbed dose	gray
absorbed dose equivalent	sievert

Pronunciation	Derivation
me'ter	
kil'o-gram	
sek'und	
am'pēr	
kel'vin	
kan-del'ah	
mōl	
ra'de-an	
stē-ra'de-an	
noo'ton	kg. m/s ²
pas'kal	N/m ²
joōl	N. m
waht	J/s
koo'lom	A. s
volt	J/C
far'ad	C/V
ōm	V/A
se'menz	Ω ⁻¹
web'er	V. s
tes'la	Wb/m ²
hen're	Wb/A
hertz	s ⁻¹
loo'men	cd. sr
luks	lm/m ²
sel'se-us	K - 273.15
bek-rel'	s ⁻¹
gra	J/kg
se'vert	J/kg

تم متریک

Multiples and Submul
1,000,000,000,000
1,000,000,000
1,000,000
1,000
100
10
0.1
0.01
0.001
0.000 001
0.000 000 001
0.000 000 000 001
0.000 000 000 000 001

جدول مضرب

Prefix	Symbol
tera-	T
giga-	G
mega-	M
kilo-	k
hecto-	h
deka-	da
deci-	d
centi-	c
milli-	m
micro-	μ
nano-	n
pico-	p
femto-	f

جدول مضرب‌ها و زیرمضرب‌های سیستم متریک

بخشی از بیمارستان که intensive care u.(ICU) دارای تجهیزات تخصصی و پرسنل ماهر در زمینه مراقبت از بیماران بدحالی است که نیاز به توجه فوری و مداوم دارند.

● بخش مراقبت ویژه.

● واحد مواد بیولوژیک، مثل International u.(IU) آنزیم‌ها، هورمون‌ها، ویتامین‌ها و غیره که به وسیله کنفرانس بین‌المللی اتحاد فرمول‌ها وضع شده است. ● واحد بین‌المللی.

● واحد فعالیت حرکتی که از motor u. یک سلول عصبی حرکتی و رشته‌های عضلانی متعددی که از آن عصب گرفته‌اند تشکیل شده است. ● واحد حرکتی.

هر یک از واحدهای سیستم بین‌المللی SI u. واحدها (Système International d'Unités) که در سال ۱۹۶۰ در یازدهمین کنفرانس عمومی اوزان و اندازه‌ها اتخاذ شده است. به جدول واحدهای سیستم بین‌المللی مراجعه کنید.

● واحد سیستم بین‌المللی

● مقدار آمپلازی که در شرایط Somogyi u. مشخص، ۱mg گلوکز را ظرف مدت ۳۰ دقیقه آزاد می‌کند.

● واحدی برابر با ۱۰^{-۱۳} نانیه که Svedberg u. (S) برای بیان ضریب رسوب ماکرومولکول‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. S: ن.

● واحد آناتومیک و عملکردی terminal respiratory u. ریه، شامل برونشول تنفسی، مجاری و کیسه‌های آلوئولی و آلوئول‌ها. به تصویر 25 مراجعه کنید.

● کمترین مقدار یک توکسین (سم) toxic u., toxin u. که می‌تواند در مدت سه تا چهار روز، خوکچه هندی به وزن حدود ۲۵۰ گرم را بکشد.

● واحدی که در فارماکوپه ایالات متحده USP u. داروها و فراورده‌های دیگر به کار می‌رود.

● (United States Pharmacopeia) برای بیان قدرت

داروها و فراورده‌های دیگر به کار می‌رود.

● (United States Pharmacopeia (USP)

فارماکوپه ایالات متحده؛ فشاردهی از استانداردهای به رسمیت

شناخته شده داروها که به وسیله توافق نامه همایش فارماکوپه

ایالات متحده به انتشار می‌رسد و به‌طور دورانی تجدیدنظر

می‌شود و سنجش‌ها و آزمون‌های تعیین قدرت، کیفیت و

خلوص را نیز در برمی‌گیرد.

● واحدی که در فارماکوپه ایالات متحده USP u. داروها و فراورده‌های دیگر به کار می‌رود.

● (United States Pharmacopeia (USP)

فارماکوپه ایالات متحده؛ فشاردهی از استانداردهای به رسمیت

شناخته شده داروها که به وسیله توافق نامه همایش فارماکوپه

ایالات متحده به انتشار می‌رسد و به‌طور دورانی تجدیدنظر

می‌شود و سنجش‌ها و آزمون‌های تعیین قدرت، کیفیت و

خلوص را نیز در برمی‌گیرد.

● واحدی که در فارماکوپه ایالات متحده USP u. داروها و فراورده‌های دیگر به کار می‌رود.

● (United States Pharmacopeia (USP)

فارماکوپه ایالات متحده؛ فشاردهی از استانداردهای به رسمیت

شناخته شده داروها که به وسیله توافق نامه همایش فارماکوپه

ایالات متحده به انتشار می‌رسد و به‌طور دورانی تجدیدنظر

می‌شود و سنجش‌ها و آزمون‌های تعیین قدرت، کیفیت و

خلوص را نیز در برمی‌گیرد.

● واحدی که در فارماکوپه ایالات متحده USP u. داروها و فراورده‌های دیگر به کار می‌رود.

● (United States Pharmacopeia (USP)

فارماکوپه ایالات متحده؛ فشاردهی از استانداردهای به رسمیت

شناخته شده داروها که به وسیله توافق نامه همایش فارماکوپه

ایالات متحده به انتشار می‌رسد و به‌طور دورانی تجدیدنظر

می‌شود و سنجش‌ها و آزمون‌های تعیین قدرت، کیفیت و

خلوص را نیز در برمی‌گیرد.

● واحدی که در فارماکوپه ایالات متحده USP u. داروها و فراورده‌های دیگر به کار می‌رود.

● (United States Pharmacopeia (USP)

فارماکوپه ایالات متحده؛ فشاردهی از استانداردهای به رسمیت

شناخته شده داروها که به وسیله توافق نامه همایش فارماکوپه

ایالات متحده به انتشار می‌رسد و به‌طور دورانی تجدیدنظر

می‌شود و سنجش‌ها و آزمون‌های تعیین قدرت، کیفیت و

خلوص را نیز در برمی‌گیرد.

● واحدی که در فارماکوپه ایالات متحده USP u. داروها و فراورده‌های دیگر به کار می‌رود.

● (United States Pharmacopeia (USP)

unstriated /-striˈāt-ed/

غیرمخطوط، مثل عضله صاف.

● براساس ایوروپا upadhātu /ooˈpah-thūˈloo/

(ayurveda) به بافت ثانویه و موقتی گفته می‌شود که از

متابولیسم و مواد زائد بافت‌های اولیه (dhatus) منشاء

می‌گیرد.

● u-plasminogen activator /plaz-minˈo-jen

نام پیشین urokinase akˈli-və-ter/

● علامت اختصاری uvulopalatopharyngoplasty UPPP

● up-regulation /up-reg-u-ləˈshun/

افزایش بیان یک ژن؛ به‌طور محدودتر به نتیجه افزایش

نسخه‌برداری یک mRNA اختصاصی گفته می‌شود و نیز در

مفهوم گسترده‌تر درباره افزایش سطوح mRNA برای ژن و با

هر روش به کار می‌رود. ● تنظیم افزایشی.

● uptake /upˈtāk/ جذب و برداشت یک ماده.

● به وسیله بافت زنده. ● بر داشت، ربایش.

● urachus /uˈrah-kus/ مجرای جنینی که مثانه را

به آلتونبیس متصل می‌کند و در طول زندگی به صورت یک

طناب (لیگامان نافه میانی) باقی می‌ماند. urachal. صفت.

● باز پیرمیدین که معمولاً در uracil /urˈah-sil/

سلول‌های حیوانات به صورت تغلیظ شده با ریبوز،

ریبونوکلوئید پوریدین را تشکیل می‌دهد و دئوکسی

ریبونوکلوئید قرینه آن، دئوکسی پوریدین است. N: U

● اورانیوم؛ uranium U /u-ˈra-ne-um/

عنصر شیمیایی با عدد اتمی ۹۲؛ به جدول عناصر مراجعه کنید.

● جزء کلمه [Gr.] به معنی کام. uran(o)-

● uranorrhaphy /uˈrah-norˈah-fe/

● palatorrhaphy. ←

● uranostaphyloschisis /uˈrah-no-stafˈi

شکاف کام نرم و کام سخت. losˈki-sis/

● آرتریت نقرسی. urarthritis /uˈrah-rthriˈtis/

● هر نمک یا آنیون اسیداوریک. urate /urˈāt/

● uratoma /uˈrah-toˈmah/

● رسوبی که از اورات‌ها تشکیل شده است. ← tophus.

● uraturia /uˈrah-tuˈre-ah/

● hyperuricosuria. ←

● urceiform /er-seˈform/ شبیه به پارچ یا آفتابه.

● urea /u-reˈah/ اوره؛

۱. محصول نهایی نیتروژن اصلی متابولیسم پروتئین که در

کبد، از اسیدهای آمینه و از ترکیبات آمونیاک تولید می‌شود

و بر اثر ار، خون و لنف وجود دارد.

۲. فراورده دارویی اوره که برای پایین آوردن فشار داخل

چشمه یا چشم و نیز به‌طور موضعی برای مرطوب کردن

پوست به کار می‌رود. ureal. صفت.

● غلظتی از اوره سرم یا u.nitrogen

پلاسما که به‌طور مرسوم بر حسب محتوای نیتروژن مشخص می‌شود و BUN (blood urea nitrogen) نام دارد که شاخص مهمی از عملکرد کلیه است.

ureagenesis ساختن اوره.

ureagenetic صفت.

Ureaplasma /-plaz "mah/ جنسی از باکتری‌های غیرمتحرک پلئومورفیک گرم - منفی (خانواده Mycoplasmataceae) که فاقد دیواره سلولی است و اوره را هیدرولیز می‌کند. *U. urealyticum* در مردها، اورتریت غیراختصاصی و در زن‌ها، عفونت دستگاه تناسلی ایجاد می‌کند.

ureapoiesis /u-re "ah-poi-e "sis/ ساخته شدن اوره.

ureapoeitic صفت.

urease /u're-ās/ آنزیمی که هیدرولیز اوره به آمونیاک و دی‌اکسید کربن را هیدرولیز می‌کند و نیکل پروتئین میکروارگانسیم‌ها و گیاهان است که در سنجش بالینی غلظت اوره پلاسما به‌کار می‌رود.

uredema /u-rê de'amh/ تورم ناشی از بیرون‌زدن ادرار.

uremia /u-re'me-ah/ اورمی؛

۱. ازرمی؛ افزایش محصولات انتهایی نیتروژنه متابولیسم پروتئین و اسیدآمینه در خون.
۲. مجموعه کامل علائم و نشانه‌های نارسایی مزمن کلیه.

uremic صفت.

۱. ناشی از اورمی.
۲. ایجادکننده اورمی.

ureotelic /u "re-o-tel "ik/ دارای اوره به عنوان فراورده دفعی اصلی متابولیسم نیتروژن.

-uresis جزء کلمه [Gr.] به معنی دفع ادرار از.

-uretic صفت.

ureter /u-re'ter/ لوله فیبری عضلانی که ادرار به وسیله آن از کلیه به مثانه منتقل می‌شود. ● حالب.

میژنای. **ureteral**. **ureteric** صفت.

ureteralgia /u-re-al "jah/ درد حالب.

ureterectasis /-ek "lah-sis/ اتساع حالب.

ureterectomy /-ek "lah-me/ برداشتن حالب.

ureteritis /-i "tis/ التهاب حالب.

ureter(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی حالب.

ureteroceles /u-re'ter-o-sel " / اورتروسل؛ برآمده شدن باذکک مانند انتهای تحتانی حالب به داخل مثانه که در نتیجه تنگی مای حالب رخ می‌دهد.

ureterocoelectomy /u-re "ter-o-se-ek "lah-me/ برداشتن اورتروسل.

ureterocolostomy /-kah-los "lah-me/ آناستوموز حالب به کولون.

ureterocystostomy /-sis-tos "lah-me/ **ureteroneocystostomy**. ←

ureteroenterostomy /-en "ter-os "lah-me/ آناستوموز یک یا هر دو حالب به دیواره روده.

ureterography /u-re "ter-og "rah-fe/ رادیوگرافی حالب بعد از تزریق ماده حاجب.

ureteroileostomy /u-re "ter-o-il "e-os "lah-me/ آناستوموز حالب‌ها به قوس چپا شده‌ای از ایلئوم که به وسیله یک دهانه بر روی دیواره شکم باز می‌شوند.

ureterolith /u-re "ter-o-lith " / سنگ حالب.

ureterolithiasis /u-re "ter-o-li-thi "ah-sis/ تشکیل یا وجود سنگ در حالب.

ureterolithotomy /-li-thot "ah-me/ برش حالب به منظور برداشتن سنگ.

ureterolysis /u-re "ter-ol "i-sis/ ۱. عمل جراحی آزادسازی حالب از چسبندگی‌ها.

۲. پاره شدن حالب.

ureteroneocystostomy /u-re "ter-o-ne "o-sis-tos "lah-me/ کاشتن حالب در محلی غیر از مکان اصلی خود در داخل مثانه.

ureteronephrectomy /-nê-frek "lah-me/ برداشتن کلیه و حالب.

ureteropathy /u-re "ter-op "ah-the/ هر نوع بیماری حالب.

ureteropelvic /-pel "vik/ مربوط به حالب و لگنجه کلیه یا موثر بر آن‌ها.

ureteropelvioplasty /u-re "ter-o-pel "ve-o-plas "te/ **ureteropyelostomy**. ←

ureteroplasty /u-re "ter-o-plas "te/ ترمیم حالب به وسیله عمل جراحی پلاستیک.

ureteropyelography /u-re "ter-o-pi-ê-log "rah-fe/ رادیوگرافی حالب و لگنجه کلیه.

ureteropyeloplasty /-pi-ê-lo-plas "te/ **ureteropyelostomy**. ←

ureteropeylostomy /-pi-ê-los "lah-me/ ایجاد ارتباط میان حالب و لگنجه کلیه با استفاده از جراحی پلاستیک.

ureteropyosis /-pi-o "sis/ **pyoureter**. ←

ureterorenoscopy /-re-nos "kah-pe/ مشاهده سطح داخلی حالب و کلیه به وسیله آندوسکوپ فیبروپاتیکی برای اهدافی نظیر بیوپسی یا برداشتن یا خرد کردن سنگ‌ها.

ureterorrhagia /-ra "jah/ دفع خون از حالب.

ureterorrhaphy /u-re "ter-or "ah-fe/

بخیه زدن حالب.
ureteroscopy /u-re "ter-os 'kah-pe/
 مشاهده حالب به وسیله آندوسکوپ فیبروایستیک (اورتروسکوپ).
ureter sigmoidostomy /u-re "ter-o-sig "moid-os 'lah-me/
 آناستوموز حالب به کولون سیگموئید.
ureterostomy /u-re "ter-os 'lah-me/
 ایجاد دهانه خروجی جدید برای حالب.
ureterotomy /u-re "ter-ot 'ah-me/
 برش حالب.
ureteroureterostomy /u-re "ter-o-u-re "ter-os 'lah-me/
 آناستوموز انتها به انتهای دو قسمت از حالبی که برش عرضی داده شده است.
ureterovaginal /-vaj'i-n'l/
 مربوط به حالب و واژن یا ایجاد ارتباط میان آن‌ها.
ureterovesical /-ves'i-k'l/
 مربوط به حالب و مثانه.
urethra /u-re 'lrah/
 اورترا؛ مجرای غشایی
 که ادرار از راه آن از مثانه به خارج از بدن دفع می‌شود.
 ● پیشابراه، میزراه، مجرای ادرار. **urethral**. صفت.
membranous u.
 بخشی کوتاهی از پیشابراه که بین پیشابراه پروستاتی و اسفنجی قرار دارد. ● پیشابراه غشایی.
prostatic u.
 بخشی از پیشابراه که از پروستات عبور می‌کند. ● پیشابراه پروستاتی.
spongy u.
 بخشی از پیشابراه که در داخل جسم اسفنجی پنبه قرار دارد. ● پیشابراه اسفنجی.
urethralgia /u "re-thral 'jah/
 درد در پیشابراه.
urethratresia /u-re 'thrah-tre 'zhah/
 بی‌سوراخ بودن پیشابراه.
urethrectomy /u "re-threk 'lah-me/
 برش پیشابراه یا قسمتی از آن به وسیله جراحی.
urethritis /u "re-thri 'tis/
 اورتریت؛ التهاب پیشابراه.
u.cystica
 التهاب پیشابراه همراه با تشکیل کیست‌های مخاطی متعدد.
nongonococcal u., nonspecific u.
 اورتریت بدون وجود شواهد عفونت گونوکک. اورتریت غیرگونوککی (ساده).
 ● اورتریت اختصاصی.
 جزء کلمه [Gr.] به معنی پیشابراه.
urethr(o)-urethrolubar /u-re "thro-bul 'ber/
 مربوط به پیشابراه و بولب پنبه.
urethrocele /u-re "thro-s 'el/
 افتادگی (پرولاپس) پیشابراه خانم‌ها.
urethrocystitis /u-re "thro-sis-ti 'tis/
 التهاب پیشابراه و مثانه.

درد در پیشابراه.
urethrodynia /-din'e-ah/
urethrography /u "re-throg 'rah-fe/
 رادیوگرافی پیشابراه.
urethrometry /u "re-throm 'è-tre/
 ۱. تعیین مقاومت قطعات مختلف پیشابراه در برابر جریان معکوس مایع.
 ۲. اندازه‌گیری پیشابراه.
urethropenile /u-re "thro-pe 'ni'l/
 مربوط به پیشابراه و پنبه.
urethroperineal /-per "i-ne 'al/
 مربوط به پیشابراه و پرنه.
urethroperineoscrotal /-per "i-ne "o-skro "t'l/
 مربوط به پیشابراه، پرنه و اسکروتوم.
urethropexy /-pek 'se/
 آویزان کردن گردن مثانه.
urethroplasty /u-re 'thro-plas 'te/
 ترمیم پیشابراه به وسیله جراحی پلاستیک.
urethroprostatic /u-re "thro-pros-tat 'ik/
 مربوط به پیشابراه و پروستات.
urethrectal /-rek 'l/
 خونریزی از پیشابراه.
urethrorrhagia /-ra 'jah/
urethrorrhaphy /u "re-thror 'ah-fe/
 بخیه زدن به پیشابراه.
urethrorrhea /u-re "thro-re 'ah/
 ترشح غیرطبیعی از پیشابراه.
urethroscope /u-re "thro-sk 'op/
 اورتروسکوپ؛
 یورتروسکوپ؛ ابزاری برای مشاهده سطح داخلی پیشابراه.
urethroscopy /u "re-thros 'ko-pe/
 ۱. مربوط به یورتروسکوپ.
 ۲. مربوط به یورتروسکوپی.
urethrostaxis /u-re "thro-stak 'sis/
 نشت خون از پیشابراه.
urethrostenosis /-stè-no 'sis/
 تنگی پیشابراه.
urethrostomy /u "re-thros 'lah-me/
 ایجاد یک دهانه در سطح پرنه، به وسیله عمل جراحی.
urethrotome /u-re "thro-t 'om/
 ابزاری برای برش تنگی پیشابراه.
urethrotomy /u "re-throt 'ah-me/
 برش پیشابراه، از راه پرنه (اورترومی خارجی) یا از داخل آن (اورترومی داخلی).
urethrotigonitis /u-re "thro-tri "go-ni 'tis/
 التهاب پیشابراه و تریگون مثانه.
urethrovaginal /-vaj'i-n'l/
 مربوط به پیشابراه و واژن.
urethrovesical /-ves'i-k'l/
 مربوط به پیشابراه و مثانه.
urgency /ur 'jen-se/
 نیاز ناگهانی مجبورکننده به

ایجام کاری: ● ابرام.
 نیاز ناگهانی به دفع مدفوع، فوریت مدفوعی. **bowel u.**
 نیاز ناگهانی به ادرار کردن: ● فوریت ادراری. **urinary u.**
urhrosis /'ur 'hi-dro 'si:s/
 وجود مواد ادراری به‌ویژه اسیداوریک و اوره در عرق.
-uria
 جزء کلمه [Gr.] به معنی مشخصه
 یا یکی از اجزای ادرار. **-urie**. صفت.
uric acid /u 'rik/
 اسیداوریک: محصول انتهایی و
 نامحلول در آب متابولیسم اولیه پورین که رسوب بلورهای آن در
 مفاصل و کلیه‌ها باعث ایجاد نقرس می‌شود.
uricacidemia /u 'rik-as 'i-de'me-ah/
 ← **hyperuricemia**.
uricaciduria /-as 'i-du're-ah/
 ← **hyperuricosuria**.
uricemia /u 'ri-se'me-ah/
 ← **hyperuricemia**.
uricometer /u 'ri-kom 'è-ter/
 ابزاری برای اندازه‌گیری مقدار اسیداوریک ادرار.
uricosuria **hyperuricosuria**. ←
 /u 'ri-ko-su're-ah/
 ۱. مربوط به یوریکوزوری
 یا مشخص شونده به وسیله یوریکوزوری و یا افزایش
 دهنده آن.
 ۲. عاملی که باعث تشدید یوریکوزوری می‌شود.
uridine /'ur 'i-dèn/
 نوکلئوزید پیریمیدین، حاوی اوراسیل
 و ریبوز که جزیی از اسید نوکلئیک است و نوکلئوزیدهای آن در
 بیوسنتز پلی‌ساکاریدها شرکت می‌کنند. U
 نوکلئوتید حاوی پیروفسفات **u.diphosphate (UDP)**
 که به عنوان حامل هگزوزها، هگزوز آمین‌ها و اسیدهای
 هگزورونیک در سنتز گلیکوژن، گلیکوپروتئین‌ها و
 گلیکو آمینوگلیکان‌ها عمل می‌کند.
u.monophosphate (UMP) :uridylic acid
 یک نوکلئوتید، یوریدین '۵- فسفات.
u.triphosphate(UTP)
 نوکلئوتیدی که در سنتز RNA شرکت دارد.
uridylic acid /u 'ri-dil 'ik/
 یوریدین فسفریله؛
 معمولاً به یوریدین مونوفسفات گفته می‌شود مگر آنکه به‌طور
 اختصاصی، نوع دیگری از آن مدنظر باشد.
urinal /u 'ri-nal/
urinalysis /u 'ri-nal 'i-si:s/
 تجزیه ادرار: ● آزمایش کامل ادرار، آنالیز ادرار.
urinary /u 'ri-nar 'e/
 مربوط به ادرار،
 حاوی ادرار یا ترشح‌کننده ادرار. ● ادراری.
urate /u 'ri-na/
urination /u 'ri-na'shun/
 دفع ادرار.

مایعی که به وسیله کلیه‌ها ترشح و در مثانه
 ذخیره و به‌وسیله پیشابراه دفع می‌شود. ● ادرار.
residual u.
 ادراری که بعد از عمل ادرار کردن، در مثانه، باقی می‌ماند.
uriniferous /u 'ri-ni 'fer-us/
 هدایت‌کننده یا
 انتقال‌دهنده ادرار.
urin(o)-
 جزء کلمه [L.] به معنی ادرار.
urinogenous /u 'ri-noj 'è-nus/
 یا منشاء ادراری.
urinoma /u 'ri-no 'mah/
 ۱. کیست حاوی ادرار.
 ۲. مجموعه‌ای از ادرار که با بافت فیبرو احاطه شده و در اثر
 نشت از راه پارگی موجود در حالب، لگتجه کلیه، یا کالیس
 کلیه ناشی از انسداد یا تروما ایجاد می‌شود.
urinometer /u 'ri-nom 'è-ter/
 ابزاری برای تعیین وزن مخصوص ادرار.
urinometry /u 'ri-nom 'è-tre/
 تعیین وزن مخصوص ادرار
ur(o)-
 جزء کلمه [Gr.] به معنی ادرار.
 مجرای ادراری، ادرار کردن.
urobilin /u 'ro-bi 'lin/
 رنگدانه قهوه‌ای رنگی که در اثر
 اکسیداسیون اوروبیلی‌نوزن ساخته می‌شود و در مدفوع وجود
 دارد.
urobilinemia /-bil 'i-ne'me-ah/
 وجود اوروبیلین در خون.
urobilinogen /-bi-lin 'ojen/
 ترکیب بدون رنگی
 که در اثر احیا شدن بیلی‌روبین در روده‌ها ایجاد می‌شود.
urocanic acid /-kan 'ik/
 متابولیت واسطه‌ای هیستامین
 که به‌طور طبیعی قابل تبدیل به اسیدگلوتامیک است.
urocele /u 'ro-sel/
 اتساع اسکروتوم به وسیله ادراری که به خارج نشت کرده است.
urochezia /u 'ro-ke 'ze-ah/
 دفع ادرار به داخل مدفوع.
urochrome /u 'ro-kr 'om/
 محصول تجزیه هموگلوبین
 که با رنگدانه‌های صفراوی ارتباط دارد و در ادرار یافت می‌شود
 و باعث ایجاد رنگ زرد ادرار می‌شود.
urocystitis /u 'ro-sis-ti 'tis/
 ← **cystitis**.
urodynamics /-di-nam 'iks/
 دینامیک رانش
 و جریان ادرار در دستگاه ادراری. **urodynamic**. صفت.
urodynia /-din 'e-ah/
 درد در هنگام ادرار کردن.
uroedema /-è-de 'mah/
 ادم ناشی از ارتشاح ادرار.
urogastrone /-gas'tr'on/
 پپتید ادراری که از
 فاکتور رشد ایدرمی مشتق می‌شود و از نظر مادی با آن
 مشارکت دارد و اثراتی مشابه با آن بر معده اعمال می‌کند.
urogenital /-jen 'i-tal/
 ادراری تناسلی.
 ۱. تولیدکننده ادرار.
 ● ادرارآور، ادرار‌ساز.

رادیولوژی دستگاه ادراری.

uroscopy /uˈrɒsˈkəh-pe/

آزمایش تشخیصی ادرار. **uroscopic**، صفت.

urosepsis /uˈrɒ-sepˈsɪs/

واژهای که به‌طور غیرمعمول بر عفونت ادراری، از عفونت مجاری ادراری تا سپسیس ژنرالیزه ناشی از آن اطلاق می‌شود. **uroseptic**، صفت.

urotoxic /uˈrɒ-tɒk ˈsɪk/

مربوط به آنچه که برای مثانه زیان بخش است.

urtica /ur-tiˈkəh/

nettle، ←

urticant /ur-tiˈkənt/

ایجادکننده کهیر.

urticaria /ur ˈti-kəˈe-ah/

واکنش عروقی درم فوقانی که با ظهور گدازی لکه‌های کمی برآمده (wheals) که از پوست اطراف خود قرمزتر یا رنگ‌پریده‌تر و اغلب با خارش شدید همراه هستند مشخص می‌شود. عامل ایجاد واکنش مزبور ممکن است برخی غذاها یا داروها، عفونت یا استرس عاطفی باشند. ● کهیر. **urticarial**، صفت.

u.bullosa, bullous u.

کهیری که تاول‌ها به آن اضافه می‌شوند.

cold u.

کهیری که در اثر هوا، آب یا اشیاء سرد

ایجاد می‌شود و به شکل ارثی و اکتسابی بروز می‌کند.

giant u.

angioedema، ←

u.medicamentosa

کهیر ناشی از مصرف دارو.

papular u.

واکنش ازدیاد حساسیت در برابر نیش حشره که با ایجاد دسته‌هایی از پاپول‌ها و کهیرهای کوچک که ممکن است در اثر ساییدن یا خاراندن، عفونی یا

لیکنیفیه شوند مشخص می‌شود.

u.pigmentosa

شایع‌ترین شکل ماستوسیتوز که با ایجاد ماکول‌ها یا پاپول‌هایی که عمدتاً بر روی تنه ایجاد می‌شوند و تمایل به ایجاد کهیر در اثر ضربه مکانیکی خفیف یا

تحریک شیمیایی دارند مشخص می‌شوند.

urtication /ur ˈti-kaˈshun/

۱. به وجود آمدن کهیر. ۲. احساس سوزش شبیه به سوزش ناشی از تماس با گلزنه.

urushiol /u-rooˈshe-ol/

محرك اصلی توکسیک پیچک سمی و گیاهان متعدد وابسته به آن.

US

ultrasound (اولتراسوند).

USAN

United States Adopted Names، ←

USP

United States Pharmacopeia، ←

USPHS

United States Public Health Service، ←
(خدمات بهداشت عمومی ایالات متحده).

ustilaginism /usˈti-lajˈt-nizm/

اختلالی شبیه به ارگوئیسم که در اثر خوردن ذرت حاوی *Ustilago maydis* (قارچ سیاهک ذرت) ایجاد می‌شود.

uteralgia /u ˈter-al ˈjah/

hysteralgia، ←

۲. آنچه که از ادرار یا در آن تولید شده است. ● ادرارزاد.

urogram /uˈrɒ-gram/

عکس (فیلمی) که به وسیله اوروگرافی به‌دست می‌آید.

urography /u-rog ˈrah-fe/

رادیوگرافی هر بخش از دستگاه ادراری.

ascending u., cystoscopic u.

retrograde u. ←

descending u., excretion u., excretory r.,

intravenous u. انجام اوروگرافی پس از تزریق

داخل وریدی ماده حاجبی که به سرعت در ادرار دفع می‌شود.

retrograde u. انجام اوروگرافی، پس از تزریق ماده

حاجب به داخل مثانه، از راه پیشابراه. ● اورتروگرافی پس‌گرد.

urokinase (UK) /u ˈrɒ-ki ˈnas/

آنزیمی در ادرار انسان و پستانداران دیگر که به وسیله سلول‌های پارانشیم کلیه ساخته می‌شود و به عنوان فعال‌کننده پلاسمینوژن عمل می‌کند و به صورت داروی ترومبولیتیک مورد استفاده قرار می‌گیرد.

urolith /uˈrɒ-liθ/

سنگ ادراری.

urolithic، صفت.

urolithiasis /u ˈrɒ-li-thi ˈah-sɪs/

ساخته شدن

سنگ‌های ادراری و یا اختلال همراه با سنگ‌های ادراری.

urology /u-rol ˈah-jel/

رشته تخصصی پزشکی که به

سیستم ادراری مرد و زن و اعضای تناسلی مرد می‌پردازد.

urologic، **urologic**، صفت.

uronus /u-rong ˈkus/

urinoma، ←

uropathy /u-rɒp ˈah-the/

هر نوع بیماری یا تغییر مرضی دستگاه ادراری.

uropoiesis /-poi-c ˈsɪs/

تشکیل ادرار. **uropoietic**، صفت.

uroporphyria /-por-fir ˈe-ah/

پورفیری همراه با دفع بیش از حد پوروفیرین.

uroporphyrin /-por ˈfi-rin/

هر یک از چندین پورفیرینی که به وسیله اکسیداسیون پوروفیرینوژن تولید، و

در پورفیری‌های مختلف، یک یا چند نوع از آن‌ها، به مقدار زیاد

در ادرار دفع می‌شوند.

uroporphyrinogen /-por ˈfi-rin ˈo-jen/

پورفیرینوژنی که از پورفوبیلی‌نوژن ساخته می‌شود و پیش‌ساز

پوروفیرین و کوپوروفیرین است.

uroprotection /-pro-tek ˈshun/

محافظت از دستگاه ادراری به‌ویژه در برابر گروهی از مواد

شیمیایی که برای ادرار سمی هستند. **uroprotective**،

صفت.

uropsammus /-sam ˈus/

رسوب یا شن ادراری.

uroradiology /-ra ˈde-ol ˈah-jel/

uterine □ ۱۰۳۸ □ uvulopalatopharyngoplasty (UPPP)

uterine /uˈtɛr-ɪn/ مربوط به رحم.

uter(o)- جزء کلمه [L.] به معنی رحم.

uteroabdominal /uˈtɛr-o-ab-domˈɪ-nəl/

مربوط به رحم و شکم. ● رحمی شکمی.

utercervical /-sɛrˈvɪ-kəl/

مربوط به رحم و سرویکس رحم.

uterolith /uˈtɛr-o-lɪθˈ/

سنگ رحمی.

uterometer /uˈtɛr-omˈɛ-tɛr/ ابزار اندازه گیری رحم.

utero-ovarian /uˈtɛr-o-o-varˈe-o-an/

مربوط به رحم و تخمدان. ● رحمی تخمدانی.

uteropelvic /-pɛlˈvɪk/ مربوط به رحم و لگنچه یا

ارتباط دهنده این دو به یکدیگر. ● رحمی لگنچیهایی.

uteroplacental /-plah-senˈtəl/ مربوط به جفت و رحم.

● رحمی جفتی.

uterorectal /uˈtɛr-o-rɛkˈtəl/ **rectouterine.** ←

uterosacral /-saˈkrəl/ مربوط به رحم و استخوان خاجی.

● رحمی خاجی.

uterotonic /-tɒnˈɪk/ ۱. افزایش دهنده تون عضله رحمی.

۲. داروی افزایش دهنده تون عضله رحمی.

uterotubal /-tʊbˈləl/ **tubouterine.** ←

مربوط به رحم و واژن.

uterovaginal /-vajˈɪ-nəl/

● رحمی مهبل.

uterovesical /-vesˈɪ-kəl/ **vesicouterine.** ←

(جمع: uteri):

uterus /uˈtɛr-us/ [L.] عضو عضلانی توخالی پستانداران ماده که تخمک لقاح شده

به طور طبیعی در آن فرو می رود و رویان در حال رشد و جنین در

آن تغذیه می کنند و حفره آن از پایین به داخل واژن و از دو

طرف به لوله رحمی باز می شود.

رحم دوشاخه.

bicornuate u.

u.didelphys وجود دو رحم مجزا در یک فرد.

gravid u. رحم حاوی جنین در حال رشد. ● رحم حامله.

septate u. رحمی که حفره آن به وسیله یک تیه به

دو بخش تقسیم می شود.

رحم یک شاخ.

unicornuate u.

UTI urinary tract infection م: عفونت مجاری ادرار.

UTP uridine triphosphate م: اوتریکول:

utricle /uˈtri-kəl/ ۱. هر نوع کسپه کوچک. ● گوشک.

۲. قسمت بزرگتر از دو قسمت لایرنت غشایی گوش داخلی.

prostatic u., urethral u. کیسه بن بست کوچکی که در جسم پروستات قرار دارد.

utricular /uˈtrɪkˈu-tɛr/ ۱. شبیه به مثانه.

۲. مربوط به اوتریکول (گوشک).

utriculitis /uˈtrɪkˈu-liˈtɪs/ التهاب اوتریکول پروستات یا گوش.

utriculosaccular /uˈtrɪkˈu-lo-sakˈu-lɛr/ مربوط به اوتریکول و ساکول لایرنت.

utriculus /uˈtɪrkˈu-lus/ [L.]

(جمع: utriculi) ←

utride. ←

u.masculinus, u.prostaticus

prostatic utricle. ←

UV ultraviolet م: (فرانکشی)

UVA ultraviolet A م:

ultraviolet. ←

uvauri /uˈvauriˈsɛ/

یا برگ های آن که در طب و

هومیوپاتی برای التهاب مجرای ادراری مصرف می شود.

UVB ultraviolet B م:

ultraviolet. ←

UVC ultraviolet C م:

ultraviolet. ←

uvea /uˈvɛ-ah/ یووا: پرده عروقی کره چشم،

متشکل از عنبیه، جسم مرگانی و مشیمیه. **uveal.** صفت.

uveitis /uˈvɛ-ɪˈtɪs/ یووئیت: التهاب

تمام یا قسمتی از یووا. **uveitic.** صفت.

heterochromic u. **iridocyclitis.** ←

sympathetic u. **ophthalmia.** ←

uveoscleritis /uˈvɛ-o-sklɛ-riˈtɪs/ اسکلریت ناشی از گسترش یووئیت.

uviform /uˈvɪ-form/ شبیه به انگور.

uvula /uˈvi-lah/ [L.] (جمع: uvulae):

۱. توده گوشتی آویزان.

۲. **uvular.** صفت.

palatine u. برآمدگی منوری که در

گردن مثانه قرار دارد و از تلاقی رشته های عضلانی که در

پیشابراه خاتمه می یابند تشکیل می شود.

u. of cerebellum **u.vermis.** ←

توده گوشتی کوچکی که از کام

نرم، در بالای ریشه زبان آویزان می شود. ● زبان کوچک کام.

palatine u. بخشی از ورمیس (کریمه) مخچه

u.vermis که در بین پیرامید (هرم) و ندول (کره مخچه) قرار دارد.

uvulectomy /uˈvu-ekˈtəh-me/ برداشتن زبان کوچک.

uvulitis /uˈvu-liˈtɪs/ التهاب زبان کوچک.

uvulopalatopharyngoplasty (UPPP)

/uˈvu-lo-palˈah-to-fah-ringˈgo-plasˈtɛ/

نوعی عمل جراحی که بر روی بافت های نرم کام نرم و منطقه

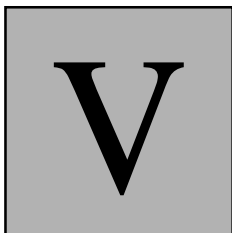
حلقی، در درمان آپنه خواب انجام می شود.

uvuloptosis /u "vu-lɒp-to "sis/

زبان کوچک شل؛ آویزان و پاندول مانند.

uvulotomy /u "vu-lɒt"äh-me/

بریدن و برداشتن زبان کوچک یا بخشی از آن.



valine (والین)، vanadium (وانادیوم) vision (دیدن)؛
v. [L.]
N: volt (ولت)؛ volume (حجم).
N: vein, vena (ورید).
رژیمی متشکل از dactinomycin, vincristine
و cyclophosphamide که در درمان سرطان به‌کار می‌رود.
۱. مربوط به واکسن یا واکسیناسیون. /vak'si-n'l/
۲. دارای اثرات پیشگیری‌کننده در هنگام استفاده از طریق
تلقیح.

vaccination /vak'sina'shun/
تزریق واکسن به بدن به منظور ایجاد ایمنی.
واکسن؛ تعلیقی از
میکروارگانیسم‌های ضعیف یا کشته شده (ویروس‌ها،
باکتری‌ها، یا ریکتزباها) یا پروتئین‌های آنتی‌ژنیک مشتق از
آن‌ها که به منظور پیشگیری، بهبود یا درمان بیماری‌های
عفونی تجویز می‌شود.
واکسن عاری از سلول که از اجزاء
آنتی‌ژنیک تصفیه شده میکروارگانیسم‌های عاری از سلول
تهیه می‌شود و خطر کمتری نسبت به فراورده‌های سلول کامل
آن‌ها دارد.
عصاره پروتئین عاری از سلول کشت‌های
باسیل سیاه زخم که به منظور ایمونیزاسیون بر علیه سیاه‌زخم
به‌کار می‌رود.
واکسن حاصل از میکروارگانیسم‌ها
یا ویروس‌های کشت داده شده تحت شرایط نامناسبی که منجر
به از دست رفتن بیماری‌زایی آن‌ها می‌شود ولی بر توانایی

القای ایمنی محافظتی آن‌ها تأثیری ندارد. ● واکسن ضعیف
شده.

واکسنی که از میکروارگانیسم‌هایی تهیه
می‌شود که به صورت تازه از ضایعه بیماری که قرار است تحت
درمان قرار گیرد جدا شده‌اند. ● واکسن خودزاد.

BCG v. فراورده‌ای که به صورت عامل ایجادکننده
ایمنی فعال بر علیه سل به‌کار می‌رود و در شیمی‌درمانی
سرطان نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد و از یک کشت خشک
شده، زنده و غیربیماری‌زای سویه Calmette-Guérin ،
متعلق به *Mycobacterium bovis* تشکیل می‌شود.

فراورده‌ای از *Vibrio cholerae* **cholera v.**
کشته شده که در ایمونیزاسیون بر علیه وبا به‌کار می‌رود.

● واکسن وبا.

**diphtheria and tetanus toxoids and pertussis
v. (DTP)** ترکیبی از توکسویدهای دifterی و کزاز
و واکسن سیاه‌سرفه که برای ایمونیزاسیون همزمان بر علیه
دifterی، کزاز و سیاه‌سرفه به‌کار می‌رود. وقتی واکسن سیاه
سرفه به شکل بدون سلول باشد ممکن است ترکیب مزبور
DTaP نامیده شود.

**diphtheria and tetanus toxoid and pertussis v.
adsorbed and Haemophilus b. conjugate v.
(HbCV)** فراورده‌ای از توکسوید دifterی و کزاز و واکسن
سیاه‌سرفه و واکسن کزاز که برای
ایمونیزاسیون همزمان بر علیه دifterی، کزاز، سیاه‌سرفه و
عفونت با هموفیلوس *انفلوانزای* نوع b به‌کار می‌رود.

haemophilus b conjugate v. (HbCV)
فراورده‌ای از پلی‌ساکاریدیکسولر هموفیلوس *انفلوانزای* که
به‌طور کووالانسی به توکسوید دifterی یا یک پروتئین
اختصاصی دifterی، مننژوکوک یا کزاز پیوند شده است و پاسخ
تلقوسیت‌های B و T را تحریک می‌کند و به عنوان عامل
ایجادکننده ایمنی در نوزادان و بچه‌های کوچک به‌کار می‌رود.
Haemophilus b polysaccharide v. (HbPV)

فراورده پلی‌ساکارید کپسولر بسیار تصفیه شده هموئیکوس آنفلوآنزای نوع b که تنها واکنش ایمنی را در نفوسیت‌های B تحریک می‌کند و به عنوان عامل ایجادکننده ایمنی در کودکان به کار می‌رود.

hepatitis A v. inactivated واکسن کامل ویروس غیرفعال شده‌ای که از سویه ضعیف شده ویروس هپاتیت A رشد داده شده در کشت سلولی به دست می‌آید.

hepatitis B v. B فراورده‌ای از آنتی‌ژن سطحی هپاتیت B (hepatitis B v. B) که از پلاسمای انسانی ناقلین هپاتیت B (hepatitis B v. inactivated) یا همانندسازی در سلول‌های مخمر به دست می‌آید که در حالت اخیر، واکسن هپاتیت B نو ترکیب نام دارد.

heterologous v. واکسنی که سبب ایجاد ایمنی محافظتی **human diploid cell v. (HDCV)** بر علیه پانوزی که در آنتی‌ژن‌های واکنش متقاطع با میکروارگانیزم‌های موجود در واکسن شراکت دارد. مثل ویروس واکسینای محافظت‌کننده در برابر آبله می‌شود.

influenza virus v. واکسن ویروس کشته شده که در ایمونیزاسیون بر علیه آنفلوآنزا به کار می‌رود. این واکسن، سه ظرفیتی است و معمولاً در دو سویه ویروس A آنفلوآنزا و یک سویه ویروس B آنفلوآنزا تشکیل می‌شود.

live v. واکسنی که از میکروارگانیزم‌ها یا ویروس‌های زنده‌ای که ضعیف شده‌اند اما خصوصیات ایمونوتیک خود را حفظ کرده‌اند تهیه می‌شود. ● واکسن زنده.

Lyme disease v. (recombinant OspA) فراورده‌ای از پروتئین A سطح خارجی (OspA)، لیپوپروتئین سطح سلول *Borrelia burgdorferi* که از طریق فناوری نو ترکیب (recombinant) تولید می‌شود و به منظور ایمونیزاسیون فعال بر علیه بیماری لایم به کار می‌رود.

measles, mumps, and rubella virus v. live ترکیبی از ویروس‌های زنده ضعیف شده سرخک، (MMR) اوریون و سرخچه که به منظور ایمونیزاسیون همزمان بر علیه سرخک، اوریون و سرخچه به کار می‌رود.

measles and rubella virus v. live ترکیبی از ویروس‌های زنده ضعیف شده سرخک و سرخچه که به منظور ایمونیزاسیون همزمان بر علیه سرخک و سرخچه به کار می‌رود.

measles virus v. live واکسن ویروسی زنده ضعیف شده که برای ایمونیزاسیون بر علیه سرخک به کار می‌رود، هر چند که عموماً به صورت ترکیب با واکسن سرخک، اوریون و سرخچه تزریق می‌شود.

meningococcal polysaccharide v. فراورده‌ای از آنتی‌ژن پلی‌ساکارید کپسولی *Neisseria meningitidis* که به منظور ایجاد ایمنی در برابر مننژیت به کار

می‌رود.

polyvalent v. واکسن زنده ضعیف شده‌ای که

mumps virus v. live به منظور ایمونیزاسیون بر علیه اوریون به کار می‌رود و معمولاً به صورت ترکیبی از واکسن سرخک، اوریون و سرخچه تزریق می‌شود.

pertussis v. فراورده‌ای از باسیل‌های کشته شده *Bordetella pertussis* (واکسن سلولی کامل) یا اجزای آنتی‌ژنیک تصفیه شده *B. pertussis* (واکسن عاری از سلول) که به منظور ایجاد ایمنی بر علیه سیاه سرفه به کار می‌رود. این واکسن عموماً در ترکیب با توکسوپیدهای دیفتیری و کزاز (DTP یا DTaP) مورد استفاده قرار می‌گیرد. ● واکسن سیاه سرفه.

plague v. فراورده‌ای از باسیل‌های کشته شده *Yersinia pestis* که به عنوان عامل ایجادکننده ایمنی فعال به کار می‌رود. ● واکسن طاعون.

pneumococcal heptavalent conjugate v. فراورده پلی‌ساکاریدهای کپسولر، متشکل از هفت سروتیپ از استرپتوکوک پنومونیا که پیش از همه از بچه‌های کوچک ایزوله می‌شود و همراه با یک محصول غیرتوکسیک توکسین دیفتیری به عنوان عامل ایجادکننده ایمنی فعال به کار می‌رود.

pneumococcal v. polyvalent فراورده تصفیه شده پلی‌ساکاریدهای کپسولر ۲۳ سروتیپ پنوموکوکی مربوط به *Streptococcus pneumoniae* که عامل ایجاد اکثر بیماری‌های پنوموکوکی هستند و به عنوان عامل ایجادکننده ایمنی فعال به کار می‌رود.

واکسن Salk: **poliovirus v. inactivated (IPV)** تعلیقی از پلی‌ویروس‌های غیرفعال شده به وسیله فرمالین که به منظور ایمونیزاسیون بر علیه پولیومیلیت به کار می‌رود.

واکسن Sabin: **poliovirus v. live oral (OPV)** فراورده‌ای شامل سه نوع پلی‌ویروس زنده ضعیف شده که به عنوان عامل ایمونیزاسیون فعال بر علیه پولیومیلیت به کار می‌رود.

واکسنی که از کشت‌ها یا آنتی‌ژن‌های **polyvalent v.** پیش از یک سویه یا گونه به دست می‌آید. ● واکسن چندظرفیتی.

purified chick embryo cell v. فراورده‌ای از ویروس‌های غیرفعال شده‌ای که در فیبروبلاست‌های جوجه رشد داده شده‌اند و به منظور ایمونیزاسیون قبل و بعد از تماس با ویروس‌های به کار می‌رود.

واکسن ویروسی غیرفعال **rabies v.** شده‌ای که به منظور ایمونیزاسیون قبل و بعد از تماس با ویروس‌های به کار می‌رود و ممکن است از ویروسی که در کشت سلولی دیپلوئید انسان (واکسن سلول دیپلوئید انسانی)

که در کشت‌های فیروپلاست جوجه رشد کرده است (*purified chick embryo cell v.*) یا در ریه جنین میمون rhesus رشد داده شده و به وسیله جذب در فسفات آلومینوم تغلیظ شده است (*adsorbed v.*) به دست آید. ● واکسن هاری. واکسن حاوی ارگانسم‌هایی **replicative v.** که قادر به تکثیر هستند، شامل باکتری‌ها و ویروس‌های زنده ضعیف شده.

واکسن ویروسی زنده که از **rotavirus v. live oral** مخلوطی از چهار نوع روتاویروس که در سلول‌های دیپلوئید جنین میمون rhesus رشد داده شده‌اند تولید می‌شود و به منظور ایمن‌سازی شیرخواران بر علیه گاستروآرتریت روتاویروسی به کار می‌رود.

تربیتی از ویروس **rubella and mumps virus v. live** زنده ضعیف شده سرخچه و ویروس زنده اوریون که به منظور ایمن‌سازی همزمان بر علیه سرخچه و اوریون به کار می‌رود.

واکسن ویروسی زنده **rubella virus v. live** ضعیف شده‌ای که به منظور ایمن‌سازی بر علیه سرخچه به کار می‌رود. معمولاً به کودکان واکسن مرکب **measles-mumps-rubella (MMR)** (سرخک، اوریون، سرخچه) تزریق می‌شود.

واکسن ساین: ● **Sabin v. poliovirus v. live oral** واکسن سالک: ● **Salk v. poliovirus v. inactivated** واکسنی که از زیرواحدهای اختصاصی پروتئین **subunit v.** ویروس ساخته شده و در نتیجه خطر عوارض جانبی آن کمتر از واکسن‌های کامل ویروسی است.

هر یک از چند فراورده **salmonellae** که برای **typhoid v.** ایمونیزاسیون بر علیه تب تیفوئید به کار می‌روند و عبارتند از: واکسن تزریقی باکتری‌های غیرفعال شده با حرارت و فنول، واکسن زنده خوراکی حاصل از سویه ضعیف شده Ty21a و یک واکسن تزریقی که از پلی‌ساکارید کپسولر Vi تیفوئید تهیه می‌شود.

فراورده‌ای از هریس ویروس **varicella virus v. live** ۳ انسانی زنده ضعیف شده ویروس واریسلا - زوستر که به منظور ایجاد و ایمنی بر علیه آبله مرغان و هریس زوستر (زونا) به کار می‌رود.

فراورده‌ای از ویروس ضعیف شده **yellow fever v.** تب زرد که به منظور ایمن‌سازی بر علیه تب زرد به کار می‌رود.

vacuolar /vak'ü-o'lar/

حاوی واکوئل (حفره) یا دارای ماهیت حفره‌ای.

vacuolated /vak'ü-o-l'al 'ed/

حاوی واکوئل (حفره).

vacuolation /vak'ü-o-la'shun/

فرایند تشکیل حفره. اختلال یا وضعیت حفره‌دار شدن.

vacuole /vak'ü-öl/

واکوئل: فضا یا حفره‌ای در پروتوپلاسم سلول.

فضای عاری از هوا یا گاز‌های **vacuum** /vak'üm/ [L.] دیگر؛ فضایی که هوای آن تخلیه شده است. ● خلاء.

VAD ventricular assist device
م: (آبشار کمک بطنی).

vagal /va'gal/

وابسته به عصب واگ.

vagina /vah-'ji-'nah/ [L.]

(vaginae: جمع):

۱. غلاف یا ساختار غلاف مانند.

۲. مجرای در جنس مؤنث که از ولو تا سرویکس رحم ادامه دارد و در هنگام مقاربت، پنیس در آن قرار می‌گیرد.

● مهبل. **vaginal** (مهبل)، صفت.

vaginate /vaj'i-nat/

آنچه که در یک غلاف محصور شده است.

vaginectomy /vaj'i-nek'tah-me/

برداشتن واژن.

vaginismus /vaj'i-niz'mus/

اسپاسم در ذک واژن، در اثر انقباض غیرارادی عضله که معمولاً به جدی شدید است که از مقاربت جلوگیری می‌کند و ممکن است عامل آن عضوی یا روانی باشد.

vaginitis /vaj'i-ni'tis/

واژینیت:

۱. التهاب واژن.

۲. التهاب یک غلاف.

adhesive v. شکلی از واژینیت آتروفیک

که با تشکیل آروزیون‌های سطحی که اغلب به سطوح مقابل می‌چسبند و باعث انسداد مجرای واژن می‌شوند همراه است.

● واژینیت چسبنده.

atrophic v. واژینیت آتروفیک: واژینیت همراه با آتروفی

بافت که در زنان پائسه و نرم‌وارد کمبود استروژن ایجاد می‌شود.

candidal v. vulvovaginal candidiasis. ←

desquamative inflammatory v.

واژینیت شبیه به واژینیت آتروفیک با این تفاوت که در زنان دارای سطوح طبیعی استروژن ایجاد می‌شود.

emphysematous v. التهاب واژن و سرویکس مجاور که

با ضایعات کیست مانند متعدد پر از گاز و بدون علامت مشخص می‌شود.

senile v. atrophic v. ←

vaginoabdominal /vaj'i-no-ab-dom'i-nal/

مربوط به واژن و شکم. ● شکمی مهبل.

vaginocele /vaj'i-no-s'el/

۱. فتق مهبل.

۲. افتادگی (پرولاپس) واژن.

vaginodynia /vaj'i-no-din'è-ah/

درد مهبل.

vaginofixation /-fik-sa'shun/

بخیه زدن واژن به دیواره شکم.

vaginolabial /-la'be-al/

مربوط به واژن و لایب.

vaginomycosis /-mi-'ko-'sis/

هر نوع بیماری قارچی واژن.

vaginopathy /vaj "i-nop"ah-the/ هر نوع بیماری واژن.
vaginoperineal /vaj "i-no-per "i-ne"al/ مربوط به واژن و پرینه.

vaginoperineorrhaphy /-per "i-ne-or"ah-fe/ ترمیم واژن و پرینه به وسیله بخیه زدن.

vaginoperineotomy /-per "i-ne-ot"ah-me/ برش پاراواژینال.

vaginoperitoneal /-per "i-to-ne"al/ مربوط به واژن و صفاق.

vaginopexy /vah-ji"no-pek "se/

← **vaginofixation.**

vaginoplasty /-plas "te/ جراحی پلاستیک واژن.

vaginoscope /vaj"i-no-sk op/ ← **colposcope.**

vaginotomy /vaj "i-not"ah-me/ ← **colpotomy.**

vaginovescical /vaj "i-no-ves"i-k'l/

← **vesicovaginal.**

vagitus /vah-ji"tus/ [L.] گریهٔ نوزاد.

v. uterinus گریهٔ جنین در داخل رحم.

vagolysis /va-gol"i-sis/ واگولیز؛

از بین بردن عصب واگ به وسیله جراحی.

vagolytic /va "go-li"i"ik/

۱. مربوط به واگولیز یا ناشی از آن.

۲. اثری شبیه به اثر ناشی از قطع ایмпالس‌هایی که به وسیلهٔ

عصب واگ انتقال می‌یابند.

vagomimetic /-mi-met"ik/

دارای اثری شبیه به اثر ناشی از تحریک عصب واگ.

vagotomy /va-got"ah-me/ قطع ایмпالس‌هایی

که به وسیله عصب یا اعصاب واگ انتقال می‌یابند.

highly selective v. قطع کردن انحصاری رشته‌هایی

از عصب واگ که به غدد ترشح‌کننده اسید معده عصب می‌دهند.

در این نوع واگوتومی، شاخه‌های آترومعده و نیز شاخه‌های

کبدی و سلیاک حفظ می‌شوند.

medical v. واگوتومی به وسیله تجویز داروهای

مناسب. ● واگوتومی طبی.

parietal cell v. قطع کردن انتخابی رشته‌هایی

از عصب واگ که به دو سوم پروگزیمال معده (ناحیه پاریتال)

عصب دهی می‌کنند، به منظور درمان زخم دوازدهه.

selective v. قطع کردن رشته‌های عصب واگ معده،

همراه با حفظ شاخه‌های کبدی و سلیاک آن. ● واگوتومی

انتخابی.

truncal v. قطع کردن دو تنهٔ اصلی عصب واگ شکم.

vagotonia /va "go-to"ne-ah/ تحریک‌پذیری بیش از

حد عصب واگ به ویژه در ارتباط با اثرات پاراسمپاتیک آن بر

اعضای بدن که منجر به ناپایداری واژوموتور، تریق، بیوس و

اسپاسم‌های حرکتی غیرارادی همراه با درد می‌شود.

vagotonic، صفت.

vagotropic /va "go-trop"ik/ دارای اثر بر عصب واگ

vagovagal /-va"gal/ ناشی از ایмпالس‌های

آوران و وایران که در عصب واگ ایجاد می‌شوند.

vagus /va"gu:s/ [L.] واگ: (جمع: vagi)، عصب واگ؛

[«کسی که می‌داند»: Sanskrit] **vaidya** /vidyah/

دراپورو تا (← **ayurveda**) به معنی پزشک است.

Val Valine (والین) م:

به جدول اعصاب مراجعه کنید.

۱. **valence** /va"lens/ عدد مثبتی که تعداد پیوندهایی

را که هر اتم از یک عنصر در یک ترکیب شیمیایی برقرار

می‌کند نشان می‌دهد. امروزه «عدد اکسیداسیون» جانشین

این واژه شده است ولی هنوز در مورد: (الف) تعداد

پیوندهای کووالانسی تشکیل شده به وسیله یک اتم در

یک ترکیب کووالانسی، یا (ب) بار (شارژ) یک مولکول یک

یا چند اتمی به کار می‌رود. ● ظرفیت.

۲. در ایمپونولوژی، به تعداد جایگاه‌های پیوند آنتی‌ژنی که

تحت تملک مولکول آنتی‌بادی قرار گرفته است، گفته

می‌شود.

۱. گیاهی از جنس **valerian** /vah-l"er"e-an/

Valeriana.

۲. ریشه‌ها، ریزوم و ساقه‌های رونده **officinalis** که ضد

اسپاسم و سباتیو هستند و برای درمان عصبانیت و بی‌خوابی به کار

می‌رود.

valgus /val"gu:s/ [L.] والگوس؛ خمیدگی به سمت خارج؛

چرخش؛ بر تغییر شکلی دلالت دارد که در آن زاویه‌دار شدن، به

قسمت دور از خط میانی بدن صورت می‌گیرد (مثل talipes

valgus). اغلب معنی والگوس و واروس برعکس همدیگر

است.

valine (Val,V) /va"l"en/ والین؛ نوعی اسیدآمین

طبیعی ضروری برای متابولیسم انسان. ن: Val و V

← **valinemia** /val "i-ne"me-ah/ **hypervalinemia.**

vallate /val"al/ دارای چتر باله؛ شبیه به فنجان.

vallecula /vah-l"ek"u-lah/ [L.] (جمع: valleculeae).

فرورفتگی یا شیار **vallecular**، صفت.

v.cerebelli

شکافی طولی بر روی منخچه تختانی که بصل‌النخاع در آن

واقع است.

v.unguis شیار ماتریکس ناخن.

valproate /val-pro"at/ نمک اسیدوالپروئیک،

نمک سدیم اسیدمیزور از همان مصارف اسید بر خور دار است.

value /val"iu/ میزان ارزش، کارایی،

فعالیت یا تراکم چیزی. ● ارزش.

در رکتوم که معمولاً سه عدد هستند.

ileocecal v., ileocolic v. دریچه‌ای که منفذ بین ایلئوم و سکوم را موردمحایت قرار می‌دهد.

mitral v. دریچهٔ میترال؛ دریچه‌ای که بین دهلیز و بطن چپ قرار دارد و معمولاً دارای دو «لت» (لت قدیمی و لت خلفی) است. ● دریچه دو «لتی».

pulmonary v. دریچه‌ای که در محل ورود تنهٔ شریان ریوی در بطن راست قرار دارد.

pyloric v. چین برجسته غشای مخاطی در محل سوراخ پیلوریک معده.

semilunar v. دریچه‌ای که لت‌های نیمه هلالی دارد. یعنی دریچهٔ آئورت و دریچه پولمونر. گاهی برای مشخص کردن لت‌های نیمه هلالی این دریچه‌ها به کار می‌رود.

thebesian v. coronary v. ← نوعی دریچهٔ مصنوعی قلب که دارای یک **tilting disk v.** حلقه و یک محفظه دریچه حاوی یک دیسک معلق است که در بین دو وضعیت باز و بسته نوسان می‌کند.

tricuspid v. دریچهٔ تریکوسپید؛ دریچه‌ای که در محل منفذ میان دهلیز و بطن راست قرار دارد. ● دریچه سه «لتی».

ureteral v. چین عرضی مادرزادی که در میان مجرای حالب قرار دارد و از مخاط اضافه‌ای که به وسیله رشته‌های عضلانی حلقوی به حالت برجسته درآمده تشکیل شده است. این چین معمولاً با گذشت زمان محو می‌شود ولی به‌ندرت ممکن است باعث انسداد ادراری شود. ● دریچه حالبی.

valvotomy /val-vot-'ah-mel/ برش دریچه.

valvula /val'vu-lah/ [L.]: **valvule**: (valvulae: (جمع: دریچهٔ کوچک. پیش از این برای نامیدن هر نوع دریچه به کار می‌رفت ولی امروزه به برخی دریچه‌های کوچک و لت‌های دریچه‌های قلبی محدود می‌شود.

valvular /val'va-ler/ مربوط به دریچه، موثر بر دریچه یا دارای ماهیت دریچه‌ای.

valvule /val'vul/ **valvula. ←** **valvulitis** /val-vu-li'tis/ التهاب یک دریچه، به ویژه دریچهٔ قلبی.

valvuloplasty /val'vu-lo-plas 'te/ ترمیم دریچه، به ویژه دریچهٔ قلبی به وسیله عمل جراحی پلاستیک.

balloon v. متسع کردن یک دریچهٔ تنگ قلبی به وسیله کانتی که در نوک آن بالونی قرار دارد. این کانتی به داخل دریچه فرستاده و سپس در آن محل باد می‌شود.

valvulotome /-tom/ ابزار برای برش دریچه.

vanadium (V) /vah-na'de-um/ وادادیوم؛ عنصر شیمیایی به عدد اتمی ۲۳؛ نمک‌های این عنصر در درمان بیماری‌های مختلف به کار می‌رود. جذب ترکیبات این عنصر، معمولاً از طریق ریه، باعث ایجاد مسمومیت مزمن می‌شود که

normal v's محدوده غلظت مواد خاصی که در بافت‌ها و ترشحات طبیعی و سالم یافت می‌شوند. ارزش‌ها (مقادیر) طبیعی.

P v. pv. احتمال به دست آوردن نتایجهای شانس. حداقل به همان میزانی که براساس شواهد به دست آمده است. حتی وقتی فرضیه null واقعیت داشته باشد و تفاوت واقعی موجود نباشد؛ چنانچه این میزان کمتر از ۰/۰۵ یا مساوی با آن باشد معمولاً نتایج نمونه از نظر آماری مهم فرض می‌شوند و فرضیه null رد می‌شود.

reference v's مجموعه‌ای از ارزش‌های یک کمیت اندازه‌گیری شده در آزمایشگاه بالینی که جمعیت خاصی را در تحت شرایط مشخص سلامتی نشان می‌دهد. ● ارزش‌های (مقادیر) مرجع.

valva /val'va/ [L.]: (جمع: valvac): **valve. ←**

valve /valv/ چین غشایی موجود در یک مجرا یا گذرگاه که مانع برگشت جریان موادی که از آن عبور می‌کند می‌شود. ● دریچه.

aortic v. دریچه‌ای که در محل ورود آئورت از بطن چپ قرار دارد.

artificial cardiac v. جایگزین مکانیکی یا ساخته شده از بافت برای دریچه قلب.

atrioventricular v's دریچه‌هایی که بین دهلیز و بطن راست (دریچهٔ تریکوسپید) و دهلیز چپ و بطن چپ (دریچهٔ میترال) قرار دارند.

Béraud's v. چین غشای مخاطی که گاهی در شروع مجرای نازولاکریمال قرار دارد.

bicuspid v. دریچهٔ دو لتی؛ دریچهٔ میترال.

bileaflet v. دریچهٔ مصنوعی قلب متشکل از یک حلقهٔ منور که دو دیسک نیمه حلقوی به آن متصل شده‌اند و به منظور تنظیم جریان خون باز و بسته می‌شوند.

biprosthetic v. نوعی دریچه مصنوعی قلب که از بافت بیولوژیک (معمولاً بافت خوک) تشکیل می‌شود.

caged-ball v. دریچهٔ مصنوعی قلب شامل یک حلقه متصل به قفسی متشکل از میله‌های منحنی و یک توپ شناور آزاد.

cardiac v's دریچه‌هایی که جریان خون از قلب و به آن را کنترل می‌کنند.

coronary v. دریچه‌ای که در محل ورود سینوس کرونر به داخل دهلیز راست قرار دارد.

flail mitral v. دریچهٔ قلبی که یکی از لت‌های آن، پشتیبان طبیعی خود را از دست داده است (مثلاً در اثر پارگی شدن کوردانتندیا) و در جریان خون حالت مرتعش و لرزان دارد.

Houston's v's چین‌های عرضی دائمی موجود

علائم آن عبارتند از تحریک دستگاه تنفسی، پنومونیت، کتزنکیویت و آمی، به جدول عناصر مراجعه کنید.

vanilism /vah-nil 'izm/ زکام و احساس کسالت

که در افرادی که با واینل خام سروکار دارند، ایجاد می‌شود و عامل آن، مایت *Acarus siro* است.

vanillylmandelic acid /vah-nil 'il-man-del 'ik/ محصول دفعی کاتکولامین‌ها که اندازه‌گیری

مقادیر ادراری آن در بیمه‌ریایی فتوکروموسیتوم به کار می‌رود.

علامت اختصاری: VMA

vapor /va'por/ [L.] (جمع: vapores و vapors): بخار، گاز، یا یازدم.

۱. بخار، گاز، یا یازدم.

۲. پراکنندگی ماده‌ای که در حالت طبیعی مایع یا جامد است، در اتمسفر.

۱. تبدیل جامد یا **vaporization** /va 'por-i-za 'shun/ مایع به بخار، بدون تغییر شیمیایی. ← **nebulization**.

۲. تقطیر. ← **distillation**.

variable /var'e-ah-b'l/

۱. آنچه از زمانی تا زمان دیگر تغییر می‌کند.

۲. در ریاضی، به نمادی گفته می‌شود که عدد اختیاری یا عنصری اختیاری از یک مجموعه را نشان می‌دهد.

● متغیر.

variance /var'e-ans/ میزان تغییری که به وسیله مجموعه‌ای از مشاهدات نشان داده می‌شود؛ میانگین مجذور انحرافات از مقدار متوسط که عبارت است از مجذور انحراف استاندارد. ● تغییر، تغییرپذیری.

۱. چیزی که از نظر بعضی خصوصیات **variant** /var'e-ant/ با گروهی که به آن تعلق دارد متفاوت است و یا:

۲. آنچه که چنین تغییری را نشان می‌دهد. ● گوناگون، متفاوت، گونه، دیس، صورت، شکل.

عمل یا فرایند تغییر: در **variation** /var 'e-a 'shun/ ژنتیک به انحراف در خصوصیات یک فرد از گروهی که به آن تعلق دارد یا انحراف خصوصیات فرزند از خصوصیات والدین گفته می‌شود. ● گوناگونی، ناهمگونی، تنوع.

مکانیسمی که به وسیله آن، انگل‌ها **antigenic v.** می‌توانند از طریق تعدیل و یا تغییر کامل آنتی‌ژن‌های سطحی خود، از نظارت ایمنی میزبان بگریزند.

دامنه خصوصیات یک گونه **microbial v.** که در شناسایی و تمایز آن به کار می‌رود.

تمامی تغییراتی که به **phenotypic v.** هر دلیل در یک خصوصیت دیده می‌شوند.

۱. تشکیل واریس. **varication** /var 'i-ka 'shun/

← (۱) **varicosity**

variceal /var 'i-se 'al/ **varicose** ←

varicella /var 'i-sel 'ah/ [L.] آبله مرغان.

Varicellovirus /var 'i-sel 'o-vi 'rus/ وپروس واریسلا (آبله‌مرغان) و وپروس‌های شبیه هاری کاذب؛ جنسی از وپروس‌های زیر خانواده آلفا هریس ویرینا (خانواده هریس ویرینا). شامل هریس وپروس ۳ انسانی، وپروس هاری کاذب و هریس وپروس‌های گاوی و اسبی.

varicelliform /var 'i-sel 'i-form/ شبیه به واریسلا (آبله‌مرغان).

varices /var 'i-sez/ [L.] **varix** جمع

variciform /vah-ris 'i-form/ **varicose** ← جزء کلمه [L.] واریس؛ متورم.

varic(o)-

varicoblepharon /var 'i-ko-ble 'ah-ron/ تورم واریسی پلک.

varicocele /var 'i-ko-se 'el/ واریسی شدن شبکه پامپینفرم طناب اسپرماتیک که منجر به تورم اسکروتوم شبیه به «کیسه پر از کرم» می‌شود، یا:

۲. بروز وضعیت مشابه در زنان، به صورت واریسی شدن وریدهای رباط پهن رحم.

varicocelelectomy /var 'i-ko-se-ek 'ah-me/ بستن و برداشتن واریکوسل.

varicography /var 'i-kog 'rah-fe/ دیدن وریدهای واریسی با اشعه X.

varicomphalus /var 'i-kom 'tah-lus/ تومور واریسی ناف.

varicophlebitis /var 'i-ko-flê-bi 'tis/ التهاب وریدهای واریسی.

varicose /var 'i-kos/ واریسی یا به شکل واریس؛ دارای ماهیت واریسی یا مربوط به واریس؛ آنچه که به طور غیرطبیعی و دائمی دچار اتساع شده است.

۱. کیفیت واریسی بودن.

۲. واریس.

۳. ورید واریسی.

varicotomy /var 'i-kot 'ah-me/ برداشتن یک واریس یا ورید واریسی.

varicula /vah-rik 'u-lah/ واریس ملتحمه.

variegate /var'e-i-gal /

۱. آنچه که با تنوع و گوناگونی خود مشخص می‌شود. ● متنوع، گوناگون، رنگارنگ.

۲. دارای نقطه‌های لکه لکه یا خطوط رنگارنگ.

variety /vah-ri 'ê-te/ وارینه؛ در تاکسونومی (رده‌بندی) به زیرطبقه‌ای از یک گونه اطلاق می‌شود. ● تنوع، گوناگونی، نوع، قسم.

آبله.

variola /vah-ri 'o-lah/ **variolar**، **variolar**، **variolar** صفت.

variolate /var'c-o-l'at/

۱. دلرای ماهیت یا ظاهر آبله.
۲. تلقیح وپروس آبله.

varioliform /var'c-o-li-form/

شبهه آبله.

varix /var'iks/ [L.]

واریس؛ (جمع: varices)

ورید، شریان یا رگ لنفاوی بزرگ و پیچ و خم‌دار شده.

aneurysmal v., **aneurysmoid v.**

رگی که به‌طور واضح متسع و پیچ‌وخم‌دار شده است.

arterial v.

آنوریسم خوشه‌ای شکل یا شریان واریسی.

esophageal v.

واریسی‌شدن شاخه‌های ورید آزیگوس که در اثر هیپرتانسیون پورت، در میروز کیدی، یا شاخه‌های ورید باب انتهایی مری آناستوموز می‌کنند.

lymph v., **v. lymphaticus**

تورم نرم و لوبوله‌گره لنفاوی، در اثر اسناد عروق لنفاوی.

varolian /vah-ro'le-an/

مربوط به یونز.

varus /var'us/ [L.]

واروس؛ خمیدگی به سمت داخل؛

بر تغییر شکلی دلالت دارد که در آن زاویه‌دار شدن، به طرف خط میانی بدن صورت می‌گیرد (مثل varus (talipes اغلب

معنی واروس و وانگوس برعکس همدیگر است.

vas /vas/ [L.]

(جمع: vasa): رگ.

vasal. صفت.

v. aberrans

۱. لوله بن‌بستی که گاهی به ابیدیدیم متصل است؛ لوله مزوفریک باقی‌مانده.

۲. هر نوع رگ غیرمعمول یا ناهنجار.

vasa afferentia

رگ‌هایی که مایع را به یک ساختمان یا بخش منتقل می‌کنند.

vasa brevia

شریان‌های مبدای کوتاه.

v.capillare

مویرگ.

v.deferens ductus deferens. ←

مجرای وایران؛

vasa efferentia

رگ‌هایی که مایع را از

یک ساختمان یا بخش دور می‌کنند. ● رگ وایران، رگ بزرند.

vasa lymphatica

رگ‌های لنفاوی.

vasa praevia

نمایان شدن عروق خونی بندناف

در محل ورودشان به جفت، در جلوی سر جنین، در حین زایمان.

vasa recta renis

آرتریول‌های مستقیم کلیه؛

به جدول شریان‌ها مراجعه کنید. ● راست رگ کلیه.

vasa vasorum

شریان‌های تغذیه‌ای کوچک و وریدهای

موجود در دیواره عروق خونی بزرگ‌تر. ● رگ رگ‌ها.

vasa vorticosa

وریدهای مارپیچی (حلقوی).

vascular /vas'ku-ler/

۱. مربوط به عروق، به ویژه عروق خونی. ● عروقی.
۲. نشان‌دهنده تغذیه خونی فراوان. ● پرعروق.

vascularization /vas'ku-ler-i-za'shun/

۱. فرایند عروقی‌شدن.

angiogenesis. ←

۲. ایجاد عروق در یک بافت به وسیله عمل جراحی.
۳. ● رگ‌سازی.

vasculature /vas'ku-lah-chur/

۱. سیستم در گردش. ● سازمان عروقی.

۲. هر بخش از سیستم در گردش.

vasculitis /vas'ku-li'tis/

التهاب رگ خونی باالفاوی.

vasculitic. صفت.

systemic necrotizing v.

هر کدام از یک گروه اختلالات که با التهاب و نکروز دیواره رگ‌های خونی مشخص می‌شوند.

vasculogenesis /vas'ku-lo-jen'è-sis/

← **angiogenesis.**

vasculogenic /vas'ku-lo-jen'ik/

← **angiogenic** (۱)

vasculopathy /vas'ku-lop'ah-the/

هر نوع بیماری رگ‌های خونی.

vasectomy /vah-sek'tah-mel/

واژکتومی؛

برداشتن مجرای وایران (واژدفران) یا بخشی از آن.

vasiform /vas'i-form/

شبهه به رگ.

vasitis /vah-si'tis/

← **deferentitis.**

vas(o)-

جزء کلمه [L.] به معنی رگ؛ مجرا.

vasoactive /vas'o-, va'zo-ak'tiv/

وارواکتیو؛

ماده‌ای شیمیایی که بر قطر رگ‌های خونی تأثیر می‌گذارد.

● محرک رگی، مؤثر بر عروق، فعال‌کننده عروق.

vasoconstriction /-kon-strik'shun/

کاهش قطر رگ‌های خونی.

vasoconstrictive (تنگ‌کننده رگ)، صفت.

vasoconstrictor /-kon-strik'ter/

۱. تنگ‌کننده رگ‌های خونی.

۲. عصب یا عاملی که باعث تنگ شدن رگ‌های خونی می‌شود.

vasodepression /-de-presh'un/

کاهش مقاومت عروقی همراه با هیپوتانسیون.

vasodepressor /-de-pres'or/

۱. دلرای اثر پایین

آوردنده فشار خون. از طریق کاهش مقاومت محیطی.

۲. عاملی که باعث کاهش مقاومت رگ‌ها و در نتیجه کاهش فشار خون می‌شود.

vasodilatation /-di'lah-ta'shun/

← **vasodilation.**

vasodilation /-di-la'shun/

۱. افزایش در قطر رگ‌های خونی.

۲. وضعیت افزایش قطر رگ‌های خونی. **vasodilative**.
صفت.

vasodilator /-di-lə'ter/

۱. گشادکننده رگ‌های خونی.
۲. عصب یا عاملی که باعث گشاد شدن رگ‌های خونی می‌شود.

vasoepididymography /-ep "i-did "i-mog"/

rah-fe/

رادیوگرافی وازدفران و اپیدیدیم پس از تزریق ماده حاجب.
vasoepididymostomy /-ep "i-did "i-mos"/
təh-me/ آنستوموز وازدفران و اپیدیدیم.

vasoformative /-for'mah-tiv/ **angiogenic** (۱) ←

vasoganglion /-gang'gle-on/

گانگلیون یا شبکه عروقی.
آنچه که از رگ‌های خونی منشاء می‌گیرد.
vasography /-vas-og'trah-fe/ **angiography**. ←

vasohypertonic /vas "o-, va "zo-hi "per-ton 'ik/

vasoconstrictor (۱) ←

vasohypotonic /-hi "po-ton 'ik/

vasodilator (۱) ←

vasoinhibitor /-i-n-hib 'tē-ter/

عاملی که اعصاب وازوموتور را مهار می‌کند. **vasoinhibitory**. صفت.

vasoligation /-li-gə'shun/

بستن وازدفران.

vasomotor /-mo'tor/

وازموتور؛
۱. موثر بر قطر رگ‌های خونی.

۲. عامل (دارو) یا عصب موثر بر قطر رگ‌های خونی.

vasoneuropathy /-nōō-rop 'ah-the/

وضعیت ناشی از مجموعه نقص عروقی و عصبی.

vasoneurosis /-noo-ro 'sē's/

angioneuropathy. ←

vasoocclusion /-ō-kl oo'zhun/

انسداد یک یا چند رگ خونی. **vasoocclusive**. صفت.

vasoparesis /-pah-re 'si's/

قلع نسبی اعصاب وازوموتور.

vasopermeability /-per "me-ah-bil 'tē-te/

میزان نفوذپذیر بودن یک رگ خونی.

vasopressin /-pres'in/

وازوپرسین؛ هورمونی که به وسیله سلول‌های هسته هیپوتالاموس ترشح و به منظور آزاد

شدن در مواقع لزوم، در هیپوفیز خلفی ذخیره می‌شود؛ این

هورمون باعث تنگی رگ‌های خونی، افزایش فشار خون و

پریستالتیس می‌شود و تا حدودی بر رحم تأثیر می‌گذارد. بر

جذب آب به وسیله لوله‌های کلیوی اثر می‌کند و منجر به تقلیل

ادرار می‌شود. در اکثر پستانداران از جمله انسان، به شکل

آرژینین وجود دارد که فرآورده صنعتی آن به عنوان

آنتی‌دیورتیک (ضدادرار) به کار می‌رود و در تست‌های عملکرد هیپوتالاموس - نوروهیپوفیز - کلیه در تشخیص دیابت بیمزه مرکزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. فرآورده دارویی صنعتی آن لیپرسین نام دارد.

vasopressor /-pres'er/

۱. تحریک‌کننده انقباض بافت عضلانی مویرگ‌ها و

شریان‌ها.

۲. عامل (داروی) تنگ‌کننده رگ‌ها.

vasoreflex /-re'tleks/

رفلکس موثر بر رگ خونی.

vasorelaxation /-re 'lak-sə'shun/

کاهش فشار عروقی.

vasosection /vas "o-, va "zo-sek'shun/

قطع کردن یک یا چند رگ.

vasosensory /-sen'sor-e/

رشته‌های حسی عروق.

vasospasm /vas'ō-spəzm/

angiospasm. ←

اسپاسم رگ‌های خونی که باعث تنگی آن‌ها می‌شود.

vasospastic. صفت.

vasostimulant /va "zo-vas "o-stim 'u-lant/

تحریک‌کننده عملکرد وازوموتور.

vasostomy /vah-sos'tah-me/

۱. ایجاد یک منفذ به داخل وازدفران، به وسیله عمل جراحی.

۲. **vasotomy**. ←

vasotomy /vah-sot'tah-me/

بریدن وازدفران.

vasotonia /vas "o-to'ne-ah/

تون یا کشش رگ‌ها.

vasotonic. صفت.

vasotrophic /-tro'fik/

مربوط به تغذیه رگ‌های خونی.

vasotropic /-trop'ik/

متماثل به اثر بر رگ‌های خونی.

vasovagal /-va'gal/

attack. ← واکی؛

vasovasostomy /-vah-sos'tah-me/

آناستوموز انتهای وازدفران قطع شده.

vasovesiculectomy /-və-sik "u-lek'tah-me/

برداشتن وازدفران و وزیکول‌های سمینال (کیسه‌های منوی).

vastu /vəhs'too/ [Sanskrit]

سیستم سنتی

هندی طراحی فضا که هدف از آن بهبود سلامت با استفاده از

هماهنگ‌سازی ساختمان‌ها با نیروهای طبیعی است.

vastus /vas'tus/ [L.]

بزرگ؛

در مورد توصیف ماهیچه‌ها به کار می‌رود.

vata /vah'tah/ [Sanskrit]

دراپورو

(← **ayurveda**) به یکی از سه دوشا (← **dosha**) گفته

می‌شود که از تقطیر عناصر هوا و فضا به دست می‌آید و اساس

انرژی کینتیک بدن است و با دستگاه عصبی و گردش خون،

حرکت و آسیب‌شناسی ارتباط دارد و از راه مدفوع دفع می‌شود.

م: **vital capacity** (ظرفیت حیاتی).

VC

م: **vectrocardiogram**

VCG

VD venereal disease (بیماری مقاربتی): م

VDH valvular disease of the heart (بیماری دریچهای قلب): م

VDRL Venereal Disease Research Laboratory: م

vection /vekˈʃun/ انتقال ژرم‌های بیماری‌زا از فرد آلوده به فرد سالم.

vector /vekˈtɜr/ ۱. ناقل، به ویژه حیوان انتقال دهنده عامل عفونی از یک میزبان به میزبان دیگر (معمولاً حیوان انتقال دهنده، از بندپایان است).

۲. کروموزوم ویروسی یا پلاسمیدی که قطعاتی از DNA بیگانه به ژنوم آن، داخل شده است و در کلونینگ DNA، به منظور ناقل کردن DNA بیگانه به سلول میزبان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۳. کمیت دارای دامنه و جهت (مثبت یا منفی). ● ژردار. **vectorial** صفت.

biological v. نوعی ناقل بندپا که در بدن آن ارگانیسم‌های ایجادکننده عفونت قبل از آن که تبدیل به عامل عفونت‌زا برای میزبان شوند، تکامل یا تکثیر می‌یابند. ● ناقل زیستی (بیولوژیک).

mechanical v. ناقل مکانیکی؛ نوعی ناقل بندپا که ارگانیسم عفونت‌زا را از یک میزبان به میزبان دیگر انتقال می‌دهد اما برای چرخه زندگی انگل ضروری نیست.

vectorcardiogram (VCG) /vekˈtɜr-kahrˈde-o-gram/ نگاره‌ای از حلقه تشکیل شده بر روی اوسیلوسکوپ، در وکتورگرافی که معمولاً این نگاره، به صورت عکس (فتوگراف) است.

vectorcardiography /-kahrˈde-ogˈrah-fe/ ثبت جهت و دامنه (بردار) نیروهای مولد جریان لحظه به لحظه قلب در طول یک سیکل کامل که معمولاً از طریق تشکیل یک نمودار حلقوی بر روی اوسیلوسکوپ (نوسان‌نما) انجام می‌شود. **vectorcardiographic** صفت.

VEE Venezuelan equine encephalomyelitis: م (آسفالومیلیت اسبی ونزوئلایی).

vegan /veˈɡan, vejˈan/ گیاهخواری که هیچ یک از غذاهای دارای منشاء حیوانی در رژیم غذایی وی وجود ندارد.

vegetal /vejˈɛ-təl/ ← (۱، ۲، ۳) **vegetative** /vejˈɛ-tarˈcɔn-/ ۱. فردی که در رژیم غذایی او، بعضی یا همه مواد غذایی دارای منشاء حیوانی وجود ندارند و قسمت عمده یا همه

غذای وی از منابع گیاهی تأمین می‌شود. ● گیاهخوار.

۲. مربوط به گیاهخواری. **vegetation** /vejˈɛ-taˈʃun/ وزتاسیون؛

هر نوع تنوع پلاسم یا رشد قارچی شبیه به گیاه؛ رشد انبوه قارچ مانند بافت پاتولوژیک. ● جوانه.

زائده‌های کوچک، استرلی، ژگیلی **marantic v's** و فیبری که در دریچه‌های سمت چپ قلب، در آندوکاردیت ترومبوتیک غیرباکتریال (marantic) ایجاد می‌شوند.

vegetative /vejˈɛ-taˈti v/ ۱. مربوط به گیاهان، از گیاهان و یا مشخص‌کننده آن‌ها.

۲. مربوط به رشد و تغذیه.

۳. مربوط به تولیدمثل غیرجنسی، مثلاً از طریق جوانه زدن یا تقسیم دوتایی.

۴. عملکرد غیرارادی یا ناخودآگاه. ● نباتی.

۵. استراحت؛ بخشی از چرخه سلولی که در خلال آن، سلول قابلیت تکثیر ندارد.

VEGF vascular endothelial growth factor: م (عامل رشد اندوتلیال عروقی).

vehicle /veˈɪ-kəl/ ناقل.

۱. ساختار پوشاننده. ● نقاب، پوشش، پرده. **veil** /vāɪ/ ۲. پرده جنین یا قطعاتی از کیسه آمیون که گاهی صورت نوزاد را می‌پوشاند.

جنسی از **Veillonella** /vaˈyon-elˈah/ باکتری‌های گرم منفی خانواده Veillonellaceae که به صورت انگل‌های غیربیماری‌زا در دهان، روده‌ها و دستگاه

ادراری تناسلی و تنفسی انسان و حیوانات یافت می‌شوند.

vein /vān/ رگی که در آن، خون به طرف قلب جریان دارد. در گردش خون سیستمیک این نوع رگ‌ها، خونی را حمل می‌کنند که بخش عمده اکسیژن خود را تحویل داده است. ● سیاهرگ، ورید. برای مطالعه اسامی وریدهای بدن به جدول وریدها و نیز تصاویر 20-23 مراجعه کنید.

accompanying v. وریدی که به‌طور نزدیک، شریانی با همان نام را دنبال می‌کند. این نوع وریدها به ویژه در اندام‌های حرکتی دیده می‌شوند.

afferent v's وریدهایی که خون را به اندام منتقل می‌کنند. ● وریدهای اوران (آورنده).

allantoic v's یک جفت رگ که آلتانتویس را همراهی می‌کنند و از روده خلفی اولیه خارج، و به ساقه رویان اولیه وارد می‌شوند.

TABLE OF VEINS

Common Name*	TA Term†	Region*	Receives Blood From*	Drains Into*
accompanying v. of hypoglossal nerve	v. comitans nervi hypoglossi	accompanies hypoglossal nerve	formed by union of profunda linguae v. and sublingual v.	facial, lingual, or internal jugular
adrenal v's. See suprarenal v., left and right.				
anastomotic v., inferior	v. anastomotica inferior	interconnects superficial middle sinus	interconnects superficial middle cerebral v. and transverse sinus	
anastomotic v., superior	v. anastomotica superior	interconnects superficial middle sinus	interconnects superficial middle cerebral v. and superior trochlear v. and supraorbital v.	
angular v.	v. angularis	between eye and root of nose	formed by union of supra-trochlear v. and supraorbital v.	continues inferiorly as facial v.
antebrachial v., median	v. mediana antebrachii	forearm between cephalic v. and basilic v.	a palmar venous plexus	cephalic v. and/or basilic v., or median cubital v.
anterior v's of right ventricle	vv. ventriculi dextri ante-	ventral surface of right ven-		right atrium
ARTICULAR VEINS				
articular v's	vv. articulares		plexus around temporomandibular joint	retromandibular v.
auditory v's, internal. See labyrinthine v's				
auricular v's, anterior	vv. auriculares anteriores	anterior part of auricle	a plexus on side of head	superficial temporal v.
auricular v., posterior	v. auricularis posterior	passes down behind auricle	formed at lower border of teres major muscle by junction of basilic v. and brachial v.	joins retromandibular v. to form external jugular v. at lateral border of first rib is continuous with subclavian v.
axillary v.	v. axillaris	the upper limb	ascending lumbar v.	
		intercepting trunk for right intercostal v's as well as connecting branch between superior and inferior vena cavae; it ascends in front of and on right side of vertebrae		superior vena cava
azygos v.	v. azygos			

v. bulbī penis	v. bulbi penis	bulb of penis	right
v. bulbī testiculī	v. bulbi testiculī	bulb of testis	internal pudendal v.
v. v. ventriculī dextrī anteriores	vv. ventriculi dextri anteriores	anterior wall of right ventricle	internal pudendal v., coronary sinus or heart, or lesser cardiac v.
cardiac v., great	cardiac v., great	anterior surface of ventricles	coronary sinus
cardiac v., middle	cardiac v., middle	diaphragmatic surface of ventricles	coronary sinus
cardiac v., small	v. cardiaca parva	right atrium and ventricle	coronary sinus
cardiac v's, smallest	vv. cardiaceae minimae	numerous small veins arising in myocardium, draining independently into cavities of heart and most readily seen in the atria	

carotid v., external. See retro-

* $v.$ = vein; v 's = (pl.) veins.
† $v.$ = vena; $w.$ = [L.(pl.)] venae.

TABLE OF VEINS—Continued

Common Name*	TA Term†	Origin*	Receives Blood From*	Drains Into*
vena cava, inferior	vena cava inferior	the venous trunk for the lower limbs and for pelvic and abdominal viscera; it begins at level of fifth lumbar vertebra by union of common iliac v's and ascends on right of aorta		right atrium of heart
vena cava, superior	vena cava superior	the venous trunk draining blood from head, neck, upper limbs, and thorax; it begins by union of 2 brachiocephalic v's and passes directly downward		right atrium of heart
cavernous v's of penis	vv. cavernosae penis	in middle of hepatic lobules	corpora cavernosa	deep v's and dorsal v. of penis
central v's of liver	vv. centrales hepatis	eyeball	liver substance	hepatic v.
central v. of retina	v. centralis retinae	retinal v's	retinal v's	superior ophthalmic v.
central v. of suprarenal gland	v. centralis glandulae su-	the large single vein into which the various veins within		
cephalic v's, median		sometimes present as lateral branch formed by bifurcation of median antebrachial v.		cephalic v.
cerebellar v's, inferior	vv. inferiores cerebelli		inferior surface of cerebellum	transverse, sigmoid, and inferior petrosal sinuses, or occipital sinus
cerebellar v's, superior	vv. superiores cerebelli		superior surface of cerebellum	straight sinus and great cerebral v., or transverse and superior petrosal sinuses
cerebral v's, anterior	vv. anteriores cerebri	accompany anterior cerebral artery		basal v.
cerebral v., great	v. magna cerebri	curves around splenium of corpus callosum	formed by union of the 2 internal cerebral veins	continues as or drains into straight sinus
cerebral v's, inferior	vv. inferiores cerebri	veins that ramify on base and inferolateral surface of brain, those on inferior surface of frontal lobe draining into inferior sagittal sinus and cavernous sinus; those on temporal lobe into superior petrosal sinus and transverse sinus; and those on occipital lobe into straight sinus		

cerebral v's, internal (2)	vv. internae cerebri	pass backward from inter-ventricular foramen through tela choroidea	formed by union of thalamostriate v. and choroid basal ganglia	unite at splenium or corpus callosum to form great cerebral v.
cerebral v., middle, deep	v. media profunda cerebri	accompanies middle cerebral artery in floor of lateral sulcus		basal v.
cerebral v., middle, superficial	v. media superficialis cerebri	follows lateral cerebral fissure	lateral surface of cerebrum	cavernous sinus
cerebral v's, superior	vv. superiores cerebri	about 12 veins draining superolateral and medial surfaces of cerebrum toward longitudinal fissure		superior sagittal sinus
cervical v., deep	v. cervicalis profunda	accompanies deep cervical artery down neck	a plexus in suboccipital triangle	vertebral v. or brachiocephalic v.
cervical v's, transverse	vv. transversae cervicis	accompany transverse cervical artery		subclavian v.
choroid v., inferior	v. choroidea inferior		inferior choroid plexus	basal v.
choroid v., superior	v. choroidea superior	runs whole length of choroid plexus	choroid plexus, hippocampal gyrus	joins superior thalamo-occipital v.

circumflex femoral v's, medial	terales vv. circumflexae femoris mediales	flex femoral artery		v. femoral v. or profunda femoris v.
circumflex iliac v., deep	v. circumflexa ilium profunda	flex femoral artery a common trunk formed by veins accompanying deep circumflex iliac artery		v. external iliac v.
circumflex iliac v., superficial	v. circumflexa ilium superficialis	accompanies superficial circumflex iliac artery		great saphenous v.
v. of cochlear canal. See v. of aqueduct of cochlea.				
colic v., left				
colic v., middle	v. colica sinistra	accompanies left colic artery		inferior mesenteric v.
colic v., right	v. colica media v. colica dextra	accompanies middle colic artery accompanies right colic artery		superior mesenteric v. superior mesenteric v.
conjunctival v's	vv. conjunctivales	the portion of the great cardiac v. lying in the coronary sulcus	conjunctiva anterior interventricular v.	superior ophthalmic v. coronary sinus
coronary v., left				

TABLE OF VEINS—Continued

Common Name*	TA Term†	Origin*	Receives Blood From*	Drains Into*
coronary v., right	v. posterior corporis callosi	the large connecting branch passing obliquely upward across cubital fossa one of the small veins that begin in papillae of skin, form subpapillary plexuses, and open into the subcutaneous veins within substance of liver accompany deep artery of penis dorsal surfaces of toes	posterior interventricular v.	coronary sinus
v. of corpus callosum, posterior	v. mediana cubiti		posterior surface of corpus callosum	great cerebral v.
cubital v., median	v. cutanea		cephalic v., below	basilic v.
cutaneous v.				
cystic v.	v. cystica	within substance of liver accompany deep artery of penis dorsal surfaces of toes	gallbladder	right branch of portal v.
deep v's of clitoris	vv. profundae clitoridis		clitoris	vesical venous plexus
deep v's of penis	vv. profundae penis		penis	dorsal v. of penis
digital v's of foot, dorsal	vv. digitales dorsales pedis			unite at clefts to form dorsal
diploic v., temporal, anterior	v. diploica temporalis anterior	accompanies dorsal artery of clitoris	lateral portion of frontal bone, anterior part of parietal bone	sinus sphenoparietal sinus internally, or a deep temporal v. externally
diploic v., temporal, posterior	v. diploica temporalis posterior		lateral ventricle	transverse sinus
direct v's, lateral	vv. directae laterales			great cerebral v.
dorsal v. of clitoris, deep	v. dorsalis profunda clitoridis		clitoris, subcutaneously	vesical plexus
dorsal v's of clitoris, superficial	vv. dorsales superficiales clitoridis	the single median vein lying subfascially in penis between the dorsal arteries; it begins in small veins around corona of glans, is joined by deep veins of penis as it passes proximally, and passes between arcuate pubic and transverse perineal ligaments, where it divides into a left and a right vein to join prostatic plexus		external pudendal v.
dorsal v. of corpus callosum	v. dorsalis corporis callosi		superior surface of corpus callosum	great cerebral vein
dorsal v. of penis, deep	v. dorsalis profunda penis			

dorsal v's of penis, superficial	vv. dorsales superficiales penis			external pudendal v.
dorsal v's of tongue. See lingual emissary v.	vv. dorsales linguae		penis, subcutaneously	
emissary v., condylar	vv. emissaria	foramina of skull	dural venous sinuses	scalp vv., deep vv. below base of skull
emissary v., mastoid	v. emissaria condyloidea	a small vein running through condylar canal of skull connecting sigmoid sinus with vertebral v. or internal jugular v.		
emissary v., occipital	v. emissaria mastoidea	a small vein passing through mastoid foramen of skull, connecting sigmoid sinus with occipital v. or posterior auricular v.		
emissary v., parietal	v. emissaria occipitalis	an occasional small vein running through a minute foramen in occipital protuberance of skull, connecting confu-		
	v. emissaria parietalis	ence of sinuses with occipital v.		
		a small vein passing through parietal foramen of skull, connecting superior sagittal sinus with superficial tem-		
ethmoidal v's	vv. ethmoidales	accompany anterior and posterior ethmoidal ar-		superior ophthalmic v.
facial v.	v. facialis	teries and emerge from ethmoidal foramina		
facial v., deep	v. profunda faciei	the vein beginning at medial angle of eye as angular v. de-		facial v.
facial v., posterior. See retromandibular v.	v. transversa faciei	scending; facial artery, and usually ending in internal jugular v.; sometimes joins retromandibular v. to form a common trunk	pterygoid plexus	retromandibular v.
femoral v.	v. femoralis	passes backward with transverse facial artery just below zygomatic arch		at inguinal ligament becomes external iliac v.
femoral v., deep	v. profunda femoris	follows course of femoral artery in proximal two thirds of thigh	continuation of popliteal v.	femoral v.
		accompanies deep femoral artery		

venous arcades of kidney

TABLE OF VEINS—Continued

Common Name*	TA Term†	Origin*	Receives Blood From*	Drains Into*
interlobular v's of liver	vv. interlobulares hepatis	arise between hepatic lobules	liver	portal v.
interosseous v's, anterior	vv. interosaeae anteriores	accompany anterior interosseous artery		ulnar vv.
interosseous v's, posterior	vv. interosaeae posteriores	accompany posterior interosseous artery		ulnar vv.
interosseous v's of foot, dorsal. See metatarsal v's, dorsal.				
interventricular v., anterior	v. interventricularis anterior	the portion of the great cardiac v. ascending in the anterior interventricular sulcus		left coronary v.
interventricular v., posterior	v. interventricularis posterior	the portion of the middle		right coronary v.
jugular v., external	v. jugularis externa	begins in parotid gland behind angle of jaw and passes down neck from jugular fossa, descends in neck with internal carotid artery and then with common carotid artery	formed by union of retro-mandibular v. and posterior auricular v. begins as superior bulb, draining much of head and neck	arch subclavian v., internal jugular v., or brachiocephalic v.
jugular v., internal	v. jugularis interna			joins subclavian v. to form brachiocephalic v.
labial v's, anterior	vv. labiales anteriores		anterior aspect of labia in female	external pudendal v.
labial v's, inferior	vv. labiales inferiores		region of lower lip	facial v.
labial v's, posterior	vv. labiales posteriores		labia in female	vesical venous plexus
labial v., posterior	v. labialis posterior		region of upper lip	facial v.
labyrinthine v's	vv. labyrinthi	pass through internal acoustic meatus	cochlea	inferior petrosal sinus or transverse sinus
lacrimal v.	v. lacrimalis		lacrimal gland	superior ophthalmic v.
laryngeal v., inferior	v. laryngea inferior		larynx	inferior thyroid v.

laryngeal v., superior v. of lateral ventricle, lateral	v. laryngea superior: v. lateralis ventriculi later-	passes through lateral wall of lateral ventricle	larynx temporal and parietal lobes parietal and occipital lobes	superior thyroid v. superior thalamostriate v.
v. of lateral ventricle, medial lingual v.	v. medialis ventriculi later-	passes through medial wall of lateral ventricle		internal cerebral or great cere- bral v.
lingual v., deep	v. lingualis	a deep vein, following dis- tribution of lingual artery	deep aspect of tongue	internal jugular v. joins sublingual v. to form ac- companying v. of hypoglossal nerve
lingual v's, dorsal lumbar v's	vv. dorsales linguae vv. lumbales	veins that unite with a small vein accompanying lingual artery and join main lingual trunk four or five v's on each side accompanying corresponding lumbar arteries and draining posterior wall of abdomen, vertebral canal, spinal cord, and meninges; first four usually end in inferior vena cava, although first may end in ascending lumbar v.; fifth is generally a tributary of		

mediastinal v's vv. medullae oblongatae	vv. mediastinales vv. medullae oblongatae	anterior mediastinum medulla oblongata	mandibular v. brachiocephalic v., azygos v., or superior vena cava v's of spinal cord, dural venous sinuses, inferior petrosal si- nus, superior bulb of jugular v. regional sinuses and veins pterygoid venous plexus splenic v. joins splenic v. to form portal v.
meningeal v's meningeal v's, middle mesenteric v., inferior mesenteric v., superior metacarpal v's, dorsal	vv. meningae vv. meningae mediae v. mesenterica inferior v. mesenterica superior vv. metacarpales dorsales	accompany meningeal ar- teries accompany middle menin- geal artery follows distribution of infe- rior mesenteric artery follows distribution of supe- rior mesenteric artery veins arising from network of veins and passing proximally to join in forming dorsal venous network of hand	

TABLE OF VEINS—Continued

Common Name*	TA Term†	Origin*	Receives Blood From*	Drains Into*
metacarpal v's, palmar	vv. metacarpales palmares	accompany palmar meta- carpal arteries	arise from dorsal digital v's of toes at clefts of toes	deep palmar venous arch
metatarsal v's, dorsal	vv. metatarsales dorsales	deep veins of foot	arise from plantar digital v's at clefts of toes	dorsal venous arch
metatarsal v's, plantar	vv. metatarsales plantares	accompany musculophrenic artery	parts of diaphragm and wall of thorax and abdo- men	plantar venous arch
musculophrenic v's	vv. musculophrenicae	small ascending branches from nose		internal thoracic v's
nasal v's, external	vv. nasales externae			angular v., facial v.
nasofrontal v.	v. nasofrontalis		nasofrontal v.	nasofrontal v.
ophthalmic v., superior	v. ophthalmica superior		branches, and running backward either to join superior ophthalmic v. or to open directly into cavernous sinus; it sends a communicating branch through inferior orbital fissure to join pterygoid venous plexus	
ovarian v., left	v. ovarica sinistra		a vein beginning at medial angle of eye, where it commu- nicates with frontal, supraorbital, and angular v's; it fol- lows distribution of ophthalmic artery, and may be joined by inferior ophthalmic v. at superior orbital fis- sure before opening into cavernous sinus	left renal v.
ovarian v., right	v. ovarica dextra		pampiniform plexus of broad ligament on left	inferior vena cava
palatine v., external	v. palatina externa		tonsils and soft palate	facial v.
palpebral v's	vv. palpebrales	small branches from eyelids	lower eyelid	superior ophthalmic v.
palpebral v's, inferior	vv. palpebrales inferiores		upper eyelid	facial v.
palpebral v's, superior	vv. palpebrales superio- res		pancreas	angular v.
pancreatic v's	vv. pancreaticae			splenic v., superior mesenteric v.

pancreaticoduodenal v's	vv. pancreaticoduodenales	4 veins that drain blood from pancreas and duodenum, closely following pancreaticoduodenal arteries, a superior and an inferior vein originating from an anterior and a posterior vessel and an anterior superior v. joins right gastropiploic v. and posterior superior v. joins portal v.; anterior and posterior inferior v's join sometimes as one trunk, uppermost jejunal v. or superior mesenteric v.	
	vv. paraumbilicales	veins that communicate with portal v. above and descend to anterior abdominal wall to anastomose with superior and inferior epigastric and superior vesical v's in region of umbilicus; they form a significant part of collateral circulation of portal v. in event of hepatic obstruction	superficial temporal v.
	parotid v's perforating v's	parotid gland empty into deep femoral v. and establish anastomosis between deep femoral v. and popliteal v. (below) and inferior gluteal v. (above)	
v's of pons popliteal v. portal v.	vv. pontis	pons	basal v., cerebellar v's, petrosal or venous sinuses, or venous plexus of foramen ovale at adductor hiatus becomes femoral v.
	v. poplitea	follows popliteal artery	
	v. portae hepatis	a short, thick trunk formed by union of anterior tiberic and splenic v's behind neck of pancreas; it ascends to right end of porta hepatis, where it divides into successively smaller branches, following branches of hepatic artery, until it forms a capillary-like system of sinusoids that permeates entire substance of liver	
posterior v's. of left ventricle prepyloric v.	vv. ventriculi sinistri posteriores	posterior surface of left ventricle	coronary sinus
	v. prepylorica	accompanies prepyloric artery; passing up and over anterior surface of junction between pylorus and duodenum	right gastric v.

TABLE OF VEINS—Continued

Common Name*	TA Term†	Origin*	Receives Blood From*	Drains Into*
profunda femoris v. <i>See</i> femoral v., deep.				
profunda linguae v. <i>See</i> lingual v., deep.				
v. of pterygoid canal	v. canalis pterygoidei	passes through pterygoid canal		pterygoid plexus
pudendal v.'s, external	vv. pudendae externae	follow distribution of external pudendal artery		great saphenous v.
pudendal v., internal	v. pudenda interna	follows course of internal pudendal artery		internal iliac v.
pulmonary v., inferior, left	v. pulmonalis sinistra infe-		lower lobe of left lung	left atrium of heart
rectal v.'s, inferior	vv. rectales inferiores			
rectal v.'s, middle	vv. rectales mediae			
rectal v., superior	v. rectalis superior	establishes connection between portal and systemic systems	rectal plexus rectal plexus	internal pudendal v. internal iliac and superior rectal v.'s inferior mesenteric v.
retromandibular v.	v. retromandibularis	the vein formed in upper part of parotid gland behind neck of mandible by union of maxillary and superficial temporal v.'s; it passes downward through the gland, communicates with facial v. and, emerging from the gland, joins with posterior auricular v. to form external jugular v.	upper part of rectal plexus	
sacral v.'s, lateral	vv. sacrales laterales	follow lateral sacral arteries		help form lateral sacral plexus; empty into internal iliac v. or superior gluteal v.'s common iliac v.
sacral v., median	v. sacralis mediana			
saphenous v., accessory	v. saphena accessoria	follows median sacral artery	when present, medial and posterior superficial parts of thigh	great saphenous v.

saphenous v., great	v. saphena magna	extends from dorsum of foot to just below inguinal ligament		femoral v.
saphenous v., small	v. saphena parva	from behind ankle passes up back of leg to knee		popliteal v.
sceral v's	vv. sclerales	scrotum	sclera	anterior ciliary v's
scrotal v's, anterior	vv. scrotales anteriores		anterior aspect of scrotum	external pudendal v.
scrotal v's, posterior	vv. scrotales posteriores		anterior septum pellucidum	vestal venous plexus
v. of septum pellucidum, anterior	v. anterior septi pellucidi		septum pellucidum	superior thalamostriate v.
v. of septum pellucidum, posterior	v. posterior septi pellucidi			superior thalamostriate v.
sigmoid v's	vv. sigmoideae	anastomosing networks of small veins that drain blood from spinal cord and its pia mater into internal vertebral venous plexuses	sigmoid colon	inferior mesenteric v.
spinal v's, anterior and posterior	{ vv. spinales anteriores vv. spinales posteriores			
spiral v. of modiolus		modiolus		labrynthine v's

subcostal v.	v. subcostalis	accompanies subcostal artery		
subcutaneous v's of abdomen	vv. subcutaneae abdominis	superficial layers of abdominal wall	upper limb	joins ascending lumbar v. to form azygos v. on right
sublingual v.	v. sublingualis	follows sublingual artery		hemiazygos v. on left
submental v.	v. submentalis	passes down forehead lateral to supratrochlear v.		lingual v.
supraorbital v.	v. supraorbitalis			facial v.
suprarenal v., left	v. suprarenalis sinistra		left suprarenal gland	joins supratrochlear v. at root of nose to form angular v.
suprarenal v., right	v. suprarenalis dextra		right suprarenal gland	left renal v.
suprascapular v.	v. suprascapularis	accompanies suprascapular artery (sometimes as 2 veins that unite)		inferior vena cava
				usually into external jugular v., occasionally into subclavian v.
supratrochlear v's (2)	vv. supratrochleares		venous plexuses high up on forehead	joins supraorbital v. at root of nose to form angular v.
sural v's	vv. surales	accompany sural arteries	calf	popliteal v.
temporal v's, deep	vv. temporales profundae		deep portions of temporal muscle	pterygoid plexus

TABLE OF VEINS—Continued

Common Name*	TA Term†	Origin*	Receives Blood From*	Drains Into*
temporal v., middle	v. temporalis media	descends deep to fascia to zygomatic arch; receives blood from lateral part of scalp in front of ear; joins superficial temporal v. in front of ear, just above zygoma; this descending vein receives middle temporal and transverse facial v's and entering parotid gland, unites with maxillary v. deep to neck of mandible to form retromandibular v.	arises in substance of temporalis muscle	joins superficial temporal v.
temporal v's, superficial	vv. temporales superficiales			
testicular v., left	v. testicularis sinistra			left renal v.
testicular v., right	v. testicularis dextra			inferior vena cava
thalamostriate v's, inferior	vv. thalamostriatae inferiores		right pampiniform plexus	join deep middle cerebral and
thoracoepigastric v's	vv. thoracoepigastricae	two veins, left and right, that drain thyroid plexus into left and right brachiocephalic v's; occasionally they may unite into a common trunk to empty, usually into left brachiocephalic v.	thymus	superiorly into lateral thoracic v.; inferiorly into femoral v.
thymic v's	vv. thymicae			left brachiocephalic v.
thyroid v's., inferior	vv. thyroideae inferiores			
thyroid v's, middle	vv. thyroideae mediae	arises from side of upper part of thyroid gland	thyroid gland	internal jugular v.
thyroid v., superior	v. thyroidea superior	accompany anterior tibial artery	thyroid gland	internal jugular v., occasionally in common with facial v.
tibial v's, anterior	vv. tibiales anteriores	accompany posterior tibial artery		join posterior tibial v's to form popliteal v.
tibial v's, posterior	vv. tibiales posteriores			join anterior tibial v's to form popliteal v.
tracheal v's	vv. tracheales		trachea	brachiocephalic v.

tympanic v's	vv. tympanicæ	small veins from middle ear that pass through petrotympanic fissure and open into the plexus around temporomandibular joint	retromandibular v.
ulnar v's	vv. ulnares		
umbilical v.	v. umbilicalis	in the early embryo, either of the paired veins that carry blood from chorion to sinus venosus and heart; they later fuse and become left umbilical v. of fetus; the stem formed by fusion of retropharyngeal and umbilical v. with the left umbilical v., which carries all the blood from placenta to ductus venosus	join radial v's at elbow to form brachial v's
umbilical v. of fetus, left			
v. of uncus	v. uncalis	uncus	ipsilateral inferior cerebral v.
uncus v's	vv. uncae	uncus plexus	internal iliac v's
vertebral v., inferior	v. venterialis inferior	temporal lobe	basal v.
vertebral v., anterior	v. venterialis anterior	accompanies ascending cervical artery	vertebral vein
v. of vermis. inferior	v. inferior vermis	inferior surface of cerebellum	straight sinus or one of the sig-

cardinal v's رگ‌های رویان، شامل وریدهای
پره کاردینال و پست کاردینال و مجرای Cuvier (وریدهای
کاردینال مشترک).

central v. وریدی که محور یک عضوا اشغال می‌کند.
● ورید مرکزی.

deep v's of lower limb وریدهایی که خون اندام حرکتی
تختانی را تخلیه می‌کنند و همراه با شریان‌های همنام خود
هستند و به‌طور آزاد با وریدهای سطحی پیوند می‌یابند و
عمده‌ترین آن‌ها وریدهای رانی و کشککی هستند. ● وریدهای
عمقی اندام حرکتی تختانی.

deep v's of upper limb وریدهایی که خون اندام حرکتی
فوقانی را تخلیه می‌کنند و همراه با شریان‌های همنام خود
هستند و به‌طور آزاد با وریدهای سطحی پیوند می‌یابند و
عبارتند از: وریدهای بازویی، رزد زیرینی (اولتر) و رزد زیرینی
(رادبال) و شاخه‌هایی آن‌ها که همه این وریدها در نهایت به
ورید زیر بغلی تخلیه می‌شوند. ● وریدهای عمقی اندام حرکتی
فوقانی.

diploic v's وریدهای مججمه، شامل وریدهای
فروتال، اکسی‌پیتال، تمپورال قدامی، و وریدهای دیپلوپیک
تمپورال خلفی که سینوس‌هایی را در بافت شبکه مانند بین
تیغه‌های استخوان مججمه تشکیل می‌دهند و با وریدهای
منتزیال، سینوس‌های سخت شامه‌ای، وریدهای پری کرایال
و با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند.

emissary v. وریدی که از سوراخ مججمه می‌گذرد
و خون را از سینوس مغزی به داخل رگی در خارج مججمه
تخلیه می‌کند. ● ورید برون فرنت.

gonadal v's وریدهای تخمدانی و بیضه‌ای.
intrarenal v's وریدهای داخل کلیه،

شامل وریدهای بین لوبی، قوسی، بین لوبولی، و ستاره‌ای و
ونول‌های مستقیم.

v's of orbit وریدهایی که خون اریب و ساختمان‌های
آن را تخلیه می‌کنند. (شامل ورید افتالمیک فوقانی و
شاخه‌های آن و ورید افتالمیک تختانی).

postcardinal v's یک جفت رگ که در رویان
اولیه در قسمت دمی نسبت به قلب قرار دارند.

precardinal v's یک جفت تنه وریدی که در
رویان اولیه، نسبت به قلب در سطح مججمه‌ای قرار دارد.

pulmonary v's چهار ورید راست و چپ فوقانی و
راست و چپ تختانی که خون دارای اکسیژن را از ریه‌ها به
دهلیز چپ برمی‌گردانند. ● وریدهای ربوی.

pulp v's عروقی که سینوس‌های وریدی طحال را تخلیه می‌کنند.
۱. به جنول وریدها مراجعه کنید.

renal v's ۲. ← **intrarenal v's**

subcardinal v's یک جفت رگ که در رویان، جایگزین
وریدهای پست کاردینال می‌شوند و تا در جاتی به صورت عروق
مشخص باقی می‌مانند.

sublobular v's شاخه‌هایی از وریدهای کبدی
که وریدهای مرکزی لوبول‌های کبدی را دریافت می‌کنند.

superficial v's of lower limb وریدهایی که خون
اندام حرکتی تختانی را تخلیه می‌کنند. این رگ‌ها کاملاً زیر
پوست یافت می‌شوند و به‌طور آزاد با وریدهای عمقی آناتوموز
می‌کنند و عمده‌ترین آن‌ها وریدهای صافن بزرگ و کوچک
هستند. ● وریدهای سطحی اندام حرکتی تختانی.

superficial v's of upper limb وریدهایی که خون
اندام حرکتی فوقانی را تخلیه می‌کنند. این رگ‌ها کاملاً زیر
پوست یافت می‌شوند و به‌طور آزاد با وریدهای عمقی آناتوموز
می‌کنند و عبارتند از: وریدهای سفالیک، بازلیک، میانی آرنج
و ورید ساعد و شاخه‌های آن‌ها که در نهایت همگی به ورید زیر
بغلی می‌ریزند. ● وریدهای سطحی اندام حرکتی فوقانی.

supracardinal v's یک جفت رگ که در رویان، دیرتر
از وریدهای ساب کاردینال ایجاد می‌شوند و به‌طور عمده به
عنوان سگمان تختانی وریداجوف تختانی باقی می‌مانند.

trabecular v's عروقی واقع در مسیر تریاکول‌های
طحالی که از انشعاب وریدهای پولپ تشکیل می‌شوند.

umbilical v's دو ورید (نافی چپ و ناف راست)
که خون را از جفت به سینوس وریدی قلب رویان اولیه حمل
می‌کنند؛ ورید راست بعداً دژنره می‌شود و ورید چپ به‌صورت
ورید منفرد ناف باقی می‌ماند و خون را از جفت به مجرای
وریدی انتقال می‌دهد. ● وریدهای ناف.

varicose v. ورید متسع و پیچ و خم داری که
معمولاً در بافت‌های زیرجلدی ساق پا و در عدم کفایت دریچهٔ
وریدی دیده می‌شود. ● ورید واریسی.

vesalian v. وریدی برون فرست (emissary) که
سینوس غاری را با شبکه وریدی پتریگوپید مرتبط می‌سازد.

vitelline v's وریدهای ویتلین؛ وریدهایی که
خون را از کیسه زرده به قلب ابتدایی رویان اولیه برمی‌گردانند.

velamen (جمع: velamina) /ve-la'men/ [L.]
غشا، منتر، یا پرده و نرم‌کام.

velamentous /vel 'ah-men 'tus/
غشایی و ملقی؛ شبیه به پرده یا نقاب.

vellus /vel'us/ [L.]
۱. موی ظریفی که در اکثر بدن، جایگزین لانوگو می‌شود، یا؛
۲. ساختاری شبیه به آن.

velopharyngeal /vel 'o-fah-rin 'je-al/
مربوط به کام نرم و حلق.

velum /ve'lum/ [L.]
(جمع: vela)؛
ساختار پوشاننده، یا پرده و نقاب. **velar**، صفت.

v. interpositum cerebri سقف غشایی بطن سوم.
medullary v. یکی از دویخش ماده سفید (برده مدولاری فوقانی و تحتانی) که سقف بطن چهارم را تشکیل می‌دهند.
v. palatinum soft palate. کام نرم: ←
vena /ve'nah/ [L.] **vein.** ← (جمع: venae)
venae cavae ورید اجوف: به جنول وریده مراجعه کنید.
venae vasorum وریدهای کوچکی که خون را از بافت‌های سازنده دیواره خود رگ‌های خونی برمی‌گردانند.
• سیاهرگ رگ‌ها.
venacavogram /ve'nah-ka'vo-gram/ فیلم (عکسی) که از طریق رادیوگرافی ورید اجوف به‌دست می‌آید.
venacavography /-ka-vog'rah-fe/ رادیوگرافی ورید اجوف (معمولاً ورید اجوف تحتانی).
venectasia /ve'nek-ta'ze-ah/ واریس‌شدگی یک ورید.
venectomy /ve-nek'tah-m-e/ **phlebectomy.** ←
venereal /vè-n'èr'e-al/ ناشی از مقاربت جنسی یا آنچه که در اثر مقاربت تکثیر می‌یابد.
• آمیزشی.
venereologist /vè-n'èr'e-o-l'ah'zh/ متخصص بیماری‌های مقاربتی.
venereology /-ol'ah'zh/ مطالعه و درمان بیماری‌های مقاربتی.
venesection /ven'è-sek'shun/ **phlebotomy.** ←
venipuncture /ven'i-pungk'tchur/ پونکسیون ورید به وسیله جراحی.
venisuture /-soo'chur/ **phleborrhaphy.** ←
ven(o)- جزء کلمه [L.] به معنی ورید.
venography /ve-nog'rah-fe/ **phlebography.** ←
venom /ven'om/ سم، به ویژه سمی که به‌طور طبیعی به وسیله مار افعی، حشره یا حیوان دیگر ترشح می‌شود.
venomotor /ve'no-mo'ter/ کنترل انقباض یا انقباض سیاهرگ‌ها.
veno-occlusive /-ò-kloo'siv/ آنچه که به وسیله انسداد سیاهرگ‌ها مشخص می‌شود.
venoperitoneostomy /-per'i-to'ne-os'tah-me/ آنستوموز ورید صاف با صفاق، به منظور تخلیه آسیب.
venopressor /-pres'ter/ ۱. مربوط به‌فشارخون وریدی.
 ۲. عامل (داروی) ایجادکننده انقباض وریدی.
venorrhaphy /ve-nor'ah-fe/ بخیه زدن به ورید.
venosclerosis /-sklê-ro'sis/ **phlebosclerosis.** ←

۱. وریدی‌شدگی.
 ۲. افزایش خون وریدی در یک بخش.
 ۳. پرورید بودن یک ناحیه.
venostasis /ve'no-sta'sis/ توقف (استاز) جریان خون وریدی.
venotomy /ve-not'ah-me/ **phlebotomy.** ←
venous /ve'nus/ مربوط به وریدها.
• وریدی.
venovenostomy /ve'no-ve-nos'tah-m-e/ **phlebo-phlebotomy.** ←
vent /vent/ منفذ یا خروجی؛ مانند منفذی که چرک از آن تخلیه می‌شود، یا مقعد.
venter /ven'ter/ [L.] (جمع: ventres):
 ۱. بخش گوشی و مقبض شونده یک عضله.
 ۲. شکم.
 ۳. بخش یا حفره توخالی.
ventilation /ven'ti-la'shun/ ۱. تنفس؛ تبادل هوا بین ریه‌ها و محیط، شامل دم و بازدم. **• تهویه.**
 ۲. گردش، جابه‌جایی، یا تصفیه هوا یا گاز دیگر در یک فضا، یا:
 ۳. ابزاری که این امور به وسیله آن انجام می‌شوند.
 ۴. برون‌ریزی و بیان کلامی مشکلات، عواطف، یا احساسات یک فرد.
alveolar v. مقدار هوایی که به آلوئول‌ها می‌رسد و برای تبادل گاز با خون، در واحد زمان، در دسترس قرار می‌گیرد. **• تهویه آلوئولی.**
high-frequency v. نوعی تهویه مکانیکی که در آن مقادیر کمی هوای جاری از راه تنفس سریع در اختیار قرار می‌گیرد.
maximum voluntary v. ظرفیت تنفسی حداکثر؛ بیشترین حجم گازی که می‌توان از طریق تلاش ارادی تنفس کرد. **• ظرفیت ارادی حداکثر.**
mechanical v. تهویه‌ای که به کمک وسیله خارجی انجام می‌شود و معمولاً به صورت تهویه فشار منفی یا مثبت صورت می‌گیرد. **• تهویه مکانیکی.**
minute v. **total v.** ← حجم کل گازی که در هر دقیقه، به وسیله بازدم، از ریه‌ها خارج می‌شود. **• تهویه دقیقه‌ای.**
negative pressure v. نوعی تهویه مکانیکی که در آن، فشار منفی در سطح خارجی قفسه سینه بیمار ایجاد می‌شود و به منظور متسع کردن ریه‌ها و فراهم آوردن امکان جریان هوا به داخل آن‌ها انتقال می‌یابد. این نوع تهویه در بیماران ضعیف یا فلج مورد استفاده قرار می‌گیرد. **• تهویه فشار منفی.**
positive pressure v. نوعی تهویه مکانیکی که در آن، هوا، تحت فشار مثبت به داخل راه‌های هوایی و ریه‌ها

فرستاده می‌شود و معمولاً این کار به وسیله لوله تراشه و با تولید فشار مثبت در راه هوایی در طول دم انجام می‌شود. ● تهویه فشار مثبت.

میزانی از سرعت تهویه که به تبادل تام هوا، **pulmonary v.** بین ریه‌ها و هوای محیط اطلاق می‌شود. ● تهویه ریوی.

total v. **minute v.** ←
ونتیلاتور؛
۱. دستگاه متعادل‌کننده هوایی که از طریق آن تنفس می‌شود.

۲. وسیله‌ای برای دادن تنفس مصنوعی یا کمک به تهویه ریوی.

● ماشین تنفسی.

ونتیلاتوری که تنها در قفسه سینه **citrass v.** به‌کار می‌رود و یا به‌طور کامل تنه را احاطه می‌کند و یا فقط در جلوی قفسه سینه و شکم قرار می‌گیرد.

مربوط به تهویه: ● تهویه‌ای. **ventilatory** /-lāh-tor "e/
به طرف شکم، یا سطح شکمی. **ventrad** /ven'trad/
ventral /ven'tral/
۱. مربوط به شکم یا هر نوع ساختمان شکم مانند. ● شکمی.
۲. به طرف سطح شکمی و یا واقع بر سطح شکمی؛ مخالف dorsal (پشتی).

ventralis /ven-tra 'lis/ [L.] **ventral.** ←
ventri- **ventr(o)-** ←
ventricle /ven'tri-k'l/ حفره یا محفظه کوچک، مثلاً در مغز یا قلب. ● بطن. **ventricular** (بطنی). صفت.

v. of Arantius
حفره لوزی (متوازی‌الاضلاع)، به ویژه انتهایی تحتانی آن.
double-inlet v. نوعی ناهنجاری مادرزادی که در آن هر دو دریچهٔ دهلیزی بطنی یا یک دریچه دهلیزی بطنی مشترک به داخل یک بطن واحد باز می‌شوند که معمولاً شبیه به بطن چپ است (**double-inlet left v.**) اما ممکن است شبیه به بطن راست (**double-inlet right v.**) و یا شبیه به هر دو باشد و یا به هیچ‌کدام شباهت نداشته باشد.

double-outlet left v. نوعی ناهنجاری نادر که در آن هر دو شریان بزرگ، از بطن چپ منشأ می‌گیرند و اغلب با بطن راست هیپوپلاستیک، VSD و ناهنجاری‌های قلبی دیگر همراه است.

double-outlet right v. جابه‌جایی ناکامل بطن‌های نازک که در آن آئورت و شریان ریوی، هر دو از بطن راست منشأ می‌گیرند و با VSD همراه هستند.

fifth v. شکاف میانی که در بین دو لایهٔ سپتوم پلاسیدوم واقع است. ● بطن پنجم.

fourth v. of cerebrum حفره میانی مغز خلفی، حاوی مایع مغزی نخاعی. ● بطن چهارم مغز.

v. of larynx فضایی که بین طناب‌های صوتی حقیقی و کاذب واقع شده است.

lateral v. of cerebrum حفره‌ای که در هر نیمکره مغزی قرار دارد و از حفرهٔ لوله جنبی مشتق می‌شود و حاوی مایع مغزی نخاعی است.

left v. of heart حفره تحتانی سمت چپ قلب که خون اکسیژن‌دار را به وسیلهٔ آئورت به تمام بافت‌های بدن پمپ می‌کند. ● بطن چپ قلب.

Morgagni's v. **v. of larynx.** ←
امتداد بطن سوم به داخل ساقهٔ جسم صنوبری. **pineal v.**
حفره تحتانی سمت راست **right v. of heart**
قلب که خون وریدی را از طریق تنه پولمونر و شریان‌ها به مویرگ‌های ریه‌ها پمپ می‌کند. ● بطن راست قلب.

third v. of cerebrum شکاف پاریکی که در زیر کورپوس کالوزوم، در داخل دیاسفال و بین دو تالاموس قرار می‌گیرد. ● بطن سوم مغز.

فضایی که گاهی در بین کورپوس کالوزوم و فوریکس وجود دارد. **Verga's v.**

ventriculitis /ven-trik "u-li'tis/ التهاب بطن، به ویژه بطن مغزی.

جزء کلمه [L.]. به معنی بطن قلب یا مغز. **ventricul(o)-**
ventriculoatrial /ven-trik "u-lo-a'tre-al/ آنچه که یک بطن مغزی را با دهلیز قلبی ارتباط می‌دهد، مانند شنتی که در درمان هیپوسفالی به‌کار می‌رود. ● دهلیزی بطنی.

ventriculoatriostomy /ven-trik "u-lo-a "-tre-os 'lāh-me/ شنت بطنی دهلیزی.

ventriculoencephalitis /-en-sef "ah-li 'tis/ وتریکولیت همراه با آنسفالیت.

ventriculography /ven-trik "u-log 'rah-fe/ ۱. رادیوگرافی بطن‌های مغزی بعد از تزریق هوا یا ماده حاجب دیگر.

۲. رادیوگرافی بطن قلب بعد از تزریق ماده حاجب.

first pass v. وتریکولوگرافی گذر اول؛
angiocardigraphy. ←
gated blood pool v.
equilibrium radionuclide ←
angiocardigraphy.
radionuclide v. **angiocardigraphy.** ←
ventriculometry /ven-trik "u-lom 'è-tre/ اندازه‌گیری فشار داخل جمجمه.

ventriculoperitoneal /ven-trik "u-lo-per "i-to-ne 'al/ آنچه که یک بطن مغزی را به صفاق ارتباط می‌دهد، مانند شنتی که در درمان

هیدروسفالی به کار می‌رود.
ventriculopuncture /ven-trik "u-lō-pungk" chur/ یونکسیون بطنی.
ventriculoscopy /ven-trik "u-lōs" kah-pe/ معاینه آندوسکوپی یا سیستوسکوپی بطن‌های مغز.
ventriculostomy /ven-trik "u-lōs" lah-me/ ایجاد ارتباط آزاد یا شنت، بین بطن سوم و سیسترن بین پایک‌ها، به منظور بهبود هیدروسفالی.
ventriculosubarachnoid /ven-trik "u-lō-sub "ah-rak "noid/ مربوط به بطن‌های مغزی و فضای زیرآر اکنویید.
ventriculotomy /ven-trik "u-lōt" ah-me/ برش بطن مغز یا قلب.
ventriculus /ven-trik "u-lus/ [L.] (جمع: ventriculi) ۱. بطن. ۲. معده.
ventrduct /ven"tri-duk't/ آوردن یا حمل به طرف شکم.
ventr(o)- جزء کلمه [L.] به معنی شکم، نمای قدامی بطن، نمای شکمی.
ventrofixation /ven "tro-fik-sa" shun/ ثابت کردن احشاء (مثل رحم) به دیواره شکم.
ventrohysteropexy /-hi's"ter-o-pek "se/ ثابت کردن رحم به دیواره شکم.
ventrolateral /-lat"er-al/ هر دو سطح شکمی (قدامی) و جانبی. ● بطنی جانبی، بطنی خارجی.
ventromedian /-me"de-an/ هر دو سطح شکمی (قدامی) و میانی. ● بطنی میانی.
ventroposterior /-pos-tēr"ō-or/ هر دو سطح شکمی (قدامی) و خلفی (ذمی). ● بطنی خلفی.
ventrose /ven"trōs/ دارای اتساع شبیه به شکم.
ventrosuspension /ven "tro-sus-pen "shun/ **ventrofixation.** ←
ventrotomy /ven-trot "ah-me/ **celiotomy.** ←
venula /ven"u-lah/ [L.] (جمع: venulae) **venule.** ←
venule /ven"tūl/ ونول؛ هر یک از رگ‌های کوچک که خون را در شبکه‌های مویرگی جمع‌آوری می‌کنند و به یکدیگر می‌پیوندند و وریدها را تشکیل می‌دهند. **venular.** صفت.
postcapillary v. مویرگ وریدی.
stellate v's of kidney به جدول وریدها مراجعه کنید.
straight v's of kidney ونول‌هایی که خون بخش پاییلاری کلیه را تخلیه می‌کنند و به داخل وریدهای قوسی می‌ریزند. ● وریدهای مستقیم کلیه.

التهاب ونول‌ها.
venulitis /ven "u-li"tis/
verbigeration /ver-bij "er-a" shun/ تکرار مداوم و غیرارادی و بی‌معنی کلمات و عبارات.
verge /verj/ ● مکررگویی مرضی.
anal v. دایره یا حلقه، محیط.
vergence /ver"jens/ منفذ و محل باز شدن مقعد بر روی سطح پوست.
vergence /ver"jens/ چرخش دوچانه و جنا شونده هر دو چشم به نحوی که در آن محور استقرار چشم‌ها موازی نیست. نوع این چرخش با یک پیشوند مشخص می‌شود، مثل **divergence**، **convergence**.
vermicide /ver"mi-sid/ **anthelmintic** (۲) ← شبیه به کرم.
vermicular /ver-mik "u-let/
vermiculation /ver-mik "u-la" shun/ ۱. حرکت کرمی شکل. ۲. **peristalsis.** ← ۱. کرم مانند. ۲. آلودگی با کرم‌ها.
vermiform /ver"mi-form/ شبیه به کرم.
vermifuge /ver"mi-fuj/ **anthelmintic** (۲) ← **vermifugal.** صفت.
vermilionectomy /ver-mil "yon-ek" lah-me/ برداشتن حاشیه ور میلیون لب.
vermin /ver"min/ ۱. انگل حیوانی خارجی. ۲. تجمع انگل‌های حیوانی خارجی. **verminous.** صفت.
vermis /ver"mis/ [L.] ساختمان کرم مانند، به‌ویژه کرمینه متوجه. بخش میانی مخچه که در بین دو نیمکره جانبی قرار دارد. ● کرمینه مخچه.
vernal /ver"nəl/ مربوط به بهار یا آنچه که در بهار روی می‌دهد. ● بهاری.
vernix /ver"niks/ [L.] روغن جلا (**varnish**).
v. caseosa ماده روغنی متشکل از سبوم و سلول‌های اپیتلیومی کنده شده که پوست جنین را می‌پوشاند.
verruca /vê-roo "kah/ [L.] (جمع: verrucae) ۱. زگیل معمولی؛ یک ضایعه هیپرپلاستیک و لوبوله ایدرم که سطحی شاخی دارد، به وسیله اپیلوم‌وایروس انسانی ایجاد می‌شود، از طریق تماس یا تلقیح از خود بیمار انتقال می‌یابد و معمولاً در پشت دست‌ها و انگشتان ایجاد می‌شود. ۲. هر یک از پرولیفراسیون‌های غیرویروسی زگیل‌مانند ایدرمی.
v.plana زگیل مسطح.
v.vulgaris **verruca** (۱) ← زگیل مانند.
verruciform /vê-roo "si-form/

یافته می‌باشد.

← **dorsal vertebrae** **thoracic vertebrae.**

false vertebrae مهره‌هایی که به‌طور طبیعی

به قطعات به هم پیوسته ملحق می‌شوند؛ مهره‌های خاجی و

دنبالچه. ● مهره‌های کاذب.

lumbar vertebrae پنج قطعه از ستون فقرات

که در بین مهره‌های دوازدهم پستی و ساکروم قرار دارند. ن:

L₁-L₅ ● مهره‌های کمری.

odontoid v. دومین مهره گردنی (axis).

v.plana حالتی از اسپوندیلیت که در آن، تنه مهره

به یک صفحه تحلیل رفته و تغییر شکل داده تبدیل می‌شود.

sacral vertebrae قطعاتی که در زیر مهره‌های

کمری قرار دارند (معمولاً ۵ قطعه) و به‌طور طبیعی به هم ملحق

می‌شوند و استخوان ساکروم را تشکیل می‌دهند. ن: S₁-S₅

● مهره‌های خاجی.

← **sternal v.** **sternebra.**

۱۲ قطعه از ستون فقرات که

در بین مهره‌های گردنی و کمری قرار دارد و به دنده‌ها متصل

می‌شود و بخشی از دیواره خلفی قفسه سینه را می‌سازد. ن:

T₁-T₁₂ ● مهره‌های پستی.

true vertebrae قطعاتی از ستون فقرات که

به‌طور طبیعی در طول عمر به هم جوش نمی‌خورند و عبارتند از

مهره‌های گردنی، پستی و کمری. ● مهره‌های حقیقی.

Vertebrata /ver'tê-bra'tah/, **Chordata**

زیر شاخه مهره‌ها، مهره‌های حقیقی.

شامل همه حیواناتی که دارای ستون مهره‌ای هستند و عبارتند

از: پستانداران، پرندگان، دوزیستان و ماهی‌ها. ● مهره‌داران.

۱. دارای ستون مهره‌ای. **vertebrate** /ver'tê-br'âl/

● مهره‌دار.

۲. موجود دارای ستون فقرات؛ هر یک از مهره‌داران.

vertebrectomy /ver'tê-brekt'lah-me/

برداشتن مهره.

vertebr(o)- جزء کلمه [L.] به معنی مهره.

vertebrobasilar /ver'tê-bro-bas'î-l'er/

مربوط به شریان‌های مهره‌ای و قاعده‌ای (بازیلار) یا موثر بر

آن‌ها.

vertebrochondral /-kon'dral/

مربوط به مهره و غضروف دنده‌ای. ● مهره‌ای غضروفی.

vertebrocostal /-kos'tal/

مربوط به مهره و دنده.

● مهره‌ای دنده‌ای.

vertebrogenic /-jen'ik/

آنچه که از مهره یا در ستون مهره‌ای ایجاد می‌شود.

vertebrosternal /-ster'nal/

مربوط به مهره و جناغ.

● مهره‌ای جناغی.

vertex /ver'teks/ [L.] (جمع: vertices)

verrucous. ← **verrucose** /vê-roo'kôs/

verrucous /vê-roo'kus/ ناصاف و ناهموار؛ زیر؛

زگیلی.

verruca /vê-roo'gah/ [sp.] زگیل.

v.peruana مرحله دوم یا مرحله مزمن یارتونلوز.

versicolor /ver'si-kol'er/ رنگارنگ؛

دارای انواع رنگ‌ها، یا تغییر رنگ‌دهنده.

version /ver'zhun/

۱. عمل یا فرایند چرخش یا تغییر جهت.

۲. وضعیت یک اندام یا بخش، در ارتباط با وضعیت تثبیت

شده طبیعی.

۳. در ژینکولوژی به معنی عدم تعادل یا کج بودن رحم است.

● چرخش.

۴. در مامایی عبارت است از چرخاندن جنین یا دست.

۵. در چشم‌پزشکی عبارت است از چرخش چشم‌ها در یک

جهت.

چرخش به وسیله ترکیبی از

دستکاری خارجی و داخلی. ● چرخش دوستی.

bipolar v. چرخش از طریق دستکاری هر دو

قطب جنین به وسیله چرخش خارجی یا چرخش مرکب.

cephalic v. چرخش جنین بنحوی که سر جنین

پرزائت شود. ● **bimanual v.** چرخش مرکب؛

combined v. چرخش حاصل از اثر دستکاری خارجی.

external v. چرخش جنین تحت‌تأثیر وارد

کردن دست یا انگشتان به داخل سرویکس متسع.

internal v. چرخش جنین به وسیله دستکاری بریج.

pelvic v. چرخش جنین به وسیله دستکاری بریج.

podalic v. تبدیل یک نمایش نامطلوب‌تر به نمایش

footling به یک نمایش نامطلوب‌تر به نمایش

spontaneous v. چرخشی که بدون کمک

نیروی خارجی انجام می‌شود. ● چرخش خودبخود.

(جمع: vertebrae)؛ **vertebra** /ver'tê-brah/ [L.]

هر یک از ۳۳ استخوان ستون مهره‌ها که از ۷ مهره گردنی، ۱۲

مهره پستی، ۵ مهره کمری، ۵ مهره خاجی و ۴ مهره دنبالچه‌ای

تشکیل می‌شود. ● مهره. به جدول استخوان‌ها مراجعه کنید.

vertebral، صفت.

basilar v. پایین‌ترین مهره کمری.

cervical vertebrae هفت مهره‌ای که در نزدیک‌ترین

فاصله تا جمجمه قرار دارند و اسکلت گردن را تشکیل

می‌دهند. ن: C₁-C₇

۳ تا ۵ سگمان اولیه ستون فقرات **coccygeal vertebrae**

که در دورترین فاصله تا جمجمه قرار دارند و از اتصال آن‌ها به

یکدیگر، دنبالچه ساخته می‌شود.

cranial vertebrae سگمان‌های جمجمه و

استخوان‌های صورت که برخی، آن‌ها را مهره‌های تغییرشکل

سزاسموید که در تاندون محل شروع عضله دوقلو (گاستروکنمیوس) یا زاویه بین استخوان های مکعبی و متاتارس پنجم قرار دارد.

(جمع: vesicae)؛ مثانه.

vesica /vê-si'kah/ [L.]
v.biliaris, v. fellea
v.urinaria
 مثانه.

مربوط به مثانه یا cystic مقایسه کنید.

vesical /ves'i-kəl/

۱. ایجادکننده تاول.
 ۲. عاملی که باعث ایجاد تاول می شود. ● تاول را.

vesicant /ves'i-kant/

۱. ایجاد تاول.
 ۲. نقطه یا سطح دچار تاول.

vesication /ves'i-ka'shun/

۱. کيسه کوچک حاوی مایع.
 ۲. برآمدگی کوچک و محدود ایدرم، حاوی مایع سرروز؛ تاول کوچک.

vesicle /ves'i-kəl/

۱. ساختمان واکنوتول مانند که به وسیله غشا محصور شده و بر روی دو سوم سر اسپرمانتوزیید کشیده می شود و به این وسیله کلاهک آن را تشکیل می دهد.

auditory v. **otic v.** ←
blastodermic v. **blastocyst.** ←

brain v's, cephalic v's, cerebral v's

پنج اشعاب لوله عصبی بسته در رویان در حال تکامل، شامل تالانسمال، درانسمال، مزانسمال، متانسمال و میلانسمال.

chorionic v. **sac.** ←
encephalic v's **brain v's.** ←
germinal v.

هسته بر از مایع اوتوسیت در انتهای پروفاز تقسیم میوزی آن.

lens v.

وزیکول (کيسه) ای که از فرورفتگی محل عدسی

رویان به وجود می آید و به عدسی متبلور تبدیل می شود.

matrix v's

که در محل های کلسیفیکاسیون ماتریکس غرضوفی واقع اند.

olfactory v.

۱. وزیکولی در رویان که به پیاز و مجرای بویایی تبدیل می شود. ● وزیکول بویایی.

۲. اتساع پیازی شکل در انتهای دیستال سلول بویایی که موهای بویایی از آن خارج می شوند.

optic v.

بر آمدگی هایی که در هر طرف مغز قدامی رویان قرار دارند و بخش های اثر آکی چشم از آن ها ایجاد می شود.

otic v.

کيسه بیضی شکل مجزایی که از محصور شدن فرورفتگی شنوایی در طی تکامل رویانی گوش خارجی ایجاد می شود.

primary brain v's

سه اشعاب زودرس لوله عصبی رویان، شامل مغز قدامی، میانی و خلفی.

secondary brain v's

پنج وزیکول مغزی که از اختصاصی شدن پروژانسفال (تالانسمال و دیانسمال)

قله یا بالا، به ویژه فرق سر. (v.cranii)

vertical صفت.

vertical /ver'ti-kəl/

۱. عمود بر سطح افق. ● عمودی.

۲. وابسته به فرق سر (ورتیکس).

۳. مربوط به سطوح متفاوت رده بندی، مانند توزیع از یک نسل به نسل دیگر در انتقال عمودی.

verticalis /ver'ti-kə'lis/ [L.]

عمودی؛
 ● **vertical.** بر ارتباط با این وضعیت، در زمانی که بدن در حالت آناتومیک واقع است دلالت دارد.

verticillate /ver-ti's'i-lāl/

پیچ و خم دار.

vertigo /ver'ti-go/ [L.]

ورتیگو؛
 احساس چرخش یا حرکت خود فرد (v. subjective) یا محیط اطراف وی (v. objective) در هر جهت. گاهی این واژه به اشتباه به هر نوع از گیجی اطلاق می شود. ● سرگیجه، دوار. ● **vertiginous**، صفت.

alternobaric v.

سرگیجه دورانی، حقیقی و گذرای که گاهی در افرادی که دچار تغییرات سریع و شدید فشار جو می شوند به وجود می آید.

benign paroxysmal postural v.

نیستآگموس و سرگیجه عودکننده با قرار گرفتن سر در بعضی وضعیت های خاص ایجاد می شود و معمولاً با ضایعات دستگاه عصبی مرکزی همراه نیست. ● سرگیجه حمله ای وضعیتی خوش خیم، سرگیجه ای که در اثر ضایعه مغزی ایجاد می شود. ● **cerebral v.** سرگیجه ای که بعد از وارد آمدن آسیب **cervical v.** به گردن ایجاد می شود (مثل آسیب که در اثر تکان خوردن سر، در تصادفات رانندگی، به گردن وارد می آید). ● سرگیجه گردنی.

disabling positional v.

سرگیجه وضعیتی مداوم یا عدم تعادل و تهوعی که در حالت قرار داشتن سر به طور عمودی ایجاد می شود و با اختلال شنوایی یا از دست رفتن عملکرد سیستم دهلیزی همراه نیست. ● سرگیجه وضعیتی ناتوان کننده.

labyrinthine v. **Meniere's disease.** ←
objective v. **vertigo.** ←
ocular v. سرگیجه ناشی از بیماری چشمی.
organic v. **cerebral v.** ←
positional v., postural v. سرگیجه ای که به دنبال قرار گرفتن سر در وضعیتی خاص یا در اثر ایجاد تغییر وضعیت سر در فضا به وجود می آید. ● سرگیجه وضعیتی.

subjective v. **vertigo.** ←

سرگیجه ناشی از اختلالات سیستم دهلیزی. ● **vestibular v.**

verumontanum /ver 'u-mon-ta 'num/

seminal colliculus. ←

vesalianum /vê-sa 'le-a 'num/

یک استخوان

سزاسموید که در تاندون محل شروع عضله دوقلو (گاستروکنمیوس) یا زاویه بین استخوان های مکعبی و متاتارس پنجم قرار دارد.

(جمع: vesicae)؛ مثانه.

vesica /vê-si'kah/ [L.]
v.biliaris, v. fellea
v.urinaria
 مثانه.

مربوط به مثانه یا cystic مقایسه کنید.

vesical /ves'i-kəl/

۱. ایجادکننده تاول.
 ۲. عاملی که باعث ایجاد تاول می شود. ● تاول را.

vesicant /ves'i-kant/

۱. ایجاد تاول.
 ۲. نقطه یا سطح دچار تاول.

vesication /ves'i-ka'shun/

۱. کيسه کوچک حاوی مایع.
 ۲. برآمدگی کوچک و محدود ایدرم، حاوی مایع سرروز؛ تاول کوچک.

vesicle /ves'i-kəl/

۱. ساختمان واکنوتول مانند که به وسیله غشا محصور شده و بر روی دو سوم سر اسپرمانتوزیید کشیده می شود و به این وسیله کلاهک آن را تشکیل می دهد.

auditory v. **otic v.** ←
blastodermic v. **blastocyst.** ←

brain v's, cephalic v's, cerebral v's

پنج اشعاب لوله عصبی بسته در رویان در حال تکامل، شامل تالانسمال، درانسمال، مزانسمال، متانسمال و میلانسمال.

chorionic v. **sac.** ←
encephalic v's **brain v's.** ←
germinal v.

هسته بر از مایع اوتوسیت در انتهای پروفاز تقسیم میوزی آن.

lens v.

وزیکول (کيسه) ای که از فرورفتگی محل عدسی

رویان به وجود می آید و به عدسی متبلور تبدیل می شود.

matrix v's

که در محل های کلسیفیکاسیون ماتریکس غرضوفی واقع اند.

olfactory v.

۱. وزیکولی در رویان که به پیاز و مجرای بویایی تبدیل می شود. ● وزیکول بویایی.

۲. اتساع پیازی شکل در انتهای دیستال سلول بویایی که موهای بویایی از آن خارج می شوند.

optic v.

بر آمدگی هایی که در هر طرف مغز قدامی رویان قرار دارند و بخش های اثر آکی چشم از آن ها ایجاد می شود.

otic v.

کيسه بیضی شکل مجزایی که از محصور شدن فرورفتگی شنوایی در طی تکامل رویانی گوش خارجی ایجاد می شود.

primary brain v's

سه اشعاب زودرس لوله عصبی رویان، شامل مغز قدامی، میانی و خلفی.

secondary brain v's

پنج وزیکول مغزی که از اختصاصی شدن پروژانسفال (تالانسمال و دیانسمال)

مزانشفال و رومبانشفال (متانشفال و میلانشفال) در اواخر تکامل رویانی تشکیل می‌شوند.
seminal v. هر کنام از کیسه‌های ساکولار
 زوج که به قسمت خلفی مثانه چسبیده‌اند و مجرای هر کدام به مجرای دفران همان سمت وصل می‌شود و مجرای آنزایی را تشکیل می‌دهند. ● کیسه منوی.
umbilical v. اتساع گلابی شکل کیسه زرده
 که به داخل حفره کوریون رشد می‌کند و به وسیله ساقه زرده به روده میانی متصل می‌شود. ● کیسه (وزیکول) ناف.
vesic(o)- جزء کلمه [L.] به معنی تاول؛ مثانه.
vesicocele /ves'i-ko-sel/ ← **cystocele.**
vesicocervical /ves'i-ko-ser'vi-k'l/ وابسته به‌مثانه
 و سرویکس رحم و یا مرتبط با مثانه و مجرای سرویکس.
vesicoenteric /ves'i-ko-en'ter'ik/ ← **enterovesical.**
vesicointestinal /-in-tes'ti-n'l/ ← **enterovesical.**
vesicoprostatic /-pros-tat'ik/ مربوط به مثانه و پروستات.
vesicopubic /-pu'bi/ ← **pubovesical.**
 مربوط به مثانه و ناحیه پویس (استخوان عانه).
vesicosigmoidostomy /-sig'moi-dos'tah-me/ ← **cystostomy.**
 ایجاد منفذ میان مثانه و کولون سیگموئید به وسیله جراحی.
vesicospinal /-spi'nal/ ← **cystotomy.**
 مربوط به مثانه و نخاع.
vesicostomy /ves'i-kos'tah-me/ ← **cystotomy.**
 آناستوموزمخاط مثانه به منفذی واقع در پوست.
cutaneous v. در زیر ناف به منظور تخلیه مثانه، به وسیله عمل جراحی.
vesicotomy /ves'i-kot'ah-me/ ← **cystotomy.**
vesicoumbilical /-um-bil'i-k'l/ ← **cystotomy.**
 وابسته به مثانه و ناف.
vesicoureteral /ves'i-ko-u-re'ter-al/ ← **uterovesical.**
vesicoureteric /ves'i-ko-u-re'ter-ik/ ← **uterovesical.**
 وابسته به مثانه و پیشابراه.
vesicourethral /-u-re'thral/ ← **uterovesical.**
 مربوط به مثانه و رحم.
vesicouterine /-u'ter-in/ ← **uterovesical.**
 مربوط به مثانه و واژن.
vesicovaginal /-vaj'i-n'l/ ← **uterovesical.**
vesicula /vê-sik'u-lah/ [L.] (جمع: vesiculæ) ← **vesicle.**
vesicular /vê-sik'u-l'er/

۱. متشکل از اجسام کیسه‌مانند کوچک یا مربوط با آن‌ها.
۲. مربوط به وزیکول‌های روی پوست یا ساخته شده از آن‌ها.

۳. دارای زیرویمی (ارتفاع) پایین مثل صنای تنفس طبیعی که در هنگام تهویه بر روی ریه شنیده می‌شود.
vesiculectomy /vê-sik'u-ek'tah-me/ برداشتن یک وزیکول، به ویژه کیسه منوی.
vesiculiform /vê-sik'u-li-form/ شبیه به وزیکول.
vesiculitis /vê-sik'u-li'tis/ التهاب وزیکول، به ویژه وزیکول سمینال (کیسه منوی).
vesiculocavernous /vê-sik'u-lo-kav'er-nus/ کیسه‌ای - غاری.
vesiculography /vê-sik'u-log'rah-fe/ رادیوگرافی کیسه‌های منوی.
vesiculopapular /vê-sik'u-lo-pap'u-l'er/ وزیکولار و پاپولار.
vesiculopustular /-pus'tu-l'er/ وزیکولار و پوستولار.
vesiculotomy /vê-sik'u-lot'ah-me/ برش یک وزیکول، به‌ویژه وزیکول سمینال (کیسه منوی).
Vesiculovirus /vê-sik'u-lo-vi'rus/ ویروس‌های شبه استوماتیت کیسه‌ای (وزیکولار)؛ جنسی از ویروس‌های خانواده Rhabdoviridae، شامل ویروس‌های ایچ‌اچ‌کندۀ استوماتیت وزیکولار در خوک، گاو و اسب و ویروس‌های وابسته به آن‌ها که انسان و سایر حیوانات را آلوده می‌کنند.
vessel /ves'l/ هر نوع مجرای عبور مایعات، مثل مجرای خون یا لنف. ● رگ.
blood v. هر یک از رگ‌های انتقال دهنده خون، شامل شریان، ورید و مویرگ.
chyliferous v. ← **lacteal (۲)**
collateral v. ۱. رگی که به موازات رگ، عصب یا ساختمان دیگر قرار دارد. ● رگ جانبی.
 ۲. رگی که از نظر ایجاد و برقراری جریان خون جانی اهمیت دارد.
great v's رگ‌های بزرگی که وارد قلب می‌شوند، شامل آئورت، وریدها و شریان‌های ریوی، و ورید اجوف.
lacteal v. ← **lacteal (۲)**
lymphatic v's مویرگ‌ها، رگ‌های جمع‌کننده و تنه‌هایی که لنف را از بافت‌ها جمع و به داخل جریان خون حمل می‌کنند. ● رگ‌های لنفاوی.
nutrient v's رگ‌های تأمین‌کننده مواد غذایی برای بافت‌های خاص، مثل شریان‌هایی که به استخوان یا دیواره‌های عروق خونی بزرگ وارد می‌شوند. ● رگ‌های تغذیه‌ای.
ostiol: وستیبول؛
vestibule /ves'ti-bul/ فضا یا حفره‌ای که در محل ورود یک مجرا قرار دارد. ● دهلیز.
vestibular، مفت.

v. of aorta فضای کوچکی واقع در ریشه آئورت.
v. of ear حفره بیضی که در قسمت میانی لایبرنت استخوانی قرار دارد.
v. of mouth بخشی از حفره دهان که از یک طرف به دندان‌ها و لثه‌ها یا باقیمانده لبه‌های آلوئولی و از سمت دیگر به وسیله لب‌ها (labial v.) و گونه‌ها (buccal v.) محدود می‌شود.
nasal v., v. of nose بخش قدامی حفره بینی.
v. of vagina, v. of vulva فضای بین لایپامینور که پیشابراه و واژن به داخل آن باز می‌شوند.
vestibulitis /ves-tib "u-li'tis/ التهاب دهلیز ولو و استرومای اطراف غده‌ای و زیر ابی‌تلیومی که منجر به سوزش و مقاربت در دناک می‌شود.
vestibulogenic /ves-tib "u-lo-jen 'ik/ آنچه که از یک دهلیز، مانند دهلیز گوش منشأ می‌گیرد.
vestibuloocular /-ok'u-lar/ مربوط به اعصاب دهلیزی و اکولوموتور؛ و با مربوط به حفظ ثبات بینایی در هنگام حرکات سر.
vestibuloplasty /ves-tib "u-lo-plas "te/ تبدیل ارتباط‌های لثه و غشای مخاطی در وستیبول دهان به وسیله جراحی.
vestibulotomy /ves-tib "u-lot 'ah-m/ باز کردن دهلیز گوش به وسیله عمل جراحی.
vestibulourethral /ves-tib "u-lo-u-re 'hral/ مربوط به وستیبول واژن و پیشابراه.
vestibulovaginal /-vaj'i-n'l/ وابسته به وستیبول واژن.
vestibulum /ves-tib "u-lum/ [L.] (جمع: vestibula) ← vestibule بقایای ساختمانی که در مرحلهٔ پیشین تکامل یک گونه یا فرد برای عملکرد بوده‌اند. ● اثر، باقیمانده، نشانه. vestibial، صفت.
vestigium /ves-ti-je-um/ [L.] (جمع: vestigia) ← vestige دامپزشک.
veterinarian /vet "er-i-nar "e-an/ فردی که در مورد درمان طبی و جراحی دام‌ها آموزش دیده و منبرک گرفته است. ● دامپزشک.
veterinary /vet "er-i-nar "e/ ۱. دامپزشک.
 ۲. مربوط به حیوانات اهلی و بیماری‌های آن‌ها.
VF vocal fremitus م:
vf visual field م: (میدان بینایی).
VFib ventricular fibrillation م: (فیبریلاسیون بطنی).
VFL ventricular flutter م: (فلوتر بطنی).
VHDL very-high-density lipoprotein م:
viable /vi 'ah-b'l/ قادر به حفظ حیات مستقل؛

قادر به زنده ماندن بعد از تولد. ● زیست‌پذیر، ماندنی، پایا.
vibex /vi 'beks/ (جمع: vibices): علامت یا رگه نازک خطی؛ تراوش خطی خون در زیر پوست.
vibration /vi-bra 'shun/ ۱. حرکت سریع به جلو و عقب؛ نوسان. ● ارتعاش.
 ۲. ماساژ یا حرکت ملایم، ریتمیک و غالباً با یک ابزار مکانیکی انجام می‌شود (ماساژ الکتریکی ارتعاشی).
vibrator /vi 'bra-tor/ ویراتور؛ وسیله تولیدکننده ارتعاش.
vibratory /vi 'brah-tor "e/ مرتعش یا ایجادکننده ارتعاش. ارتعاشی.
Vibrio /vib're-o/ جنسی از باکتری‌های گرم منفی (خانواده (Spirillaceae) V. cholerae) یا ویبریوی ویا، عامل وسای آساری است: *V. metschnikovii* گاستروآنتری ایجاد می‌کند و *V. parahaemolyticus* منجر به گاستروآنتری ناشی از مصرف غذاهای دریایی خام یا نیم‌پخته می‌شود؛ و *V. vulnificus* در افرادی که غذاهای دریایی خام مصرف کرده‌اند، سپتی‌سمی و سلولیت ایجاد می‌کند.
vibrio /vib're-o/ (vibrios, vibriones) (جمع: vibrios) ویبریو؛ ارگانیسمی از جنس ویبریو یا ارگانیسم‌های متحرک ماریچی دیگر.
cholera v. Vibrio cholerae. ← وبای التور؛ بیوتیپی از *Vibrio cholera*؛ El Tor v. **Vibrio.** ← از بین برنده ویبریو؛ به ویژه ویبریوکلرا.
vibrissa /vi-bris 'ah/ [L.] موی خشن و طویل، نظیر آنچه که در وستیبول بینی رشد می‌کند.
vicarious /vi-kar 'e-us/ ۱. عمل‌کننده به جای فرد یا چیز دیگر. ● نیابتی.
 ۲. روی‌دهنده در محل غیر معمول.
Vicia /vishi 'e-ah/ جنسی از گیاهان، شامل *V. faba* (V.faba)، باقلا یا لوبیای پهن که دانه‌ها یا گرده‌های آن حاوی ترکیبی است که در افراد مستعد، بیماری فلوایسم ایجاد می‌کند.
vicine /vi 'sin/ گلیکوزید حاوی پیریمیدین که در گونه *Vicia* وجود دارد و در دانه‌های باقلا تجزیه می‌شود و ترکیب سمی divicine را ایجاد می‌کند.
videodensitometry /vid "e-o-den "si-tom "e-tre/ دانسیتومتري با استفاده از دوربین ویدئو بمنظور ضبط تصاویری که باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند.
videoendoscopy /-en-dos 'kah-pe/ آندوسکوپی با کمک دوربین ویدئویی که در سر آندوسکوپ قرار گرفته است.

videolaparoscopy /-lap "ah-ros 'kah-pe/ جراحی
لاپاروسکوپی با کمک دوربین که در سر لاپاروسکوپ قرار
گرفته است.

videofluoroscopy /-flôd-ros 'kah-pe/ ضبط
تصاویری که بر روی صفحه فلورئوسکوپیک ظاهر
می‌شوند، بر روی نوار ویدئویی.

videolaseroscopy /-la'zer-os 'kah-pe/ نوع
تعدیل شده لاپاروسکوپی لیزری که در آن، داخل یک حفره
به وسیله دوربین ویدئویی دیده می‌شود و تصویر بزرگ شده آن
بر روی مانیتور ویدئویی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.
vikriti /vik'riti-te/ (ayurveda) ←
نوعی اختلال جسمانی که در اثر عدم تعادل دوشاهای
(← **dasha**) بروز می‌کند گفته می‌شود.

villi /-vil'i/ جمع villus (پرزها).
villoma /vi-lo'mah/ papilloma. ←
villonodular /vil "o-nod 'u-lar/ آنچه که با ضخیم‌شدگی ویلوس (پرز) و ندولار (گره)
مشخص می‌شود.

villose /vil'ôs/ دارای پرزهایی به شکل موهای نرم؛ آنچه که با پرز پوشیده
شده است. ● پرزدار.
villositis /vil "o-si'itis/ نوعی بیماری
باکتریال که باعث تغییراتی در پرزهای گت می‌شود.
villosity /vil-lost'i-te/ ۱. پوشیده شدن به وسیله پرزها.
۲. یک پرز.

villus /vil'us/ [L.] (جمع: villi):
زائده یا برجستگی عروقی کوچک، به‌ویژه برآمدگی از سطح آزاد
یک غشا. ● پرز، کرک.
۱. برآمدگی‌های میکروسکوپی
عنکبوتیه به داخل بعضی از سینوس‌های وریدی.
۲. گرانولاسیون آرکتوبیدی.
chorionic v. یکی از برجستگی‌های نخ‌مانند
که به صورت دسته‌هایی بر روی سطح خارجی کوریون رشد
می‌کند.

intestinal villi پرزهای نخ‌مانند و برآمدگی که
سطح غشا مخاطی مفروش‌کننده روده کوچک را می‌پوشانند و
به عنوان محل جذب مایعات و مواد غذایی عمل می‌کنند.
synovial villi بیرون‌زدگی‌های باریک
غشای سینوویال از سطح داخلی آن به داخل حفره مفصلی.
villusectomy /vil "us-ek 'tah-me/

vimentin /vi-men 'tin/ synovectomy. ←
پروتئین تشکیل‌دهنده رشته‌های ویمنتین، (که نوع شاخ
رشته‌های یتیلینی هستند) و به عنوان نشانگر سلول‌های

مشق از مزانشیم رویانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.
vinculum /ving'ku-lum/[L.] جمع: vincula: نوار یا ساختار شبیه به نوار.
رشته‌هایی که انگشتان و مفاصل
بین انگشتی را با تاندون‌های تاکنده ارتباط می‌دهند.
vinyl /vi'nîl/ گروه یک ظرفیتی $\text{CH}_2=\text{CH}-$
v.chloride گروه وینیلی که یک اتم
کلرین به آن متصل شده است؛ مونومری که به پلی‌وینیل کلراید
پلیمریزه می‌شود و سمی و سرطان‌زا است.
violaceous /vi "o-la 'shus/ دارای رنگ بنفش.
معمولاً در مورد توصیف تغییر رنگ پوست به کار می‌رود.
violet /vi'o-le/ ۱. رنگ قرمز متمایل به آبی
که به وسیله کوتاه‌ترین امواج طیف مرئی تولید می‌شود.
۲. ماده رنگی بنفش.

crystal v., gentian v., methyl v.
gentian violet. (در توضیح لغت gentian).
viper /vi'per/ هر نوع مار سمی، به‌ویژه
هر یک از اعضاء خانواده‌های Viperidae (افعی‌های واقعی) و
Crotalidae (افعی چال‌دار). ● افعی.
European v. مار سمی بومی
اروپا، آفریقای شمالی و خاورمیانه.
Gaboon v. Bitis gabonica: مار افعی کشنده نواحی
حاره غرب آفریقا که بر روی پوست خود خطوط روشنی دارد.
pit v. crotalid (٨)
rhinoceros v. Bitis nasicornis، مار افعی
سمی نواحی حاره آفریقا که بر روی پوزه خود یک جفت
برآمدگی دارد و رنگ پوست آن روشن است.
Russell's v. Viper russeli، مار افعی بسپار
سمی و به رنگ روشن که در جنوب شرقی آسیا و اندونزی یافت
می‌شود.
sand v. Viper ammodytes: نوعی افعی سمی که در
جنوب اروپا و ترکیه یافت می‌شود و بر روی پوزه خود برآمدگی
شاخ‌مانندی برای تقب زدن دارد. ● افعی خاکی (شنی).
هر یک از مارهای خانواده Viperidae
● افعی واقعی.

Vipera /vi'per-ah/ جنسی از مارهای سمی خانواده
Viperidae: V. ammodytes، افعی خاکی (شنی)؛
V. berus، مار جعفری (adder) یا افعی اروپایی؛ و V. russelli، که مار
افعی Russell است.

VIPoma /vi-po'mah/ تومور درون‌ریز و معمولاً تومور
سلول جزیرهای که پلی‌پپتید و آروکتیو روده‌ای و سترنومی شامل
اسپال آبی، هیپوکالسمی و هیپوکلرینری تولید می‌کند که منجر
به نارسایی کلیوی بالقوه کشنده می‌شود. vipoma هم نوشته
می‌شود.

vipoma /vi-po'mah/ VIPoma. ←

viral /vi'ral/ مربوط به ویروس یا آنچه که به وسیله ویروس ایجاد می‌شود. ● ویروسی.

viremia /vi-re'me-ah/ ویرمی؛ وجود ویروس‌ها در خون.
۱. فردی که تماس جنسی نداشته است. ● باکره، پویک.

۲. حیوان آزمایشگاهی که به دور از مقاربت جنسی نگه داشته شده است.

۱. مردانه. ← **masculine** /vir'il/ **virile**

۲. به‌طور خاص، دارای قدرت جفت‌گیری در جنس مذکر.
۱. ایجاد یا دارا بودن **virilism** /vir'i-lizm/

خصوصیات جنسی ثانویه مردانه در جنس مؤنث، و یا در سنین قبل از بلوغ در جنس مذکر. ● مردنمایی، تریپیکری. نرینگ.

مردنمایی ناشی از تولید نامتاسم آندروژن **adrenal v.** قشر فوق کلیه.

مردی، مردآسایی، مردانگی. **virility** /vi-ril'i-te/

virilization /vir'i-liz-ashun/ ← **masculinization**.

مردانه معمولاً درباره صفات جنسی ثانویه مردانه که در جنس مؤنث یا در سنین قبل از بلوغ در جنس مذکر ایجاد می‌شود به‌کار می‌رود. ● مردآسایی، مردسزای.

virilizing /vir'i-liz'ing/ ایجادکننده مردآسایی. ● مردسزای، نرینه‌ساز.

virion /vi're-on/ ویریون؛ ذره ویروسی کامل

که به‌طور خارج سلولی یافت می‌شود و قادر به شکل متبلور زنده بماند و سلول زنده را آلوده کند. ویریون از نوکلئوئید (ماده ژنتیکی) و کسید تشکیل می‌شود.

ترشح ویروس در شیر. **virolactia** /vi-ro-lak'shah/

مطالعه در مورد **virology** /vi-ro-lah-jel/

ویروس‌ها و بیماری‌های ویروسی. ● ویروس‌شناسی.

virtual /vir'choo-al/

۱. دارای ماهیت یا اثر. ● بالقوه، ذاتی، واقعی.
۲. آنچه به وسیله رایانه ایجاد، انجام یا اجرا می‌شود. مجازی، نمودین (کامپیوتر).

عاملی که ویروس را خنثی یا نابود می‌کند. **virucidal**، **virucide** /vi-rü-sid/

ویرولاسی؛ میزان بیماری‌زایی **virulence** /vir'u-lens/ یک میکروارگانیسم که به وسیله شدت بیماری و توانایی تهاجم به بافت‌های میزبان مشخص می‌شود. در مفهوم گسترده‌تر، عبارت است از قابلیت هر عامل عفونت‌زا برای ایجاد اثرات مرضی. ● بیماری‌زایی. **virulent**، صفت.

viruliferous /vir'u-lif'er-us/

تبدیل شدن به ویروس یا عامل زیان‌بخش دیگر و یا تولید این دو.

viruria /vi-roo're-ah/ ویروری؛ وجود ویروس‌ها در خون.

ویروس؛ عامل عفونت‌زای کوچکی که به جز در بعضی موارد، به وسیله میکروسکوپ نوری قابل دیدن نیست. فاقد متابولیسم مستقل است و می‌تواند تنها در سلول میزبان زنده تکثیر یبنا کند. ذره ویروسی (ویریون) از اسیدنوکلئیک (نوکلئوتید)، DNA یا RNA (اما نه هر دو آن‌ها)، و یک پوسته پروتئینی (کسید) تشکیل می‌شود که حاوی اسیدنوکلئیک است و از آن محافظت نیز به عمل می‌آورد و ممکن است چند لا به باشد.

نوعی ویروس که بیماری‌زایی آن **attenuated v.** از طریق پاساژهای پی‌درپی یا سایر روش‌ها کاهش یافته است. ● ویروس ضعیف شده.

ویروسی از جنس **Hantavirus** که باعث ایجاد **Bayou v.** سندرم ریوی هانتاویروس در جنوب غربی آمریکا می‌شود.

نوعی پولیوماویروس انسانی که باعث **BK v. (BKV)** عفونت وسیع در کودکان می‌شود و در بدن میزبان به صورت مخفی باقی می‌ماند و به نظر می‌رسد در بیماران ایمنی‌ناخته منجر به سیستیت هموراژیک و تقریب می‌شود.

Central European encephalitis v. گونه‌ای از

ویروس‌هایی که به وسیله کتنه منتقل می‌شوند و به جنس **Flavivirus** تعلق دارند که ویروس‌های آنسفالیت اروپایی مرکزی و آنسفالیت روسی بهار و تابستان را شامل می‌شوند.

ویروسی از جنس **Orthopoxvirus** **cowpox v.** که عامل اینولوژیک آبله گاوی است.

← **coxsackievirus**، **Coxsackie v.**

ویروسی که قادر به تکثیر کامل نیست یا **defective v.** نمی‌تواند غشای پروتئینی بسازد. در بعضی موارد، چنانچه سایر ویروس‌ها، ژن از دست رفته را در اختیار آن‌ها قرار دهند، امکان تکثیر ویروس‌های ناقص فراهم می‌آید. ← **helper v.**

نوعی فلاوی ویروس که به چهار نوع متفاوت **dengue v.** (انواع ۱، ۲، ۳ و ۴) یافت می‌شود و بیماری دانگ ایجاد می‌کند.

ویروسی که ژنوم آن حاوی DNA است. **DNA v.**

eastern equine encephalomyelitis v.

← **equine encephalomyelitis v.**

← **Epstein-Barr v.**، **EB v.**

۱. نوعی ویروس RNA تقریباً شبیه به ویروس ماربورگ است اما از نظر سرولوژیک با آن تفاوت دارد. این ویروس باعث ایجاد بیماری مشابه می‌شود.

۲. نوعی ویروس از جنس **Filovirus** که عامل اینولوژیک بیماری ویروسی ایولا است.

← **EEE v.**، **eastern equine encephalomyelitis v.**

← **equine encephalomyelitis v.**

encephalomyocarditis v. آنتروویروسی که باعث ایجاد مننژیت آسپتیک خفیف و آنفالومیوکاردیت می‌شود.

طبقه ایندیمولوژیکی از ویروس‌هایی که enteric v's به‌طور طبیعی از راه خوراکی اکتساب می‌شوند و در روده تکثیر می‌یابند و بیشتر باعث عفونت موضعی می‌شوند تا عمومی.

ویروس دارای دولایه لیپوپروتئین خارجی v. enveloped که از راه جواهر زدن در غشای سلول میزبان اکتساب می‌شود.

هریس ویروس ۴ انسانی؛ Epstein-Barr v. (EBV) ویروسی که باعث ایجاد مونونوکلئوز عفونی می‌شود و با لنفوم بزرگیت و کارسینوم نازوفارنژیال در ارتباط است.

grouchy v. equine encephalomyelitis v. جنس آربوبیروس *Alphavirus* که در اسب، قاطر و انسان آنسفالمیلیت ایجاد می‌کند و به وسیله پشه منتقل می‌شود و شامل سه سویه شرقی، غربی و ونزوئلایی است.

ویروس هاری که بیماری‌زایی و fixed v. دوره کمون آن از طریق پاساژهای بی‌دری تثبیت شده و در طول انتقال بعدی ثابت باقی می‌ماند. از این ویروس برای تلقیح به حیوانات به‌منظور ساختن واکسن هاری استفاده می‌شود.

foamy v's Spumavirus. ← ویروسی که از طریق تأمین یا helper v. ترمیم فعالیت زن ویروس یا قادر ساختن آن برای ساختن غشای پروتئین. به تکامل ویروس ناقص کمک می‌کند.

hepatitis v. ویروس هپاتیت: عامل اتیولوژیک هپاتیت ویروسی. شش نوع از این ویروس شناخته شده است، ویروس هپاتیت A، عامل ایجاد هپاتیت عفونی است که از طریق تزریقی یا خوراکی اکتساب می‌شود؛ ویروس هپاتیت B، عامل ایجاد هپاتیت مسری است که از طریق سر سوزن و سرنگ‌هایی که به اندازه کافی استریل نشده‌اند یا از راه پلاسمای عفونی یا محصولات خونی خاص انتقال می‌یابد؛ ویروس هپاتیت C باعث ایجاد هپاتیت C می‌شود؛ ویروس هپاتیت D عامل ویروسی RNA ناقصی است که می‌تواند تنها در حضور ویروس هپاتیت B تکثیر پیدا کند و همراه با آن انتقال می‌یابد و باعث ایجاد هپاتیت D می‌شود، ویروس هپاتیت E، کالسیویروس انتقال‌دهنده هپاتیت E است؛ و ویروس هپاتیت G، فلاوی ویروسی است که از بیماران مبتلا به هپاتیت مجزا می‌شود اما نقش اتیولوژیک آن مشخص نیست.

hepatitis B-like v's Hepadnavirus. ← herpetic v. herpesvirus. ← herpes simplex v. (HSV) ویروسی از جنس *Simplexvirus* که عامل اتیولوژیک هریس سیمپلکس در انسان است و به دو سروتیپ 1 و 2 (هریس ویروس 1 انسانی و هریس ویروس 2 انسانی) تقسیم می‌شود. نوع 1 به وسیله بزاق آلوده انتقال می‌یابد و عموماً ضایعات غیرزیتال ایجاد می‌کند و نوع 2 از طریق جنسی منتقل می‌شود و عمدتاً ضایعات زیتال به‌وجود می‌آورد.

human immunodeficiency v. (HIV) ویروس لوسمی / لنفوم سلول T انسانی، از جنس Lentivirus با تمایل انتخابی به سلول‌های T یاریگر که عامل ایجاد سندرم نقص ایمنی اکتسابی است.

human T-cell leukemia v. human T-lymphotropic v. ← human T-lymphotropic v. 1 (HTLV-1) گونه‌ای از رتروویروس‌های دارای انتشار جهانی که به لنفوسیت‌های T یاریگر / الفاکنده تمایل دارد و باعث ایجاد عفونت مزمن می‌شود و یا لوسمی / لنفوم سلول T بالغ و میلوپاتی مزمن پیش‌رونده در ارتباط است.

human T-lymphotropic v. 2 (HTLV-2) گونه‌ای از رتروویروس‌های دارای واکنش متقاطع سرولوژیک بیش از حد با HTLV-1: ارتباط واضحی بین این نوع ویروس و بیماری ثابت نشده است.

igbo-ora v. آربوبروسی از جنس *Alphavirus* که با بیماری شبه دانگ در نیجریه، جمهوری آفریقای مرکزی و ساحل عاج در ارتباط است.

influenza v. ویروس آنفلوآنزا؛ هر کدام از یک گروه از تومیگروویروس‌ها، که باعث ایجاد آنفلوآنزا می‌شوند و شامل حداقل سه سروتیپ هستند: ویروس آنفلوآنزای A؛ ویروس آنفلوآنزای B؛ ویروس آنفلوآنزای C. ویروس‌های سسروتیپ A دستخوش تغییرات آنتی‌ژنیک اساسی (الحراف‌های آنتی‌ژنی) و نیز تغییرات ناچیز و تدریجی آنتی‌ژنیک (راش آنتی‌ژنی) می‌شوند و پاندمی‌های بزرگ ایجاد می‌کنند.

influenza A v., influenza B v., influenza C v. گونه‌ای از ویروس‌های آنفلوآنزای A، B، و C، influenza v. ← ویروسی از جنس *Bunyavirus* که از نظر سرولوژیک با ویروس آنسفالیت کالیفرنیا ارتباط دارد و گاهی باعث ایجاد آنسفالیت می‌شود.

polioma v. (JC v.) پولیوما ویروسی که باعث ایجاد عفونت منتشر در کودکان می‌شود و در میزبان به صورت مخفی باقی می‌ماند و عامل ایجاد لکواسفالوایته چندکانونی پیش‌رونده است.

La Crosse v. California ویروسی از زیرگروه *Bunyavirus* عامل اتیولوژیک آنسفالیت از جنس *Bunyavirus*، عامل اتیولوژیک آنسفالیت La Crosse

lymphocyte-associated v. هر ویروس از زیر خانواده گاما هریس ویریدا، که اعضای آن برای لنفوسیت‌های B یا T اختصاصی هستند؛ اغلب عفونت در مرحله لیتیک یا پره‌لیتیک متوقف می‌شود، بدون اینکه ویروئین‌های عفونی تولید شوند، و ویروس‌های نهفته ممکن

است گاهی در بافت لنفویید نشان داده شوند.
lytic v. ویروسی که در سلول میزبان تکثیر و باعث مرگ و لیز سلولی می‌شود.
Marburg v. نوعی ویروس RNA که در آفریقا وجود دارد و به وسیله نیش حشره انتقال می‌یابد و باعث بیماری ماربورگ می‌شود.
masked v. ویروسی که به‌طور معمول در وضعیت غیرعفونی وجود دارد و به وسیله روش‌های غیرعفونی که آن را فعال می‌کنند، مثل پاساژ چشم بسته، در حیوانات آزمایشگاهی قابل نشان دادن است.
measles v. پارامیکزوویروس عامل ایجاد سرخک.
measles-like v's *Marbillivirus.* ←
monkeypox v. ارتوپاکس ویروسی که بیماری اگزانتوماتوزی خفیف در میمون، و بیماری شبیه به آبله در انسان ایجاد می‌کند.
mumps v. ویروسی از جنس *Rubulavirus* که باعث ایجاد اوریون می‌شود و گاهی حساسیت و تورم پینه، پانکراس، تخمدان یا اعضای دیگر ایجاد می‌کند.
● ویروس اوریون.
naked v., nonenveloped v. ویروس فاقد دو لایه لیپوپروتئین خارجی. ● ویروس برهنه، ویروس بدون پوشش.
neurotropic v. ویروسی که نسبت به بافت‌های عصبی تمایل ثانی دارد و باعث ایجاد عفونت در آن‌ها می‌شود، مثل ویروس هاری.
Norwalk v. نوعی کالسی‌ویروس که عامل شایع اپیدمی‌های گاستروآنتریت حاد است.
oncogenic v's طبقه اپیدمیولوژیکی از ویروس‌هایی که از طریق تماس نزدیک یا تزریق اکتساب می‌شوند و معمولاً عفونت پایدار ایجاد می‌کنند و ممکن است باعث القای تغییر شکل سلولی و بدخیمی شوند.
Oropouche v. ویروسی از جنس *Bunyavirus* که در برزیل ایجاد بیماری می‌کند و عفونت ناشی از آن با تب، لرز، بی‌حالی، سردرد، درد عضلانی و درد مفصلی و گاهی تهوع و استفراغ و گرفتاری دستگاه عصبی مرکزی همراه است.
orphan v's ویروسی که از گشت سلولی مجزا می‌شود اما به‌طور اختصاصی با بیماری همراه نیست.
papilloma v. *papillomavirus.* ←
parainfluenza v. گروهی از ویروس‌های خانواده Paramyxoviridae که باعث عفونت دستگاه تنفسی فوقانی در انسان و سایر حیوانات می‌شود.
paravaccinia v. *pseudocowpox v.* ←
Powassan v. ویروسی که به وسیله کته منتقل می‌شود و متعلق به جنس *Flavivirus* (عامل ایجاد آنسفالیت در شرق آمریکا و کانادا) می‌شود.

pox v. *poxvirus.* ←
 ویروسی از جنس *Parapoxvirus* که ضایعات ندولاری شبیه به ضایعات آبله گاوی و orf، بر روی پستان و نوک پستان گاوهای شیرده و مخاط دهان گوساله‌های شیرخوار ایجاد می‌کند (paravaccinia) و می‌تواند در هنگام دوشیدن شیر به انسان منتقل شود.
Puumala v. *Hantavirus.* ←
 نوعی ویروس RNA از گروه **rabies v.** رابیدوویروس که باعث ایجاد هاری می‌شود. ● ویروس هاری.
Lyssavirus. ←
rabies-like v's طبقه اپیدمیولوژیکی از ویروس‌هایی که از طریق استنشاق اشیای آلوده و تکثیر در دستگاه تنفسی ایجاد می‌شوند و بیشتر باعث ایجاد عفونت موضعی می‌شوند تا عمومی و خانواده‌های Adenoviridae، Coronaviridae، Orthomyxoviridae و Picornaviridae را دربرمی‌گیرد.
● ویروس‌های تنفسی.
respiratory syncytial v's (RSV) ویروس‌های متعلق به جنس *Pneumovirus* که بیماری تنفسی حاصل از آن‌ها به ویژه در شیرخواران شدید است و باعث ایجاد ساختمان سن سیستئومی در بافت می‌شوند.
RNA v. ویروسی که ژنوم آن از RNA تشکیل می‌شود.
Rous-associated v.(RAV) نوعی ویروس باربرگر که در حضور آن، یک سارکوما ویروس Rous ناقص قادر به ساختن غشای پروتئینی است.
Rous sarcoma v. (RSV) *Rous sarcoma.* (در توضیح لغت sarcoma).
rubella v. *Rubivirus* تنها گونه جنس که عامل اتیولوژیک سرخچه است. ● ویروس سرخچه.
St. Louis encephalitis v. ویروسی از جنس *Flavivirus* که عامل اتیولوژیک آنفالیت سنت لویی است و به وسیله پشه منتقل می‌شود.
sandfly fever v's *Phlebovirus.* ←
satellite v. سویه‌ای از ویروس که فقط در حضور ویروس یاریگر قادر به تکثیر است و به‌نظر می‌رسد در کنگلناری برای تشکیل کسپید دچار نقص است. ● ویروس آقماری.
Seoul v. *Hantavirus.* ←
simian immunodeficiency v.(SIV) ویروسی از جنس *Lentivirus* که ارتباط نزدیکی با ویروس نقص ایمنی انسانی دارد و باعث ایجاد عفونت غیر آشکار در میمون‌های سبز آفریقایی و بیماری شبیه به سندرم نقص ایمنی اکتسابی در ماکاک می‌شود.
Sin Nombre v. *Hantavirus* ویروسی از جنس

که باعث ایجاد سترنم ریوی هانتاویروس در غرب ایالات متحده می‌شود.

slow v. هر ویروس ایجادکننده بیماری که با سیر پیش بالینی طولانی و پیشرفت تدریجی در هنگام بروز نشانگان مشخص می‌شود. ● ویروس آهسته.

street v. ویروس هاری که از حیوانی که به‌طور طبیعی آلوده شده است، انتقال می‌یابد. (در مقایسه با سویه آزمایشگاهی ویروس مزبور). ● ویروس خیابانی.

tanapox v. ویروسی از جنس *Yatapoxvirus* که عامل اتیولوژیک tanapox است.

Toscana v. *Naples* ویروسی از گروه سرولوژیک *Phlebovirus* که عامل اتیولوژیک تب پشه خاکی است.

varicella-zoster v. هریس ویروس ۳ انسانی؛ به جدول قسمت *herpesvirus* مراجعه کنید.

variola v. ویروس باقوه خاموشی از جنس *Orthopoxvirus* که عامل اتیولوژیک آبله است و از سال ۱۹۹۷ هیچ نوع عفونت طبیعی در اثر آن ایجاد نشده و در حال حاضر مخزنی برای ویروس مزبور وجود ندارد. ● ویروس آبله.

VEE v. *Venezuelan equine encephalomyelitis v.* ← *equine encephalomyelitis v.* ← **WEE v.**, *western equine encephalomyelitis v.* ← *equine encephalomyelitis v.* ← ویروسی از جنس *Flavivirus* که باعث ایجاد آنسفالیت West Nile (غرب رود نیل) می‌شود و به وسیله پشه‌های *Culex* انتقال می‌یابد و پرندگان وحشی، مخزن آن هستند.

Yaba monkey tumor v. ویروسی از جنس *Yatapoxvirus* که عامل اتیولوژیک *yabapox* است.

yellow fever v. *Flavivirus* گونه‌ای از جنس *Flavivirus* که به وسیله پشه انتقال می‌یابد و در آمریکای مرکزی و جنوبی و آفریقا، باعث ایجاد تب زرد می‌شود. ● ویروس تب زرد.

viscera /ris'et-ah/ viscus جمع
viscerad /vis'et-ah/ به طرف احشا.
visceral /vis'et-ah/ مربوط به احشا؛ احشایی.
visceralgia /vis'et-ah'jah/ درد در هر یک از احشا.
viscer(o)- جزء کلمه [L.] به معنی احشا.
visceromegaly /vis'et-o-meg'ah-le/ بزرگی احشا ← **organomegaly.** ←
visceromotor /-m'et-er/ انتقال‌دهنده ایمپالس‌های حرکتی به احشا یا مربوط به این انتقال.
visceroparietal /-pah-ri'ah-tal/ مربوط به احشا و چدر شکم.

visceroperitoneal /-per'i-to-ne'al/ مربوط به احشا و صفاق.
visceropleural /-ploor'et-ah/ مربوط به احشا و جنب.
visceroskeletal /-skel'ah-tal/ مربوط به اسکلت احشایی.
viscerotropic /-trop'ik/ آنچه که عمدتاً بر روی احشا عمل می‌کند؛ دارای تمایل به احشای شکم یا قفسه‌سینه.
viscid /vis'id/ لزج یا چسبنک.
viscosity /vis-kos'ti-te/ ویسکوزیته؛ مقاومت در برابر جریان؛ خصوصیت فیزیکی یک ماده که به اصطکاک مولکول‌های اجزای آن بستگی دارد. ● چسبندگی، گران‌روی.
viscous /vis'kus/ چسبنک یا صمغ مانند؛ دارای ویسکوزیته زیاد. ● چسبنده.
viscus /vis'kus/ [L.] جمع؛
هر یک از اعضای بزرگ داخلی در هر یک از سه حفره بزرگ بدن، به‌ویژه اعضای که در شکم قرار دارند. ● احشا.
۱. احساسی که به وسیله آن اشیاء واقع در محیط خارج به وسیله نوری که ساطع می‌کند و یا انعکاس می‌دهند درک می‌شوند. ● بینایی.
۲. عمل دیدن.
۳. توهّم دیداری؛ احساسی ذهنی از دیدن که به وسیله محرک‌های واقعی بینایی ایجاد نشده است.
۴. حدت بینایی، **visual**، صفت.
achromatic v. دید بی‌فام (دید سیاه و سفید)؛
← **monochromatic vision.** ←
anomalous trichromatic v. نوعی نقص دیدرنگی که در آن، فرد هر سه رنگدانه مخروطی را دارد ولی یکی از آن‌ها معیوب یا دچار اختلال است ولی غایب نیست.
binocular v. استفاده از هر دو چشم، همراه با یکدیگر، بدون ایجاددوینی. ● دید دوجشمی.
central v. دیدی که به وسیله تحریک گیرنده‌های ماکولا (لکه زرد) شبکیه ایجاد می‌شود. ● دید مرکزی.
chromatic v. دیدرنگی؛ ← **color v.** ←
۱. درک رنگ‌های مختلف سازنده طیف نور مرئی. ● دید رنگی.
۲. ← **chromatopsia.** ←
day v. درک بینایی در نور روز یا شرایط روشنایی. ● دید روز.
نوعی نقص دید رنگی که در آن یکی از سه رنگدانه مخروطی وجود ندارد؛ دو نوع نقص از این گروه عبارتند از: **deuteranopia** و **protanopia.**
دید مستقیم؛ ← **central v.** ←
● **double v.** دیدی؛
● **diplopia.** دید دوبینی؛
● **indirect v.** دید غیرمستقیم؛ ← **peripheral v.** ←

نوعی اختلال دید به نحوی که علی‌رغم وجود نقص بینایی، هنوز بینایی در حد قابل استفاده باقی مانده است. کوری رنگ کامل؛ ناتوانی در **monochromatic v.** افتراق رنگ‌ها که در آن همه رنگ‌های طیف به صورت خاکستری خنثی همراه با سایه‌های متغیری از روشنی و تاریکی به‌نظر می‌رسند. دید تک رنگ.

monocular v. دیدن با یک چشم.
polyopia. ←
multiple v. ترک بینایی در تاریکی شب یا
night v. در شرایط کاهش نور. دید شب.

oscillating v. **oscillopsia.** ← دیدی که بوسیله تحریک نقاطی از شبکیه که **peripheral v.** دورتر از لکه زرد قرار دارند ایجاد می‌شود. دید محیطی.
solid v., stereoscopic v. ترک برجستگی

اشیاء یا عمق آن‌ها؛ دیدی که در آن اشیاء به صورت سه‌بعدی ترک می‌شوند. دید فضایی.

۱. هر نوع توانایی افتراق
سه رنگ اصلی نور و مخلوط‌هایی از آن‌ها. دید سه رنگ.
۲. دید رنگ طبیعی.

دید تونلی:
۱. دیدی که در آن میدان بینایی شدیداً محدود شده است.
۲. در روان‌شناسی عبارت است از محدود شدن ترک روانی یا عاطفی. کوفه‌فکری.
مربوط به دید یا میدان
دید. دیدلری، بصری.

visual /vɪʒl'oo-al/
visualization /vɪz'oo-al-i-za'shun/
۱. عمل نگاه کردن یا به دست آوردن تصور کامل بینایی از یک شیء. تجسم، نمایان‌سازی، نگارسازی.
۲. فرایند تشکیل یک تصویر ذهنی از چیزی.

visuoauditory /vɪz'oo-o-aw'di-tor'e/
تحریک همزمان حواس شنوایی و بینایی، یا مربوط به تحریک همزمان دو حس مزبور. شنیدلری دیدلری، سمعی بصری.
مربوط به ارتباط‌های میان فرایندهای بینایی و حرکتی. دیدلری حرکتی.

visuosensory /-sen'sor-e/ مربوط به ترک تحریکاتی که منجر به آثار بینایی می‌شوند. دیدلری حسی.
مربوط به توانایی ترک تصاویر **visuospatial /-spa'shal/** بینایی و ارتباطات فضایی آن‌ها. دیدلری فضایی.

vital /vi'tl/ لازم برای زندگی یا وابسته به آن.
حیاتی.

Vitalium /vi-tal'e-um/ ویتالیوم؛ نام تجاری آلیاژ کربال - کرم که در قالب دندان‌های مصنوعی و وسایل جراحی به‌کار می‌رود.

vitamin /vi'tah-min/ ویتامین؛ هر کدام از یک گروه

مواد آلی بدون ارتباط با یکدیگر که در بسیاری از غذاها به مقدار کم یافت می‌شوند و مقادیر ناچیز آن‌ها برای عملکرد متابولیک طبیعی بدن ضرورت دارد. ویتامین‌ها ممکن است محلول در آب یا چربی باشند.

ویتامین A؛ رتینول یا هر یک از چندین ترکیب محلول در چربی دارای فعالیت بیولوژیک مشابه؛ این ویتامین عملکردهای متفاوتی دارد و به ویژه در عملکرد شبکیه، رشد و تمایز بافت‌های اپی‌تلیال، رشد استخوان، تولیدمثل و واکنش ایمنی دخیل می‌کند. کمبود ویتامین A، اختلالات پوستی، افزایش استعداد به عفونت، گزروفthalmی و دیگر اختلالات چشمی، بی‌اشتهایی و عقیمی را سبب می‌شود. ویتامین A بیشتر در جگر، زرده تخم‌مرغ و چربی محصولات لبنی وجود دارد و دیگر منبع عمده غذایی آن، کاروتنوئیدهای پروویتامین A گیاهان است. مصرف بیش از حد ویتامین A، سمی است: **A. hypervitaminosis**
retinol. **v.A₁**
dehydroretinol. **v.A₂**
thiamine. **v.B₁**
riboflavin. **v.B₂**

ویتامین B₆؛ هر کدام از یک گروه مواد محلول در آب (شامل پیریدوکسین، پیریدوکسال و پیریدوکسامین) که در اغلب غذاها، به ویژه گوشت، جگر، سبزیجات، حبوبات، غلات و زرده تخم‌مرغ یافت می‌شوند و در متابولیسم اسیدهای آمینه، تجزیه تریتوفان و متابولیسم گلیکوزن نقش دارند. ویتامین B₁₂؛ در تعریف به سیانوکوبالامین **v.B₁₂** اطلاق می‌شود، اما به‌طور کلی به هر نوع مشتق کوبالامین که فعالیت بیولوژیکی مشابه با آن دارد گفته می‌شود. ویتامین B₁₂، ویتامین خون‌ساز محلول در آبی است که در گوشت و محصولات حیوانی یافت می‌شود و برای رشد و تکثیر همه سلول‌های بدن و عملکرد دستگاه عصبی ضرورت دارد و کمبود آن باعث آنمی پرنیسوز و انواع دیگر آنمی مگالوبلاستیک و ضایعات عصبی می‌شود.

ویتامین B کمپلکس؛ گروهی از مواد محلول در آب، شامل تیامین، ریبوفلاوین، نیاسین (اسیدنیکوئینیک)، نیاسینامید (نیکوئینامید)، گروه ویتامین B₆، بیوتین، اسیدپانتوتینیک، اسیدفولیک، احتمالاً اسید پارآمینوبنزویک، اینوزیتول، ویتامین B₁₂ و احتمالاً کولین.

ویتامین C؛ **ascorbic acid.** **v.C**
ویتامین D؛ هر کدام از دو ترکیب محلول در چربی دارای فعالیت ضد اشعتهیسمی که عبارتند از کوله‌کلسیفرول که در پوست ساخته می‌شود و هورمون محسوب می‌شود و ارگوکلسیفرول که فرمی است که عموماً به عنوان مکمل غذایی به‌کار می‌رود. منابع رژیمی این ویتامین عبارتند از: بعضی روغن ماهی‌ها، زرده تخم‌مرغ، لبنیات غنی شده.

به وسیله عمل جراحی انجام می‌شود.

vitreoretinal /vit're-o-ret'i-nl/

مربوط به شبکیه و زجاجیه (وتره).

vitreous /vi'tre-us/

۱. شیشه مانند یا شفاف.

۲. جسم زجاجیه.

primary persistent hyperplastic v.

نوعی ناهنجاری مادرزادی معمولاً یکطرفه، ناشی از وجود بقایای رویانی لایه فیبری عضلانی چشم و بخشی از سیستم عروقی هیالوئید. از نظر بالینی، مردمک سفید، زواید مرکزی طولیل و اغلب میکروفتالمی وجود دارند و اگرچه عدسی، در ابتدا شفاف است ممکن است کاملاً کدر شود.

vitronectin /vit'ro-nek'tin/

نوعی گلیکوپروتئین چسبنده که عملکردهای زیادی دارد که عبارتند از: تنظیم انعقاد خون، لیز فیبرین، شرکت در آبشارهای کمپلمان، شرکت در هموستاز، ترمیم زخم، شکل‌گیری دوباره بافت. همچنین این ماده در سرطان، تشدید چسبندگی، انتشار و مهاجرت سلول‌ها دخالت می‌کند. نشان داده شده که ماده منور همانند پروتئین S است که به عنوان مهارکننده کمپلمان به منظور ممانعت از ورود کمپلکس حمله غشا به داخل غشا شناخته شده است.

vivi-

جزء کلمه [L.] به معنی زنده؛ زندگی.

viviparous /vi-vip'ah-rus/

به دنیاآورنده فرزند

زندهای که در بدن مادر تکامل یافته است. ● زنده‌زا.

vivisection /viv'i-sek'shun/

اعمال جراحی که با

هدف تحقیقات فیزیولوژیک یا پاتولوژیک بر روی حیوان زنده انجام می‌شوند.

VLDL very-low-density lipoprotein م:

مخلوطی از لیپوپروتئین‌های

دارای تحرک الکتروفوری متشتر تقریباً مطابق با β -

لیپوپروتئین‌ها اما با تراکم کمتر. این لیپوپروتئین‌ها بقایای

مشق از شیلومیکرون‌های جهش یافته و VLDL‌هایی

هستند که به‌طور کامل نمی‌توانند متابولیزه شوند و در پلاسما

تجمع می‌یابند.

VLDL: با تأکید بر فعالیت الکتروفوری آن. **pre-B-VLDL**

VMA vanillylmandelic acid م:

VMD Doctor of Veterinary Medicine م:

(دامپزشک).

voice /voi/s/

صدایی که به وسیله اندام‌های

تکلمی تولید، و به وسیله دهان ادا می‌شود. ● آوا، صدا، ندا.

vocal (آوایی)، صفت.

دفع کردن (از بدن)، بیرون ریختن، ادرار کردن. **void** /void/

vola /vo'lah/ [L.] (جمع: volae) سطح مقعر یا توخالی. [L.]

کف دست. **v.manus**

کف پا. **v.pedis**

کمبود ویتامین D می‌تواند منجر به راشیتیزم کودکان و استئومالاسی بزرگسالان شود و خوردن بیش از حد آن ممکن است هیپرکلسمی، برناشته شدن کلسیم از استخوان و اختلال کلیوی ایجاد کند.

ویتامین D₂: **ergocalci ferol.**

ویتامین D₃: **cholecalci ferol.**

ویتامین E: هر کدام از یک گروه شامل

حداقل هشت ترکیب محلول در چربی دارای فعالیت

آنتی‌اکسیدان بیولوژیک مشابه، به ویژه آلفا-توکوفرول و نیز

ایزومرهای توکوفرول و ترکیب وابسته به آن یعنی توکوتربول.

این ویتامین در روغن جوانه گندم، جوانه غلات، جگر، زرده

تخم‌مرغ، گیاهان سبز، چربی شیر و روغن نباتی وجود دارد و به

صورت صنعتی نیز تهیه می‌شود. ویتامین E در گونه‌های

مختلف برای تولیدمثل طبیعی، رشد عضلانی و مقاومت

ارتریتوسیت‌ها به همولیز نقش مهمی دارد.

ویتامین‌های محلول در چربی (ویتامین **fat-soluble v's**

A، D، E و K) که همراه با چربی‌های رژیم غذایی جذب و

به‌طور طبیعی در ادرار دفع می‌شوند و متماثل به ذخیره شدن در

بدن، به مقادیر متوسط هستند.

ویتامین K: هر کدام از یک گروه ترکیبات محلول

در چربی مشابه که باعث پیش‌برد انعقاد خون می‌شوند. دو نوع

ویتامین K طبیعی (به اسامی فیتونادین و مناکینون) و یک نوع

پروویتامین صنعتی (به نام منادینون) وجود دارد. بهترین منابع

ویتامین K عبارتند از: سبزیجات سبز، کره، پنیر و زرده

تخم‌مرغ. کمبود این ویتامین معمولاً تنها در نوزادان،

در اختلالات جذب، یا در طول درمان با آنتی‌بیوتیک وجود دارد

و با خونریزی ظاهر می‌یابد.

ویتامین K_۱: **phytonadione.**

ویتامین K_۲: **menaquinone.**

ویتامین K_۳: **menadione.**

ویتامین‌های محلول در آب

(یعنی همه ویتامین‌ها به استثناء ویتامین A، D، E و K): این

ویتامین‌ها در ادرار دفع می‌شوند و به مقادیر قابل ملاحظه در

بدن ذخیره نمی‌شوند.

وابسته به زرده یا شیره به آن. **viteline** /vi-tel'in/

زرده. **vitellus** /vi-tel'us/ [L.]

نواحی بدون رنگدانه پوست. **vitiligo** /vit'i-lij'i-nēz/

ویتیلیگو: ناهنجاری رنگدانه‌ای

معمولاً پیش‌رونده مزمن پوست که با لکه‌های سفید بدون

رنگدانه مشخص می‌شود که ممکن است به وسیله حدود

هیپرپیگمانته احاطه شوند. ● پیسی، برص، لک و پیس.

هیپرپیگمانته احاطه شوند. ● پیسی، برص، لک و پیس.

خارج کردن محتویات **vitrectomy** /vi-trek'tah-me/

فضای زجاجیه (وتره) چشم که معمولاً از طریق pars plana

volar /voˈlar/ مربوط به کف دست یا پا؛
سطح خم‌کننده (فلکسور) ساعد، مچ یا دست.

volaris /voˈlarˈis/ **palmar.** ←

آنچه که به سرعت بخار می‌شود، فزاز. **volatile** /volˈah-til/

volatilization /volˈah-tilˈi-zaˈshun/ تبدیل شدن به بخار یا گاز، بدون تغییر شیمیایی.

volley /volˈe/ تعدادی انقباض عضلانی یا

ایمپالس عصبی همزمان که همگی در اثر یک محرک مشابه

ایجاد می‌شوند.

volsella /vol-selˈah/ **vulsella.** ←

ولت؛ واحد سیستم

volt (V) /vɒlt/ بین‌المللی نیروی برق ران (الکتروموتو) یا پتانسیل الکتریکی،

معادل یک ژول در کلمب، یا یک آمپر-اَهم.

electron v. (eV) واحد انرژی، معادل با

انرژی اکتساب شده از طریق الکترونی که در اثر عبور از میدان

دارای اختلاف پتانسیل یک ولت، شتابان شده است. برابر با

۱۹-۱۰-۲۰۶۰ ژول.

volume /volˈuːm/ اندازه کمیت یا ظرفیت یک ماده،

ن: V یا V. حجم.

end-diastolic v. (EDV) حجم خون هر بطن

در پایان دیاستول که معمولاً حدود ۱۳۰-۱۲۰ میلی‌لیتر است

ولی گاهی در قلب طبیعی به ۲۵۰-۲۰۰ میلی‌لیتر می‌رسد.

● حجم پایان (انتهای) دیاستولی.

end-systolic v. (ESV) حجم خون باقیمانده در

هر بطن، در پایان سیستول، که معمولاً حدود ۶۰-۵۰ میلی‌لیتر

است ولی گاهی در قلب طبیعی به ۳۰-۱۰۰ میلی‌لیتر می‌رسد.

● حجم پایان (انتهای) سیستولی.

expiratory reserve v. مقدار حداکثر گازی که

می‌تواند از هنگام رسیدن به سطح پایان بازدمی استراحت،

خارج شود، علامت اختصاری: ERV ● حجم ذخیره بازدمی.

forced expiratory v. بخشی از ظرفیت

حیاتی اجباری که در تعداد ثانیه خاص خارج می‌شود، علامت

اختصاری: FEV که در مقابل آن عددی اضافه می‌شود که

تعداد ثانیه‌ای را که اندازه‌گیری به طول انجامیده نشان می‌دهد.

● حجم بازدمی اجباری.

inspiratory reserve v. حداکثر مقدار گازی که

می‌توان از هنگام رسیدن به وضعیت پایان ذمی استنشاق کرد.

● حجم باقیمانده دمی.

mean corpuscular v. حجم میانگین اریتروسیت‌ها

که به‌طور مرسوم بر حسب میکرومتر مکعب یا فمتولتر در گلبول

قرمز بیان می‌شود. ● حجم متوسط گلبول قرمز.

minute v. (MV). مقدار گاز خارج شده از

ریه‌ها در دقیقه؛ مقدار هوای جاری، ضربدر ریت تنفس.

● حجم دقیقه‌ای.

packed-cell v (PCV), v. of packed red cells
hematocrit. ← (VPRC)

residual v. مقدار گازی که در پایان

بازدم حداکثر، در ریه‌ها باقی می‌ماند. ● حجم باقیمانده.

stroke v. حجمی از خون که در هر ضربان قلب،

از بطن به بیرون تخلیه می‌شود و برابر است با تفاوت میان

حجم پایان دیاستولی و پایان سیستولی. ● حجم ضربه‌ای.

tidal v. حجم گازی که در خلال یک چرخه (سیکل)

تنفسی، به وسیله دم، داخل ریه و به وسیله بازدم از آن خارج

شده است. ● حجم (هوای) جاری.

volumetric /volˈu-metˈrik/

مربوط به اندازه‌گیری حجم‌ها یا همراه با آن.

voluntary /volˈun-tarˈe/ ● ارادی.

volute /vo-luːt/ چرخاننده؛ به شکل استوانه یا طومار درآوردن.

volvulus /volˈvu-luːs/ اونکوسرکیازیس ناشی از

Onchoerca volvulus ولولوس؛

چرخش یک لوپ روده که باعث ایجاد انسداد می‌شود.

vomer /voˈmer/ [L.] ● تیغه بینی؛

به جدول استخوان‌ها مراجعه کنید.

vomeroneasal /voˈmer-o-naˈzɪ/ صفت.

مربوط به تیغه بینی و استخوان بینی.

vomit /vomˈit/ ۱. تخلیه و بیرون راندن محتویات

معدة از راه دهان. ● استفراغ.

۲. موادی که به وسیله استفراغ کردن از معده و از راه دهان

خارج شده‌اند.

black v. استفراغ سیاه حاوی خون که در

تماس با شیره معده بوده است و در تب زرد و سایر مواردی که در

آن‌ها، خون در معده جمع می‌شود وجود دارد.

coffee-ground v. استفراغ حاوی خون تیره

تغییر شکل یافته و مخلوط با محتویات معده.

vomiting /-ing/ تخلیه و بیرون راندن

پرفشار محتویات معده از راه دهان. ● استفراغ کردن.

cyclic v. حملات عودکننده استفراغ.

dry v. تلاش برای استفراغ کردن که در آن

تنها گاز خارج می‌شود و نه مواد دیگر. ● استفراغ خشک.

pernicious v. استفراغ شدید حاملگی که شدت آن به

حدی است که حیات فرد را به خطر می‌اندازد. ● استفراغ وخیم.

v. of pregnancy استفراغ دوران حاملگی که

به ویژه در اوایل صبح ایجاد می‌شود.

projectile v. استفراغی که در آن، مواد استفراغی

با فشار و نیروی زیادی خارج می‌شوند. ● استفراغ جهنده.

stercoraceous v. استفراغ ماده مدفوعی.

vomitory /vom'i-tor 'e/ استغراغ آور.

vomiturition /vom 'it-u-nish 'un/ تلاش‌های بی‌اثر تکراری برای استغراغ کردن؛ غق زدن.

vomit /vom'i-tus/ [L.] ۱. استغراغ کردن.
۲. ماده استغراغی.

v-onc viral oncogene (سرطان‌زای ویروسی): م:
یک تسوالی اسپیدونکلئیک در ویروس، که مسئول

سرطان‌زایی ویروس است و از پروتو-انکوژن سلولی مشتق می‌شود و از طریق نوترکیبی، از میزان اکتساب می‌شود. با c-onc مقایسه کنید.

vortex /vor'leks/ [L.] (جمع: vortices): م:
الگو یا آرایش مارپیچی، مانند رشته‌های عضلانی یا خطوط و

موهای پوست.

voyeurism /voi'yer-izm/ نوعی پلر اقیلیا که با میل شدید و عودکننده جنسی یا تحریک جنسی، به دنبال مشاهده واقعی یا مخفیانه فردی که برهنه، در حال تراودن لباس، و یا انجام فعالیت جنسی است مشخص می‌شود. ممکن است این حالت به‌طور تخیلی نیز در فرد ایجاد شود.

VP variegate porphyria م:

VPB ventricular premature beat م:
(ضربان زودرس بطنی):

ventricular premature complex. ← (در توضیح لغت complex)

VPC ventricular premature complex م:
(کمپلکس زودرس بطنی).

VPD ventricular premature depolarization م:
(دپلاریزاسیون زودرس بطنی).

ventricular premature complex. ← (در توضیح لغت complex)

VPF Vascular permeability factor م:

(عامل نفوذپذیری عروقی).

vascular endothelial growth factor. ← (در توضیح لغت factor)

VR vocal resonance م: (طنین آوایی، طنین صدا).

VS volumetric solution م: (محلول ولومتریکی).

VT ventricular tachycardia م: (تاکی‌کاردی بطنی).

vuerometer /vu 'er-om 'e-ter/

ابزاری برای اندازه‌گیری فاصله بین دو مردمک چشم.

vulgaris /vul-ga'ris/ [L.] معمولی؛ ساده، متداول و شایع.

vulnus /vul'nus/ [L.] جمع: vulnura؛ زخم.

vulsella /vul-sel'ah/ [L.] نوعی فورسپس که در انتهای هر یک از تیغه‌هایش، قلاب‌های چنگال‌مانند دارد.

vulsellum /-sel'um/ [L.]

vulsella. ←

vulva /vul'vah/ [L.] ولو:

اعضای تناسلی خارجی زنان، شامل برجستگی عانه، لایپا مازور و مینور (لب‌های بزرگ و کوچک فرج)، کلیتوریس و وستیبول واژن. ● مادگی، فرج. **vulvar, vulval.** صفت.

fused v. synechia vulvae. ←

برداشتن ولو.

vulvectomy /vul-vek'tah-me/ ولویت؛ التهاب ولو.

vulvitis /vul-vi'tis/ لیکن اسکلروز زنان.

atrophic v.

vulvouterine /vul 'vo-u'ter-in/ مربوط به ولو و رحم.

vulvovaginal /-vaj'i-n'l/ مربوط به ولو و واژن.

vulvovaginitis /-vaj 'i-ni'tis/ التهاب ولو و واژن.

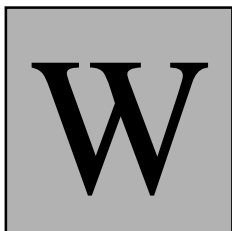
candidal v. کاندیدبازیس ولو و واژن.

vv. [L.] (جمع)؛ به معنی venae (وریدها).

v/v حجم ماده حل شده نسبت به حجم حلال.

vWF

von Willebrand's factor (فاکتور فون ویلبراند).



ن: wolfram :tryptophan (← tungsten: تنگستن): W
watt (وات).

waist /wast/ بخشی از بدن که بین قفسه

سینه و لگن قرار دارد. ● کمر.

walker /wawk'ter/ واکر: چارچوبه و ساختاری از

جنس لوله فلزی سبک که گاهی دارای چرخ است و به عنوان

کمک به بیمارانی که در هنگام راه رفتن به حمایت بیشتری

نسبت به عصا یا چوب دست نیاز دارند به کار می‌رود. ● گام یار.

walking /wawk'ing/ راه رفتن به وسیله پاها، قدم زدن.

۱. راه رفتن به وسیله پاها، قدم زدن.

۲. گام؛ طرز راه رفتن.

خواب‌گردی: somnambulism. ←

sleep w. ساختمانی که قضا یا توده

wall /wawl/ معینی از یک ماده را محصور یا محدود می‌کند. ● دیوار، جدار.

cell w. ساختمانی محکم که کاملاً در خارج غشای

پلاسمایی سلول‌های گیاهی و اکثر سلول‌های پروکاریوتیک

قرار گرفته و یا به آن متصل شده است و از سلول محافظت به

عمل می‌آورد و شکل آن را حفظ می‌کند. ● دیواره (جدار) سلول.

chest w. ساختمان‌های استخوانی و عضلانی که

چارچوب خارجی قفسه سینه را می‌سازند و در طول تنفس

حرکت می‌کنند. ● دیواره قفسه سینه.

nail w. چینی از پوست که اطراف و انتهای ناخن

انگشتان دست یا پا را می‌پوشاند. ● جدار ناخن.

parietal w. somatopleure. ←

splanchnic w. splanchnopleure. ←

walleye /waw'li/ ۱. لکه سفید (لکوما)ی قرینه.

exotropia. ← ۲.

wandering /wahn'der-ing/ ۱. دارای حرکت آزادانه. ● سیار.

۲. آنچه که به طور غیرطبیعی حرکت می‌کند؛ آنچه که به طور

بسیار شل اتصال دارد. ● سرگردان.

۱. اتاق بزرگی در بیمارستان که

ward /ward/ برای جادادن تعداد زیادی بیمار در نظر گرفته می‌شود.

۲. قسمتی از بیمارستان که برای مراقبت تعداد زیادی بیمار

دارای شرایط مشابه در نظر گرفته می‌شود. ● بخش.

ضایعه هیپرپلاستیک ایندرم که

wart /wort/ دارای سطح شاخی است و به وسیله پاپیلوما وپروس انسانی

ایجاد می‌شود. همچنین به انواع مختلف ضایعات زگیل مانند

(پرولیفراسیون‌های اپیدرمی با منشأ غیروپروسی) گفته

می‌شود. ● زگیل. warty. صفت.

anatomical w.

tuberculosis verrucosa cutis. ←

flat w. زگیل کوچک و صاف که معمولاً به رنگ

پوست یا قهوه‌ای روشن و کمی برآمده است و گاهی به تعداد

زیاد وجود دارد و اغلب در کودکان دیده می‌شود. ● زگیل مسطح.

genital w. زگیل تناسلی؛

condyloma acuminatum. ←

juvenile w. flat w. ←

moist w. condyloma latum. ←

mosaic w. ضایعه نامنظمی در کف پا که سطح گرانولاری

دارد و در اثر تجمع زگیل‌های مسری کف پای ایجاد می‌شود.

necrogenic w. tuberculosis verrucosa cutis. ←

Peruvian w. verruga peruana. ←

pitch w's تومورهای پیش سرطانی، کراتوتیک

و اپیدرمی که در افرادی که با قیر و مشتقات قطرات زغال‌سنگ

سروکار دارند ایجاد می‌شوند.

planter w. تومور اپیدرمی وپروسی کف پا.

pointed w. condyloma acuminatum. ←

postmortem w., prosector's w. ←

tuberculosis verrucosa cutis. ←

soot w. از علائم سرطان دودکش پاک کن‌ها

که در زیر زگیل ایجاد می‌شود. ● زگیل دوده.

venereal w. condyloma acuminatum. ←

wash /wash/ ۱. تمیز کردن یا استحمام.

۲. محلولی که برای تمیز کردن یا شستشوی یک قسمت بکار

می‌رود.

wasting کاهش یا پوسیدگی تدریجی، همراه

با لاغری و تخفیف شدن. ● تحلیل رفتن.

water /waw'ter, wah'ter/ ۱. مایع شفاف، بی‌رنگ،

بی‌بو و بی‌مزه به فرمول H₂O: ● آب.

۲. محلول آبکی ماده دارویی که w. aromatic هم نامیده

می‌شود.

۳. آب خالص (تصفیه شده).

bound w. آب موجود در بافت‌های بدن که

به ماکرومولکول‌ها یا آنایمک‌ها متصل شده است.

آبی که به وسیله تقطیر،
خالص شده است. ● آب مقطر.
قسمتی از آب بافت‌های بدن که به
ماکرومولکول‌ها یا اتم‌ها متصل نشده است. ● آب آزاد.
w. for injection آب مورد استفاده برای تزریق
که به وسیله تقطیر به دست می‌آید و در آن استانداردهای خاص
استریلیزاسیون و شفافیت رعایت می‌شود و می‌توان آن را
استریل و یا با افزودن مواد ضد میکروبی مناسب
باکتریواستاتیک کرد.
purified w. آبی که از طریق تقطیر یا دیونیزاسیون
به دست می‌آید و در مواردی که آب عاری از مواد معدنی
مورد نیاز است به کار می‌رود. ● آب تصفیه شده (خالص).
waters /waw'lerz/ نام متداول مایع امینوتیک.
watt (W) /waht/ واحد نیروی الکتریکی در سیستم
بین‌المللی که عبارت است از کار انجام شده به میزان یک ژول
در ثانیه و معادل است با یک آمپر تحت فشار یک ولت.
wave /waw/ برهم ریختگی متجانب شکل و
پیشروندگی که در آن، بخش‌هایی به حرکت درآمده، دستخوش
نوسان دوگانه می‌شوند؛ هر نوع الگوی موج مانند. ● موج.
alpha w's **rhythm.** ←
beta w's **rhythm.** ←
brain w's نوسان پتانسیل الکتریکی در مغز
که به وسیله الکتروانسفالوگرافی ثبت می‌شود. ● امواج مغزی.
delta w. ۱. بردار QRS زودرسی که در تحریر
پیش‌رس، در الکتروکار دیوگرام دیده می‌شود.
۲. (جمع). امواج الکتروانسفالوگرافیک دارای فرکانس کمتر از
۳/۵ در ثانیه که در خواب عمیق، دوره نوزادی و اختلالات
خطر مغزی به‌طور معمول ایجاد می‌شوند.
electromagnetic w's طیفی از امواجی که
به وسیله حوزه الکترومغناطیسی پخش می‌شوند و سرعت آن‌ها
در محیط خلاء، 3×10^8 متر بر ثانیه است و به ترتیب کاهش
طول موج عبارتند از: امواج رادیویی، ریز موج (مایکروویو)،
فروقرمز (مادون قرمز)، نور مرئی، و نور فرابنفش (ماوراء بنفش).
اشعه X، اشعه گاما و اشعه کیهانی (cosmic rays). ● امواج
الکترومغناطیسی.
۱. امواج فلوتر: امواج دهلیزی سریع
و دندانه‌ارهای بدون فواصل ایزو الکتریک در بین آن‌ها که
در الکتروکار دیوگرام فلوتر دهلیزی دیده می‌شوند. **f w's**
هم نوشته می‌شود.
۲. **f w's(۱)** ←
۱. انحرافی از تعایش (فیبریلاری):
امواج کوچک، نامنظم و سریع در الکتروکار دیوگرام
فیبریلاسیون دهلیزی. **F w's** هم نوشته می‌شود.
۲. **F w's(۱)** ←

f w's(۱) ←
fibrillary w's
flutter w's **F w's(۱)** ←
امواجی که در الکتروکار دیوگرام،
بین کمپلکس QRS و شروع قطعه ST ایجاد و به‌طور واضح در
هیپوترمی و هیپوکسمی دیده می‌شوند.
P w. انحرافی که در اثر تحریک دهلیز،
در الکتروکار دیوگرام دیده می‌شود.
pulse w. برآمدگی نبض که به وسیله لمس یا
انگشت حس و یا در ثبت نموداری فشار نبض نشان داده
می‌شود.
Q w. اولین موج پایین رونده (منفی) در
کمپلکس QRS که در اثر مرحله ابتدایی دیولاریزاسیون
میوکارد بطنی، یعنی دیولاریزاسیون دیواره بین بطنی ایجاد
می‌شود.
R w. اولین موج بالا رونده در کمپلکس QRS
که به دنبال موج Q در الکتروکار دیوگرام طبیعی ایجاد می‌شود و
نشان دهنده دیولاریزاسیون بطن‌هاست.
S w. موج پایین رونده کمپلکس QRS که به
دنبال موج R در الکتروکار دیوگرام طبیعی ایجاد می‌شود و
نشان دهنده دیولاریزاسیون بطن‌هاست.
T w. موجی که در الکتروکار دیوگرام طبیعی،
به دنبال کمپلکس QRS ایجاد می‌شود و نشان‌دهنده
ریپولاریزاسیون یا بازیافت (recovery) بطن‌هاست.
Ta w. موج کوچک و غیرقرینه دارای قطبیت
مخالف موج P که نشان‌دهنده ریپولاریزاسیون دهلیزی است و
همراه با موج P، سیستول دهلیزی را نشان می‌دهند.
theta w's امواج مغزی الکتروانسفالوگرام یا
فرکانس ۴ تا ۷ در ثانیه که عمدتاً در کودکان و بزرگسالانی که
دچار استرس عاطفی هستند دیده می‌شوند.
U w. موج بالقوهای با منشاء ناشناخته که
بالافاصله بعد از موج T به وجود می‌آید و غالباً به وسیله موج T
پوشیده می‌شود و در الکتروکار دیوگرام طبیعی دیده می‌شود و در
تاکی آریتمی‌ها و اختلالات الکترولیتی تشدید می‌یابد.
wavelength (λ) /waw'length/ فاصله بین نوک یک موج
و نقطه مشابه آن در موج بعدی. ● طول موج.
wax /waks/ واکس: ترکیب یا مخلوطی
آلی و با وزن مولکولی بالا و نقطه ذوب پایین که به چربی‌ها و
روغن‌ها شباهت دارد اما فاقد گلیسریدهاست و ممکن است به
وسیله حشرات ساخته شود و یا از گیاهان به دست می‌آید و یا
به‌طور مصنوعی تولید می‌شود. ● موم. **waxy**، صفت.
dental w. مخلوطی از دو یا چند موم و افزودنی‌های
دیگر که در قالب‌های دندانی، ساخت پایه‌های دندان مصنوعی
غیرفلزی، ثبت ارتباطات بین فک‌ها و کارهای آزمایشگاهی
مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ear w. cerumen. ←
 موم سفید تصفیه شده‌ای که از کندوی زنبور
 عسل *Apis mellifera* به‌دست می‌آید و به عنوان جزء ترکیبی
 پمادهای مختلف به‌کار می‌رود. ● موم سفید.
 yellow w.
 موم زنبور عسل، موم تصفیه‌ای شدای
 که از کندوی زنبور عسل *Apis mellifera* به‌دست می‌آید و به
 عنوان ماده سفت‌کننده و جزء ترکیبی پماد زرد مورداستفاده قرار
 می‌گیرد. ● موم زرد.
 waxy /wak'se/
 ۱. متشکل از موم یا پوشیده شده به وسیله آن. ● مومی.
 ۲. شبیه به موم؛ به‌ویژه به ترکیبی از انحطاف‌پذیری، رنگ
 پیرینگی، نرمی و براق بودن اطلاق می‌شود.
 waxing /wak'sing/
 شکل دادن الگوی موم با پایه
 مومی برای امتحان دندان‌های مصنوعی و تنظیم فرم آن‌ها.
 Wb weber. ←
 M: white blood cell (گلبول سفید خون).
 wean /wen/
 قطع شیردهی از راه پستان
 و جانشین کردن روش‌های تغذیه‌ای دیگر. ● از شیر گرفتن.
 weanling /wenling/
 ۱. موجودی که به تازگی از شیر گرفته شده است.
 ۲. شیرخوار (نوزادی که به تازگی از شیر گرفته شده است،
 بافت یا غشا.
 web /web/
 غشایی که بین چین‌های صوتی، نزدیک
 به رابط قدامی کشیده شده و شایع‌ترین ناهنجاری مادرزادی
 حنجره است.
 terminal w.
 شبکه‌ای از رشته‌های ظریف واقع
 در سیتوپلاسم، کاملاً زیر سطح آزاد برخی سلول‌های اپی‌تلیال
 که تصور می‌شود عملکرد حمایتی یا سلولی اسکلتی دارد.
 webbed /webd/
 آنچه که به وسیله
 پرده (غشا) ارتباط پیدا کرده است. ● پرده‌دار، پرده‌لر.
 weber (Wb) /web'ter/
 ویر؛ واحد جریان مغناطیسی
 در سیستم بین‌المللی که در آن برقرار شدن یک مدار از یک
 دور، در حین کاهش به سمت نقطه صفر با سرعت ثابت، در یک
 ثانیه، باعث ایجاد یک ولت نیروی برق ران (الکتروموتیو) در آن
 می‌شود.
 wedge /wej/
 ۱. قطعه‌ای از یک ماده که یک انتهای
 آن ضخیم است و به‌تدریج از ضخامت آن کاسته می‌شود تا
 آن که در انتهای دیگر به حداقل برسد. ● گوه.
 ۲. با فشار وارد کردن چیزی به داخل فضایی با اندازه محدود.
 step w.
 بلوکی از یک ماده جاذب، معمولاً آلومینیوم
 که به‌طور مرحله به مرحله و با ضخامت فزاینده کار گذاشته
 می‌شود و برای اندازه‌گیری قدرت نفوذ اشعه X مورداستفاده قرار
 می‌گیرد.
 WEE western equine encephalomyelitis M:

weight /wat/
 ۱. سنگینی؛ میزان کشیده شدن یک
 جسم به سمت پایین، به وسیله نیروی جاذبه. ● وزن.
 به جنول اوزان و مقیاس‌ها مراجعه کنید.
 ۲. در آمر. عبارت است از روند قائل شدن اهمیت بیشتر برای
 بعضی مشاهدات نسبت به مشاهدات دیگر، یا عامل آمری
 که برای اعمال چنین روندی مورداستفاده قرار می‌گیرد.
 ● اهمیت.
 apothecaries' w.
 نوعی سیستم اوزان که در نسخه‌های
 grain واحد (معادل ۶۴/۸ میلی‌گرم) تشکیل می‌دهد و اجزاء آن عبارتند از:
 dram (معادل سیه scruple)، ounce (معادل هشت dram) و pound (معادل دوازده ounce).
 atomic w.
 مجموعه جرم‌هایی که یک اتم را تشکیل
 می‌دهند و می‌توان آن را به صورت واحدهای جرم اتمی،
 واحدهای سیستم بین‌المللی و یا به صورت نسبی بر پایه جرم
 آن نسبت به جرم ایزوتوپ ¹²C کربن (که به شکل ۱۲/۰۰۰۰۰
 مشخص می‌شود) بیان کرد. علامت اختصاری: At wt. ● وزن
 اتمی.
 avoirdupois w.
 سیستم وزنی که به‌طور متداول برای
 توزین کالاهای معمولی در کشورهای انگلیسی زبان به
 کار می‌رود و واحدهای آن عبارتند از: dram (27.344 grain)،
 ounce (16 dram) و pound (16 ounce).
 equivalent w.
 مقداری از یک ماده که با ۸/۰ گرم
 اکسیزن (یا ۱/۰۰۸ گرم هیدروژن) ترکیب می‌شود یا آن را
 جایگزین می‌کند و عبارت است از نسبت وزن مولکولی به تعداد
 پروتون‌ها (در واکنش‌های اسید-باز) یا الکترون‌ها (در
 واکنش‌های اکسیداسیون و احیاء).
 molecular w.
 وزن یک مولکول از یک ماده در
 مقایسه با وزن یک اتم کربن ۱۲؛ این وزن معادل است با جمع
 اوزان اتمی اتم‌های تشکیل‌دهنده آن. علامت اختصاری:
 MW یا Mol_{wt}. اگرچه به‌طور گسترده مورداستفاده قرار
 می‌گیرد، از نظر تکنیکی صحیح نیست و جرم مولکولی نسبی
 (M_r) برآن ترجیح دارد. ● وزن مولکولی.
 wen /wen/
 ۱. کیست انکلوژیونی سباسه یا اپیدرمی.
 ۲. کیست مویی.
 wheal /hweāl/
 منطقه موضعی از ادم، که بر
 روی سطح بدن ایجاد می‌شود و اغلب با خارش شدید و معمولاً
 ناپایدار همراه است و ضایعهٔ تپه‌یک کپهر محسوب می‌شود.
 wheeze /hweēz/
 ویز؛ صدای مداوم سوت مانند.
 ← injury.
 whiplash /hwip'lash/
 هر نماتود از جنس *Trichuris*
 whipworm /-werm/
 ۱. ← milium.
 whitehead /hwit'hed/
 ۲. کومدون بسته (← closed comedo در توضیح
 (comedo)؛ ● سرسفید.

whitlow /hwitˈlɒ/ **felon.** ←
herpetic w. عفونت اولیه هریس سیمپلکس بند
 انتهای یک انگشت که با تخریب بافتی وسیع و گاهی
 نشانه‌های سیستمیک همراه است.
melanotic w. **subungual melanoma.** ←
WHO World Health Organization م:
 (سازمان بهداشت جهانی): سازمان بین‌المللی وابسته به
 سازمان ملل متحد که در شهر ژنو سوئیس واقع است.
whoop /hoo p/ دم شدید و مشکل همراه با صدا که در سیاه‌سرفه ایجاد
 می‌شود.
wild-type /wɪldˈtɪp/

آنچه که در یک اجتماع طبیعی یا در مخزن آزمایشگاه
 استاندارد وجود دارد مانند یک سویه، فنوتیپ یا ژن و بنابراین
 به عنوان نماینده گروه در نظر گرفته می‌شود. ● تیپ (نوع)
 وحشی.
willow /wɪlˈo/ هر گیاه از جنس *Salix*؛ پوست نوع سفید
 این گیاه حاوی پیش‌ساز اسید سالیسیلیک است و به عنوان
 داروی گیاهی به‌کار می‌رود. ● بید.
window /wiˈnɒ/ ۱. یک منفذ محدود که در سطح صاف قرار دارد. ● پنجره،
 ۲. محدوده ولتاژی که مشخص می‌کند کدامیک از ضربات
 اجازه عبور دارند.

آقای بهاری به جدول اوزان و اندازه‌ها دوکلمه دیگر اضافه کرد. پتر است که خود شما اضافه کنید.

جدول اوزان و اندازه‌ها

MEASURES OF MASS

Avoirdupois Weight									
Grains	Drams	Ounces	Pounds	Metric Equivalents (grams)					
1	0.0366	0.0023	0.00014	0.0647989					
27.34	1	0.0625	0.0039	1.772					
437.5	16	1	0.0625	28.350					
7000	256	16	1	453.5924277					

Apothecaries' Weight									
Grains	Scruples (℥)	Drams (ʒ)	Ounces (℥)	Pounds (℔)	Metric Equivalents (grams)				
1	—	—	—	—	0.000015 gr				
10 ³	—	—	—	—	0.00432 gr				
10 ⁴	—	—	—	—	0.15432 gr				
10 ⁵	—	—	—	—	0.1543235 gr				
10 ⁶	100	10	—	—	1.543235 gr				
10 ⁷	1000	100	—	—	15.432356 gr				
10 ⁸	10 ⁴	1000	10	—	5.6438 dr				
10 ⁹	10 ⁵	10000	100	1	3.527 oz				
10 ¹⁰	10 ⁶	100000	1000	10	2.2046 lb				
10 ¹²	10 ⁸	10 ⁷	10 ⁶	1000	2204.6223 lb				

Troy Weight									
Grains	Pennyweights	Ounces	Pounds	Metric Equivalents (grams)					
1	0.042	0.002	0.00017	1.0647989					
24	1	0.05	0.0042	1.555					
480	20	1	0.083	31.103					
5760	240	12	1	373.24177					

جدول مقیاس های مربوط به ظرفیت

MEASURES OF CAPACITY									
Apothecaries' (Wine) Measure									
Minims	Fluid Drams	Fluid Ounces	Gills	Pints	Quarts	Gallons	Cubic Inches	Equivalents Milliliters	Cubic Centimeters
1	0.0166	0.002	0.0005	0.00013	—	—	0.00376	0.06161	0.06161
60	1	0.125	0.0312	0.0078	0.0039	—	0.22558	3.6967	3.6967
480	8	1	0.25	0.0625	0.0312	0.0078	1.80488	29.5737	29.5737
1920	32	4	1	0.25	0.125	0.0312	7.21875	118.2948	118.2948
1680	128	16	4	1	0.5	0.125	28.875	473.179	473.179
13440	1024	128	8	2	1	0.25	57.75	946.358	946.358
67200	5120	640	40	4	1	1	94.1	2798.434	2798.434
10 ⁶	10 ³	100	10	1	—	—	—	—	2.11 pt
10 ⁵	10 ²	100	100	10	1	—	—	—	264 gal
10 ⁴	10 ¹	10 ³	10 ²	100	10	1	—	—	264.16 gal
10 ³	10 ⁰	10 ²	10 ¹	10 ¹	10 ⁰	10 ⁰	10 ³	1	264.16 gal
10 ²	10 ⁻¹	10 ¹	10 ⁰	10 ⁰	10 ⁻¹	10 ⁻¹	10 ³	1	264.16 gal

1 liter = 2.11363738 pints (Apothecaries')

جدول اندازه‌های طول

MEASURES OF LENGTH									
Metric Measure									
Micro-meter	Milli-meter	Centi-meter	Deci-meter	Meter	Deca-meter	Hecto-meter	Kilo-meter	Mega-meter	Equivalents
1	0.001	10 ⁻⁴	—	—	—	—	—	—	0.000039 inch
10 ³	1	10 ⁻¹	—	—	—	—	—	—	0.03937 inch
10 ⁴	10	1	—	—	—	—	—	—	0.3937 inch
10 ⁵	100	10	1	—	—	—	—	—	3.937 inches
10 ⁶	1000	100	10	1	—	—	—	—	39.37 inches
10 ⁷	10 ⁴	1000	100	10	1	—	—	—	10.9361 yards
10 ⁸	10 ⁵	10 ⁴	1000	100	10	1	—	—	109.3612 yards
10 ⁹	10 ⁶	10 ⁵	10 ⁴	1000	100	10	1	—	1093.6121 yards

Avoirdupois—Metric Weights					
Ounces	Grams	Ounces	Grams	Pounds	Kilograms
1/16	1.772	7	198.447	1 (16 oz)	453.59
1/8	3.544	8	226.796	2	907.18
1/4	7.088	9	255.146	3	1360.78
1/2	14.175	10	283.495	4	1814.37
1	28.350	11	311.845	5	2267.96
2	56.699	12	340.194	6	2721.55
3	85.049	13	368.544	7	3175.15
4	113.398	14	396.893	8	3628.74
5	141.748	15	425.243	9	4082.33
6	170.097	16 (1 lb)	453.59	10	4535.92

Metric—Avoirdupois Weight			
Grams	Ounces	Grams	Pounds
0.001 (1 mg)	0.000035274	1	0.035274
			1000 (1 kg)
			2.2046

Metric—Apothecaries' Weight				
Milligrams	Grains	Grams	Grains	Equivalents
1	0.015432	0.1	1.5432	10
2	0.030864	0.2	3.0864	15
3	0.046296	0.3	4.6296	20
4	0.061728	0.4	6.1728	25
5	0.077160	0.5	7.7160	30
6	0.092592	0.6	9.2592	1.286 oz
7	0.108024	0.7	10.8024	1.447 "
8	0.123456	0.8	12.3456	1.807 "
9	0.138888	0.9	13.8888	2.261 "
10	0.154320	1.0	15.4320	3.215 "
15	0.231480	1.5	23.1480	6.430 "
20	0.308640	2.0	30.8640	9.644 "
25	0.385800	2.5	38.5800	12.859 "
30	0.462960	3.0	46.2960	1.34 lb
35	0.540120	3.5	54.0120	1.61 "
				1.88 "
2	0.12	2	7.39	2
3	0.19	3	11.09	3
4	0.25	4	14.79	4
5	0.31	5	18.48	5
10	0.62	6	22.18	6
15	0.92	7	25.88	7
20	1.23	8 (1 fl oz)	29.57	8
25	1.54			9
30	1.85			10
35	2.16			11
40	2.46			12
45	2.77			13
50	3.08			14
55	3.39			15
60 (1 fl dr)	3.70			16 (1 pt)
				32 (1 qt)
				128 (1 gal)
				3785.32

Metric—Apothecaries' Liquid Measure					
Milliliters	Minims	Milliliters	Fluid Drams	Milliliters	Fluid Ounces
1	16.231	5	1.35	30	1.01
2	32.5	10	2.71	40	1.35
3	48.7	15	4.06	50	1.69
4	64.9	20	5.4	500	16.91
5	81.1	25	6.76	1000 (1 L)	33.815
		30	7.1		
U.S. and British—Metric Length					
Inches	Millimeters		Centimeters		Meters
1/25	1.00		0.1		0.001
1/8	3.18		0.318		0.00318
1/4	6.35		0.635		0.00635
1/2	12.70		1.27		0.0127
	25.40		2.54		0.0254

آقای بهاری مقیاس مایعات را تغییر داده اما من نتوانستم تغییر دهم. مقیاس مایعات تبدیل به مقیاس‌های طول شده است.

مقیاس مایعات

Metric	Approximate Apothecary Equivalents	Metric	Approximate Apothecary Equivalents
1000 ml	1 quart	3 ml	45 minims
750 ml	1 1/2 pints	2 ml	30 minims
500 ml	1 pint	1 ml	15 minims
250 ml	8 fluid ounces	0.75 ml	12 minims
200 ml	7 fluid ounces	0.6 ml	10 minims
100 ml	3 1/2 fluid ounces	0.5 ml	8 minims
50 ml	1 3/4 fluid ounces	0.3 ml	5 minims
30 ml	1 fluid ounce	0.25 ml	4 minims
15 ml	4 fluid drams	0.2 ml	3 minims
10 ml	2 1/2 fluid drams	0.1 ml	1 1/2 minims
8 ml	2 fluid drams	0.06 ml	1 minims
5 ml	1 1/4 fluid drams	0.05 ml	3/4 minim
4 ml	1 fluid dram	0.03 ml	1/2 minim

The above *approximate* dose equivalents have been adopted by the *United States Pharmacopeia* and the *National Formulary*, and these dose equivalents have the approval of the federal Food and Drug Administration.

وزن

Metric	Approximate Apothecary Equivalents	Metric	Approximate Apothecary Equivalents
30 g	1 ounce	30 mg	1/2 grain
15 g	4 drams	25 mg	3/8 grain
10 g	2 1/2 drams	20 mg	1/3 grain
7.5 g	2 drams	15 mg	1/4 grain
6 g	90 grains	12 mg	1/5 grain
5 g	75 grains	10 mg	1/6 grain
4 g	60 grains (1 dram)	8 mg	1/8 grain
3 g	45 grains	6 mg	1/10 grain
2 g	30 grains (1/2 dram)	5 mg	1/12 grain
1.5 g	22 grains	4 mg	1/15 grain
1 g	15 grains	3 mg	1/20 grain
750 mg	12 grains	2 mg	1/30 grain
600 mg	10 grains	1.5 mg	1/40 grain
500 mg	7 1/2 grains	1.2 mg	1/50 grain
400 mg	6 grains	1 mg	1/60 grain
300 mg	5 grains	800 µg	1/80 grain
250 mg	4 grains	600 µg	1/100 grain
200 mg	3 grains	500 µg	1/120 grain
150 mg	2 1/2 grains	400 µg	1/150 grain
125 mg	2 grains	300 µg	1/200 grain
100 mg	1 1/2 grains	250 µg	1/250 grain
75 mg	1 1/4 grains	200 µg	1/300 grain
60 mg	1 grain	150 µg	1/400 grain
50 mg	3/4 grain	120 µg	1/500 grain
40 mg	2/3 grain	100 µg	1/600 grain

The above *approximate* dose equivalents have been adopted by the *United States Pharmacopeia* and the *National Formulary*, and these dose equivalents have the approval of the federal Food and Drug Administration.

aortic w. ناحیه‌ای شفاف در زیر قوس
 آئورت که به وسیله دوشاخه شدن تراشه ایجاد شده است و در
 رادیوگرافی مایل قدامی چپ قلب و عروق بزرگ دیده می‌شود.
 oval w. fenestra vestibuli. پنجره بیضی؛
 round w. fenestra cochleae. پنجره گرد؛
 windpipe /sɪndˈpɪp/ trachea. ←
 winking /wɪŋkɪŋ/ باز و بسته کردن سریع پلک (چشم بر هم زدن)؛ چشمک زدن.
 jaw w. Gunn's syndrome. ←
 round w. ←
 wire /waɪr/ ساختار باریک، طولی و قابل انعطاف فلزی.
 • سیم.

Kirschner w. نوعی سیم فولادی برای سوراخ
 کردن استخوان‌های شکسته و کشش اسکلتی در شکستگی‌ها.
 witch hazel /wɪtʃˈhæzəl/ بوته برگریز گیاه
Hamamelis virginiana یا هر یک از فراورده‌های مختلف
 سر شاخه‌ها. برگ‌ها یا پوست آن که برای استفاده از اثرات
 قابض آن‌ها به‌طور موضعی مصرف می‌شوند و نیز موارد مصرف
 متفاوتی در طب محلی و هومیوپاتی دارند. • عنبر سابل؛
 هاماملیس.

withdrawal /wɪð-draʊl/ ۱. کناره‌گیری مرضی از
 تماس‌های بین فردی و امور اجتماعی. • انزوا.
 substance withdrawal. ←
 substance withdrawal نوعی اختلال روانی خاص که
 به دنبال قطع یا کاهش مصرف ماده روان‌گردان که به‌طور
 منظم و به منظور ایجاد مسمومیت به‌کار می‌رفته، ایجاد
 می‌شود. • محرومیت از مواد.

wobble /wɒbəl/ حرکت غیریکنواخت یا نامطمئن
 به عقب و جلو یا از یک طرف به طرف دیگر. ←
 hypothesis. • تلوتلو خوردن، لرزان بودن.

Wohlfahrtia /vɒl-fahrˈte-ah/ جنسی از مگس‌ها.
 لارو *W. magnifica* باعث ایجاد میاز زخم می‌شود و لاروهای
w. virgata و *w. opaca* میازین پوستی ایجاد می‌کنند.

Wolbachia /wɒl-bakˈe-ah/ جنسی از باکتری‌ها که
 طیف وسیعی از بی‌مهره‌ها شامل حشرات، عنکبوت‌ها، سخت
 پوستان و نماتودها را آلوده می‌کند.

wolfsbane /wɒlfsˈbæn/ ۱. ←
 arnica. ۲. ←
 aconite.

word salad /wɜrdˈsæləd/ بیان مخلوطی از
 کلمات و عبارات بی‌معنی که مشخصه اسکیزوفرنی پیشرفته
 است. • سالاد کلمات.

work-up /wɜrkˈʊp/ اقداماتی که به‌منظور رسیدن به
 تشخیص انجام می‌شود، شامل گرفتن شرح حال، انجام
 تست‌های آزمایشگاهی، رادیوگرافی و غیره. • بررسی کامل.

۱. هر یک از موجودات بی‌مهرهٔ نرم‌تن.
 worm /wɜrm/ طویل و بدون مو از شاخهٔ Acanthocephala ،
 Annelida ، Platyhelminthes و Aschelminthes • کرم.

۲. ←
 vermis. هر یک از کرم‌های خانوادهٔ platyhelminthes • کرم پهن.
 flat w. کرم گینه؛ Dracunculus medinensis. ←
 guinea w. heartworm. ←
 heart w. کرم گرد؛ nematode. ←
 round w. spinyheaded w. , thorny-headed w.
 عضو از شاخهٔ Acanthocephala.

wormwood /wɜrmˈwɔd/ گیاهی از جنس
Artemisia به‌ویژه *A. absinthium* (درمنه) که به‌منظور
 ساختن لیکور اِپسینت (اِفستین؛
 liqueur absinthe) استفاده می‌شود. • درمنه، خلر آگوش، برنجاسف.

wound /wəʊnd/ نوعی آسیب (تراوما) که معمولاً به
 نوع فیزیکی آن محدود می‌شود و با قطع تلاموم طبیعی
 ساختارها همراه است. • زخم، بریدگی، جراحت.
 contused w. زخمی که در آن، پوست دچار
 بریدگی نمی‌شود. • زخم کوفتی.

incised w. زخمی که به وسیله جسم برنده ایجاد می‌شود.
 lacerated w. زخمی که در آن، بافت‌ها دچار پارگی شده‌اند.
 open w. زخمی که دارای منفذ آزاد به
 سطح بیرون از بدن است. • زخم باز.

penetrating w. زخمی که به داخل احشا یا
 حفره بدن نفوذ کرده است. • زخم نافذ.

perforating w. زخم نافذی که به داخل یک از احشا
 یا یک حفره بدن امتداد می‌یابد. • زخم سوراخ شده.

puncture w. ←
 penetrating w. ناحیه مفصل بین ساعد و دست. • مچ دست.
 wrist /rɪst/ اختلال ناشی از فلج عضلات
 بازکننده (اکستنسور) دست و انگشتان. • افتادگی مچ.

wristdrop /rɪstˈdrɒp/ آنچه که به‌طور غیرطبیعی چرخش پیدا کرده است؛
 wry /ri/ خمیده به یک طرف؛ خمیده یا کج شده. • پیچ خورده، کج و
 معوج.

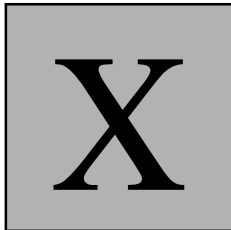
wryneck /riˈnek/ torticollis. ←
 wt. ن: weight (وزن).

Wuchereria /vooˈker-eˈre-ah/ جنسی از نماتودهای ابرخانوادهٔ
 Filarioidea که به‌ویژه در
 نواحی گرم‌تر جهان انسان را آلوده می‌کنند. *W. bancrofti* از
 طریق تالخال با گرش لنفاوی، باعث ایجاد الفانتیازیس،
 لنفانژیت و شیلوری می‌شود.

wuchereriasis /vooˈker-ê-riˈah-sis/ آلودگی با گونهٔ *wuchereria*

وزن (ماده حل شده) نسبت به حجم (حلال).

w/v



ن: xanthine یا xanthosine (گزانتین یا گزانتورین).
x
← abscissa

xanthelasma /zan ˈthɛ-laz ˈmah/

گزانتوم مسطح پلک‌ها.

xanthic /zan ˈthik/

۱. زرد.

۲. مربوط به گزانتین.

xanthine /-thɛn/

گزانتین؛

بازپورینی که در اکثر مایعات و بافت‌های بدن، برخی گیاهان و بعضی سنگ‌های ادراری یافت می‌شود و واسطهٔ تجزیهٔ AMP به اسیداوریک است. ترکیبات متیله گزانتین (مثل کافین، تیوبرومین، تیوفیلین) به دلیل داشتن اثر گشادکننده برونش مورد استفاده قرار می‌گیرند. علامت اختصاری: X

xanthine oxidase /ok ˈsi-ˈdās/

آنزیم فلاووپروتئین که اکسیداسیون هیپوگزانتین به گزانتین و سپس به اسید اوریک را کاتالیز می‌کند که این دو، مراحل نهایی در تجزیه پورین‌ها هستند؛ کمبود این آنزیم، صفت اتوزومی مغلوبی است که باعث ایجاد گزانتینیوری می‌شود.

xanthinuria /zan ˈthin-ˈʊr-əh/

گزانتینیوری؛

۱. دفع گزانتین در ادرار.

۲. اختلال ارثی متابولیسم پورین که در اثر کمبود آنزیم گزانتین اکسیداز رخ می‌دهد و باعث دفع مقادیر بیش از حد گزانتین و هیپوگزانتین می‌شود و نیز ممکن است منجر به تشکیل سنگ‌های گزانتینی در مجاری ادراری شود.

xanth(o)-

جزء کلمه [Gr.] به معنی زرد، زردفام.

xanthochromatic /zan ˈtho-kro-mat ˈik/

زردرنگ، زردفام.

xanthochromia /-kro ˈm-e-ah/

تغییر به رنگ زرد (مثلاً تغییر رنگ پوست یا مایع نخاع).

xanthochromic /-kro ˈmik/

دارای تغییر رنگ زرد؛ درباره مایع مغزی نخاعی به کار می‌رود.

xanthocyanopsia /-si ˈah-nop ˈse-ah/

توانایی

تشخیص رنگ‌های زرد و آبی (اما نه رنگ‌های قرمز و سبز).

xanthoderma /-der ˈmah/

هر نوع تغییر رنگ پوست به رنگ زرد.

xanthogranuloma /-gran ˈu-lo ˈmah/

توموری که از مشخصات بافت‌شناسی گرانولوم و گزانتوم، به‌طور توأم برخوردار است.

juvenile x. اختلال خوش‌خیم و خود محدود

شونده نوزادان و کودکان که با پاپول‌ها یا ندول‌های منفرد یا متعدد زرد، صورتی، نارنجی، قرمز متمایل به قهوه‌ای ناحیه سر، صورت، اندام‌های حرکتی پروگزیمال، یا تنه همراه است و گاهی گرفتاری غشاهای مخاطی، احشاء، چشم و اعضای دیگر نیز وجود دارند.

گزانتوم؛

xanthoma /zan-tho ˈmah/ توموری متشکل از سلول‌های کف‌آلود حاوی چربی که هیستوسیت‌های حاوی ماده چربی سیتوپلاسمیک هستند.

diabetic x., x.diabeticorum eruptive x. ←

disseminated x., x.disseminatum

نوع نادر و نورمولیوپروتئینمیک گزانتوم که با بروز پاپول‌های زرد متمایل به قرمز تا قهوه‌ای و ندول‌هایی که ممکن است به هم متصل شوند و پلاک‌هایی تشکیل دهند مشخص می‌شوند. این گزانتوم‌ها به‌طور عمده در چین‌های پوستی، غشاهای مخاطی دهان و مجاری تنفسی، قرنیه، صلبیه و دستگاه عصبی مرکزی ایجاد می‌شوند. ● گزانتوم منتشر.

eruptive x., x. eruptivum نوعی از گزانتوم که با ایجاد

ناگهانی بقراتی به شکل گروه‌های کوچکی از پاپول‌های زرد مایل به نارنجی که با هاله اریماتو محصور شده‌اند، به‌ویژه در ناحیه باسن، پشت ران‌ها و آرنج‌ها، مشخص می‌شوند. علت ایجاد این گزانتوم‌ها، غلظت‌های بالای تری گلیسریدهای پالاسما، به‌ویژه در موارد همراه با دیابت شیرین کنترل نشده است. ● گزانتوم بقروی.

fibrous x.

هیستوسیتوم فیبروزه خوش‌خیم.

x.multiplex

disseminated x. ←

planar x., plane x., x.planum

نوعی از

گزانتوم که به صورت ماکول‌ها یا پاپول‌های مسطح یا کمی برآمده زرد، برنزه (زرد متمایل به قهوه‌ای) یا قرمز تیره تظاهر می‌یابد و گاهی دارای ناحیه سفیدی در مرکز است و ممکن است لوکالیزه یا منتشر باشد و اغلب با گزانتوم‌های دیگر و بعضی هیپرلیپوپروتئینمی‌ها همراه است. ● گزانتوم مسطح.

x.tendinosum, tendinous x.

نوعی از

گزانتوم که با پاپول‌ها یا ندول‌های متحرک و آزاد در داخل

پیوند بافتی که بین دو حیوان متعلق به دو گونه متفاوت انجام می‌شود و می‌تواند متجانس (concordant) باشد (یعنی بین دو گونه با وابستگی نزدیک صورت گیرد و در آن، فرد گیرنده فاقد آنتی‌بادی‌های اختصاصی طبیعی برای بافت پیوندی است) و یا غیرمتجانس (discordant)، (که بین اعضای گونه‌های با وابستگی دور انجام می‌شود و در آن، فرد گیرنده، دارای آنتی‌بادی‌های اختصاصی طبیعی برای بافت پیوندی است).

گزون: عنصر شیمیایی xenon (Xe) /zeˈnon/ به عدد اتمی ۵۴؛ ایزوتوپ رادیواکتیو ¹³³Xe به منظور ارزیابی عملکرد ریه، تصویرنگاری از ریه و مطالعه در مورد جریان خون مغز به کار می‌رود؛ به جدول عناصر مراجعه کنید.

ارگانیسمی که xenoparasite /zen ˈo-par ˈah-sil/ معمولاً در یک گونه ویژه انگل محسوب نمی‌شود ولی در اثر تضعیف شرایط میزبان، تبدیل به انگل می‌شود.

xenophobia /-foˈbe-ah/ ترس غیرمنطقی از غریبه‌ها، ● پیگانه‌هراسی.

xenophobia /-foˈne-ah/ تغییر در کیفیت صدا.

xenophthalmia /zen ˈof-thal ˈme-ah/ افتالمی (التهاب چشمی) ناشی از وجود جسم خارجی در چشم، جئسی از کک‌ها که Xenopsylla /zen ˈop-sil ˈah/ بسیاری از گونه‌های آن ناقل پاتوژن‌ها هستند؛ X.cheopis، کک موش است که ناقل بیماری طاعون و تیفوس موشی به‌شمار می‌آید.

xenotropic /zen ˈo-trop ˈik/ مربوط به ویروسی که به‌طور خوش‌خیم در سلول‌های یک گونه حیوانی بافت می‌شود اما تنها در هنگامی که سلول‌های گونه متفاوتی را آلوده می‌کند به ذرات ویروسی کامل تکثیر می‌یابد.

xer(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی خشک، خشکی.

xeroderma /zer ˈo-der ˈmah/ نوع خفیف ایکتئوز که با پوست خشک خشن و تغییرشکل یافته مشخص می‌شود. xerodermatic، صفت.

x.pigmentosum نوعی بیماری نادر اتوزومی مغلوب رنگدانه‌ای و اتروفیک که در آن حساسیت بیش از حد جلدی نسبت به اشعه فرابنفش، در نتیجه کمبود آنزیم لازم برای ترمیم DNA آسیب دیده به وسیله اشعه فرابنفش ایجاد می‌شود. این بیماری در دوران کودکی، با کک و مک زیاد، تالار پکتازی، گراتوم، پایلوم و ایجاد بدخیمی در نواحی بازپوست، ناهنجاری‌های شدید چشمی، و در برخی موارد، اختلالات عصبی همراه است.

xerography /ze-roɡ ˈrah-fe/ xeroradiography. ← xeroma /ze-ro ˈmah/ خشکی غیرطبیعی ملتحمه؛ ← xerophthalmia. xeromammography /zer ˈo-mah-mog ˈrah-

تاندون‌ها، لیگامان‌ها، فاشیا و پیوست، به‌ویژه در پشت دست‌ها، انگشتان، آرنج، زانو و پاشنه ظاهر پیدا می‌کند و با برخی هیپرلیپروتئینی‌ها و گزاتوم‌های دیگر همراه است.

x.tuberosum, tuberosus x. نوعی از گزاتوم که با گروهی از ندول‌های مسطح یا برآمده دیگر در پوست روی مفاصل، به خصوص مفصل آرنج و زانو، و به رنگ زرد یا نارنجی مشخص می‌شود و ممکن است با انواع خاصی از هیپرلیپروتئینی، سیروز صفراوی و میگزوم همراه باشد. ● گزاتوم برجسته.

xanthomatosi /zan ˈtho-mah-to ˈsis/ اختلالی که با حضور گزاتوم‌ها مشخص می‌شود.

x.bulbi استحالۃ چربی قریبه.

xanthomatous /zan-tho ˈmah-tus/ مربوط به گزاتوم.

xanthopsia /zan-thop ˈse-ah/ نوعی انحراف دید رنگ که در آن اشیاء، زرد رنگ دیده می‌شوند.

xanthosine /zan ˈtho-sen/ نوکلئوزیدی متشکل از گزاتین و ریبوز، X.

xanthosis /zan-tho ˈsis/ تغییر رنگ قبلی به رنگ زرد؛ استحالۃ با پیگمانتاسیون زرد.

xanthurenic acid /zanth ˈu-ren ˈik/ ترکیب معطر دو حلقه‌ای که به شکل کاتابولیت جزئی تریپتوفان تشکیل می‌شود و در مقادیر فزاینده، در ادرار افراد مبتلا به کمبود ویتامین B6 و برخی اختلالات کاتابولیسم تریپتوفان وجود دارد.

Xe نماد عنصر شیمیایی xenon (گزون).

xen(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی غریب (پیگانه)، خارجی.

xenoantigen /zen ˈo-an ˈti-jen/ آنتی‌ژنی که در ارگانیسم‌های بیش از یک گونه وجود دارد.

xenodiagnosis /-di ˈag-no ˈsis/ نوعی روش تلقیح به حیوانات که در آن از حشرات یا پادپون بال (شامل ساس و کنه) و حیوانات آزمایشگاهی برای تشخیص برخی عفونت‌های انگلی، در مواردی که نمی‌توان ارگانیسم عامل عفونت را در نمونه‌های خونی نشان داد استفاده می‌شود. این روش در بیماری شاگاس (آزمایش مدفوع ساس‌هایی که از خون انسان تغذیه کرده‌اند) و تریپتینوز (و آزمایش موش‌هایی که از بافت عضله بیمار تغذیه نموده‌اند) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

xenogenic /-jen-e ˈik/ در زیست‌شناسی پیوند، بر افراد یا بافت‌هایی دلالت دارد که متعلق به گونه متفاوتی هستند و در نتیجه، نوع سلولی آن‌ها، با فرد گیرنده پیوند تفاوت دارد.

۱. ← xenogenesis /-jen ˈe-sis/ heterogenesis تولید فرضی فرزنی که به هیچ کدام از والدین خود شباهت ندارد.

xenogenous /ze-noj ˈe-nus/ ناشی از جسم خارجی یا آنچه که از خارج ارگانیسم منشاء می‌گیرد. ● برون‌زا.

گزرورادیوگرافی پستان. /fe/

xeromenia /-me'ne-ah/ ایجاد نشانه‌های معمول دوره قاعدگی، بدون وجود خونریزی.

xerophthalmia /zər'of-thal'me-ah/ گزروفقالتالی؛ خشکی و ضخیم‌شدگی غیرطبیعی ملتحمه و قرنیه، در اثر کمبود ویتامین A

xeroradiography /zər'o-ra'de-og'rah-fe/ تهیه کلیشه‌های رادیوگرافی با استفاده از فرایند خشک و کاملاً فتوالکتریک که در آن از صفحه‌های فلزی پوشیده شده با یک نیمه هادی مثل سلنیوم استفاده می‌شود.

xerosialography /-si'ah-log'rah-fe/ نوعی سیالوگرافی که در آن، تصاویر به وسیله گزروگرافی ثبت می‌شوند.

xerosis /ze-ro'sis/ خشکی غیرطبیعی (مثلاً در چشم، پوست یا دهان). **xerotic**. صفت.

x.generalisata خشکی پوست که با خارش و پوست‌ریزی سیوس مانند همراه است و در بیماران مبتلا به ایدز دیده می‌شود.

xerostomia /zər'o-sto'me-ah/ خشکی دهان در اثر اختلال غده بزاقی.

xerotic /zər-ot'ik/ آنچه که با گزروز (خشکی غیرطبیعی) مشخص می‌شود.

xerotomography /zər'o-to-mog'rah-fe/ نوعی توموگرافی که در آن تصاویر به وسیله گزورادیوگرافی ثبت می‌شوند.

xiphisternum /zi'f-i-'ster'num/ زائده گزیفوبید (خنجری) استخوان جناغ سینه. **xiphisternal**. صفت.

xiph(o)- جزء کلمه [Gr.] به معنی زائده گزیفوبید (خنجری) استخوان جناغ سینه.

xiphocostal /zi'f'o-kos'tal/ مربوط به زائده گزیفوبید (خنجری) استخوان جناغ سینه و دنده‌ها.

xiphoid /zi'foid'; zi'foid/ ۱. شیبه به خنجر یا شمشیر. ۲. زائده گزیفوبید (خنجری) استخوان جناغ سینه.

xiphoid process. ←

xiphoiditis /zi'f'oi-di'tis/ التهاب زائده گزیفوبید (خنجری) استخوان جناغ سینه.

xiphopagus /zi-fop'ah-gus/ دوقلوهای قرینه به هم چسبیده از ناحیه زائده گزیفوبید.

X-linked /eks'linkt/ آنچه که به وسیله ژن‌های واقع بر کروموزوم X انتقال می‌یابد؛ وابسته به جنس؛ وابسته به کروموزوم X.

x-ray /eks'ra/ اشعه x. هر کدام از یک گروه پنتوزان، متشکل از بقایای گزیلوز که اجزای اصلی ساختار چوب، کاه و سیوس را تشکیل می‌دهند.

xylenes /zi'lēn/ ۱. دی‌متیل بنزن؛ هر کدام از سه هیدروکربن ایزومریک، به فرمول $C_6H_4(CH_3)_2$ که از الکل متیلک یا قطران زغال سنگ مشتق می‌شوند. ۲. مخلوطی از هر سه نوع ایزومر هیدروکربن که به عنوان حلال و شفاف کننده، و غشای محافظ، و در ترکیبات مختلف به کار می‌رود.

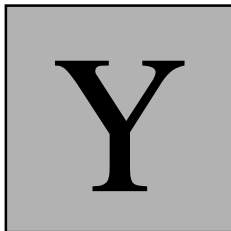
xylitol /zi'li-tol/ الکل قندی ۵ کربنه‌ای که از گزیلوز مشتق می‌شود و به شیرینی سوکرز است و به عنوان شیرین‌کننده‌ای که باعث پوسیدگی دندان‌ها نمی‌شود و نیز به عنوان قند جانشین، برای مبتلایان به دیابت شیرین به کار می‌رود.

xylose /zi'lōs/ پنتوزی که به شکل گزیلان در گیاهان یافت می‌شود و در تست تشخیصی جذب روده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد.

xylulose /zi'lu-ōs/ پنتوز ایزومر ریبولوز که به‌طور طبیعی به شکل ایزومر L و D یافت می‌شود و ایزومر D آن در پنتوزوری ذاتی در ادرار دفع می‌شود و ایزومر L، در فرم فسفریله، واسطهٔ مسیر پنتوز فسفات است.

xyasma /zis'mah/ ماده شبیه به تکه‌های غشایی که در مدفوع اسهالی دیده می‌شود.

xyster /zis'ter/ rasp (۱) ←



Y yttrium tyrosine ن: ordinate. ←
y yabapox /yab'ah-poks/ نوعی بیماری ویروسی ناشی از ویروس آبله که باعث ایجاد ضایعات زیر جلدی تومورمانند در میمون‌های آفریقایی می‌شود و آلودگی انتقالی انسان با این ویروس رخ داده است که با نول‌های لوکالیزه پوست (که خود به خود بهبود می‌یابند) مشخص می‌شود.
yang /yang/ [chinese] یانگ: در فلسفه کشور چین به نیروی فعال، مذکر، مثبت، و مکمل yin (ین) گفته می‌شود. ← **yin/yang principle** (در توضیح لغت principle).
yarrow /yar'ol/ ۱. هر یک از چند گیاه جنس *Achillea* به‌ویژه *A. millefolium*: ● یوماران.
 ۲. فراورده‌ای از بخش‌های بیرون از خاک *A. millefolium* که برای درمان بی‌اشتهایی و سوء هضم و شکایت‌های مربوط به کبد و کیسه صفرا و نیز در هومیوپاتی به‌کار می‌رود.

Yatapoxvirus /yat'ah-poks-vi "rus/ جنسی از ویروس‌های زیر خانواده Chordopoxvirinae (خانواده Poxviridae) متشکل از ویروس tanapox و ویروس تومور میمون Yaba.

yaw /yaw/ ضایعه بیماری یاز (بیان).
mother y. ضایعه پوستی اولیه بیماری یاز.
yaws /yaws/ یاز: بیماری عفونی آندمیک مناطق جاره که در اثر *Treponema pertenue* ایجاد می‌شود و معمولاً افراد زیر ۱۵ سال را مبتلا می‌کند و از طریق تماس مستقیم ضایعات پوستی یا وسایل آلوده انتقال می‌یابد. بیماری در شروع با ایجاد پاییلوم در محل تلقیح ظاهر می‌یابد که پاییلوم مزبور پس از بهبود، اسکاری بر جا می‌گذارد و به دنبال آن دسته‌هایی از ضایعات گرانولوماتوز ایجاد می‌شوند که ممکن است به‌طور مکرر عود کنند. ممکن است گرفتاری

استخوان و مفصل وجود نداشته باشد. ● بیان.

Yb ytterbium نماد عنصر شیمیایی
yeast /'vest/ نام عمومی قارچ‌های تک

سلولی و معمولاً گردی که به وسیله جوانه زدن تکثیر می‌یابند و بعضی از آن‌ها تحت شرایط محیطی خاص تبدیل به مرحله میسلالی می‌شوند. در حالی که بقیه به صورت سلول منفرد باقی می‌مانند. این قارچ‌ها، باعث تخمیر کربوهیدرات‌ها می‌شود و تعداد کمی از آن‌ها برای انسان بیماری‌زا هستند. ● مخمر.
bakers'y., brewers'y.

← *saccharomyces cerevisiae* که در تخمیر آجیو، ساخت لیکورهای الکلی و به منظور بخت نان مور استفاده قرار می‌گیرد.

dried y. سلول‌های خشک شده هر نوع سوبه مناسب *Saccharomyces cerevisiae* که معمولاً محصول جانبی صنعت آبجوسازی است و به عنوان منبع طبیعی پروتئین و ویتامین B کمپلکس به‌کار می‌رود.

yellow /yel'ol/ ۱. رنگ اصلی بین نارنجی و سبز و با طول موج ۵۷۰-۵۹۰ nm;
 ۲. ماده رنگ کننده‌ای که باعث ایجاد رنگ زرد می‌شود.

جنسی از باکتری‌های گرم منفی غیرمتحرک بیضی یا استوانه‌ای و بدون کپسول از خانواده انتروباکتریاسه: *Y. enterocolitica* گونه منحصر به فرد ایجادکننده گاستروانتریت حاد و لنفادیت مزاتریک در کودکان و آرتریت، سپتی سمی و اریتمانودوزوم در بزرگسالان است؛ *Y. pestis* باعث ایجاد طاعون در انسان و حیوانات می‌شود و از موش به انسان (به وسیله کک موش) و از انسان به انسان (از طریق شپش بدن انسان) منتقل می‌شود. *Y. pseudotuberculosis* باعث ایجاد بیماری در چوندگان و لنفادیت مزاتریک در انسان می‌شود.

yin /yin/ [Chinese] ین: در فلسفه کشور چین، به نیروی غیرفعال، مؤنث، منفی، و مکمل yang (یانگ) گفته می‌شود. ← **yin/yang principle** (در توضیح لغت principle).

yoga /yo'gah/ [Sanskrit] یوگا: سیستم باستانی در فلسفه هندوستان که با سیستم طبی و بهداشتی ایورویدیک (*ayurveda*) همراه است و هدف از آن دستیابی به تعادل نهایی ذهن و جسم، یا خودشناسی (تحقق نفس: self-realization) است. سیستم‌های مختلف یوگاهمگی از اصول خاصی برخوردار هستند؛ کنترل بدن با استفاده از تصحیح وضعیت بدن و تنفس، کنترل ذهن و هیجان‌ها، و مراقبه (meditation). معمولاً یوگا در کشورهای غربی بدون توجه به فلسفه بزرگ آن و تنها به منظور سلامتی و بهزیستی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روشی فیزیکی مبتنی بر hatha yoga. ashtanga y. که در آن، تنفس با حرکت بین آساناها (asanas؛ نحوه قرار گرفتن بدن) هماهنگی دارد؛ در این روش تمریق شدید برای خالص سازی و سم زدایی بدن توصیه می شود. روش مزبور موجب تولید قنرت، انعطاف پذیری و استقامت می شود.

روشی از یوگا که بر تصفیه فیزیکی و تقویت hatha y. به صورت وسیله ای برای تبدیل خود مبتنی است این روش حاوی سیستمی از آساناها (asanas؛ نحوه قرار گرفتن بدن) است که با هدف بهبود وضعیت ذهنی و جسمی و فراهم آوردن امکان برای تمرکز ذهن و رها ساختن ذهن از انحراف در دوره های طولانی مراقبه همراه با کنترل تنفس (pranayama) طراحی شده است.

روشی مبتنی بر hatha yoga که برقرارگیری lyengar y. بدن در وضعیت صحیح، در آساناها (asanas؛ نحوه قرار گرفتن

بدن)، حفظ آساناها برای دوره های زمانی طولانی، و استفاده از عصا برای کمک به دستیابی و حفظ این وضعیت تأکید دارد.

روشی مبتنی بر hatha yoga که هدف از آن kundalini y. آزاد کردن انرژی نهفته kundalini است. ← kundalini

۱. ساختمان ارتباط دهند. ● یوغ. yoke /yok/

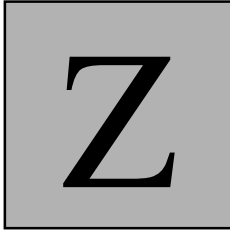
۲. ← jugum. متصل به یکدیگر. yoked /yokd/

ماده غذایی ذخیره ای تخمک. ● زرده. yolk /yok/

ytterbium (Yb) /i-ter-be-um/

عنصر شیمیایی با عدد اتمی ۷۰؛ به جدول عناصر مراجعه کنید.

عنصر شیمیایی با عدد اتمی ۳۹؛ رادیوایزوتوپ ⁹⁰Y، ذرات پراثری بتا ساطع می کند و ترجیحاً در استخوان لوکالیزه می شود و در رادیوتراپی به کار رفته است؛ به جدول عناصر مراجعه کنید.



Z ن: عدد اتمی؛ امپدانس (مقاومت مرکب).
zero /zɛr'ɒ/ ۱. فقدان هر نوع کثیت یا مقدار.
 ۲. نقطه‌ای در دماسنج که درجه‌بندی از آن شروع می‌شود؛
 درجه صفر سلسیوس (سانتی‌گراد)، نقطه انجماد است و درجه
 صفر فارنهایت در ۳۲ درجه زیرنقطه انجماد قرار دارد. ● صفر.
absolute z. پایین‌ترین دمای ممکن که
 نقطه صفر درجه‌بندی کلونین یا رانکین، و معادل ۲۷۳/۱۵-
 یا ۴۵۹/۶۷- است. ● صفر مطلق.
ZIFT zygote intrafallopian transfer م: انتقال زیگوت در داخل لوله فالوپ.
zigzagplasty /zig'zɑg-plas'ti/ روش جراحی برای به حداقل رساندن تغییرات بینایی ناشی از
 اسکار خطی طولانی از طریق تقسیم آن به قطعات کوتاه و
 نامنظم که در زاویه‌های عمود یا زاویه‌های حاده نسبت به
 یکدیگر قرار می‌گیرند.
zinc (Zn) /zɪŋk/ عنصر شیمیایی با عدد اتمی ۳۰
 که از مواد غذایی اساسی و بسیار ریز موجود در بسیاری از
 آنزیم‌هاست و مواجهه بیش از حد با آن، مثلاً به‌صورت خوراکی
 یا استنشاقی سمی است (مانند تب بخار فلز metal fume fever). ● روی.
z.acetate ترکیبی قابض و بندآورنده خون.
z.chloride نمکی که به عنوان مکمل غذایی
 در تغذیه وریدی کامل به‌کار می‌رود و به صورت موضعی به
 عنوان قابض و ضدحساسیت عاج دندان مورد استفاده قرار
 می‌گیرد.
z.oxide محافظ و قابض موضعی ونیز ضدآفتاب.
z.sulfate قابض موضعی غشاهای مخاطی،
 به‌ویژه در چشم.
z.undecylenate نمک روی اسید آندسیلیک که ضدفراچ موضعی است.
zirconium (Zr) /zir-ko'ne-um/ زیرکونیوم؛

عنصر شیمیایی به عدد اتمی ۴۰؛ به جدول عناصر مراجعه کنید.
Zn نماد عنصر شیمیایی روی zinc.
zoacanthosis /zo'ak-an-tho'sis/ نوعی درماتیت
 که در اثر ساختارهای حیوانی مثل موهای زیر، نیش، یا مو
 ایجاد می‌شود.
zoanthropy /zo-an'thro-pe/ باور هذیانی تبدیل
 شدن به نوعی حیوان. ● خودجانورپنداری. zoanthropic.
 صفت.
zona /zo'nah/ [L.] (جمع: zonae)؛
 ۱. zone. ←
 ۲. herpes zoster. ←
inner tunnel. ←
z.ciliary ciliary zone. ←
z.denticulata منطقه داخلی لامپنا بازایلاریس
 مجرای حلزونی همراه با حاشیه لامپنای ماریچی استخوانی.
z.fasciculata لایه میانی ضخیم کورتکس غده فوق کلیه.
z.glomerulosa خازچی‌ترین لایه قشر غده فوق کلیه که لایه‌ای نازک است.
z.hemorrhoidalis قسمتی از کانال
 مقعدی که از دریچه‌های مقعدی تا مقعد امتداد دارد و حاوی
 شبکه‌های وریدی رکتوم است.
z.incerta نوار بلریکی از ماده خاکستری
 که بین هسته زیرتالاموسی و ستون تالاموسی قرار دارد.
z.opthalmica عفونت هرپسی قرنیه.
z.orbicularis articulationis coxae حلقه‌ای در اطراف گردن استخوان فمور که به وسیله رشته‌های
 حلقوی کیسول مفصل هیپ ساخته می‌شود.
z.pectinata بخش خارجی لامپنا بازایلاریس
 مجرای حلزونی که از استوانه‌های کورتی به سمت لیگامان
 ماریچی می‌رود.
z.pellucida لایه ترش‌چی شفاف و بدون
 سلولی که اوتوسیت را احاطه می‌کند.
z.perforata قسمت داخلی لامپنا بازایلاریس مجرای حلزونی.
z.reticularis داخلی‌ترین لایه قشر غده فوق کلیه.
z.tecta inner tunnel. ←
z.vacuola منطقه‌ای در حفره بالای ماستویید
 که حاوی تعداد زیادی سوراخ برای عبور عروق خونی است.
zone /zɒn/ ناحیه یا منطقه محصور؛ در مفهوم
 گسترده‌تر به هر ناحیه دارای مرز یا ویژگی‌های اختصاصی
 اطلاق می‌شود. ● منطقه. zonal. صفت.
ciliary z. ناحیه خارجی از دو ناحیه‌ای که
 در داخل آن، سطح قدامی عنبیه تقسیم می‌شود. ● منطقه
 مژگانی.

جزء کلمه [Gr.] به معنی حیوان.

zo(o)-
zoodermic /zo "o-der "mik/
آنچه که به وسیله پوست حیوان انجام می‌شود، (مثلاً در

پیوندهای پوستی).

۱. **zoogenous** /zo-ɔj "ē-nus/
اکتساب شده از حیوانات.
۲. **viviparous**.

zooglea /zo "o-gle "ah/
(جمع: zooglae); نوعی
کلی از باکتری‌ها که در مائریکس ژلاتینی فرو برده شده است.

zoogony /zo-og "ah-ne/
زندگوری، از داخل بدن.
zoogonous صفت.

zoografting /zo "o-graf "ting/
پیوند یافت حیوانی.
۱. **zooid** /zo "oid/
شبهه به حیوان.

۲. **zooid** /zo "oid/
شبهه یا شکل شبهه به حیوان.
۳. هر یک از حیوانات متعلق به یک کلی حیوانی.

zoolagnia /zo "o-lag "ne-ah/
داشتن میل جنسی به حیوانات.

zoology /zo-ol "o-je/
زیست‌شناسی حیوانی، ● حیوان‌شناسی.

Zoomastigophorea /zo "o-mas "ti-go-for "e-
ah/
طبقه‌ای از پروتوزوا (زیرشاخه

Mastigophora)، شامل همه پروتوزوئ‌های شبهه به حیوان
(در مقایسه با پروتوزوئ‌های شبهه به گیاه).

zoonosis /-no "sis, zo-on "ē-sis/
(zoonoses); بیماری‌های حیوانی قابل انتقال به انسان، **zoonotic** صفت.

هر نوع ارگانیسم یا **zooparasite** /zo "o-par "ah-sī/
گونه حیوانی انگلی، **zooparasitic** صفت.

zoophagous /zo-o "fah-gus/
carnivorous.
۱. **zoophilia** /zo "o-fil "e-ah/
هر نوع دوست داشتن

غیرطبیعی حیوانات، ● حیوان‌دوستی.
۲. هر نوع رفتار حیوانی از جانب انسان (bestiality); نوعی

پارافیلیا که در آن مغایرت یا دیگر فعالیت جنسی با
حیوانات، روش ارجح کسب هیجان جنسی است.

zoophobia /-fo "be-ah/
ترس غیرمنطقی از حیوانات، ● حیوان‌هراسی.

zooplasty /zo "o-plas "te/
zoografting.
zoospermia /zo "o-sper "me-an/
وجود اسپرم زنده

در مایع منی انزال یافته.
اسپور متحرک جنسی یا غیر جنسی **zoospore** /-spor/
تازک‌دار که به وسیله برخی جلبک‌ها، قارچ‌ها و پروتوزوئ‌ها

تولید می‌شود.
zootoxin /-tok "sin/
ماده‌ای سمی یا منشاء حیوانی، مثل زهر مار، عنکبوت و عقرب.

zoster /zos "ter/
herpes zoster.
zosteriform /zos-ter "ter-form/
شبهه به هریس زوستر.

دمای محیط بین ۱۳ و ۲۱ درجه

ساتی‌گراد (۵۵ تا ۷۰ درجه فارنهایت) و رطوبت ۳۰ تا ۵۵ درصد. ● منطقه راحت.

epileptogenic z.
focus.
erogenous z., erotogenic z.
منطقه‌ای از

بدن که تحریک آن باعث تهییج جنسی و شهوانی می‌شود.
● ناحیه شهوت‌زا.

inner z. of renal medulla
قسمتی از
مدولای کلیه که بیشترین فاصله را از کورتکس دارد، و از

شاخه‌های بالارونده تیوبول‌های نازک و نیز بخش داخلی
مجرای جمع‌کننده مدولاری تشکیل می‌شود.

Lissauer's marginal z.
پلی از ماده سفید که در بین نوک شاخ خلفی و محیط نخاع قرار دارد.

outer z. of renal medulla
قسمتی از
مدولای کلیه که نزدیک‌ترین فاصله را تا قشر آن دارد، و از

بخش مدولاری تیوبول مستقیم دیستال و قسمت خارجی
مجرای جمع‌کننده مدولاری تشکیل می‌شود.

z. of partial preservation
در آسیب‌های نخاع،
به ناحیه‌ای اطلاق می‌شود که تنها آسیب نسبی به نخاع وارد

شده است، (شامل یک تا سه سگمان نخاعی واقع در زیر سطح
آسیب).

pelucid z.
zona pelucida.
pupillary z.
منطقه داخلی از دو منطقه‌ای

که سطح قدامی منبیه در داخل آن تقسیم می‌شود.
transitional z.
هر منطقه آناتومیک که در

آنجا اجزای تشکیل‌دهنده یک ساختمان به نوعی دیگر تبدیل
می‌شود. ● منطقه انتقالی.

zonesthesia /zo "nes-the "zhah/
نوعی اختلال حس، شامل احساس انقباض مثلاً به وسیله

کمریند.
zonifugal /zo-ni "fū-g'l/
عبورکننده به سمت خارج از یک منطقه یا ناحیه.

zonipetal /zo-nip "ah-tl/
عبورکننده به سمت داخل یک منطقه.

zonula /zo "nu-lah/ [L.] **zonule**.
(جمع: zonulae); منطقه کوچک **zonular** صفت.

zonule /zōn "ul/
گروهی از رشته‌ها

که چشم مرگانی و عدسی چشم را به هم متصل می‌کنند.
zonulitis /zo "nu-li "tis/
التهاب زونول مرگانی.

zonulolysis /zōn "u-lol "ī-sis/
انحلال زونول مرگانی
یا استفاده از آنزیم‌ها، به منظور فراهم آمدن امکان برداشتن

عدسی به وسیله عمل جراحی.
zonulotomy /zōn "u-lot "ah-me/
برش زونول‌های مرگانی.

zosteroid /zos'ter-oid/ ← zosteriform.

Z-plasty /ze'plas-te/

ترمیم نقص پوستی از طریق تغییر مکان دانه دو زبانه (فلپ) مثلی شکل که به منظور کاستن از فشار اسکار انجام می‌شود.

Zr zirconium (زیرکونیوم). نماد عنصر شیمیایی

zwitterion /tsvit'er-i 'on/

یونی که دارای هر دو منطقه بار مثبت و منفی است.

zygal /zi'g'l/ ← yoke. شبیه به یوغ.

zygapophysis /zi 'gah-pof'i-sis/ (جمع: zygapophyses): زائده مفصلی مهره.

zygion /zi'j'on/ [Gr.] (جمع: zygia): خار حی‌ترین نقطه واقع بر قوس گونهای.

zyg(o)-

جزء کلمه [Gr.] به معنی متصل شده، واقع در یوغ: اتصال.

zygodactyly /zi 'go-dak 'ti-le/

به هم چسبیدن انگشتان به وسیله بافت نرم (پوست) بدون الحاق استخوانی پندهای آن‌ها.

zygoma /zi-go'mah/

۱. زائده گونهای استخوان تمپورال.

۲. قوس گونهای.

۳. واژدای که گاهی به استخوان گونهای اطلاق می‌شود. **zygomatic**، صفت.

zygomatic /zi 'go-matik/، مربوط به استخوان گونهای،

دارای ارتباط با این استخوان و یا واقع در منطقه آن. ● **zygomatocfacial**، گونهای.

/zi 'go-mat 'i-ko-fa'shul/

مربوط به زائده یا استخوان گونهای و صورت.

zygomatocotemporal /-tem'pah-rul/

مربوط به زائده یا استخوان گونهای و استخوان تمپورال.

۱. بیماری عفونی **zygomycosis** /zi 'go-mi-ko'sis/

انسان یا حیوانات که به وسیله قارچ‌هایی از گروه Zygomycota ایجاد می‌شود.

۲. ← **mucormycosis**.

شاخه‌ای از **Zygomycota** /zi 'go-mi-ko'tah/

قارچ‌های خاکی شامل ساپروفیت‌های خاکی و انگل بی‌مهرگان که ممکن است در افراد ناتوان یا افرادی که در معرض استرس شدید قرار گرفته‌اند باعث ایجاد عفونت شوند. در بعضی از سیستم‌های طبقه‌بندی، Zygomycota در زیرشاخه Zygomycotina قرار می‌گیرد که خود شاخه‌ای از Eumycota است.

zygon /zi'gon/ ساقم‌ای که دو شاخه یک فیشر زیگال را به هم مرتبط می‌سازد.

zygosity /zi-gos'i-te/

آمیختگی (کنژوگاسیون) یا مربوط به زیگوت مثل: (الف) حالت یک سلول یا فرد با توجه به آل‌های مشخص کننده یک ویژگی اختصاصی اعم از یکسان (homozygosity) یا متمایز (heterozygosity): یا (ب) در مورد دوقلوها، اعم از اینکه از یک زیگوت ایجاد شده باشند (monozygosity) یا دو زیگوت (dizygosity).

zygote /zi'go/

زیگوت؛ سلول دیپلوئید حاصل از درهم آمیختگی گامت‌های نر و ماده؛ تخمک بارور شده، به‌طور دقیق‌تر به سلول حاصل از باروری تخم تا قبل از تقسیم اول گفته می‌شود. ● تخم، زامه، **zygotie**، صفت.

zygotene /zi'go-tēn/

مرحله سیناپسی اولین پروفازمیوز که در آن دو کروموزوم له‌توتن با تشکیل کمپلکس‌های سیناپتونمال، جفت می‌شوند و از این طریق یک ساختمان دو ظرفیتی را می‌سازند.

لغت نامه دارویی



abcximab /ab-sik'si-mab/ آنتی‌بادی انسانی
- موشی مونوکلونال (قطعه Fab) که از تجمع پلاکت‌ها ممانعت به عمل می‌آورد و در آنژیوپلاستی کرونر تراس لومینال از راه جلدی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

acebutolol /as "è-bùtah-ol/ نوعی داروی مهارکننده انتخابی β_1 -آدرنرژیک قلبی، دارای فعالیت سمپاتومیمتیک ذاتی؛ که به صورت ملح هیپروکلرید در درمان هیپرتانسیون، آنژین صدری و آریتمی مصرف می‌شود.

acedapsone /-dap'son/ مشتقی از داپسون که دارای فعالیت ضدمالاریایی و لپروستاتیک است.

acetaminophen /ah-se "tah-min 'o-fen/ استامینوفن؛ داروی ضد درد و تب با اثراتی مشابه آسپیرین ولی اثرات ضدالتهابی ضعیف.

acetazolamide /as "et-ah-zol 'ah-mi-/ استازولامید؛ مهارکننده آنزیم آنهیدراز کربنیک که در درمان گلوکوم، صرع، پارالیز دورهای فامیلیال، بیماری حاد کوهنوردان و سنگ‌های کلیوی اسیداوریک به کار می‌رود.

aceto hexamide /as "è-to-hek "sah-mi-/ داروی ضد قند خون که در درمان دیابت شیرین نوع ۲ مصرف می‌شود.

acetylcysteine /as "è-tel-sis te-en/ استیل سیستئین؛ یکی از مشتقات سیستئین که در بیماری‌های مختلف برونکوپولمونری به عنوان موکولیتیک، و به عنوان آنتی‌دوت در مسمومیت استامینوفن و حل‌کننده سنگ‌های سیستئینی در سیستئوری به کار می‌رود.

acetylsalicylic acid (ASA) /ah-se "til-sal "-
Aspirin. ←

نسل دوم رتینوئید که در درمان پسوریازیس شدید به کار می‌رود.

aconite /ak"o-ni/ دارویی سمی که از ریشه خشک شده *Aconitum napellus* مشتق می‌شود و حاوی اکونیتین و آگالوئیدهای وابسته به آن است و موجب فیبریلاسیون بطنی بالقوه کشنده و فلج تنفسی می‌شود. این ماده در طب گیاهی کشور چین و در هومیوپاتی به عنوان ضد درد، ضد التهاب و داروی قوی قلب به کار می‌رود.

aconitine /ah-kon 'i-tin/ نوعی آگالوئید سمی که ماده اصلی و فعال اکونیت است.

acrivastine /ak "ri-vas'ten/ داروی آنتی‌هیستامینیک که در درمان رینیت آلرژیک فصلی مصرف می‌شود.

acyclovir /a-si'klo-vir/ نوکلئوزید صناعی پورین با فعالیت انتخابی بر علیه ویروس هرپس سیمپلکس که به صورت پیم یا نمک سدیم در درمان عفونت‌های تناسلی و پوستی مخاطی هرپس و ویروس به کار می‌رود.

adapalene /ah-dap "ah-le-n/ آنالوگ صناعی اسید رتینوئیک که به طور موضعی در درمان آکنه و لگاریس به کار می‌رود.

Adrenalin /ah-dren "ah-lin/ نام تجاری اپی‌نفرین.
adrenalin /ah-dren "ah-lin/ اپی‌نفرین

← **epinephrine.**

adriamycin /a "dre-ah-misin/ نام تجاری فرآورده‌های دوکسوروبیسین هیپروکلرید.

alatrofloxacin /ah-lat "ro-fløk"sah-sin/ نوعی ضدباکتری وسیع‌الطیف که پیش‌داروی تزووافلوکسپین است و پس از انفوزیون وریدی به آن تبدیل می‌شود و به فرم نمک مسیلات به کار می‌رود.

albendazole /al-ben "dah-zo l/ نوعی داروی ضدکرم وسیع‌الطیف که بر ضد بسیاری از کرم‌ها به کار می‌رود و درمان کیست هیناتیک و سیستی سرکوز عصبی است.

albuterol /al-bu'ter-ol/ آگونیست β_2 -آدرنرژیک که به صورت پیم یا نمک سولفات، به عنوان گشاکندنده برونش به کار می‌رود.

alclometasone /al-klo-met "ah-so n"/ نوعی کورتیکواستروئید صناعی که به طور موضعی و به شکل دیروپیونات، برای تسکین التهاب و خارش به کار می‌رود.

alcurnium /ah-ku-ro "ne-um/ نوعی شل‌کننده غیردپاریزان عضله اسکلتی که به صورت نمک کلرید استفاده می‌شود.

aldesleukin /al "des-loòkin/ نوعی محصول نوعی محصول اینترلوکین ۲-نوترکیب که به عنوان ضدسرطان و تعدیل‌کننده واکنش زیستی، در درمان کارسینوم متاستاتیک سلول کلیوی به کار می‌رود.

alemtuzumab /al "em-tuz "u-mab / آنتی‌بادی مونوکلونال نوترکیب ضد آنتی‌ژن CD 52، که به عنوان داروی ضدتوبلاسم در درمان لوسمی لنفوسیتیک مزمن به کار می‌رود.

alendronate /ah-len "dro-na l/ داروی تنظیم‌کننده پیسوفونات کلسیم که به شکل نمک سدیم به منظور مهار بازجذب استخوان، در درمان استئیت دفرمانس، پوکی استخوان بعد از یائسگی و هیپرکلسمی ناشی از بدخیمی به کار می‌رود.

alfacalcidol /al "fah-kal "si-dol/ آنالوگ صناعی کلسیتریول که در درمان هیپوکلسمی، هیپوفسفاتی، راشیتیزم، و استئودیزتروفی همراه با

بیماری‌های مختلف به‌کار می‌رود.

alfentanil /al-fenˈtān-il/

نوعی ضد درد مختر با شروع اثر سریع و طول اثر کوتاه که از فنتانیل مشتق می‌شود و به صورت نمک هیدروکلرید در اقلاد بی‌هوشی عمومی و نیز حفظ آن به‌کار می‌رود.

alglucerase /al-glooˈser-ə s̄/

شکلی از بتا - گلوکوسربروزیداز که به عنوان جانشین گلوکوسربروزیداز (گلوکوزیل سرامیداز) در درمان نوع بالئین بیماری گوشه به‌کار می‌رود.

allopurinol /al ˈo-pu ˈtī-nol/

آلوپورینول؛
ایزومر هیپوکسنتین که قادر به مهار گزانتین اکسیداز و در نتیجه، کاهش مقدار اسیداوریک سرم و ادرار است و در درمان هیپروریسمی و پیشگیری از عود سنگ کلیوی به‌کار می‌رود.

almotriptan /al ˈmo-trip ˈtān/

آگونیست انتخابی گیرنده سروتونین که به‌صورت نمک مالات در درمان حاد میگرن به‌کار می‌رود.

alprazolam /al-pra ˈzo-lām/

آلپرازولام؛ بنزودیازپینی

که به عنوان ضد اضطراب مورد استفاده قرار می‌گیرد.

alprostadil /al-pros ˈtāh-dil/ E

نام پروستاگلاندین E₁ در مواردی که به عنوان داروی گشادکننده عروق و مهارکننده تجمع پلاکتی به‌کار می‌رود. این دارو، در درمان بازماندن مجرای شریانی و تشخیص و درمان ناتوانی جنسی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

alteplase /al ˈte-pla s̄/

نوعی فعال‌کننده پلاسمینوژن
باقی که به وسیله فن‌آوری DNA نو ترکیب تولید می‌شود و به عنوان درمان فیبرینولیتیک در انفارکتوس حاد میوکارد و درمان ترومبولیتیک در سکتة مغزی ایسکمیک حاد و آمبولی ریه به‌کار می‌رود.

altretamine /al-tret ˈāh-me n̄/

نوعی داروی ضد سرطان

که در درمان تسکینی سرطان تخمدان به‌کار می‌رود.

amantadine /ah-man ˈtāh-den ˈ/

آمانتادین؛
داروی ضد ویروس که به صورت نمک هیدروکلرید بر علیه ویروس آنفلوانزای A و نیز به عنوان داروی ضد دیسکینزی در درمان پارکینسونیسم و واکنش‌های خارج هرمی دارویی به‌کار می‌رود.

ambenonium /am ˈbē-no ˈne-um/

نوعی ترکیب مهارکننده کلین استرار که نمک کلرید آن در درمان ضعف عضلانی و خستگی میاستنی گراو مصرف می‌شود.

amcinonide /am-sin ˈāh-nid ˈ/

نوعی کورتیکواستروئید
صناعی که به‌طور موضعی برای تسکین التهاب و خارش در درماتوزهای حساس به کورتیکواستروئید به‌کار می‌رود.

amdinocillin /am-de ˈno-sil ˈin/

نوعی پنی‌سیلین

نیمه صناعی مؤثر بر بسیاری از باکتری‌های گرم - منفی که در درمان عفونت‌های ادراری به‌کار می‌رود.

amifostine /am ˈi-fosˈtēn/

نوعی محافظ شیمیایی
که به منظور پیشگیری از مسمومیت کلیوی در شیمی‌درمانی با سیس پلاتین به‌کار می‌رود.

amikacin /am ˈi-ka ˈsīn/

نوعی آنتی‌بیوتیک
آمینوگلیکوزید نیمه صناعی مشتق از کانامایسین که به صورت نمک سولفات در درمان طیف وسیعی از عفونت‌های ناشی از باسیل‌های گرم - منفی هواری به‌کار می‌رود.

amiloride /ah-mil ˈāh-ni ˈd̄/

نوعی داروی مدژ
نگهدارنده پتاسیم که به صورت نمک هیدروکلرید در درمان ادم و هیپرتانسیون و پیشگیری و درمان هیپوکالمی به‌کار می‌رود.

amiloxate /am ˈil-ok ˈsāt/

نوعی ترکیب جاذب اشعه فرابنفش B که به‌طور موضعی به عنوان ضد آفتاب به‌کار می‌رود.

aminogluthethimide /-gloo-teth ˈē-mīd/

مهارکننده متابولیسم کلسترول که باعث کاهش سنتز استروئید قشر غده فوق کلیه می‌شود و در درمان سندرم کوشینگ به‌کار می‌رود و نیز تولید استروژن از آندروژن‌ها را در بافت محیطی مهار می‌کند.

aminophyllin /am ˈi-nof ˈtī-lin/

آمینوفیلین؛
نمک تتوفیلین که به عنوان گشادکننده برونش و آنتی‌دوت مسمومیت دی‌پیریدامول مصرف می‌شود.

aminoquinoline /ah-me ˈno-kwīn ˈo-lēn/

ترکیب هتروسیکلیک مشتق از کینولین که در اثر اضافه شدن یک گروه آمینو ایجاد می‌شود. مشتقات ۴- آمینوکینولین و ۸- آمینوکینولین به عنوان ضد مالاریا به‌کار می‌روند.

aminosalicylate /-sah-lī s̄ ˈtī-lāt/

هر یک از نمک‌های
اسید P- آمینوسالیسیلیک که ترکیبات ضدباکتری مؤثر بر میکوباکتریوم‌ها هستند و نمک سدیم آن‌ها به عنوان داروی توبرکولواستاتیک مصرف می‌شود.

aminosalicylic acid /-sal-i-sil ˈik/

← **P-aminosalicylic acid.**

5-aminosalicylic acid (5-ASA) /-sal-i-sil ˈik/

← **mesalamine.**

P-aminosalicylic acid (PAS,PASA)

← **آلایوگ P-**

آمینونزووییک اسید (PABA) که خصوصیات ضدباکتری دارد و به منظور مهار رشد و تکثیر باسیل سل به‌کار می‌رود.

amiodarone /ah-me ˈo-dah-r on ˈ/

داروی مسدودکننده کانال پتاسیم که به‌صورت نمک هیدروکلرید در درمان آریتمی‌های پطنی به‌کار می‌رود.

amitriptyline /am ˈi-trip ˈtī-lēn/

آمی‌تریپتیلین؛
ضدافسردگی سه حلقه‌ای که اثر آرامبخش دارد و در درمان شب

ادراری، درد مزمن، زخم پیتیک و پرخوری عصبی مصرف می‌شود.

amlexanox /am-ˈlɛk-ˈsah-nɒks / ترکیب ضدزخم

موضعی که در درمان استوماتیت آفتی عودکننده به‌کار می‌رود.

amlodipine /am-ˈlo-ˈdi-peɪn / نوعی مسدودکننده

کانال کلسیم که نمک بسپلات آن، در درمان هیپرتانسیون و آنژین پائینار مزمن و وازواسپاستیک به‌کار می‌رود.

amobarbital /am-ˈo-bahr-ˈbi-tal/ داروی آرام‌بخش و خواب‌آور با اثرات متوسط که به صورت نمک سدیم هم مصرف می‌شود.

amoxapine /ah-mok-ˈsah-peɪn/ نوعی داروی ضد افسردگی سه حلقه‌ای از گروه دی‌بنزوگزامین.

amoxicillin /ah-mok-ˈsi-sil-ˈɪn/ آموکسی‌سیلین؛ مشتق نیمه صناعی آمپی‌سیلین که بر علیه طیف وسیعی از باکتری‌های گرم مثبت و گرم منفی اثر می‌کند.

amphetamine /am-fet-ˈah-meɪn / ۱. نوعی آمین مقلد

سمپاتیک با اثر محرک بر سیستم اعصاب مرکزی و محیطی که بطور شایع به شکل نمک سولفات با اسپاراتات در درمان نازکولسی و اختلال بیش فعالی / کمبود توجه مصرف می‌شود. سوءمصرف این ماده می‌تواند باعث وابستگی شود.

۲. هر نوع دارو که با آفتامین ارتباط نزدیک دارد و از اثرات مشابه آن برخوردار است، مثل متامفتامین.

amphotericin B /ˌɪtər-ˈɪ-sɪn/ آمفوتریسین B: آنتی‌بیوتیکی مشتق از سوبه‌های

streptomyces nodosus که بر علیه طیف وسیعی از قارچ‌ها و بعضی از گونه‌های لیشمانیا مؤثر است.

ampicillin /am-ˈpi-sil-ˈɪn/ آمپی‌سیلین؛ نوعی پنی‌سیلین نیمه صناعی، مقاوم به اسید، و حساس به پنی‌سیلیناز که به‌عنوان داروی ضدباکتری، بر علیه بسیاری از باکتری‌های گرم منفی و گرم مثبت به‌کار می‌رود و به‌صورت نمک سدیم هم مصرف می‌شود.

amprenavir /am-pren-ˈah-vɪr/ آمپرنایویر؛ مهارکننده پروتئاز HIV که در درمان عفونت HIV-1 به‌کار می‌رود.

amrinone /am-ˈri-nɒn/ **inamrinone** ←

amsacrine /am-ˈsah-kreɪn/ نوعی داروی ضدسرطان که از سنتز DNA جلوگیری از عمل می‌آورد و در درمان بعضی از لوسمی‌ها به‌کار می‌رود.

anagrelide /an-əg-ˈrɛ-li-ɪd/ دارویی که بمنظور کاهش تعداد پلاکت‌ها و خطر ایجاد ترومبوز، در درمان ترومبوسیتمی خونریزی‌دهنده و به صورت نمک هیدروکلرید به‌کار می‌رود.

anastrozole /ah-nas-ˈtrah-zo-ˈlɛ/ نوعی داروی ضدسرطان که در درمان کارسینوم پیشرفته

پستان در سنین بعد از یائسگی به‌کار می‌رود.

anisindione /an-ˈis-in-di-ˈɒn/ نوعی ضدانعقاداز گروه اینداندیون.

anistreplase /an-ˈis-trep-ˈlɑːs/ نوعی داروی ترومبولیتیک که عمدتاً به منظور باز کردن انسداد عروق کرونر، در انفارکتوس میوکارد به‌کار می‌رود.

anthralin /an-ˈthrah-lɪn/ مشتق آنترآکینون که بطور موضعی در درمان پسوریازیس به‌کار می‌رود.

apomorphine /-ˈmɔr-ˈfɛn/ آپومورفین؛ مشتقی از مورفین که در فرم نمک هیدروکلرید به عنوان داروی استفراغ‌آور مرکزی در درمان مصرف دوز بیش از حد داروها و مسمومیت‌های اتفاقی استفاده می‌شود.

apraclonidine /ap-ˈrah-klon-ˈɪ-den/ نوعی آگونیست آلفا ۲-آدرنرژیک که به صورت نمک هیدروکلرید به منظور کاهش فشار داخل چشم، در درمان گلوکوم زاویه باز و ازدیاد فشار داخل چشم به‌کار می‌رود.

aprobarbital /ap-ˈro-bahr-ˈbi-tal/ نوعی باربیتورات

متوسط‌الادر که به عنوان آرام‌بخش و خواب‌آور به‌کار می‌رود.

aprotinin /ap-ˈro-ti-ˈniːn/ آپروتینین؛ مهارکننده آنزیم‌های پروتئولیتیک که به منظور کاهش از دست رفتن خون محیطی در حین جراحی بای‌پس قلبی ربوی به کار می‌رود.

ardeparin /ahr-de-par-ˈɪn/ نوعی هیپارین دارای وزن مولکولی پایین که به صورت نمک سدیم، به عنوان ضدانعقاد و ضدترومبوز در پیشگیری از ترومبوازمیالریه ریه بعد از جراحی جایگزینی مفصل زانو و ترومبوز ورید عمقی به‌کار می‌رود.

argatroban /ahr-gat-ˈro-ban / نوعی داروی ضدانعقاد که در پیشگیری و درمان ترومبوسیتونی ناشی از هیپارین به‌کار می‌رود.

5-ASA مسالامین (۵- آمینوسالیسیلیک اسید).

aspirin /as-ˈpi-rɪn/ آسپیرین؛ استیل سالیسیلیک اسید، $C_9H_8O_4$ داروی ضد درد، تب و روماتیسم غیر استروئیدی و نیز مهارکننده تجمع پلاکتی.

atenolol /ah-ten-ˈah-lol/ اتنولول؛ داروی مهارکننده گیرنده β_1 -آدرنرژیک انتخابی قلب که در درمان پر فشاری خون و آنژین صدری مزمن و پیشگیری و درمان انفارکتوس میوکارد و آریتمی قلبی به‌کار می‌رود.

atorvastatin /ah-tor-ˈvah-stat-ˈɪn/ داروی ضدهیپرلیپیدمی که از طریق مهار سنتز کلسترول اثر می‌کند و به شکل نمک کلسیم در درمان هیپرکلسترولمی و سایر انواع دیس لیپیدمی به‌کار می‌رود.

atovaquone /ah-tóvəh-kwo-ˈn / آتئیبیوتیکی که در درمان پنومونی خفیف تا متوسط ناشی از پنوموسیسیتیس

نیمه صناعی گروه آمپی‌سیلین که نمک هیدروکلرید آن همان اترا‌ت و موارد مصرف آمپی‌سیلین را دارد.

نوعی پلی‌پپتید **bacitracin** /bas "i-tra'sin/

آنتی‌باکتریال که از گروه لیکنیفرمیس *Bacillus subtilis* به‌دست می‌آید و از طریق تداخل با سنتز دیواره سلولی باکتری اثر می‌کند. این دارو برضد طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و بعضی از باکتری‌های گرم - منفی مؤثر است و نیز به شکل نمک روی مصرف می‌شود.

آنالوگ ۷- **baclofen** /bak'lo-fen "/

آمینوبیتریک اسید که برای درمان اسپاسم‌سیسته شدید به‌کار می‌رود.

پیش‌داروی ترکیب **balsalazide** /bal-sal'ah-zid/

ضدتالهاب مسالامین که در کولون تبدیل به این دارو می‌شود و به شکل نمک سدیم در درمان کولیت اوسلرانیو به‌کار می‌رود.

barbiturate /bah-bich'et-it/

نمک یا مشتقی از اسید باریتوریک؛ باریتورات‌ها به منظور استفاده از اثرات خواب‌آور و آرامبخشی، تجویز می‌شوند.

basiliximab /bas "i-lik'si-mab/

نوعی آنتی‌بادی مونوکلونال کیمریک که آنتاگونیست اینترلوکین ۲- است و برای پیشگیری از رد حاد پیوند کلیه به‌کار می‌رود.

فاکتور رشد نوترکیب **becaplermin** /bê-kap'ler-min/

مشتق از پلاکت که در درمان زخم‌های پوستی شدید و مزمن اندام‌های حرکتی تحتانی که در دیابت ایجاد می‌شوند به‌کار می‌رود.

beclomethasone /bêk "lo-meth'ah-so n/

نوعی گلوکوکورتیکوئید که شکل دی‌پروپیونات آن در درمان آسم برونشی، رینیت دائمی و فصلی، یا سایر اختلالات آلرژیک یا التهابی بینی و بعضی درمان‌ها و پیشگیری از عود پولیپ‌های بینی تجویز می‌شود.

benazepril /ben-a'zê-pril/

نوعی مهارکننده آنزیم مندل آنژیوتانسین که به شکل نمک هیدروکلرید و به صورت خوراکی، در درمان هیپرتانسیون به‌کار می‌رود.

bendroflumethiazide /ben "dro-floo "me-thia-zi d/

نوعی دیورتیک تیازیدی که برای درمان هیپرتانسیون و ادم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

داروی بی‌حس‌کننده **benoxinate** /ben-ok "si-nat/

موضعی چشم که به‌صورت نمک هیدروکلرید مصرف می‌شود.

benserazide /ben-ser'ah-z'i d/

مهارکننده دکربوکسیلاسیون لوودوپا در بافت‌های خارج مغزی که در ترکیب بالودوپا به عنوان داروی ضد پارکینسون مصرف می‌شود.

bentoquatam /ben 'to-kwah "tam/

محافظت‌کننده موضعی پوست که برای پیشگیری از درمانیت

کارینی و پیشگیری و درمان مالاریا فالتسیپاروم به‌کار می‌رود.

atracurium /at "rah-ku 'e-um/

داروی مهارکننده عصبی عضلانی غیر دیپلاریزان و متوسط‌ال‌اثر که به شکل نمک بسيلات به‌عنوان داروی کمکی بی‌حوشی عمومی به‌کار می‌رود.

آتروپین؛ **atropine** /at'ro-pe n/

نوعی آلکالوئید آنتی‌کولینرژیک که به عنوان داروی شل‌کننده عضلات صاف، از بین برنده لرزش و سفتی در بیماری پارکینسون، افزایش‌دهنده تعداد ضربان قلب از طریق بلوک عصب واگ و نیز به عنوان پادزر در مسمومیت با سموم ارگانوفسفره و عامل ضدترشح، میلدیاراتیک و سیکلپلاریک به‌کار می‌رود. آتروپین به صورت نمک سولفات مصرف می‌شود.

نوعی ترکیب حاوی **auranofin** /aw-ran'ah-fin/

طلاک که در درمان آرتریت روماتوئید حاد استفاده می‌شود.

aurothioglucose /aw "ro-thi "o-gl'oo'ko's/

نوعی نمک یک ظرفیتی طلا که در درمان آرتریت روماتوئید استفاده می‌شود.

نوعی ترکیب ضدآفتاب **avobenzene** /av "o-ben'zo n/

که نور را در محدوده UVA جذب می‌کند.

azatadine /ah-zat'ahde n/

نوعی آنتی‌هیستامینیک با اثرات آنتی‌کولینرژیک و سناپو که به صورت نمک مالئات مصرف می‌شود.

azathioprine /az "ah-thi "o-pe n/

مشتق ۶- مرکاپتوپورین که به شکل بیس یا نمک سدیم، به عنوان داروی ایمنوساپرسیو برای پیشگیری از رد پیوند عضو و در درمان آرتریت روماتوئید و بیماری‌های اتوایمیون مختلف تجویز می‌شود.

نوعی ضدباکتری **azelaic acid** /az "ê-la'ik/

موضعی که برای درمان آکنه و لگاریس تجویز می‌شود.

azelastine /ah-zel'as-te n "/

نوعی آنتی‌هیستامینیک موضعی که به شکل نمک هیدروکلرید، در درمان رینیت آلرژیک فصلی و کنژنکتیویت آلرژیک به‌کار می‌رود.

نوعی آنتی‌بیوتیک **azithromycin** /az-ith "ro-mis-in/

ماکروئید مشتق از اریترومايسين که برضد طیف وسیعی از باکتریهای گرم - مثبت، گرم - منفی و بی‌هوازی اثر می‌کند.

نوعی آنتی‌بیوتیک **aztreonam** /az're-o-nam "/

مونوآکتام با دامنه اثر بارلیک که برضد باکتریهای گرم - منفی هواری اثر می‌کند.



نوعی پنی‌سیلین **bacampicillin** /bah-kam "pi-sil'in/

تماسی آلرژیک ناشی از تماس با اورویشول (بیجک سمی، بلوط سمی و سماق سمی) و یا کاهش آن به‌کار می‌رود.
benzocaine /-kan/ نوعی بی‌حس‌کننده موضعی پوست و مخاط که برای مهار رفلکس عک زدن (gag reflex) اقدامات درمانی مختلف به‌کار می‌رود.
benzodiazepine /ben "zo-di-az"e-pe n/ هر کدام از یک‌گروه آرام‌بخش خفیف دارای ساختمان مولکولی و اثرات دارویی مشابه، شامل داروهای ضداضطراب، شل‌کننده عضله و سباتیو و خواب‌آور.
benzoic acid /ben-zo "ik/ نوعی ترکیب ضدقارچ که به عنوان نگهدارنده مواد غذایی و همراه با سلیسیلیک اسید به عنوان ضد قارچ موضعی به‌کار می‌رود.
benzonatate /ben-zo "nah-ta t/ نوعی داروی ضدسرفه خوراکی که رفلکس سرفه را با غیرحساس کردن گیرنده‌های کششی مسیرهای تنفسی، ریه‌ها و پلور کاهش می‌دهد.
benzothiadiazine /-thi "ah-di "ah-ze n/ ← **thiazide**,
benzphetamin /benz-fet "men/ نوعی آمین سمپاتومیمتیک که نمک هیدروکلرید آن به عنوان ضدانته‌ها تجویز می‌شود.
benzquinamide /-kwin"ah-mi d/ نوعی ترکیب ضدتهوع که به‌صورت نمک هیدروکلرید به‌منظور پیشگیری و درمان تهوع و استفراغ همراه با هوش‌بری و جراحی به‌کار می‌رود.
benzthiazide /-thi"ah-zi d/ نوعی داروی منر و تیازیدی که برای درمان ادم و هیپرتانسیون به‌کار می‌رود.
benztropine /benz "tro-pe n/ نوعی داروی ضد دیسکینزی که نمک مسیلات آن در درمان پارکینسونیسم و برای کنترل واکنش‌های خارج هرمی دارویی به‌کار می‌رود.
benzyl benzoate /ben "zil/ یکی از مواد فعال بالسام‌های پرو، که بطور موضعی در درمان کال مصرف می‌شود.
benzyl penicillin /ben "zil-pen "i-sil'in/ ← **penicillin G..**
bepridil /bep "ridil/ نوعی داروی مسدودکننده کانال کلسیم که نمک هیدروکلرید آن در درمان آئزین صبری مزمن به‌کار می‌رود.
beractant /ber-ak "ant/ عصاره تعدیل شده ریه‌گاو که عملکرد سورفکتانت ریه را تقلید می‌کند و در پیشگیری و درمان سندرم دیسترس تنفسی نوزادان مصرف می‌شود.
berberine /bur "bur-cn/ آلکالوئید مشتق از گونه‌های

Berberis و گیاهان وابسته به آن و *Hydrastis canadensis* ; این آلکالوئید فعالیت ضد میکروبی دارد و در درمان عفونت‌های مختلف و پانسمان زخم به‌کار می‌رود.
betahistine /-his"ten/ آنالوگ هیستامین که به‌صورت نمک هیدروکلرید برای کاهش حملات سرگیجه در بیماری منیر به‌کار می‌رود.
betaine /be"tah-e n/ اسیدرکوبوسیلیک مشتق از اکسیداسیون کولین که به عنوان واسطه متابولیک ترانس متیلاسیون عمل می‌کند و در هوموسیستینوری مصرف می‌شود. نمک هیدروکلرید آن به عنوان اسیدی‌کننده معده به‌کار می‌رود.
betamethasone /ba "tah-meth "ah-so n/ گلوکوکورتيكوئید صنعتی، و فعال‌ترین نوع استروئیدهای ضدالتهابی که بطور موضعی به‌صورت نمک بنزوات، دی‌پروپیونات، یا والرات، بطور موضعی و رکتال در شکل نمک فسفات سدیم به عنوان ضد التهاب، و بطور سیستمیک به‌صورت بیس یا ترکیبی از نمک فسفات سدیم و اسات سدیم به عنوان ضدالتهاب، به عنوان درمان جایگزین در نارسایی غده فوق کلیه و به عنوان داروی سرکوبگر ایمنی به‌کار می‌رود.
betaxolol / ba-tak "so-lol/ نوعی مسدودکننده بتا - آدرنرژیک انتخابی قلب که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان داروی ضد فشار خون و در درمان گلوکوم و هیپرتانسیون چشمی به‌کار می‌رود.
bethanechol /be"than "e-kol/ نوعی آکونینست کولینرژیک که به شکل نمک کلرید، برای تحریک انقباض عضله صاف مثانه، در آتونی نوروتیک و احتباس بعد از عمل یا بعد از زایمان به‌کار می‌رود.
bexarotene /bek-sar "ah-t en/ نوعی رتینوئید که به عنوان داروی ضد تنوپلاسم در درمان لنفوم سلول T پوستی و ضایعات پوستی لنفوم‌های سلول T و سرکوم کاپوسی به‌کار می‌رود.
bicalutamide /bi "kah-loo " tah-mi d/ نوعی آنتی آندروژن که در درمان کارسینوم پروستات به‌کار می‌رود.
bimatoprost /bi-mat "o-prost/ نوعی آنالوگ صنعتی پروستاگلاندین که بطور موضعی در درمان گلوکوم زاویه باز و هیپرتانسیون چشمی مصرف می‌شود.
biperiden /-per "i-den/ نوعی داروی ضد دیسکینزی که به‌صورت نمک هیدروکلرید و لاکتات در درمان پارکینسونیسم و واکنش‌های خارج هرمی دارویی به‌کار می‌رود.
bisacodyl /bis-ak "ah-dil, bis "ah-ko "dil/ مسهل تماسی که به شکل بیس یا کمپلکس با اسید تانیک (b.tannex) مصرف می‌شود.
bismuth subsalicylate نمک بیسموت

اسید سالیسیلیک که در درمان اسهال و دیسترس معده، شامل تهوع، سوء هاضمه و سوزش سر دل به کار می‌رود.

نوعی داروی /bis " ah-pro 'tol/

بهارکننده بتا - آدرنرژیک صنعتی انتخابی قلب که نمک فومرات آن برای درمان هیپرتانسیون تجویز می‌شود.

bisphosphonate /bis-fos 'fo-nāl/

← diphosphonate.

هر نمک حاوی آنیون /-tahr 'trāt/ bitartrate
 $C_4H_6O_6$ که از اسید تارتاریک مشتق می‌شود.

bitolterol /bi-tol 'ter-ol/

نوعی آگونیست گیرنده β_2 - آدرنرژیک که نمک مسیلات آن به شکل آتروسول در درمان آسم به عنوان گشاکندنده برونش تجویز می‌شود.

bivalirudin /bi-val 'troo-din/

نوعی داروی ضد انعقاد که همراه با آسپیرین در بیماران مبتلا به آنژین صدری نابایدار که تحت آنژیوپلاستی کرونر ترانس لومینال از راه پوست قرار می‌گیرند مصرف می‌شود.

bleomycin /bl'e-o-mi 'sin/

مخلوط آنتی‌بیوتیکی پلی‌پپتیدی که از کشت *Streptomyces Verticellus* به دست می‌آید و نمک سولفات آن به عنوان داروی ضدسرطان به کار می‌رود.

bretylium /brê-til 'e-u-m/

نوعی داروی مهارکننده آدرنرژیک که نمک نوسیلات آن در برخی از انواع فیبریلاسیون یا تاقی‌کار دی بطنی به عنوان ضدآریتمی به کار می‌رود.

brimonidine /bri-mo 'ni-de n/

نوعی آگونیست گیرنده آلفا - آدرنرژیک که نمک تارترات آن در درمان گلوکوم زاویه باز و افزایش فشار داخل چشم به کار می‌رود.

brinzolamide /brine-zo 'lah-mi 'l/

نوعی بازدارنده آنهیدراز کربونیک که در درمان گلوکوم زاویه باز و افزایش فشار داخل چشم به کار می‌رود.

bromocriptine /bro 'mo-krip 'ten/

آگونیست دوپامین که نوعی آلکالوئید ارگوت است که نمک مسیلات آن به منظور مهار ترشح پرولاکتین و در نتیجه، درمان پرولاکتینوما و اختلالات اندوکراین ثانوی به هیپرپرولاکتینمی مصرف می‌شود. این دارو همچنین در پارکینسونیسم به عنوان ضددیسکینزی و در آکرومگالی به عنوان مهارکننده هورمون رشد تجویز می‌شود.

bromodiphenhydramine /-di 'fen-hi "

مشتقی از مونوآنول آمین که نمک /drahme n/

هیپروکلرید آن به عنوان آنتی‌هیستامینیک به کار می‌رود.

brompheniramine /bro mfen-r 'ah-me n/

آنتی‌هیستامینیک با اثرات آنتی‌کولینرژیک و سداتیو که به شکل نمک مالئات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

bucliczine /bu'kli-zen/

آنتی‌هیستامینیک که به شکل هیپروکلرید به ویژه به عنوان ضدتهوع در کنترل تهوع و استفراغ مسافرت به کار می‌رود.

budesonide /bu-des 'ah-ni 'd/

نوعی گلوکوکورتیکوئید ضدالتهاب که در درمان رینیت، آسم و التهاب بینی، کولیت اولسراتیو و بیماری کرون مصرف می‌شود.

bumetanide /bu-met 'ah-ni 'd/

نوعی دیورتیک لوله‌های کلیوی که در درمان ادم همراه با نارسایی احتقانی قلب یا بیماری کبدی یا کلیوی و هیپرتانسیون به کار می‌رود.

bupivacaine /bu-piv 'ah-ka n/

نوعی بی‌حس کننده موضعی که نمک هیپروکلرید آن به منظور انفیلتراسیون موضعی، بلوک عصبی محیطی و رتروبولار، ساب آراکتوئید، سوماتیک، کودال یا اپی‌دورال به کار می‌رود.

buprenorphine /bu 'prê-nor 'fēn/

آگونیست - آلتاگونیست اوپیوئید صنعتی مشتق از تایین که نمک هیپروکلرید آن به عنوان ضد درد و داروی کمکی بی‌هوشی به کار می‌رود.

bupropion /bu-pro 'pe-on/

ترکیب یک حلقه‌ای که از نظر ساختمانی به آمفتامین شباهت دارد و نمک هیپروکلرید آن به عنوان داروی ضدافسردگی و کمک‌کننده ترک سیگار تجویز می‌شود.

buspiron /bu-spi 'ron/

نوعی داروی ضداضطراب که نمک هیپروکلرید آن در درمان اختلالات اضطرابی و تسکین کوتاه مدت علائم اضطراب به کار می‌رود.

busulfan /bu-sul 'fan/

نوعی داروی ضدسرطان که در درمان لوسمی گرانولوسیتیک مزمن، پلی‌سپتیمی حقیقی، متابلازی میلوئید و سندرم میلوپرولیفراتیو به کار می‌رود. این دارو همچنین برای رادیوتراپی تمام بدن در پیوند مغز استخوان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

butabarbital /bu 'tah-bahr 'bi-tal/

نوعی باربیتورات متوسط‌التر که به شکل بیس یا نمک سدیم، به عنوان سلتیو و خواب‌آور تجویز می‌شود.

butalbital /bu-tal 'bi-tal/

نوعی باربیتورات کوتاه تا متوسط‌التر که به عنوان سداتیو همراه با ضد درد، برای درمان سردرد به کار می‌رود.

butamben /bu-tam 'ben/

نوعی بی‌حس‌کننده موضعی که به شکل بیس یا نمک پیکرات به کار می‌رود.

butenafine /bu-ten 'ah-fēn/

نوعی ضدقارچ موضعی که نمک هیپروکلرید آن در درمان کچلی پا، بدن و ران به کار می‌رود.

butoconazole /bu 'to-kon 'ah-zo 'l/

نوعی مشتق ایمیدازول که به عنوان ضدقارچ موضعی مصرف می‌شود و نمک نیترات آن در درمان کاندیدیاز ولوواژینال به کار می‌رود.

butorphanol /bu-tor 'tah-no 'l/

نوعی اوپیوئید

صناعی که به شکل نمک تارترات به عنوان ضد درد و نیز داروی کمکی بی‌هوشی به کار می‌رود.



cabergoline /kah-ber 'go-leŋ/ آگونیست گیرنده D₂ که به شکل دوزا مین که در درمان هیپرپرولاکتینمی به کار می‌رود.

calamine /kal 'ah-mi n/ ترکیبی از اکسید روی و اکسید فریک که به شکل موضعی به عنوان محافظت کننده پوست به کار می‌رود.

calcipotriene /-po-tri 'en/ نوعی مشتق صناعی ویتامین D₃ (کوله کلکسفرول) که به شکل موضعی در درمان پسوریازیس به کار می‌رود.

candesartan /kan 'dê-sahr 'tan/ نوعی آنتاگونیست گیرنده آنژیوتانسین II که در درمان هیپرتانسیون به کار می‌رود و به صورت c. cilevetil در شکل خوراکی تجویز می‌شود.

capecitabine /kap 'e-si 'tah-ben / نوعی داروی ضدسرطان که در درمان کارسینوم متاستاتیک پستان یا کارسینوم کولورکتال به کار می‌رود.

capreomycin /kap 're-o-mi 'sin/ نوعی آنتی‌بیوتیک پلی‌پپتید که به وسیله Streptomyces capreolus تهیه می‌شود و بر ضد سویه‌های انسانی میکوباکتریوم توبرکولوزیس مؤثر است و به شکل نمک دی‌سولفات به کار می‌رود.

capsaicin /kap-sa 'i-sin/ نوعی آلکالوئید محرک پوست و غشاهای مخاطی که از گیاهان فلفلی جنس capsicum به دست می‌آید و به عنوان محرک پوستی و ضد درد به کار می‌رود.

captopril /kap 'to-pril/ نوعی مهارکننده آنزیم می‌دول آنژیوتانسین که در درمان هیپرتانسیون، نارسایی احتقانی قلب و اختلال عملکرد بطن چپ، بعد از انفارکتوس میوکارد مصرف می‌شود.

carbacephem /kahr 'bah-sef 'em/ هر کدام از یک گروه آنتی‌بیوتیک‌هایی که از نظر ساختمانی و مورد مصرف ارتباط نزدیکی با سفالوسپورین‌ها دارند اما از نظر شیمیایی از آن‌ها بائباتر هستند.

carbachol /kahr 'bah-kol/ نوعی آگونیست کولینرژیک که به عنوان میوتیک و به منظور پایین آورنده فشار داخل چشم در درمان گلوکوم و به دنبال جراحی کاتاراکت به کار می‌رود.

carbamazepine /kahr 'bah-maz 'tpe n/

داروی ضد تشنج و ضد دردی که در درمان درد نورالژی عصب سه قلو و بعضی از تشنج‌های ناشی از صرع به کار می‌رود.

ترکیبی به فرمول **carbamic acid** /kahr-bam 'ik/ که فقط به شکل نمک یا استر (کاربامات‌ها)، آمیدها (کاربامیدها) و مشتقات دیگر وجود دارد.

carbamide /kahr 'bah-mi / **urea** ← ترکیبی از اوره و پر اکسید

هیدروژن که به عنوان نرم‌کننده سروم گوش، تمیزکننده دندان، سفیدکننده و ضدالتهاب به کار می‌رود.

cabenicillin /kahr 'ben-i-sil 'in/ نوعی آنتی‌بیوتیک نیمه صناعی از گروه پنی‌سیلین که بر ضد پسودرمونا آئروژینوزا و بعضی باکتری‌های گرم - منفی دیگر فعالیت دارد و به صورت نمک دی‌سدیم مصرف می‌شود. این ترکیب همچنین به صورت ایندانیل سدیم در درمان عفونت‌های مجرای ادراری و پروستاتیت به کار می‌رود.

carbetapentane /kahr-ba 'tah-pen 'ta n/ نوعی داروی ضدسرفه که به شکل نمک تانات در درمان سرفه موجود در عفونت‌های فوقانی دستگاه تنفس تجویز می‌شود.

carbido /kahr 'bi-do 'pah/ مهارکننده دکربوکسیلاسیون لوودوپا در بافت‌های خارج مغزی که همراه با لوودوپا در درمان پارکینسون به کار می‌رود.

carbinoxamin /kahr 'bin-ok 'sah-me n/ نوعی آنتی‌هیستامین با اثرات آنتی‌کولینرژیک و سداتیو که به صورت نمک مالئات به کار می‌رود.

carboplatin /kahr 'bo-plat 'in/ نوعی داروی ضدسرطان که برای درمان کارسینوم تخمدان و بسیاری از اعضای دیگر تجویز می‌شود.

carboprost /-prost/ آنالوگ صناعی دینوپروست که پروستاگلاندین نوع F₂ است و نمک ترومتامین آن به عنوان اکسی‌توسیک برای خاتمه حاملگی و سقط فراموش شده به کار می‌رود.

carisoprodol /kar 'i-so-pro 'dol/ نوعی داروی ضد درد و شل‌کننده عضلات اسکلتی که به منظور تسکین علائم اختلالات حاد دردناک استخوانی عضلانی تجویز می‌شود.

carmustine /kahr-mus 'ten/ نوعی داروی آلکیل‌کننده سیتوتوکسیک از گروه نیتروژن‌آور که به عنوان داروی ضدسرطان به کار می‌رود.

carphenazin /kahr-fen 'ah-ze n/ نوعی داروی ضدسپایکوز که به شکل نمک مالئات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نوعی داروی مهارکننده بتا - آدرنرژیک که نمک هیدروکلرید آن بطور سیستمیک در درمان هیپرتانسیون و آرتین صبری به کار می‌رود و به طور موضعی از طریق مالیدن به ملتحمه، در درمان گلوکوم مصرف

دوم است. این دارو به شکل نمک سدیم استفاده می‌شود.

cefotetan /sef'ò-te'tan/ سفالوسپورین نسل دوم نیمه صنعتی مقاوم به بتا - لاکتاماز که بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است و به شکل نمک سدیم به کار می‌رود.

cefoxitin /sê-fok'si-tin/ نوعی سفالوسپورین نسل دوم که سفادایسینی است که به‌ویژه بر ارگانسیم‌های گرم - منفی مؤثر است و از مقاومت زیادی در مقابل تجزیه شدن به وسیله بتا - لاکتاماز برخوردار است. این دارو به شکل نمک سدیم به کار می‌رود.

cefprozime /sef'po-dok'sem/ نوعی سفالوسپورین نسل سوم وسیع‌الطیف مقاوم به بتا - لاکتاماز که بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است و به شکل *c. proxetil* مصرف می‌شود.

cefprozil /sef-pro'zil/ نوعی سفالوسپورین نسل دوم نیمه صنعتی وسیع‌الطیف مؤثر بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی.

ceftazidime /sef'ta-zi-de m/ نوعی سفالوسپورین نسل سوم که بر باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است.

cetibuten /sef-ti'bu-len/ نوعی سفالوسپورین نسل سوم که در درمان برونشیت، فارنژیت، تانسیلیت و اتیت میانی به کار می‌رود.

cetizoxime /sef'ti-zok'sem/ نوعی سفالوسپورین نسل سوم نیمه صنعتی مقاوم به بتا - لاکتاماز که بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است و به شکل نمک سدیم به کار می‌رود.

ceftriaxone /sef'tri-ak'son/ نوعی سفالوسپورین نسل سوم نیمه صنعتی مقاوم به بتا - لاکتاماز که بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است و به شکل نمک سدیم به کار می‌رود.

cefuroxime /sef'u-rok'sem/ نوعی سفالوسپورین نسل دوم نیمه صنعتی مقاوم به بتا - لاکتاماز که بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است و به شکل نمک سدیم و آکستیل استر به کار می‌رود.

celecoxib /sef'ê-kok'sib/ نوعی داروی ضد التهاب غیر استروئیدی که فعالیت سیکلواکسیژناز ۱ را مهار می‌کند و در درمان استوارتریت و آرتريت روماتوئید به کار می‌رود.

cephalexin /-lek'sin/ آندلوگ نیمه صنعتی نسل اول سفالوسپورین C که بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و طیف محدودی از باکتری‌های گرم - منفی مؤثر است و به‌صورت بیس یا نمک هیدروکلرید به کار می‌رود.

آندلوگ نیمه صنعتی **cephaloglycin** /-gli'sin/ سفالوسپورین C که بر بسیاری از باکتری‌های گرم - منفی و گرم

می‌شود.

carvedilol /kahr've-dil'ol/ نوعی داروی مهارکننده بتا - آدرنژیک که در درمان هیپرتانسیون و نیز به عنوان داروی کمکی در نارسایی احتقانی قلب به کار می‌رود.

casanthranol /kah-san'thrah-no l/ مخلوط تصفیه شده گلیکوزیدهای آنتراول مشتق از *Cascara sagrada* که به عنوان مسهل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

caspofungin /kas'po-fun'jin/ داروی ضد قارچ که به شکل نمک استات در درمان اسپرژیلوز مهاجم مصرف می‌شود.

cefaclor /sef'ah-klor/ نوعی سفالوسپورین نیمه صنعتی نسل دوم که بر ضد طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است.

cefadroxil /sef'ah-droks'il/ نوعی آنتی‌بیوتیک سفالوسپورین نیمه صنعتی نسل اول که بر علیه طیف وسیعی از گرم - مثبت‌ها و تعداد بسیار محدودی از باکتری‌های گرم - منفی مؤثر است.

cefamandole /-man'dol/ سفالوسپورین نیمه صنعتی نسل دوم که عمدتاً به شکل *c. naftate* نمک سدیم سفاماندول فرمیل استر به کار می‌رود.

cefazolin /sê-faz'ò-lin/ نوعی سفالوسپورین نسل اول مؤثر بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و تعداد محدودی از باکتری‌های گرم - منفی به صورت نمک سدیم به کار می‌رود.

cefdinir /sef'di-nir/ سفالوسپورین نسل سوم که بر طیف وسیعی از باکتری‌ها تأثیر دارد.

cefepime /sef'êpe m/ سفالوسپورین نسل چهارم که به صورت نمک هیدروکلرید به کار می‌رود.

cefixime /sê-fik'sem/ سفالوسپورین نیمه صنعتی نسل سوم که بر طیف وسیعی از باکتری‌ها مؤثر است و در درمان اتیت میانی، برونشیت، فارنژیت، تانسیلیت، گنوره و عفونت مجاری ادراری تجویز می‌شود.

cefonicid /sê-foni-sid/ سفالوسپورین نیمه صنعتی مقاوم به بتا - لاکتاماز که بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است و به شکل نمک سدیم به کار می‌رود.

cefoperazon /sef'o-per'ah-zon/ سفالوسپورین نیمه صنعتی مقاوم به بتا - لاکتاماز که بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است و به شکل نمک سدیم به کار می‌رود.

cefotaxime /-tok'sem/ سفالوسپورین نسل سوم نیمه صنعتی وسیع‌الطیف مقاوم به بتا - لاکتاماز که بر بسیاری از باکتری‌های گرم - منفی تأثیر دارد ولی فعالیت آن بر علیه کوکسی‌های گرم - مثبت کمتر از سفالوسپورین‌های نسل اول و

آنتی‌بیوتیک وسیع‌الطیف مؤثر بر ریکتزیا، باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی و برخی اسپیروکت‌ها که به شکل استریال‌میتات و مشتق سدیم سوکسینات هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آنداکونیزست گیرنده /klor-sikli-ze-n/ chlorcyclizine
H₁ هیستامین که خصوصیات آنتی‌کولینرژیک، ضداسفراغ و بی‌حس‌کننده موضعی دارد و نمک هیدروکلرید آن به عنوان آنتی‌هیستامینیک و ضدخارش به‌کار می‌رود.

/klor "è-pok "si d/ chlor diazepoxide
بنزودیازپینی که به صورت پیس، یا نمک کلرید در درمان اختلالات اضطرابی، اضطراب کوتاه مدت با اضطراب قبل از عمل جراحی محرومیت الککل و به عنوان داروی ضدلرزش بدن به‌کار می‌رود.

/klor-mez "ah-no n/ chlormezanone
نوعی شل‌کننده عضلانی و آرامبخش.

/pròka n/ chloroprocaïne
نوعی بی‌حس‌کننده موضعی که به شکل نمک هیدروکلرید به‌کار می‌رود.

/klor "o-kwin/ chloroquine
نوعی داروی ضدآمیب و ضدالتهاب که در درمان مالاریا، زیاردیازیس، آمیبیاز خارج رودهای، لویوس اریتماتو، واژتریت روماتوئید به‌کار می‌رود و به شکل نمک هیدروکلرید و فسفات نیز مصرف می‌شود.

/klor "o-thiàh-zi d/ chloroithiazide
نوعی دیورتیک تیازیدی که به شکل پیس یا نمک سدیم در درمان هیپرتانسیون و ادم به‌کار می‌رود.

/-An-an "i-señ/ chlorotrianisene
نوعی استروژن صنعتی که به منظور مهار تولید شیر، در زمان بعد از زایمان، و به عنوان درمان جایگزین در کمبود استروژن، و درمان تسکین‌دهنده در کارسینوم پروسات به‌کار می‌رود.

/klor-ok "señ/ chlororoxine
داروی ضدباکتری صنعتی که در درمان موضعی شوره سر و درمانیت سیوریک پوست سر به‌کار می‌رود.

/klor-fen "è-sin/ chlorphenesin
داروی آنتی‌بیوتیک، ضدقلچ و ضدتربیکومونا که در درمان کچلی یا عفونت‌های قارچی و تربیکومونایی دیگر پوست و واژن مصرف می‌شود.

c.carbamate
نوعی شل‌کننده عضلانی اسکلتی با اثر مرکزی که در درمان گروهی از اختلالات عضلانی استخوانی که با اسپاسم‌های عضلات اسکلتی مشخص می‌شوند به‌کار می‌رود.

/klor "fen-ir "ah-me n/ chlorpheniramine
آنتی‌هیستامینیکی که به شکل c.polistirex و c.maleate، به عنوان سالتیو آنتی‌کولینرژیک به‌کار می‌رود.

/-pro "mah-ze n/ chlorpromazine
مشتق فتوتیازینی که به عنوان ضد جنون، ضداسفراغ و آرامبخش قبل از عمل جراحی و نیز در درمان سکسکه مقاوم،

- مثبت مؤثر است و در درمان عفونت‌های حاد و مزمن ادراری به‌کار می‌رود.

هر کدام از یک /sèf "ah-lo-spor "in/ cephalosporin
گروه آنتی‌بیوتیک‌های وسیع‌الطیف مقاوم به پنی‌سیلیناز، مشتق از Acremonium که از نظر ساختمانی و نحوه اثر، با پنی‌سیلین‌ها ارتباط دارند. آن تعداد از ترکیبات این گروه که به صورت دارو مورد استفاده قرار می‌گیرند مشتقات نیمه صنعتی آنتی‌بیوتیک طبیعی سفالوسپورین C هستند. سفالوسپورین‌های نسل اول طیف فعالیت وسیعی بر علیه ارگانیسم‌های گرم - مثبت و طیف فعالیت پاریکی در برابر ارگانیسم‌های گرم - منفی دارند. داروهای نسل دوم، سوم و چهارم به ترتیب، از فعالیت بیشتری بر علیه ارگانیسم‌های گرم منفی و فعالیت کمتری بر ضد ارگانیسم‌های گرم مثبت برخوردار هستند.

/sef "ah-misin/ cephamycin
هر کدام از آنتی‌بیوتیک‌های طبیعی و نیمه صنعتی مقاوم به بتا - لاکتاماز مشتق از گونه‌های مختلف Streptomyces که عموماً در گروه سفالوسپورین‌های نسل دوم قرار می‌گیرند اما بر علیه بی‌هوازی‌ها فعال تر هستند.

/sef "ah-pi "in/ cephapirin
آنالوگ نیمه صنعتی آنتی‌بیوتیک طبیعی سفالوسپورین C که بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - منفی و گرم - مثبت مؤثر است و نمک سدیم آن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

/sef "rah-de n/ cephradine
سفالوسپورین نیمه صنعتی نسل اول که بر علیه طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و طیف محدودی از باکتری‌های گرم - منفی مؤثر است.

/sè-riv "ah-stat "in/ cerivastatin
بازدارنده HMG-CoA ریدوکتاز، آنزیمی که در بیوسنتز کلسترول شرکت دارند. این دارو به عنوان داروی کمکی در درمان هیپرلیپیدمی به‌کار می‌رود.

/sè-tir "i-zeñ/ cetirizine
نوعی آنتی‌هیستامین غیرسالتیو که به شکل هیدروکلرید، در درمان رینیت آلرژیک، کهیر ایدیوپاتیک مزمن و آسم به‌کار می‌رود.

/set "ro-rel "iks/ cetrorelix
آنداکونیزست هورمون آزادکننده گنادوتروپین که به صورت نمک استات به‌منظور مهار افزایش LH در زنانی که تحت تحریک تخمدانی کنترل شده در خلال درمان ناباروری قرار دارند به‌کار می‌رود.

/sè-vim "ah-l en/ cevimeline
آگونیزست کولینرژیک که نمک هیدروکلرید آن در درمان گزروستومی سندرگ شوگرن به‌کار می‌رود.

/klor-am "bu-sil/ chlorambucil
نوعی داروی آلکیله کننده از گروه نیتروژن موستارد که به عنوان ضدسرطان به‌کار می‌رود.

/klor "am-fen "i-kol/ chloramphenicol

بورقیری متناوب حاد، کزاز و فازمانیک اختلال دوقطبی و مشکلات رفتاری شدید کودکان به کار می‌رود و به شکل بیس یا نمک هیدروکلرید تجویز می‌شود.

chlorpropamide /-proˈpah-mi d/

نوعی سولفونیل اوره که به عنوان هیپوگلیسمیک، در درمان دیابت شیرین نوع ۲ به کار می‌رود.

chlortetracyclin /-tel-rah-si ˈklen/

آنتی‌بیوتیکی وسیع الطیف که از *Streptomyces aureofaciens* به دست می‌آید و به شکل نمک‌های هیدروکلرید و بی‌سولفات مصرف می‌شود.

chlorthalidone /klor-thal ˈi-don/

سولفونامیدی با اثرات مشابه دیورتیک‌های تیازیدی که در درمان هیپرتانسیون و ادم به کار می‌رود.

chlorzoxazone /klor-zok ˈsah-so n/

نوعی شل کننده عضلانی اسکلتی که به منظور تسکین ناراحتی حاصل از اختلالات دردناک عضلانی اسکلتی به کار می‌رود.

chondroitin sulfate /kon-dro ˈi-tin/

فرآورده‌ای از کوندرویتین سولفات مشتق از غضروف تراشه گاو که به شکل خوراکی در درمان استئوآرتریت و درد مفصلی به کار می‌رود.

choriogonadotropin /kor ˈe-o-gonad "

گنادوتروپین چغنی انسانی که به وسیله ah-tro ˈpin/ فن آوری نو ترکیب تولید می‌شود و برای القای تخم‌گذاری و حاملگی در بعضی افراد مبتلا به ناباروری، زنان مبتلا به عدم تخم‌گذاری و نیز به منظور بلوغ و رشد آونوسیت در بیماری که از فن آوری‌های کمکی تولید مثل استفاده می‌کنند مصرف می‌شود.

chromic phosphate p32

نمک فسفات نشاندار شده کروم که در درمان فیوزن‌های داخل یلوری یا داخل صفافی متاستاتیک و بعضی کارسینوم‌های تخمدان و پروستات مصرف می‌شود.

ciclopirox /si ˈklo-pe ˈoks/

نوعی ضدقارچ وسیع‌الطیف با فعالیت شبیه به ایمیدازول‌ها که به صورت موضعی به شکل نمک اولامین به کار می‌رود.

cidofovir /sidof ˈo-vir/

نوعی آنالوگ نوکلئوزیدی ضد ویروس که در درمان رینیت سیستم‌گلوویروس در بیماران مبتلا به ایدز به کار می‌رود.

cilastatin /silastah-ti ˈn/

مهارکننده دی‌پپتیداز که همراه با اپمی پنم به منظور کاهش متابولیسم اپمی پنم در کلیه‌ها و افزایش غلظت آن در ادرار به کار می‌رود. این دارو به شکل نمک سدیم تجویز می‌شود.

cimetidine /si-met ˈi-de n/

آنتاگونیست گیرنده‌های H₂ هیستامین که تراشید اسید معده را در پاسخ به همة تحریکات مهار می‌کند و به صورت بیس یا نمک مونوهیدروکلرید در درمان و پیشگیری زخم معده یا دوازدهه،

ریفلاکس مواد معده به مری، خونریزی قسمت فوقانی دستگاه گوارش و اختلالات همراه با ازدیاد ترشح معده به کار می‌رود.

ciprofloxacin /sip ˈro-flok ˈsah-sin/

نوعی آنتی‌بیوتیک صنعتی مؤثر بر بسیاری از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی که به شکل نمک هیدروکلرید به کار می‌رود.

cisatracurium /si s ˈat-rah-ku ˈr ˈe-um/

نوعی داروی مهارکننده عصبی عضلانی غیر دیلاریزان که به صورت داخل وریدی و به شکل نمک بسیلات به عنوان داروی کمکی در بی‌هوشی عمومی یا در خلال تهویه مکانیکی به کار می‌رود.

cisplatin (DDP) /si s ˈplat-in/

کمپلکس همپایه پلاتین که قادر است پیوندهای متقاطع داخل و بین رشته‌های DNA تولید کند و به عنوان داروی ضدسرطان به کار می‌رود.

citalopram /si-tal ˈo-pram/

۱. نوعی ترکیب ضدافسردگی که در درمان اختلال افسردگی ماژور به کار می‌رود. دارو به شکل خوراکی و به صورت هیدروبرومید تجویز می‌شود.

۲. مهارکننده انتخابی سروتونین که نمک هیدروبرومید آن به عنوان داروی ضد افسردگی مصرف می‌شود.

cladribine /kla ˈdri-be n/

نوعی آنتی‌متابولیت پورین که به عنوان داروی ضدسرطان در درمان لوسمی سلول موئی به کار می‌رود.

clarithromycin /klayh-rith ˈro-mi ˈsin/

نوعی آنتی‌بیوتیک ماکرولید مؤثر بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی که در درمان عفونت‌های تنفسی، پوست و بافت نرم و بر ضد هلیکوباکتریلوری همراه با زخم دوازدهه تجویز می‌شود.

clavulanate /klav ˈu-la-na ˈt/

نوعی مهارکننده بتا - لاکتاماز که به شکل نمک پتاسیم همراه با پنی‌سیلین‌ها، در درمان عفونت‌های ناشی از ارگانیسم‌های تولیدکننده بتا - لاکتاماز به کار می‌رود.

clemastine /klem ˈas-te n/

نوعی آنتی‌هیستامینیک دارای آثار آنتی‌کولینرژیک و سلتاتو که به شکل نمک فومارات به کار می‌رود.

clidinium /kli-din ˈe-um/

آنتی‌کولینرژیکی با اثرات قابل توجه ضداسپاسم و ضدترشعی در دستگاه گوارش که به صورت نمک برومید به کار می‌رود.

clindamycin /klin ˈdah-mi ˈsin/

مشتق نیمه صنعتی لینکوسامین که به صورت سیستمیک، موضعی و مهبل به عنوان ضدباکتری، عمدتاً بر ضدباکتری‌های گرم - مثبت به کار می‌رود. این دارو همچنین به شکل نمک هیدروکلرید و فسفات و نمک هیدروکلرید استرکلیندامایسین و اسید پالمیتیک مورد استفاده قرار می‌گیرد.

clioquinol /kliˈo-kwiˈnɒl/ نوعی داروی ضدآمیب، ضدباکتری و ضدقارچ که از اثرات ضدانگام و خارش برخوردار است.

clobetasol /klɒ-bəˈtəh-sol/ نوعی کورتیکواستروئید صنعتی موضعی ضدالتهاب که به صورت نمک پروپیونات برای تسکین التهاب و خارش در درمان‌های حساس به کورتیکواستروئید به کار می‌رود.

clocortolone /klɒ-kɔrˈtɒ-lɒ-n/ گلوکوکورتیکوئیدی که بطور موضعی و به شکل استریولات برای تسکین التهاب و خارش در بعضی از درمان‌ها مورد مصرف قرار می‌گیرد.

clofibrate /-fiˈbræ-t/ داروی ضدهیپرلیپیدمی که به منظور کاهش لیپیدهای سرم به کار می‌رود.

clomiphene /kloˈmi-fen/ آنالوگ استروژن غیراستروئیدی که به شکل نمک سترات به منظور تحریک تخمک‌گذاری به کار می‌رود.

clomipramine /klo-mipˈrah-me-n/ نوعی داروی ضدافسردگی سه حلقه‌ای دارای اثر ضداضطراب که به شکل نمک هیدروکلراید، به منظور تسکین علائم اختلال وسواسی-جبری، اختلال پانیک، پرخوری عصبی، کاناپاکسی همراه با نازک‌پرسی، و درد مزمن و شدید مورد استفاده قرار می‌گیرد.

clonazepam /klo-nazˈɛp-am/ نوعی مشتق بنزودیازپین که به عنوان ضدتنشج خوراکی به کار می‌رود.

clonidine /kloˈni-de-n/ نوعی داروی ضد فشارخون با اثر مرکزی که به شکل نمک هیدروکلراید به کار می‌رود. همچنین در پیشگیری از میگرن و درمان دیسموره، علائم یائسگی و محرومیت مواد مخدر و درد ناشی از سرطان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

clopidogrel /klo-piˈdɒ-grel/ نوعی مهارکننده پلاکتی که به عنوان ضدترومبوز، به منظور پیشگیری از انفارکتوس میوکارد، سکته مغزی و مرگ عروقی در بیماران مبتلا به آترواسکلروز تجویز می‌شود. این دارو به شکل خوراکی، به صورت نمک بی‌سولفات به کار می‌رود.

clorazepate /klor-azˈɛ-pa-t/ یکی از آرامبخش‌های بنزودیازپینی که به شکل نمک دی‌پیتاسیم به عنوان ضد اضطراب، ضد تشنج و کمک به درمان محرومیت حاد الکلی به کار می‌رود.

clotrimazole /klo-trimˈah-zo-t/ نوعی مشتق ایمیدازول که به عنوان داروی ضدقارچ وسیع‌الطیف به کار می‌رود.

cloxacillin /klokˈsah-silˈin/ نوعی پنی‌سیلین نیمه صنعتی که به شکل نمک سدیم در درمان عفونت‌های استافیلوکوکی ناشی از ارگانیسم‌های پنی‌سیلیناز-میت به کار می‌رود.

clozapine /kloˈzəh-pe-n/ نوعی داروی سلتاپو

ضدساکپوز که در درمان اسکیزوفرنی به کار می‌رود.
نوعی آلکالوئید نازکوتیک که از تریاک و یا در اثر متیلاسیون مورفین به دست می‌آید و به عنوان ضد درد و سرفه و اسهال به کار می‌رود. این دارو به شکل نمک فسفات و سولفات مورد استفاده واقع می‌شود.

colchicine /kolˈchi-sen/ کلشن سین: آلکالوئید درخت *Colchicum autumnale* (زعفران صحرایی) که به عنوان مهارکننده نفرس به کار می‌رود.
نوعی پلیمر **colesevelam** /koˈlɛ-sevˈɛ-lam/ متصل‌شونده به اسیدصفراوی که سطوح سرمی کلسترول تام، LDL کلسترول و آپولیپوپروتئین B را کاهش و مقادیر HDL کلسترول را افزایش می‌دهد و به صورت نمک هیدروکلراید در درمان هیپرکلسترولمی اولیه مصرف می‌شود.

colestipol /ko-lesˈti-pol/ نوعی رزین مبدل آنیون که به اسیدهای صفراوی روده اتصال می‌یابد و کمپلکسی تولید می‌کند که وارد مدفوع می‌شود. این دارو به شکل نمک هیدروکلراید به عنوان ضدهیپرلیپوپروتئینمی به کار می‌رود.

colfoseryl /kol-fosˈɛ-ri-l/ نوعی سورفاکتانت صنعتی ریه که به شکل استر پالمیتات و ترکیب با ستیل الکل و تیلوکساپول برای پیشگیری و درمان دیسترس تنفسی نوزادان به کار می‌رود.

colistimethate /ko-lisˈti-methˈa-t/ مشتق کلیستین که نمک سدیم آن به عنوان ضدباکتری به کار می‌رود. نوعی آنتی‌بیوتیک که از

colistin /ko-liˈsˈtin/ *Bacillus polymyxa var. colistinus* به دست می‌آید و با پلی‌میکسین در ارتباط است. این دارو بر بسیاری از باکتریهای گرم- منفی مؤثر است و به صورت نمک سولفات به کار می‌رود.

cosyntropin /ko-sin-troˈpin/ پلی‌پپتیدی صنعتی و هسمان با بخشی از کورتیکوتروپین و دارای اثرات کورتیکوتروپیک آن ولی بدون آلترژیستیک کورتیکوتروپین که در غربالگری نارسایی آدرنال بر مبنای واکنش کورتیزول پلاسما به کار می‌رود.

co-trimoxazole /koˈtri-mɒksah-zo-t/ مخلوطی از تری‌متوپریم و سولفامتوکسازول که آنتی‌بیوتیکی است که عمدتاً در درمان عفونت‌های مجاری ادراری و پنومونی پنوموسیستیس کاربنی به کار می‌رود.

cromolyn /kroˈmol-in/ بازدارنده آزاد شدن هیستامین و دیگر واسطه‌های ازدیاد حساسیت فوری از ماست‌سل‌ها که به شکل نمک سدیم برای پیشگیری از آسم بروشی همراه با آلرژی، رینیت آلرژیک و التهاب آلرژیک ملتحمه یا قریه و درمان ماستوسیتوز تجویز می‌شود.

crotamiton /kroˈtəh-miˈton/ نوعی داروی ضدمایت (اکارسید) که در درمان گال و به عنوان ضدخارش به کار می‌رود.

cyclizine /si'kli-zen/ آنتی‌هیستامینیکی که نمک هیدروکلرید و لاکتات آن به عنوان ضدتهوع و استفراغ، ویژه به منظور پیشگیری از بیماری مسافرت به کار می‌رود.

cyclobenzaprine /si'klo-ben'zah-pre n/ نوعی شل کننده عضلانی که به شکل نمک هیدروکلرید به کار می‌رود.

cyclophosphamide /-fos'tah-mi d/ نوعی داروی آلکیل‌کننده سیتوتوکسیک از گروه نیتروژن موسژد که به عنوان ضدسرطان، مهارکننده سیستم ایمنی در پیشگیری از رد پیوند، و درمان بعضی بیماری‌های همراه با عملکرد غیرطبیعی ایمنی به کار می‌رود.

cycloserine /-sère n/ نوعی آنتی‌بیوتیک که از *Streptomyces orchidaceus* می‌آید و به عنوان توپروکولواستاتیک و در درمان عفونت‌های ادراری به کار می‌رود.

cyclosporin A /-spor'in/ ← **cyclosporine** /-spor'en/ پپتید حلقوی نوعی قرچ خاکی که بطور انتخابی، عملکرد سلول T را مهار می‌کند و به عنوان مهارکننده ایمنی برای پیشگیری از رد پیوند عضو و برای درمان پسوریازیس شدید و آرتریت روماتوئید شدید به کار می‌رود.

cyclothiazide /si'klo-thi'ah-zi d/ نوعی دیورتیک تیازیدی که در درمان هیپرتانسیون به کار می‌رود.

cypheptadine /si'pro-hep'tah-de n/ نوعی آنتاگونیست هیستامین و سروتونین که از اثرات آنتی‌کولینرژیک، سلاتیو و مسدودکننده سروتونین برخوردار است و به شکل نمک هیدروکلرید به کار می‌رود. این دارو در پیشگیری از میگرن نیز مصرف می‌شود.

cytarabine (ara-C) /si'tar'ah-be n/ نوعی آنتی‌متابولیت که سنتز DNA را مهار می‌کند و از خصوصیات ضدسرطانی هم برخوردار است و در درمان لوسمی میلوژن دادو منزیت همراه با لوسمی یا لنفوم مصرف می‌شود.

D

dacarbazin /dah-kahr'bah-ze n/ نوعی داروی آلکیل‌کننده سیتوتوکسیک که به عنوان ضدسرطان، عمدتاً در درمان ملانوم بدخیم و در شیمی‌درمانی ترکیبی هوجکین و سارکوم‌ها به کار می‌رود.

daclicumab /dah-kliz'u-mab/ داروی مهارکننده سیستم ایمنی که به منظور پیشگیری از رد عضو حاد در پیوند کلیه به کار می‌رود.

dactinomycin /dak'ti-no-mi'sin/ اکتینومایسین D، آنتی‌بیوتیکی که از گونه‌های مختلف

Streptomyces به‌دست می‌آید و به عنوان داروی ضدسرطان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

dalfopristin /dal-fo'pris-tin/ نوعی داروی ضدباکتری نیمه صنعتی که همراه با کینوپرستین بر ضد ارگاناسم‌های گرم - مثبت مختلف شامل *Enterococcus faecium* تجویز می‌شود.

dalteparin /dal-tep'ah-rin/ داروی ضدترومبوزی که به شکل نمک سدیم برای پیشگیری از ترومبومبولی ریه و ترومبوز وریدی عمقی در بیماران پرخطر که تحت عمل جراحی شکم قرار می‌گیرند به کار می‌رود.

danaparoid /dah-nap'ahroid/ داروی ضدترومبوزی که به شکل نمک سدیم برای پیشگیری از ترومبومبولی ریه و ترومبوز وریدی عمقی به کار می‌رود.

donazol /dah'nah-zo l/ داروی مهارکننده هیپوفیز قدامی که در درمان آندومتریوز، بیماری فیبروکیتیک پستان و ژینکوماستی و به‌منظور پیشگیری از حملات آنژیوادم ارثی به کار می‌رود.

dantrolene /dan'tro-le n/ نوعی شل‌کننده عضله اسکلتی که به شکل نمک سدیم و برای درمان اسپاسم مزمن و درمان و پیشگیری هیپرترمی بدخیم به کار می‌رود.

dapiprazole /dah-pip'trah-z ol/ نوعی داروی مسدودکننده آلفا - آدرنرژیک که نمک هیدروکلرید آن به‌صورت موضعی برای برطرف کردن میجریزا: دارویی به کار می‌رود.

dapsone /dap'son/ داروی ضدباکتری باکتر یواس‌تاتیک که بر ضد طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی به کار می‌رود. این دارو به عنوان لپرواستاتیک، مهارکننده درمانیت هرپتوفر و پیشگیری‌کننده مالاریای فالسیپاروم به کار می‌رود.

daunorubicin /daw'no-roo'bi-sin/ آنتی‌بیوتیک آنتراسیکلین که به شکل نمک هیدروکلرید و یا فراورده محصور شده بالیوزوم نمک سترات به عنوان داروی ضدنتوپلاسما به کار می‌رود.

decitabine (DAC) /de-si'tah-be n/ نوعی ترکیب سیتوتوکسیک که به عنوان ضدنتوپلاسما در درمان لوسمی حاد به کار می‌رود.

deferoxamine /dèfer-oks'ah-me n/ نوعی داروی فلزگیر (شلاتور) که از *Streptomyces pilosus* به‌دست می‌آید و به صورت نمک سیلات، به عنوان آنتی‌دوت مسومیت آهن به کار می‌رود.

delavirdine /del'ah-vir'de n/ داروی ضدتروویروس مهارکننده ترانس کریپتاژ معکوس که به شکل نمک سیلات در درمان عفونت HIV به کار می‌رود.

demecarium /dem'e-kar'e-um/ بازدارنده کولین استراز که به شکل نمک برومید در درمان

گلوکوم و استرایسم داخلی به کار می‌رود.
demeclocycline /dem "e-klo-si'kleŋ/
 آنتی‌بیوتیک تتراسیکلین وسیع‌الطیفی که به وسیله سوبه
 جهش یافته *Streptomyces aureofaciens* و یا بطور نیمه
 صنایعی تولید و به شکل نمک هیدروکلرید مصرف می‌شود.
denileukindifitox /den "i-l oo'kindif'li-toks/
 ساختاری متشکل از پیوند توالی‌های اسید آمینه برای قطعات
 اختصاصی توکسین دیفتری و توالی‌های مخصوص اینترلوکین
 - ۲ (IL-2) که از طریق مهندسی ژنتیک تولید می‌شود و به
 عنوان داروی ضدتوبلاسِم به کار می‌رود.
l-deprenyl /dep're-ni/ ← **selegiline**
deserpidine /de-ser "pi-deŋ/
 آلکالوئید *Rauwolfia canescens* که به عنوان داروی
 ضد فشار خون و آرامبخش به کار می‌رود.
desflurane /des-fl oo'ran/
 داروی بی‌هوشی استنشاقی که برای القاء و حفظ بی‌هوشی عمومی به کار می‌رود.
desipramine /des-ip'rah-me n/
 سه حلقه‌ای از دینز آزین که به صورت نمک هیدروکلرید
 به کار می‌رود.
deslanoside /des-lan "o-si'd/
 گلیکوزید کاردیوتونیک مشتق از C lanatoside که در
 مواردی که دی‌زی‌تالیس توصیه می‌شود به کار می‌رود.
desmopressin /des "mo-pres'in/
 آنالوگ صنایعی وازوپرسین که به شکل نمک استات، به عنوان داروی
 ضدادراری در دیابت بیمزه مرکزی و شبادراری اولیه و نیز
 داروی ضدخونریزی در هموفیلی A و بیماری فون ویلبراند
 به کار می‌رود.
desogestrel /des "o-jes'trel/
 نوعی داروی پروژسترونی دارای فعالیت آندروژنی ناچیز که در
 ترکیب با یک استروژن به عنوان داروی ضدحاملگی خوراکی
 مصرف می‌شود.
desonide /des "o-ni'd/
 نوعی کورتیکواستروئید
 صنایعی که به عنوان ضدالتهاب موضعی در درمان درماتوزهای
 مقاوم به استروئیدها به کار می‌رود.
desoximetasone /des-ok "se-met'ah-so n/
 نوعی کورتیکواستروئید صنایعی که بطور موضعی برای تسکین
 التهاب و خارش موجود در درماتوزهای مقاوم به استروئیدها
 به کار می‌رود.
dexamethasone /dek "sah-meth'ah-so n/
 نوعی گلوکوکورتیکوئید صنایعی که عمدتاً به عنوان ضدالتهاب
 در اختلالات مختلف، شامل بیماری‌های کلاژن و آلرژیک
 به کار می‌رود. این ترکیب، پایه آزمایش غربالگری در تشخیص
 سندرم کوشینگ است و به شکل نمک استات با فسفات هم
 مورد استفاده قرار می‌گیرد.

dexbrompheniramine /deks "brom-fenir'ah-
 men/
 ایزومر راستگرد برم فنیرامین که به شکل نمک مالئات، به عنوان داروی آنتی‌هیستامینیک
 به کار می‌رود.
dexchlorpheniramine /-klor-fen-e r'ah-me n/
 ایزومر راستگرد کلرفنیرامین که به شکل نمک مالئات و به
 عنوان داروی آنتی‌هیستامینیک به کار می‌رود.
dextrazoxane /-ra-zok "saŋ/
 دارویی که به عنوان محافظ قلبی در شیمی‌درمانی (به منظور
 مقابله با کاردیومیوپاتی ناشی از دوکسوروبیسین) تجویز
 می‌شود.
dextroamphetamine /dek "stro-amfet'ah-
 men/
 ایزومر راستگرد آمفتامین که سوء مصرف آن
 می‌تواند منجر به وابستگی شود. این دارو به شکل نمک
 سولفات در درمان نازکولسی و اختلال کمبود توجه/ بیش
 فعالی به کار می‌رود.
dextromethorphan /-meth-or'tan/
 نوعی مشتق صنایعی مورفین که به عنوان ضدسرفه و به شکل
 بیس و یا نمک هیدروبرومید یا کوپلِمر سولفونه استیرن - دی
 وینیل بنزن (polistirex) به کار می‌رود.
dezocine /dez "o-sen/
 نوعی ضد درد مخدر که از اثرات آگونیست پر خوردار است و به منظور
 تسکین کوتاه مدت درد به کار می‌رود.
diazepam /de-az "e-pam/
 بنزودیازپینی که به عنوان ضد اضطراب، ضدپانیک، ضدلرز،
 سباتیو، شل‌کننده عضلات اسکلتی، ضد تشنج و کنترل‌کننده
 نشانه‌های محرومیت الککل به کار می‌رود.
diaziquone (AZQ) /di-a'zi-kwoŋ/
 نوعی داروی آگلیکله‌کننده که از طریق پیوند متقاطع با DNA
 اثر می‌کند و به عنوان داروی ضدتوبلاسِم در درمان
 بدخیمی‌های مغزی اولیه به کار می‌رود.
diazoxide /di "az-ok'si'd/
 نوعی داروی ضد فشار خون که از نظر ساختمانی وابسته به
 کلروتیازید است اما اثر مدر ندارد و در درمان اورژانس‌های
 هیپرتانسیون مصرف می‌شود به دلیل آنکه از آزاد شدن اسولین
 ممانعت به عمل می‌آورد بطور خوراکی در درمان هیپوگلیسمی
 ناشی از هیپر اسولینیسم به کار می‌رود.
dibenzazepine /di "ben-zaz'e-pe n/
 هر کدام از یک گروه داروهای که از نظر ساختمانی با هم
 ارتباط دارند، شامل داروهای ضدافسردگی سه حلقه‌ای
 کلومیپرامین، دپیرامین، ایمپرامین و تریپرامین.
dibenzocycloheptadiene
 /di-ben "zo-si'klo-hep'tah-di'et/
 هر کدام از یک گروه داروهای که از نظر ساختمانی با هم

ارتباط دارند، شامل داروهای ضدافسردگی سه حلقه‌ای
آمی‌تریپتیلین، نورتریپتیلین، و پروتریپتیلین.

dibenzodiazepine /di-ben "zo-di-az"è-pe n/

هر کلام از یک گروه داروهای که از نظر ساختمانی با هم
ارتباط دارند، شامل داروی ضدسایکوز کلوزاپین.

dibenzoxazepin /diben "zok-saz"è-pe n/

هر کلام از یک گروه داروهای هتروسیکلیک که از نظر
ساختمانی با هم ارتباط دارند، شامل داروی ضدسایکوز
لوکسایپین و داروهای ضدافسردگی آموکسایپین.

dibenzoxepine /-zok"sè-p èn/ هر کلام از یک گروه

داروهای که از نظر ساختمانی با هم ارتباط دارند، شامل داروی
ضد افسردگی سه حلقه‌ای دوفین.

dibucaine /di "bu-ka n/ نوعی داروی بی‌حس‌کننده

موضعی که بر روی پوست و غشاهای مخاطی به صورت رکال
مصرف می‌شود.

dichloralphenazone /di "klor"l-fen"ah-z on/

مجموعه‌ای از کلرال هیدرات و آنتی‌بی‌برین (فنازون): این
ترکیب همراه با ای‌زومتین موکات و استامینوفن در درمان
می‌گرن و سردرد تششی به‌کار می‌رود.

dichlorphenamide /di "klor-fen"ah-mi d/

نوعی مهارکننده انیپرازگربنیک که به عنوان درمان کمکی در
کاهش فشار داخل چشم در بیماری گلوکوم به‌کار می‌رود.

diclofenac /di-kl ófen-ak/ نوعی داروی ضدالتهاب

غیراستروئیدی که بطور سیستمیک به شکل نمک پتاسیم یا
سدیم در درمان اختلالات التهابی روماتیسمی و غیرروماتیسمی
به‌کار می‌رود و همچنین نمک سدیم آن به منظور کاهش
التهاب چشم یا فتوفوبی بعد از برخی اعمال جراحی چشم
به‌صورت موضعی (ملتحمهای) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این دارو به‌صورت نمک پتاسیم برای تسکین درد دیسمنوره
نیز مصرف می‌شود.

dicloxacillin /di-kl ok "sah-sil"ín/ نوعی پنی‌سیلین

نیمه صنعتی مقاوم به پنی‌سیلیناز که به شکل نمک سدیم و
عموماً در درمان عفونت‌های ناشی از استافیلوکوک تولیدکننده
پنی‌سیلیناز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

dicumarol /di-koo "mah-rol/

نوعی داروی ضدانعقاد کومارینی که از طریق مهار سنتز کبدی
فاکتورهای انعقادی وابسته به ویتامین K عمل می‌کند.

dicyclomine /-si"kl o-me n/

نوعی داروی آنتی‌کولینرژیک که نمک هیدروکلرید آن به عنوان
داروی ضداسپاسم گوارشی به‌کار می‌رود.

didanosine /-dan"o-se n/

۲'-۳- دیدئوکسی‌سینوزین، آنالوگ دیدئوکسی آن‌توزین که
دارویی ضد رتروویروس است و به صورت خوراکی، برای درمان
عفونت پیشرفته HIV-1 وایدز به‌کار می‌رود.

2",3"-dideoxyadenosine /di "de-ok "se-ah-

den"o-sen/ نوعی دیدئوکسی نوکلئوزید که بیس
آن آدنین است و به عنوان داروی ضد رتروویروس در درمان
ایدز به‌کار می‌رود.

dideoxycytidine /-si"ti-de n/

نوعی دیدئوکسی نوکلئوزید که بیس آن سیتوزین، و دارویی ضد
رتروویروس است که از طریق مهار ترانس کریپتاز معکوس اثر
می‌کند و در درمان ایدز به‌کار می‌رود.

dideoxyinosine /-in"ò-sen/ **didanosine.** ←

dideoxynucleoside /-noo"kle-o-si d/

هر کلام از یک گروه آنالوگ نوکلئوزید صنعتی که پسپاری از
آن‌ها به عنوان داروی ضدویروس به‌کار می‌روند.

dienestrol /di "en-es"trol/ نوعی استروژن صنعتی

که بطور داخل مهبل در درمان واژینیت بعد از یاتسگی و سنین
پیری، واژینیت آتروفیک و کروروزولو به‌کار می‌رود.

diethanolamine /di "eth-ah-nol"ah-men/

نوعی اتانولامین که از اتیلن اکسید به‌دست می‌آید و به عنوان
ترکیب کمکی در داروسازی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

diethylcarbamazine /di-eth "il-kahr-

bam"ah-zen/ نوعی داروی ضدفیله‌ریا
که به شکل نمک سیترات به‌کار می‌رود.

diethylenetriamine pentaacetic acid

(DTPA) /-en-tri"ah-me n pen"tah-ah-se"tik/ **pentetic acid.** ←

diethylpropion /-pro"pe-on/

نوعی آمین مفقد سمپاتیک به شکل نمک هیدروکلرید، به
عنوان داروی ضداشتها به‌کار می‌رود.

diethylstilbestrol (DES) /-stil-bes"trol/

نوعی استروژن صنعتی غیراستروئید که به شکل بیس یا نمک
دی‌فسفات، برای درمان کارسینوم پروستات و گاهی کارسینوم
پستان به‌کار می‌رود. این دارو، کارسینوزن اپی‌ژنتیک است و
خطر ابتلا به کارسینوم واژن و سرویکس در دخترانی که در رحم
مادر با این دارو تماس داشته‌اند افزایش می‌یابد.

diethyltoluamide /-tol-u"ah-mi d/ نوعی داروی

دافع بندبایان که بر روی پوست و لباس به‌کار برده می‌شود.

diethyltryptamine (DET) /-tri p"lah-me n/

ماده صنعتی توه‌م‌زا که ارتباط نزدیکی با دی‌متیل تریپتامین
دارد.

difenoxin /di "fè-nok"sin/ ترکیب ضدیریتالیتسیم

که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان اسهال به‌کار می‌رود.

diflorasone /di-fl or"ah-so n/

کورتیکواستروئید صنعتی که بطور موضعی، به شکل نمک
دی‌استات در درمان التهاب و خارش موجود در برخی درماتوزها
به‌کار می‌رود.

diflucortolone /diˈfloʊ-korˈlah-loʊn/

نوعی کورتیکواستروئید صناعی که نمک والرات آن بطور موضعی، به منظور تسکین التهاب و خارش موجود در درماتوزهای مقاوم به کورتیکواستروئید به کار می‌رود.

diflunisal /diˈfloʊˈni-sal/

داروی ضدالتهاب غیراستروئیدی که فاقد فعالیت ضد تب است و در درمان بیماری‌های روماتیسمی و غیرروماتیسمی التهابی، نقرس و بیماری رسوب کلسیم پیروفسفات، دیسمنوره و سرردهای عروقی به کار می‌رود.

dihydrocodeine /di-ˈhiˈdro-koˈdeɪn/

داروی ضد درد اوبیوئید و ضدسرفه که به شکل اسید تازترات و به صورت خوراکی، در تسکین دردهای متوسط تا نسبتاً شدید به کار می‌رود.

dihydroergotamine /-er-gotˈah-meɪn/

داروی ضدآرنژریکی که از ارگوتامین مشتق می‌شود و به شکل مسیلات، به عنوان منقبض‌کننده عروقی در درمان میگرن به کار می‌رود.

dihydrofolate (DHF) /-foˈlaɪ/

شکل استر، یا تفکیک شده دی هیدروفولیک اسید.

dihydrofolic acid /-foˈliːk/

انواعی از اسیدفولیک که در آن‌ها، ساختار پتریدین دو حلقه‌ای به شکل دی هیدرو و نسبتاً احیا شده است و واسطه متابولیسم فولات هستند.

dihydropyrimidine dehydrogenase

(NADP) /-piˈri-mɪˈdeɪn-de-ˈhiˈdro-jen-aɪ/

نوعی آنزیم کاتالیزکننده مرحله‌ای از کاتابولیسم پیریمیدین‌ها که کمبود آن منجر به افزایش مقدار پیریمیدین‌های ادرار، پلاسمو و مایع مغزی نخاعی، اختلال عملکرد مغزی در بچه‌ها و از دیاد حساسیت به ۵-فلوراوراسیل در بزرگسالان می‌شود.

dihydrotachysterol /-tak-ˈsɪˈter-ol/

آنالوگ ارگوکلسیرول که باعث افزایش مقدار کلسیم سرم می‌شود و در درمان هیپوکلسمی، هیپوفسفاتمی، راشی‌تسم، و استئودیستروفی همراه با اختلالات مختلف و نیز به عنوان پیشگیری و درمان تشنج بعد از اعمال جراحی یا تشنج ایدئوپاتیک به کار می‌رود.

dihydrotestosterone (DHT) /-tes-tosˈtɛ-roʊn/

نوعی هورمون آندروژنیک که در بافت‌های محیطی و در نتیجه تأثیر ۵-آلفا-ریلوتکاز بر تستوسترون ایجاد می‌شود و به نظر می‌رسد مسئول اندروژنی ویریلیزاسیون بدنی در طول امبریون، تکامل خصوصیات ثانویه جنس مذکر در زمان بلوغ و عملکرد جنسی در افراد مذکر بزرگسال است.

dihydroxy /diˈhi-drokˈse/

مولکولی متشکل از دو مولکول بنیان هیدروکسی (OH)، همچنین به عنوان پیشوند (هیدروکسی-) ترکیب مزبور به کار می‌رود.

dihydroxyacetone /diˈhi-drokˈse-asˈɛ-tɒn/

ساده‌ترین کتوز، که نوعی تریوز، و ایزومر گلیسر آلدئید است. *D. phosphate* واسطه گلیکولیز، مسیر گلیسرول فسفات و بیوستز کربوهیدرات و لیپیدها است.

dihydroxyaluminum /-ah-loʊˈmi-num/

ترکیب آلومینیوم که در یک مولکول خود دو گروه هیدروکسیل دارد و به شکل *d.sodium carbonate* و *d.aminoacetate* در دسترس است و به عنوان آنتی‌اسید به کار می‌رود.

diltiazem /dil-ˈtiˈah-zem/

مسدودکننده کانال کلسیم که به عنوان گشادکننده عروق به کار می‌رود و نمک هیدروکلرید آن در درمان آنژین صدری، هیپرتانسیون و تکی‌کاری‌های فوق بطنی مصرف می‌شود.

dimenhydrinate /diˈmen-ˈhiˈdri-naɪ/

نوعی آنتی‌هیستامینیک که به عنوان ضداسه‌تفرغ به‌ویژه در درمان بیماری مسافرت به کار می‌رود.

dimercaprol /diˈmer-kapˈrɒl/

عامل متصل‌شونده به فلز که به عنوان آنتی‌دوت مسمومیت با ارسنیک، طلا، جیوه و سرب به کار می‌رود.

dimethicone /di-methˈi-kon/

نوعی روغن سیلیکون که به عنوان محافظ پوست به کار می‌رود.

dimethicone ← **si methicone** ۲.

dimethyl sulfoxide (DMSO) /di-methˈiɪ sulˈfɒkˈsiːd/

نوعی حلال قوی دارای توانایی نفوذ به بافت‌های گیاهی و حیوانی و محافظت از سلول‌ها در حین انجماد. این ترکیب به منظور تسکین سیستیت بینایی به صورت قطره قطره به مثانه وارد می‌شود و به عنوان ضد درد و التهاب موضعی و افزایش‌دهنده قابلیت نفوذ مواد دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

dinoprost /diˈno-prost/

نام پروستاگلاندین α_2 F₂ در مورد مصرف به شکل دارو؛ این دارو به شکل بیس یا نمک تروتماین به عنوان ترکیب اکسی‌توسیک برای القای سقط، تخلیه رحم در سقط فراموش شده و درمان مول هیداتایفرم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

dinoprostone /diˈno-prosˈtɒn/

نام پروستاگلاندین α_2 E₂ در موارد مصرف به شکل دارو؛ این دارو به عنوان اکسی‌توسیک برای القای سقط، القای لیبر، تخلیه رحم در سقط فراموش شده و درمان مول هیداتایفرم به کار می‌رود.

dioxybenzone /-okˈsi-benˈzɒn/

ترکیب ضدآفتاب UVB و مقناری از UVA را جذب می‌کند.

diphenhydramine /diˈfen-ˈhiˈdrah-meɪn/

نوعی آنتی‌هیستامینیک قوی که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان علائم آلرژیک و نیز به عنوان آنتی‌کولینرژیک، ضداسه‌تفرغ، ضدسرفه، ضد سرگیجه، ضد دیسکینزی و به شکل نمک هیدروکلرید یا سیترات به عنوان سداتیو و خواب‌آور مورد استفاده قرار می‌گیرد.

diphenidol /di-fen'i-doʊ/

داروی ضد استفراغ که به شکل بیس یا نمک یا هیدروکلرید یا نمک یا موات در درمان سرگیجه و کنترل تهوع و استفراغ به کار می‌رود.

diphenoxylate /di "fen-ok"si-laʔ/

نوعی داروی ضدپرستانتینسم مشتق از میریدین که نمک هیدروکلرید آن به عنوان ضداسهال به کار می‌رود.

dipivefrin /di-pi-v"ah-frin/

نوعی استر که در چشم به این‌نفرین تبدیل می‌شود و از طریق کاهش تولید و افزایش خروج مایع زلالیه، فشار داخل چشم را کم می‌کند. نمک هیدروکلرید این ترکیب به‌طور موضعی، در درمان گلوکوم زاویه باز، یا ثانویه به‌کار می‌رود.

dipyridamole /di "pi-rid"ah-moʊ/

نوعی مهارکننده تجمع پلاکسی و گشادکننده عروق کرونر که به منظور پیشگیری از ایجاد ترومبومایولی در دریچه‌های مکانیکی قلب، درمان حملات ایسکمیک گذرا، داروی کمکی در پیشگیری از انفارکتوس میوکارد و تصویرنگاری خون‌رسانی میوکارد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

dithromycin /di-ri-th "ro-mi"sin/

نوعی آنتی‌بیوتیک /di-ri-th "ro-mi"sin/ ماکرولید که به‌طور خوراکی در درمان عفونت‌های باکتریال تنفسی، فلرئیت استرپتوکوکی و عفونت‌های پوست و بافت نرم به‌کار می‌رود.

disopyramide /di "so-pir"ah-mid/

نوعی داروی /di "so-pir"ah-mid/ مضف قلبی دارای خصوصیات آنتی‌کولینژیک که به شکل بیس یا نمک فسفات به عنوان ضدآریتمی به‌کار می‌رود.

disulfiram /di-sul"fi-ram/

آنتی‌اکسیدانی که /di-sul"fi-ram/ اکسیداسیون استالیدید متابولیزه شده از الکل را مهار می‌کند و منجر به حضور غلظت‌های بالای استالیدید در بدن می‌شود. از این ماده برای ایجاد تنفر از الکل، در درمان الکلیسم استفاده می‌شود زیرا در صورتی که بعد از خوردن آن، الکل خورده شود ناراحتی شدید ایجاد خواهد شد.

divalproex /di-val"pro-eks/

داروی ضدتشنجی که /di-val"pro-eks/ به صورت دی‌سدیم، یا ترکیب ۱:۱ سدیم والپروات و اسیدوالپروئیک در درمان میگرن، دوردهای مانیک اختلال دوقطبی و حملات صرعی به‌ویژه نوع absence به‌کار می‌رود.

dobutamine /do-bu"tah-men/

نوعی کاتکولامین /do-bu"tah-men/ صناعی دارای اثرات اینوتروپیک مستقیم که به صورت نمک هیدروکلرید، در درمان نارسایی احتقانی قلب و برون‌ده قلبی پایین به‌کار می‌رود.

docetaxel /do "sè-tak"si/

نوعی داروی ضدسرطان که /do "sè-tak"si/ به‌ویژه در درمان کارسینوم پستان و کارسینوم ریه غیرسلول کوچک به‌کار می‌رود.

docosanol /do-ko"sah-nol/

نوعی داروی ضدویروس /do-ko"sah-nol/ که بر ضدویروس‌های دارای پوشش لیپید، شامل ویروس

هریس سیمپلکس موثر است و در درمان تیخال لب عوکننده به‌کار می‌رود.

dofetilide /do-fet"i-tiʔd/

نوعی داروی ضدآریتمی /do-fet"i-tiʔd/ که در درمان آریتمی‌های دهلیزی مصرف می‌شود.

dolasetron /d-las"è-tron/

نوعی آنتاگونیست /d-las"è-tron/ انتخابی گیرنده سروتونین که به شکل نمک مسیلات و به صورت خوراکی و وریدی به منظور پیشگیری از تهوع و استفراغ ناشی از شیمی‌درمانی یا جراحی تجویز می‌شود.

donepezil /do-nep "è-zil/

بازدارنده استیل /do-nep "è-zil/ کولین استراز که نمک هیدروکلرید آن به شکل خوراکی در درمان نشانه‌های خفیف تا متوسط دماس نوع آلزایمر به‌کار می‌رود.

dornase alfa /dor"naz al"tah/

ذئوکسی ریبونوکلئاز /dor"naz al"tah/ (DNase)I نوترکیب انسانی که به‌منظور کاهش چسبندگی خلط در سیستم فیبروزیس به‌کار می‌رود.

dorzolamide /dor-zo"tah-mi ʔ/

بازدارنده آنهپراز اسید کربنیک که در درمان گلوکوم زاویه باز و ازدیاد فشار چشم به‌کار می‌رود. نمک هیدروکلرید دارو به شکل موضعی (ملتحماهای) مصرف می‌شود.

doxacurium /dok "sah-ku"re-um/

نوعی داروی مسدودکننده عصبی عضلانی غیر دیلاریزان /dok "sah-ku"re-um/ طولانی اثر که نمک کلرید آن برای شل کردن عضله در طول جراحی و هنگام لوله‌گذاری تراشه به‌کار می‌رود.

doxapram /dok"sah-gram/

نوعی محرک /dok"sah-gram/ تنفسی که به شکل نمک هیدروکلرید بعد از بیهوشی یا در بیماری مزمن اسدادی ریه تجویز می‌شود.

doxazosin /doks "o"zo-sin/

ترکیبی که برخی گیرنده‌های α_1 -آدرنژیک را مسدود می‌کند /doks "o"zo-sin/ و مشتق مسیلات آن به عنوان داروی ضدفشار خون و در درمان هیپرلازی خوش خیم پروستات به‌کار می‌رود.

doxepin /dok"sè-pin/

نوعی ترکیب سه حلقه‌ای /dok"sè-pin/ از گروه دی‌بنزوسپین، که نمک هیدروکلرید آن در درمان خارش، بعضی دردهای مزمن کهیر سرد ایدوپاتیک و بیماری زخم پیتیک به‌کار می‌رود.

doxercalciferol /dok "ser-kal-si"fer-ol/

آلوگ صناعی ویتامین D_2 که برای کاهش مقدار هورمون /dok "ser-kal-si"fer-ol/ پاراتیروئید خون، در درمان هیپرپاراتیروئیدسم ثانویه همراه با نارسایی مزمن کلیه به‌کار می‌رود.

doxorubicin /dok "so-roo"bi-sin/

نوعی آنتی‌بیوتیک /dok "so-roo"bi-sin/ ضدسرطان که به وسیله *Streptomyces peucetius* تولید می‌شود و از طریق اتصال به DNA و مهار ستر اسیدنوکلیک اثر می‌کند. نمک هیدروکلرید دارو و به‌صورت فرآورده دارای پوشش لیپوزوم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

doxycycline /dok "se-si"klein/

نوعی آنتی‌بیوتیک /dok "se-si"klein/

نیمه صنایع وسیع‌الطیف از خانواده تتراسیکلین که بر طیف وسیعی از ارگانیسم‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است و به شکل calcium d.hyclate و هم مصرف می‌شود.

doxylamine /dok-sil'ah-me n/ نوعی آنتی‌هیستامینیک که نمک سوکسینات آن مورد استفاده قرار می‌گیرد و دارای اثرات آنتی‌کولینرژیک و سداتیو است.

dromastanolone /dro "mo-stan "o-lon/ نوعی استروئید آنابولیک آنروژنیک که به عنوان داروی ضدسرطان در درمان تسکینی سرطان پستان متاستاتیک پیشرفته و غیرقابل جراحی، در برخی زنان بعد از سنین یاسگی به‌کار می‌رود. نارو به شکل نمک پروپونات مصرف می‌شود.

dronabinol /dro-nab "in-ol/ یکی از مواد مؤثر اصلی کانابیس که برای درمان تهوع و استفراغ ناشی از شیمی‌درمانی سرطان و بی‌اشتهایی و کاهش وزن حاصل از ایندز به‌کار می‌رود. این دارو، از جمله موادی است که به دلیل دارا بودن اثر روان پریشی‌زا مورد سوء مصرف واقع می‌شود.

droperidol /dro-per "i-dol/ آرامبخشی از گروه بوتیروفنون که به عنوان داروی نالوکوپتیک قبل از بی‌هوشی و داروی کمک‌کننده به بیهوشی، داروی ضد استفراغ بعد از جراحی و به‌منظور ایجاد آرامش تجویز می‌شود. این دارو در ترکیب با فنتانیل سیترات به عنوان نورولپتیک ضد درد به‌کار می‌رود.

drospirenone /dros-pi "rē-n on/ آنالوگ اسپیرونولاکتون که به عنوان داروی پروژسترونی اثر می‌کند و همراه با استروژن به عنوان داروی ضد حاملگی خوراکی به‌کار می‌رود.

dyclonine /di "klo-ne n/ نوعی بی‌حس‌کننده موضعی باکتریسید و قارچ‌کش که به شکل نمک هیدروکلرید استفاده می‌شود.

dyphylline /di "fil-in/ مشتقی از تنوفیلین که به عنوان گشادکننده برونش در پیشگیری و درمان آسم، برونشیت مزمن و آمفیزم به‌کار می‌رود.



echothiophate /ek "o-thi "o-fa I/ نوعی آنتی‌کولین استراز که بطور موضعی و به‌صورت نمک پدید، در درمان گلوکوم و استروپیای تطابقی مصرف می‌شود.

econazole /e-kon "ah-zo I/ نوعی مشتق ایمیمازول که نمک تیرتات آن به عنوان داروی ضد قارچ وسیع‌الطیف به‌کار می‌رود.

edrophonium /ed "ro-fō "ne-um/

ترکیب کولینرژیکی که نمک کلرید آن به عنوان آتاگونیست کورار و عامل تشخیص میاستنی گراو به‌کار می‌رود.

efavirenz /ef'ah-vi "renz/

نوعی داروی ضد رتروویرس مهارکننده ترانس کریپتاز معکوس که در درمان عفونت HIV مصرف می‌شود.

eflornithine (DMFO) /ef-lor "ni-the n "/

بازدارنده آنزیم کاتالیزکننده دکربوکسیلاسیون ارنیتین که نمک کلرید آن بطور موضعی برای کاهش موهای زاید صورت در زنان به‌کار می‌رود.

EGTA

egta:ic acid؛ شلاتوری که از نظر ساختمانی و عملکرد شبیه EDTA است اما تمایل آن نسبت به کلسیم بیشتر از منیزیم است.

eletriptan /el "ētrip "tan/

آگونیست انتخابی گیرنده سروتونین که اثراتی شبیه به سوماتریپتان دارد و به شکل نمک هیدروبرومید در درمان میگرن به‌کار می‌رود و به‌صورت خوراکی تجویز می‌شود.

emedastine /em "ē-das "len/ نوعی آنتی‌هیستامین موضعی ملتهمه که به شکل نمک دی‌فومارات در درمان کنژنکتیویت آلرژیک به‌کار می‌رود.

emetine /em "ē-te n/ آلکالوئید صنایع و یا مشتق از ایپاکه نمک هیدروکلرید آن به عنوان ضد امیب به‌کار می‌رود.

enalapril /ē-nal "ah-pril/ نوعی مهارکننده آنزیم که آنژیوتانسین را تجزیه و فعال می‌کند و به شکل نمک مالئات به عنوان داروی ضد فشار خون، نارسایی احتقانی قلب و اختلال عمل بدون علامت بطن چپ به‌کار می‌رود.

enalaprilat /-pril "at/

مهارکننده آنزیم مبدل آنژیوتانسین و متابولیت فعال انالاپریل که در درمان بحران‌های ازدیاد فشارخون و جایگزین وریدی انالاپریل مالئات خوراکی به‌کار می‌رود.

encainide /en-ka "ni "di/ مسدودکننده کانال سدیم که بر فیبرهای پورکنز و میوکارد اثر می‌کند و به شکل نمک هیدروکلرید در درمان آریتمی‌های تهدیدکننده حیات به‌کار می‌رود.

enflurane /en "flōo-ra n/

نوعی داروی بی‌هوشی استنشاقی پر قدرت که برای القا و برقراری بی‌هوشی عمومی و به عنوان ضد درد در خلال لیبر و اعمال جراحی دردناک به‌کار می‌رود.

enoxacin /ē-nok "sah-sin/ نوعی داروی ضدباکتری مؤثر بر بسیاری از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی.

enoxaparin /e-nok "sah-par "in/

نوعی هپارین دارای وزن مولکولی کم که نمک سدیم آن به عنوان ضد ترومبوز مصرف می‌شود.

enoximone /en-ok "si-mon/

نوعی مهارکننده

فسفودی استراز شبیه به اینامرینون که به عنوان کار دیوتونیک و به شکل وریدی، در کنترل کوتاه مدت نارسایی احتقانی قلب به کار می‌رود.

نوعی جاذب محلول در /en-sulˈfi-zol/ **ensulizole**
آب اشعه فرابنفش B که بطور موضعی به عنوان ضد آفتاب به کار می‌رود.

نوعی داروی /en-takˈah-pŋ/ **entacapone**
ضددیسکینزی که همراه با لودوپا و کربی دوبا در درمان پارکینسون ایدوپاتیک مصرف می‌شود.

نوعی جاذب اشعه فرابنفش که بطور موضعی به عنوان ضد آفتاب به کار می‌رود. /en ˈzah-kam ˈtɛn/ **enzacamene**

ترکیب آدرنژیک /ɛ-fedˈrɪn,ef-ɛ-drɪn/ **ephedrine**
صناعی یا مشتق از گونه‌های متعدد *Ephedra* که به شکل نمک هیدروکلرید، سولفات یا تانات، به عنوان گشاکنده برونش، ضد آلرژی، محرک سیستم عصبی مرکزی و ضدهیپوتانسیون به کار می‌رود. از این دارو در مکمل‌ها، برای درمان کاهش وزن، و به منظور افزایش انرژی و ازدیاد کربایی ورزشی نیز استفاده می‌شود.

ترکیبی حاوی اپی‌نفرین، به صورت کمپلکس با بورات که در چشم پزشکی بطور موضعی در درمان گلوکوم زاویه باز به کار می‌رود. /ep ˈi-nefˈrɪl/ **epinephryl borate**

داروی ضد سرطان /-roo ˈbi-sɪn/ **epirubicin**
با اثری مشابه دوکسوروبیسین که در درمان کارسینوم‌های مختلف، لوسمی، لنوم و میلوم مولتیپل به کار می‌رود.

شکل نوترکیب /e-poˈɛ-tɪn/ **epoetin**
ارترپوئیتین انسانی که به عنوان ضد آنمی به کار می‌رود و در آمریکا به صورت *alfa* مصرف می‌شود ولی در سایر نقاط ممکن است به شکل *e.beta* به کار رود.

نام پروستاگلندین /-proˈstɛn-ol/ **epoprostenol**
نام پروستاگلندین که به شکل دارو مصرف می‌شود. نمک سدیم این ترکیب به عنوان مهارکننده تجمع پلاکتی در هنگام تماس خون با سیستم‌های غیربیولوژیکی، ضد افزایش فشار خون ریوی و گشادکننده عروق مورد استفاده قرار می‌گیرد.
آناگونست آژپوتانسین /ep ˈro-sarˈlan/ **eprosartan**
II که به شکل نمک مسیلات و به عنوان ضد فشار خون به کار می‌رود.

مهارکننده تجمع پلاکتی که برای پیشگیری از ترومبوز در بیماران مبتلا به سندرم کرونر حاد یا افرادی که از راه پوست تحت دستکاری عروق کرونر قرار می‌گیرند به کار می‌رود. /ep ˈti-fibˈah-ti ˈdɪ/ **eptfibatide**
مخلوطی از /erˈgo-loid/ **ergoloid mesylates**
نمک‌های متان سولفونات سه آلکالوئید ارگوت هیدروژنه که در

درمان افت ایدوپاتیک عملکرد ذهنی در افراد مسن به کار می‌رود.

آلکالوئید صناعی یا /-noˈvɪn/ **ergonovine**
مشتق از ارگوت که به شکل بیس یا نمک مالئات، به عنوان اکسی توسیک و عامل کمکی تشخیصی در اسپاسم کرونر به کار می‌رود.

نوعی آلکالوئید ارگوت /er-gotˈah-min/ **ergotamine**
که نمک تازترات آن برای تسکین میگرن و سردردهای خوشه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آنتی‌بیوتیک وسیع‌الطیفی /-miˈsɪn/ **erythromycin**
که از *Streptomyces erythraeus* به دست می‌آید و بر علیه باکتری‌های گرم - مثبت و بعضی باکتری‌های گرم - منفی، اسپروکوت‌ها، ریکتزها، آتامپا و میکوپلاسما پنومونیه به کار می‌رود. این دارو به شکل گلوکوسینات، لاکتویونات، استراتات و نمک‌های دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مسدودکننده انتخابی B₁ /esˈmo-lol/ **esmolol**
قلبی که نمک هیدروکلرید آن به عنوان ضدآریتمی در کنترل کوتاه مدت فیبرالاسیون دهلیزی، فلوتر دهلیزی و تکی‌کلریدی سینوسی جبران نشده به کار می‌رود.

نوعی مهارکننده پمپ پروتون که نمک منیزیم آن بطور خوراکی در درمان رفلاکس معده به مری و نیز در زخم دوازده ناشی از عفونت با **هلیکوباکتریلوری** به کار می‌رود. /-mep ˈrah-z ol/ **esomeprazole magnesium**

نوعی بنزودیازپین که به /es-taˈzo-lam/ **estazolam**
عنوان سناپتو و خواب‌آور در درمان بی‌خوابی به کار می‌رود.

داروی ضدسرطان حاوی /-musˈtɛn/ **estramustine**
استرادیول متصل به مکلورتامین که به عنوان درمان تسکینی کارسینوم ماستاتیک یا پیشرونده پروستات تجویز می‌شود.

این دارو به شکل /e-phosphate sodium/ **e-phosphate sodium** به کار می‌رود.
نوعی گیرنده محلول /-tan ˈer-sept/ **etanercept**
فاکتور نکروز تومور که فاکتور مزور را غیرفعال می‌کند و به صورت زیرجلدی در درمان آرتریت روماتوئید به کار می‌رود.

نمک، استر، /eth ˈah-krin ˈaɪ/ **ethacrynate**
یا بیس کژوگه. اسیداتاکرینیک، نمک سدیم این ترکیب، از اثرات و موارد مصرف مشابه اسید آن برخوردار است.

نوعی دیورتیک که /eth-ah-krin ˈik/ **ethacrynic acid**
بر قوس هنله اثر می‌کند و در درمان ادم نارسایی احتقانی قلب، پیماری‌های کبدی یا کلیوی، اسپیت و هیپرتانسیون به کار می‌رود.

نوعی داروی ضدباکتری /-ham ˈbutol/ **ethambutol**
که به ویژه بر مایکوباکتریوم اثر می‌کند و به شکل نمک هیدروکلرید، همراه با یک یا چند داروی ضدسل، در درمان سل ریه به کار می‌رود.

/eth ˈah-nol ˈah-me n/ **ethanolamine**

← monoethanolamine. نمک اولئات مونواتانولامین
e.oleate که به عنوان اسکروزان، در درمان وریدهای واریسی و واریس مری به کار می‌رود.

ethchlorvynol /eth-klor-ˈvi-nol/ نوعی سباتیو و خواب‌آور غیرباربیتورات که بطور خوراکی در درمان کوتاه مدت بی‌خوابی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ethinyl /eth-ˈi-nil/ اتیل؛ بنیان HC≡C-، مشتق از استیلن.

e. estradiol مشتق صنعتی استرادیول که در ترکیب با یک داروی پروژسترونی به عنوان قرص ضد حاملگی خوراکی، در درمان جایگزین هورمونی و به عنوان ضد تنوبلاسم در درمان سرطان‌های پیشرفته پستان و پروستات به کار می‌رود.

ethionamide /e-ˈthi ˈon-am-ˈid/ داروی ضد باکتری مؤثر بر مایکوباکتریوم توبرکولوزیس که بطور خوراکی در درمان سل ریوی به کار می‌رود.

ethiopropazine /eth ˈo-pro ˈpah-zen/ نوعی داروی ضد دیسکینزی که نمک هیدروکلرید آن در درمان پارکینسونیسم و کنترل واکنش‌های خارج هرمی دارویی به کار می‌رود.

ethosuximide /-suk ˈsi-mi ˈd/ داروی ضد تشنج که در درمان صرع ایسنس به کار می‌رود.

ethotoin /e-ˈtho ˈto-in/ مشتق فینیل هیدانتوین که به عنوان ضد تشنج در صرع بزرگ و صرع لوب تمپورال مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ethyliden /eth-ˈil-i-den/ بنیان دوظرفیتی (CH₂=CH) که مشتق کلرید آن به عنوان حلال و ضد عفونی‌کننده به کار می‌رود و سمی و محرک است.

ethylnorepinephrine /eth ˈil-nor-ep ˈi-nef-ˈrin/ آدرنرژیک صنعتی که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان آسم برونشی به کار می‌رود.

ethynodiol /e-ˈthi ˈno-di ˈol/ نوعی پروژستین که به شکل نمک دی‌استات، در ترکیب با یک اسکروزن، به عنوان داروی ضد حاملگی خوراکی به کار می‌رود.

etidocaine /e-ˈte ˈdo-ka ˈn/ داروی بی‌حس‌کننده موضعی که نمک هیدروکلرید آن به منظور بی‌حسی ارتشاحی بلوک عصب محیطی و بلوک‌های اپیدورال و ترپوبلار به کار می‌رود.

etidronate /e-ti-dro ˈna ˈt/ نوعی ترکیب دی‌فسفونات که اغلب به شکل نمک دی‌سدیم برای درمان استئیت دفرماس، اسفیکاسیون هتروئیک و هیپرکلسمی موجود در تنوبلاسم‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و به صورت کمپلکس با تکتینوم 99m در اسکن استخوان به کار می‌رود.

etodolac /e-to-do ˈlak/ داروی ضد التهاب غیر استروئیدی که به شکل خوراکی و به عنوان ضد درد و التهاب، به ویژه در درمان آرتريت به کار می‌رود.

etomidate /e-ˈtom ˈi-da ˈt/ داروی مسکن - خواب‌آوری که به شکل داخل وریدی به منظور القا و برقراری بی‌هوشی به کار می‌رود.

etoposide /e ˈto-po ˈsi ˈd/ مشتق نیمه صنعتی پودوفیلوتوکسین که به شکل بیس یا نمک فسفات و به عنوان داروی ضد سرطان، به ویژه در تومورهای بیضه و کارسینوم سلول کوچک ریه به کار می‌رود.

exemestane /ek ˈsè-mes ˈlan/ غیر فعال کننده آروماتاز مرتبط با آندروستن دیون که به عنوان داروی ضد تنوبلاسم مصرف می‌شود.



famciclovir /fam-ˈsi ˈklo-vir/ پیش‌داروی پن‌سیکلوویر، که در درمان هرپس زوستر، هرپس تناسلی و هرپس ساده پوستی در بیماران دچار اختلال ایمنی مصرف می‌شود.

famotidine /fam-o ˈti-den/ آنتاگونیست گیرنده هیستامین H₂ که تشریح اسید معده را مهل می‌کند و در درمان و پیشگیری زخم‌های معده یا دوازدهم، ریفلاکس معده به مری، خونریزی از قسمت فوقانی دستگاه گوارش و بیماری‌های تومار با افزایش تشریح معده به کار می‌رود.

felbamate /fel ˈbah-ma ˈt/ نوعی داروی ضد تشنج که در درمان صرع به کار می‌رود.

felodipine /fè-lo ˈdi-pe ˈn/ مسدودکننده کانال کلسیم که به عنوان گشادکننده عروق در درمان هیپرتانسیون به کار می‌رود.

fenfluramine /fen-fl oo ˈah-me ˈn/ نوعی مشتق آمفتامین که قبلاً به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان ضاقتها به کار می‌رفت.

fenofibrate /fen ˈo-fi ˈbra ˈt/ داروی ضد هیپرلیپیدمی که به منظور کاهش لیپیدهای سرم در موارد وجود هیپرلیپیدمی به کار می‌رود.

fenoldopam /fe-nol ˈdo-pam/ داروی گشادکننده عروق که به شکل نمک مسيلات برای درمان کوتاه مدت بیماران بستری مبتلا به هیپرتانسیون شدید به کار می‌رود.

fenopropfen /fen ˈo-pro ˈfen/ داروی ضد التهاب غیر استروئیدی و ضد درد و تب که به شکل نمک کلسیم به کار می‌رود.

fenanyl /fen ˈah-nil/ نوعی ضد درد مختر که نمک سیترات آن به عنوان داروی

همراه بی‌هوشی، آلفا و حفظ بی‌هوشی، و در ترکیب با دروپریدول (یا مشابه آن) به عنوان ضد درد نورولپتیک و در درمان درد مزمن شدید به‌کار می‌رود.

fexofenadine /fek "so-fen"ah-dēn/

نوعی آنتی‌هیستامین (آنتاگونیست گیرنده H₁) که نمک هیدروکلرید آن در درمان تب یونجه و کهیر ایدیوپاتیک مزمن مصرف می‌شود.

filgrastim /fil-gras'tim/

نوعی فاکتور محرک کلنی گرانولوسیت انسانی که به وسیله فن آوری نو ترکیب، تولید، و برای افزایش عملکرد نوتروفیل، تحریک خون‌سازی و کاهش نوتروپنی مصرف می‌شود.

finasteride /fi-nas'ter-id/-

مهارکننده ۵-آلفا-ریدوکتاز که در درمان هیپرپلازی خوش‌خیم پروستات و به عنوان محرک رشد مو، در درمان آلوپسی آنژوژن به‌کار می‌رود.

flavoxate /fal-voks'at/

نوعی شل‌کننده عضلات صاف که نمک هیدروکلرید آن در درمان اسپاسم مجاری اتراری به‌کار می‌رود.

flecainide /flē-ka'niḏ/

کلسیم که سرعت هدایت قلبی را کاهش و دوره تحریک‌ناپذیری بطنی را افزایش می‌دهد و نمک اسفات آن در درمان آریتمی‌های تهدیدکننده حیات مصرف می‌شود.

floxuridine (FUDR) /foks-urī-de-n/

مشتق فلورواوراسیل که به عنوان داروی ضدسرطان به‌کار می‌رود.

fluconazole /flo-kon"ah-zoḻ/

نوعی داروی ضدقارچ که در درمان سیستمیک کاندیدازیس و مننژیت کریپتوکوکی به‌کار می‌رود.

flucytosine /flo-si"to-se-n"/

داروی ضدقارچی که در درمان عفونت‌های شدید کاندیدایی و کریپتوکوکی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

fludarabine /flo-dar"ah-be-n/

نوعی آنالوگ آدنین و آنتی‌متابولیت پورین که به شکل نمک فسفات و به عنوان داروی ضدسرطان در درمان لوسمی لنفوسیتیک مزمن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

fludrocortisone /flo "dro-kor"li-son/

نوعی کورتیکوئید آدرنال مصنوعی با اثرات مشابه هیدروکورتیزون و دوز کمی کورتیکوسترون که به شکل نمک اسفات تجویز می‌شود.

flumazenil /flo-ma"zē-nil"/

آگونیست بنزودیازین که به منظور از بین بردن اثرات بنزودیازین‌ها، بعد از ایجاد خواب، بی‌هوشی عمومی و یا در مصرف بیش از حد دارو به‌کار می‌رود.

flunisolide /flo-nis"o-liḏ"/

نوعی گلوکوکورتیکوئید مصنوعی که به شکل نمک اسفات

در درمان آسم برونشی و رینیت دائمی و فصلی به‌کار می‌رود.

fluocinolone acetonide /floo "ah-sin"ah-lo-n/

نوعی گلوکوکورتیکوئید صنعتی که بطور موضعی برای تسکین التهاب و خارش موجود در درمان‌های حساس به کورتیکواستروئید به‌کار می‌رود.

fluocinonide /-niḏ/

استروئید که بطور موضعی برای درمان درماتوزها به‌کار می‌رود.

fluorometholone /floor "o-meth"ah-lo-n/

نوعی گلوکوکورتیکوئید صنعتی که بطور موضعی در درمان اختلالات آنزیم و التهابی چشم حساس به کورتیکواستروئید به‌کار می‌رود.

fluoroquinolone /-kwin"o-ton/

یک زیرگروه از کینولون‌های جایگزین شده با فلورین که فعالیت وسیع‌تری نسبت به نالیدیکسیک اسید دارد.

fluorouracil (5-FU) /floor "o-u-rah-sil/

نوعی اوراسیل فعال شده ضدمتابولیت که به عنوان داروی ضدسرطان سیستمیک و موضعی به‌کار می‌رود.

fluoxetine /flo-o-ak"se-te-n/

نوعی بازدارنده انتهایی بازجذب سروتونین که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان افسردگی، اختلال وسواسی - جبری، پرخوری عصبی و اختلال ملال قبل از قاعدگی تجویز می‌شود.

fluoxymesterone /flo-o-ak "se-mes"ter-o-n/

آندروژنی که در درمان هیپوگنادیسم جنس منکر و درمان تسکینی برخی سرطان‌های پستان در زنان یائسه به‌کار می‌رود.

fluphenazine /flo-fen"ah-ze-n/

نوعی داروی ضدجنون فنوتیازینی که به شکل دکانوات، انانتات و هیدروکلرید به‌کار می‌رود.

flurandrenolide /floor "an-dren"ah-liḏ/

نوعی گلوکوکورتیکوئید صنعتی که بطور موضعی برای تسکین التهاب و خارش موجود در درمان‌ها به‌کار می‌رود.

flurazepam /flo-raz"ē-pam/

نوعی بنزودیازین که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان سلتیو و خواب‌آور، در درمان بی‌خوابی به‌کار می‌رود.

flurbiprofen /floor-bi"profen/

نوعی داروی ضدالتهابی غیراستروئیدی که به شکل خوراکی در درمان آرتروز و دیگر اختلالات التهابی و دیسمنوره نمک سدیم آن بطور موضعی (ملتهامی) برای جلوگیری از ایجاد میوز در طول جراحی چشم و درمان التهاب بعد از جراحی مزبور به‌کار می‌رود.

flutamide /floo"tah-miḏ/

داروی ضدآندروژن غیراستروئیدی که به شکل خوراکی در درمان کارسینوم متاستاتیک پروستات تجویز می‌شود.

fluticasone /floʊ-ˈtɪk-ˈah-soʊn/

نوعی کورتیکواستروئید صنعتی که نمک پروپونات آن، بطور موضعی به عنوان داروی ضدالتهاب در بعضی درمان‌ها، رینیت آلرژیک و اختلالات التهابی بینی، پولیپ بینی و آسم به‌کار می‌رود.

fluvastatin /floʊ-ˈvah-stat-ˈin/

مهارکننده هیوستتاز کلسترول که نمک سدیم آن در درمان هیپرلیپیدمی و برای کاهش پیشرفت آترواسکلروز همراه با بیماری کرون قلب به‌کار می‌رود.

fluvoxamine /floʊ-vok-ˈsah-me-n/

مهارکننده انتخابی بازجذب سروتونین که نمک مالئات آن به منظور تسکین نشانه‌های اختلال وسواسی - جبری به‌کار می‌رود.

folinic acid /fo-ˈlɪn-ˈɪk/

لوکوزین؛ مشتق ۵- فرمیل اسید تتراهیدروفولیک که می‌تواند به عنوان ناقل کوآنزیم در برخی واکنش‌های با وساطت فولات عمل کند و به شکل نمک کلسیم (کلسیم لوکوزین) در درمان بعضی اختلالات کمبود اسیدفولیک به‌کار می‌رود.

fomivirsen /fə-mi-ˈvɪr-sɪn/

نوعی داروی ضدپرورس که نمک سدیم آن به صورت تزریق داخل وریدی در درمان رتینیت سیتومگالوویروس موجود در اینز تجویز می‌شود.

foscarnet /fos-ˈkahr-ˈnet/

نوعی داروی ویروستاتیک که به شکل نمک سدیم در درمان رتینیت سیتومگالوویروس و هرپس ساده در بیماران دچار نقص ایمنی به‌کار می‌رود.

fosfomycin /fos-fo-ˈmi-ˈsɪn/

نوعی داروی ضدباکتری مؤثر بر طیف وسیعی از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم منفی که در درمان عفونت مجاری ادراری به کار می‌رود. دارو به شکل نمک تروتامین و به صورت خوراکی مصرف می‌شود.

fosinopril /fo-ˈsɪn-ˈo-prɪl/

مهارکننده آنزیم مبدل آنژیوتانسین که نمک سدیم آن بطور خوراکی، در درمان هیپرتانسیون و نارسایی احتقانی قلب مصرف می‌شود.

fosphenytoin /fos-ˈTɛn-i-to-ˈɪn/

پیش‌داروی فنی توئین که نمک سدیم آن در درمان صرع (به استثنای صرع کوچک) به‌کار می‌رود.

furazolidone /fu-ˈrah-zol-ˈi-doʊn/

داروی ضدپروتوزوا باکتری مؤثر بر ارگانیزم‌های گرم - منفی که در درمان اسهال و آنتریت به‌کار می‌رود.

furosemide /fu-ˈro-ˈsɛ-mɪd/

داروی مدر مؤثر بر قوس هله که در درمان ادم و هیپرتانسیون مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نوعی داروی ضدتنشج که از نظر شیمیایی با ۷-آمینوبوتریک اسید (GABA) ارتباط دارد و در درمان صرع‌های پارسیل به‌کار می‌رود.

galantamine /gah-lan-ˈtah-m-ˈɛn/

مهارکننده رقابتی و بازگشت‌پذیر استیل‌کولین استراز که به‌صورت نمک هیدروبرومید در درمان بیماری آلزایمر مصرف می‌شود.

gamma benzene hexachloride /gam-ˈ

ahben-ˈzɛn hek-ˈsah-klo-ˈɪd/ lindane. ←

ganciclovir /gan-ˈsi-ˈklo-ˈvɪr/

مشتقی از آسیکلوویر که به شکل بیس یا نمک سدیم در درمان رتینیت سیتومگالوویروس مصرف می‌شود.

ganirelix /gan-ˈɪ-rel-ˈɪks/

دکاپتید صنعتی از هورمون آزادکننده گنادوتروپین و آنتاگونیست آن که به شکل نمک استات در درمان نابرابری زنان به‌کار می‌رود.

gatifloxacin /gat-ˈɪ-flo-k-ˈsah-sɪn/

نوعی آنتی‌بیوتیک فلوروکینولون که بر علیه بسیاری از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است.

gemcitabine /jɛm-ˈsɪ-ˈah-be-n/

نوعی داروی ضدتولایسم که نمک هیدروکلرید آن در درمان آدنوکارسینوم پانکراس و کارسینوم ریه غیرسلول کوچک به‌کار می‌رود.

gemfibrozil /jɛm-ˈfɪb-ˈro-zɪl/

نوعی داروی هیپولیپیدمیک که در درمان بیماران دارای سطوح بسیار بالای تری‌گلیسرید سرم (هیپرلیپوپروتئینمی نوع IV) که به رژیم غذایی جواب نمی‌دهند مصرف می‌شود.

gemtuzumab azogamicin /gem-ˈtoo-ˈzoo-ma-ˈb-ˈo-ˈzo-kah-mi-ˈsɪn/

آنتی‌بادی مونوکلونال نوترکیب مشتق از DNA کنژوگه با یک آنتی‌بیوتیک سیتوتوکسیک ضدتومور که به عنوان ضدتولایسم مصرف می‌شود.

gentamicin /jɛn-ˈtah-mi-ˈsɪn/

کمپلکس آنتی‌بیوتیکی ز آمینوگلیکوزید که از باکتری‌های جنس میکرومونوسپورا ایزوله می‌شود بر علیه بسیاری از باکتری‌های گرم - منفی و نیز برخی گونه‌های گرم - مثبت مؤثر است و به شکل نمک سولفات مصرف می‌شود.

glimepiride /glɪm-ˈɪ-pɪ-ˈɪd/

نوعی ترکیب سولفونیل اوره که به عنوان داروی هیپوگلیسمیک در درمان دیابت شیرین نوع ۲ مصرف می‌شود.

glipizide /glɪp-ˈɪ-zɪd/

نوعی سولفونیل اوره که به منظور کنترل هیپرگلیسمی در دیابت شیرین نوع ۲ به‌کار می‌رود.

glucosamine /gloo-ˈko-ˈsah-m-ˈɛn/

مشتق آمینوی گلوکز که در گلیکوز آمینوگلیکان‌ها و انواعی از پلی‌ساکاریدهای کمپلکس مانند مواد گروه خون وجود دارد و



۲- آدرنژیک که نمک هیدروکلرید آن در درمان هیپرتانسیون مصرف می‌شود.



halazepam /-azˈɛ-pəm/

نوعی بنزودیازپین که به عنوان داروی ضداضطراب به‌کار می‌رود.

halcinonide /halˈsɪnˈah-ni d/

نوعی کورتیکواستروئید صنعتی که به صورت موضعی، به عنوان داروی ضدالتهاب و خارش به‌کار می‌رود.

halobetasol /halˈo-baˈtah-sol/

نوعی کورتیکواستروئید صنعتی بسیار پر قدرت که بطور موضعی و به شکل پروپونات به عنوان ضدالتهاب و خارش به کار می‌رود.

halofantrine /-fanˈtreɪn/

نوعی داروی ضدمالاریا که نمک هیدروکلرید آن در درمان مالاریای فالسیپاروم و مالاریای ویواکس حاد به‌کار می‌رود.

haloperidol /halˈo-perˈi-dol/

نوعی داروی ضدجنون از خانواده بوتیروفنون که از ویژگی‌های ضداستفراغ، پایین آورنده فشار خون و دمای بدن برخوردار است و به ویژه در کنترل سایکوز و حرکات غیرارادی سندرم Gilles de la Tourette به‌کار می‌رود. دارو همچنین به شکل استر دکانوات در درمان نگهدارنده اختلالات روانی مورد استفاده واقع می‌شود.

halothane /halˈo-thaɪn/

نوعی داروی بی‌هوشی استنشاقی که به منظور القا و برقراری بی‌هوشی عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

hexachlorophen /hekˈsah-klorˈo-fen/

داروی ضدباکتری مؤثر بر ارگانیسم‌های گرم - مثبت که به عنوان ضدعفونی‌کننده موضعی و در جنت پوسنی به‌کار می‌رود. فرآورده صنعتی

histerlin /his-trelˈɪn/

هورمون آزادکننده گنادوتروپین که به شکل استر استات در درمان بلوغ پیش از موعد به‌کار می‌رود.

homatropine /ho-matˈro-peɪn/

آنتی‌کولینرژیک مشابه آتروپین، که نمک هیدروبرومید آن به عنوان میدریاتیک و سیکلپلژیک، و نمک متیل برومید آن به عنوان مهارکننده اسپاسم و تشنج معده به‌کار می‌رود.

homosalate /hoˈmo-salˈaɪ/

نوعی ضدآفتاب فرابنفش UVA و UVB که بطور موضعی بر روی پوست مالیده می‌شود.

hyaluronate /hiˈah-lôˈro-næl/

نمک، آنیون، یا استر اسید هیالورونیک که نمک سدیم و یک

نمک سولفات آن به عنوان مکمل غذایی و درمان رابج استئوآرتریت به‌کار می‌رود.

glutethimide /gloo-tethˈi-mi d/

نوعی داروی غیرباریتورات که به عنوان خواب‌آور و سباتیو به‌کار می‌رود.

glyburide /gliburˈi-d/

نوعی ترکیب سولفونیل اوره که به عنوان داروی هیپوگلیسمیک، در درمان دیابت شیرین نوع ۲ مصرف می‌شود.

glycopyrrolate /-pirˈo-laɪ/

نوعی آنتی‌کولینرژیک صنعتی که در اختلالات گوارشی همراه با ازدیاد اسیدیت، ازدیاد تحرک یا اسپاسم به‌کار می‌رود.

gold sodium thiomalate

نمک یک ظرفیتی طلا که در درمان آرتریت روماتوئید به‌کار می‌رود.

gonadorelin /goˈnah-dolˈɪn/

LHRH صنعتی، که به صورت نمک استات یا هیدروکلرید برای ارزیابی هیپوگنادیسم به شکل نمک استات در درمان بلوغ دیررس، ناباروری و آموره به‌کار می‌رود.

goserelin /gós-elˈɪn/

هورمون آزادکننده گنادوتروپین صنعتی؛ تجویز طولانی این دارو آزاد شدن گنادوتروپین‌ها را مهار می‌کند و به‌صورت نمک استات برای درمان کارسینوم پستان و پروستات و آندومتريوز و نازک کردن اندومتر، قبل از تخریب آن به‌کار می‌رود.

gramicidin /gramˈi-siˈdɪn/

نوعی پلی‌پپتید ضدباکتری که به وسیله *Bacillus brevis* تولید می‌شود و بطور موضعی در عفونت‌های ناشی از ارگانیسم‌های حساس به ارگانیسم‌های گرم - مثبت به‌کار می‌رود.

granisetron /grā-nisˈɛ-troɪn/

نوعی داروی ضداستفراغ که همراه با شیمی‌درمانی سرطان‌ها به‌کار می‌رود و به صورت نمک هیدروکلرید و به شکل داخل وریدی مصرف می‌شود.

griseofulvin /grɪsˈe-o-fulˈvɪn/

آنتی‌بیوتیکی که به وسیله *Penicillium griseofulvum* تولید می‌شود و به عنوان قارچ‌کش در درمان‌وفیتوزها به‌کار می‌رود.

guaifenesin /gwi-fenˈɛ-sɪn/

داروی خلط‌آوری که تصور می‌شود از طریق کاهش چسبندگی خلط اثر می‌کند.

guanabenz /gwahnˈah-benz/

نوعی آگونیست آلفا - ۲ آدرنژیک که به شکل بیس یا استر استات و به عنوان داروی ضدفشار خون به‌کار می‌رود.

guanadrel /-derl/

داروی مسنودکننده نورون آدرنژیک که نمک سولفات آن در درمان هیپرتانسیون به‌کار می‌رود.

guanethidine /gwahn-ethˈi-dēn/

داروی مسنودکننده آدرنژیک که نمک مونوسولفات آن به عنوان داروی ضدافزایش فشار خون مصرف می‌شود.

guanfacine /gwahnˈTah-seɪn/

نوعی آگونیست آلفا

کارسینوم‌ها، ملانوم بدخیم و پلی‌سیستمی حقیقی به‌کار می‌رود و نیز برای کاهش دفعات بحران‌های دردناک انمی سلول داسی شکل مصرف می‌شود.

hydroxyzine /hi-drō-si-ze n/

نوعی داروی مهارکننده دستگاه عصبی مرکزی دارای اثرات ضداسپاسم، آنتی‌هیستامینیک و آنتی‌فیبریلاتوری که نمک هیدروکلرید یا پاموات آن به عنوان ضداضطراب، آنتی‌هیستامینیک، ضداستفراغ و سداتیو تجویز می‌شود.

hyoscine /hi-o-se n/

scopolamine ←

hyoscyamine /hi "o-si "ah-me n/

هیوسامین؛ نوعی آلکالوئید آنتی‌کولینرژیک که ترکیب چپ‌گرد آتروپین راسمیک و دارای موارد استفاده و عملکردهای مشابه اما قدرت دو برابر است و به‌صورت بیس، نمک هیدروبرومید یا سولفات به عنوان ضداسپاسم در اختلالات دستگاه گوارش و مجاری ادراری به‌کار می‌رود.



ibuprofen /i "bu-pro "fēn/

ایبوبروفن؛ نوعی داروی ضدالتهاب غیراستروئیدی که برای درمان درد، تب، دیسمنوره، استئوآرتریت، آرتریت روماتوئید، و دیگر اختلالات التهابی روماتیسمی و غیرروماتیسمی و سردردهای عروقی به‌کار می‌رود.

ibutilide /i-bu "ti-li-īd/

داروی مضعف قلبی که نمک فومارات آن به شکل انفوزیون داخل وریدی، به عنوان ضدآرتمی در درمان آریتمی‌های دهلیزی تجویز می‌شود.

idarubicin /i "dah-roo "bi-sin/

آتراسیکلین

ضدتئوپالاسم که نمک هیدروکلرید آن در درمان لوسمی میلوزن حاد به‌کار می‌رود.

idoxuridin /i "doks-u "ri-de n/

آیدوگ پیریمیدن که سنتز DNA ویروسی را مهار می‌کند و به عنوان داروی ضدویروس در درمان کراتیت هریس سیمپلکس به‌کار می‌رود.

ifosfamide /i-fos "fah-mi d/

داروی آلکیل‌کننده سیتوتوکسیکی از گروه نیتروژن موستارد که ساختمان و اثرات آن مشابه سیکلوفسفامید است و در درمان تومورهای توبر بیضه، تخمدان، ریه و نیز سارکوم‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

imatinib /i-mâ "ti-ni-b "/

داروی ضدتئوپالاسم که به شکل نمک مسیلات در درمان لوسمی میلوئید مزمن به‌کار می‌رود و نوعی از آنزیم غیرطبیعی را که در بیماری تولید می‌شود مهار می‌کند.

imidazole /im "id-az "ol/

مشتق آن به عنوان ضددرد، درد درمان استئوآرتریت زانو به‌کار می‌روند.

hydalazine /hi-dral "ah-ze n/

گشادکننده عروق محیطی که نمک هیدروکلرید آن به عنوان داروی ضدفشارخون مورد استفاده قرار می‌گیرد.

hydrazine /hi "drah-ze n/

دی‌آمین گازی سمی، محرک و سرطان‌زا به فرمول $\text{H}_2\text{N}-\text{NH}_2$ یا هر یک از مشتقات جایگزین آن.

hydrochlorothiazide /-klor "o-thi "ah-zi d/

نوعی منر تیازیدی که در درمان هیپرتانسیون و ادم به‌کار می‌رود.

hydrocodone /-ko "dō n/

ترکیب نیمه صنعتی کدیین که اثر ضد درد مختری شبیه کدیین ولی فعال‌تر از آن دارد و به شکل نمک بیتارترات یا کمپلکس پلیستیرکس به عنوان ضد درد و ضدسرفه به‌کار می‌رود.

hydrocortisone /-kor "ti-so n/

نام کورتیزول

طبیعی یا صنعتی در مواردی که به عنوان دارو مصرف می‌شود.

بیس و نمک‌های هیدروکورتیزون شامل h. acetate

h. sodium, h. probutate, h. cypionate, butyrate

در h. valerate و h. sodium succinate, phosphate

درمان جایگزین نارسایی آدرنوکورتیکال و به عنوان داروی ضدالتهاب و مهارکننده ایمنی در درمان بسیاری از اختلالات به‌کار می‌روند.

hydroflumethiazide /-floo "mê-thi "ah-zi d/

دیورتیک تیازیدی که در درمان هیپرتانسیون و ادم به‌کار می‌رود.

hydromorphone /-morfo n/

نوعی آلکالوئید مورفین که از اثرات ضددرد مختر مشابه مورفین اما قوی‌تر و کوتاه اثرتر از آن برخوردار است و به صورت نمک هیدروکلرید به عنوان ضددرد، ضدسرفه و داروی همراه بی‌هوشی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

hydroquinone /hi "dro-kwi-no n/

فرم احیا شده کینون که به شکل موضعی، به عنوان داروی دیپگمانته‌کننده به‌کار می‌رود.

hydroxyamphetamine /hi-drok "se-

amfet "ah-me n/

آمین سمپانومیمتیک که نمک هیدروبرمید آن به عنوان داروی ضداحتقان بینی، تنگ‌کننده و میدریاتیک به‌کار می‌رود.

hydroxychloroquine /-klor "o-kwin/

داروی ضدالتهاب و ضدپروتوزا که نمک سولفات آن در درمان مالاریا، لوپوس اریتماتو و آرتریت روماتوئید مصرف می‌شود.

hydroxyurea /-u-re "ah/

داروی ضدتئوپالاسمی که مرحله‌ای از سنتز DNA مهار می‌کند و در درمان لوسمی گرانولوسیتی مزمن، بعضی

۱. نوعی ترکیب آلی هتروسیکلیک که دو اتم از پنج اتم حلقوی آن را نیتروژن تشکیل می‌دهد و به عنوان حشره‌کش به‌کار می‌رود.
۲. هر کدام از یک گروه ترکیبات ضدقارچ دارای ساختمان ایمیدازول.

imiglucerase /imigloo'ser-a s/

آنالوگ گلوکوزیل سرامیداز که به عنوان تکمیل‌کننده آنزیم مزبور در نوع I بیماری گوشه به‌کار می‌رود. این دارو به‌صورت انفوزیون داخل وریدی مصرف می‌شود.

iminostilbene /im "i-no-stil'ben/

گروهی از داروهای ضدخشخ که در درمان صرع به‌کار می‌روند.

imipenem /imi-pen'em/

داروی ضدباکتری بتا-لاکتام که دارای طیف وسیع فعالیت بر علیه ارگانیسم‌های گرم-مثبت و گرم-منفی است.

imipramine /i-mip'rah-me n/

حلقه‌ای از گروه دی‌بنزازپین که به شکل نمک هیدروکلراید یا پاموتات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

imiquimod /im "i-kwim'od/

نوعی تعدیل‌کننده واکنش زیستی که بطور موضعی برای درمان کوندیلوما اکومیناتوم به‌کار می‌رود.

inamrinone /-am'ri-no n/

داروی گشادکننده عروق و اینوتروپ مثبت که به شکل لاکتات در درمان کوتاه مدت نارسایی احتقانی قلب به‌کار می‌رود.

indanedione /in "da n-d'i'on/

هر کدام از یک گروه داروهای ضدانعقاد خون صنعتی مثل فنین دیون که سنتز کبدی فاکتورهای انعقادی وابسته به ویتامین K (پروترومبین، فاکتورهای VII، IX و X) را مختل می‌کنند.

indapamide /in-dap'ah-mi d/

داروی ضدفشار خون و دیورتیکی که اثرات و موارد مصرف آن شبیه کروتیازید است.

indinavir /in-di'nah-vir/

مهارکننده پروتاز HIV که باعث تشکیل ترات ویروسی نابالغ و غیرعقون‌تر می‌شود. این دارو به شکل نمک سولفات در درمان عفونت HIV و ایدز به‌کار می‌رود.

indomethacin /in "do-meth'ah-sin/

داروی ضدالتهاب غیراستروئیدی که در درمان اختلالات التهابی روماتیسمی و غیرروماتیسمی، دیسمنوره و سردرد عروقی به‌کار می‌رود. نمک سدیم‌تری هیدرات آن در موارد خاصی از باز بودن مجرای شریانی با هدف بستن مجرا تجویز می‌شود.

infiximab /-flik'si-mab/

نوعی آنتی‌بادی ضدفاکتور نکروز تومور که در درمان بیماری کرون و آرتریت روماتوئید مصرف می‌شود.

iodoquinol /i-o "dah-kwin'ol/

نوعی آمیب‌کش که در درمان دیستازی آمیبی ونیز به صورت موضعی به عنوان

داروی ضدباکتری و قارچ به‌کار می‌رود.

ipratropium /ip "rah-tro 'pe-um/

مشابه صنایع آتروپین که اثر آنتی کولینرژیک دارد. نمک برومید این دارو از طریق استنشاقی به عنوان برونکودیلاتور و از راه بینی برای تسکین رینوره مصرف می‌شود.

irbesartan /ir "bè-sahr 'tan/

نوعی آنتاگونیست گیرنده آنژیوتانسین II که به عنوان داروی ضدفشار خون به‌کار می‌رود.

irinotecan /i "ri-no-te'kan/

مهارکننده DNA توپوایزومراز که نمک هیدروکلراید آن به عنوان ضدنئوپلاسم در درمان کارسینوم کولون و رکتوم به‌کار می‌رود.

isocarboxazid /i "so-kahr-bok 'sah-zid/

نوعی مهارکننده مونوآمین اکسیداز که به عنوان داروی ضدافسردگی و در پیشگیری از میگرن تجویز می‌شود.

isoetharine /-eth'ah-re n/

نوعی آگونیست گیرنده بتا ۲. آدرنرژیک که نمک هیدروکلراید یا مسیلات آن به عنوان گشادکننده برونش به‌کار می‌رود.

isoflurane /-floo'ra n/

نوعی بی‌هوش‌کننده استنشاقی پر قدرت مشابه انفلوران که به منظور القا و ادامه بی‌هوشی عمومی به‌کار می‌رود.

isomethopten mucate /i "so-mèthep 'tèn/mu "

kal/

نوعی آمین سمپاتومیمتیک دارای اثر غیرمستقیم که باعث تنگ شدن کاروتید متسع و عروق مغزی می‌شود و توام با دی‌کلرال فنازون و استامینوفن در درمان میگرن و سردردهای تشنجی به‌کار می‌رود.

isoniazid /ni'ah-zi d/

ایزونیازید؛ داروی ضدسل که به عنوان توپرکولاستاتیک مورد استفاده قرار می‌گیرد.

isoproterenol /-pro-ter '-è-nol/

نوعی ترکیب سمپاتومیمتیک که به شکل نمک هیدروکلراید و سولفات به عنوان گشادکننده برونش و به‌صورت نمک هیدروکلراید به عنوان محرک قلبی به‌کار می‌رود.

isosorbide /i "so-sor 'bi d/

نوعی دیورتیک اسموتیک که برای کاهش فشار داخل چشم به‌کار می‌رود و استرهای دی‌نیترات و مونونیترات آن به عنوان گشادکننده کرونر، در نارسایی کرونر و آنژین صدری مصرف می‌شود.

isotretinoin /i "so-tret'in-o-n/

شکل صنایع اسیدرتینوئیک که بطور خوراکی در درمان آکنه کیتیک و کونگلوبات به‌کار می‌رود.

isoxsuprine /i-sok'su-pre n/

نوعی داروی آدرنرژیک که نمک هیدروکلراید آن به عنوان گشادکننده عروق به‌کار می‌رود.

isradipine /is-rad'i-pe n/

مسدودکننده کانال کلسیم که به تهاپی یا همراه با یک دیورتیک تیازیدی در درمان هیپرتانسیون مصرف می‌شود.

itraconazole /itˈrah-koˈnah-zoʊ/

نوعی ضدقارچ ترپازول که در انواعی از عفونت‌ها به کار می‌رود.



kanamycin /kanˈah-miˈsin/ نوعی آنتی‌بیوتیک
آمینوگلیکوزید که از *Streptomyces kanamyceticus* به دست می‌آید و بر باسیل‌های گرم - منفی هوازی و بعضی باکتری‌های گرم - مثبت، شامل میکوباکتری‌ها مؤثر است و به شکل نمک سولفات تجویز می‌شود.

kaolin /kaˈo-lin/ سیلیکات آلومینوم
هیدراته خالص که در اثر چنداناسازی، ذرات ریگ مانند آن جدا می‌شود و به صورت پودر در می‌آید و به عنوان جاذب و اغلب همراه با بکتین در درمان اسهال به کار می‌رود.

kava kava فراورده‌ای از ریزوم *Piper methysticum* (گیاه کاوا) که اثرات شل‌کننده عضله، ضد تشنج، ضد اضطراب و سناپو دارد و برای تسکین استرس و بی‌قراری و افای خواب و نیز در هومیوپاتی و طب محلی به کار می‌رود.

ketoconazole /keˈto-koˈnah-zoʊ/ نوعی مشتق ایمیدازول که به عنوان ضدقارچ مصرف می‌شود.
نوعی **ketoprofen** /-proˈten/ داروی ضدالتهاب غیراسترویدی که در درمان اختلالات روماتیسمی و غیرروماتیسمی مختلف، درد، دیسمنوره و سردردهای عروقی به کار می‌رود.

ketorolac /keˈto-roˈlak/ داروی ضدالتهاب
غیراسترویدی که نمک ترومتامین آن بطور سیستمیک برای کنترل کوتاه مدت درد و به صورت موضعی در ملتحمة، برای درمان کنژنکتیویت آلرژیک و التهاب چشمی بعد از جراحی آب مروارید مصرف می‌شود.

ketotifen /-tiˈten/ نوعی آنتاگونیست غیرقابنی
گیرنده H₁ و تثبیت‌کننده ماست سل که نمک فومارات آن بطور موضعی و به عنوان ضدخارش در درمان کنژنکتیویت آلرژیک به کار می‌رود.



labetalol /lah-betˈah-lol/ نوعی مسدودکننده
بتا - آدرنرژیک دارای برخی اثرات مهل‌کننده آلفا - آدرنرژیک. نمک هیدروکلراید این ترکیب به عنوان ضدفشار خون به کار می‌رود.

Laetrile /laˈtɛ-tril/ نام تجاری L -

ماندلوپتیریل - بتا - گلوکوروپیک اسید، مشتق نیمه صنعتی آمیگدالین که گفته می‌شود از خصوصیات ضدنئوپلاسمی برخوردار است. با laetrile مقایسه کنید.

lamivudine /lah-mivˈu-deˈn/ نوعی آنالوگ نوکلئوزید که ترانس کریپتاز معکوس را مهار می‌کند و به عنوان ضدویروس، در درمان هپاتیت B مزمن و همراه با زیدوودین در درمان عفونت HIV و ایدز به کار می‌رود.
نوعی داروی **lamotrigine** /lah-moˈtri-jen/ ضد تشنج که در درمان برخی انواع صرع به کار می‌رود.

lansoprazole /lan-soˈprah-zoʊ/ نوعی مهل‌کننده بمب پروتون که به منظور مهار ترشح اسید معده در درمان زخم دوازدهه یا معده، اروزافیت و هیپرکلریدری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

latanoprost /lah-tanˈo-prost / داروی ضدگلوکوم که به‌طور موضعی در ملتحمة مالیده می‌شود و در درمان گلوکوم زاویه باز و افزایش فشار چشم به کار می‌رود.

leflunomide /lɛ-ˈlooˈno-mi ɖ/ نوعی داروی تعدیل‌کننده ایمنی که در درمان آرتریت روماتوئید مورد استفاده قرار می‌گیرد.

lepirudin /lepˈi-rooˈdin/ فرم نو ترکیب هیرویدین که به عنوان ضدانعقاد در افراد مبتلا به ترومبواسمبولی ناشی از هپارین به کار می‌رود.

letrozole /etˈrah-zoʊ/ نوعی ترکیب ضدنئوپلاسم که در درمان سرطان پستان پیشرفته در سنین بعد از یائسگی به کار می‌رود.
اسیدفولینیک؛ **leucovorin** /-vorˈin/ نمک کلسیم این ترکیب به عنوان آنتاگونیست‌های اسیدفولیک، مثل متوترکسات و نیز در درمان آسمی‌های مگالوبلاستیک ناشی از کمبود اسید فولیک و کارسینوم کولورکتال به کار می‌رود.

leuprolide /loo-proˈtiː/ آنالوگ صنعتی هورمون
آزادکننده گنادوتروپین که به شکل استر استات به عنوان داروی ضداندومتریوز، ضدنئوپلاسم و مهارکننده گنادوتروپین تجویز می‌شود.

levalbuterol /levˈal-buˈter-ol/ R- آلبوترول؛
نوعی داروی بتا - آدرنرژیک که نمک هیدروکلراید آن به عنوان گشادکننده برونش، در درمان و پیشگیری برونکواسپاسم قابل برگشت به کار می‌رود.

levamisole /le-vamˈi-soʊ/ نوعی داروی تعدیل‌کننده
ایمنی که نمک هیدروکلراید آن همراه با فلورواوراسیل در درمان سرطان کولون به کار می‌رود.

levarterenol /levˈar-tɛ-reˈnol/ ایزومر چپ گرد نورایی نفرین که از ایزومر راست گرد طبیعی خیلی پرفرتر است.

levetiracetam /le "vè-ti-ras"è-tam/

داروی ضد تشنج که در درمان صرع پارسیال در بزرگسالان به کار می‌رود.

levobetaxolol /le "vo-ba-tak" sah-lol/

داروی مسدودکننده بتا - آدرنژیک انتخابی قلب که نمک هیدروکلرید آن بطور موضعی در درمان گلوکوم و افزایش فشار چشم به کار می‌رود.

levobunolol /le "vo-bu"no-lol/

داروی مسدودکننده بتا - آدرنژیک غیر اختصاصی که نمک هیدروکلرید آن در درمان گلوکوم و افزایش فشار چشم به کار می‌رود.

levobupivacaine /le "vo-bu-piv"ah-k an/

انانتیومر S بویپروکاین؛ نوعی بی‌حس‌کننده موضعی که به شکل نمک هیدروکلرید برای ایجاد بی‌حسی ارتشاحی موضعی، بلوک عصب محیطی و بی‌حسی اپیدورال به کار می‌رود.

levocabastine /-kab"ah-ste n/

نوعی آنتی هیستامینیک - که نمک هیدروکلرید آن به منظور درمان کنژنکتیویت آلرژیک فصلی در ملتحمة مالیده می‌شود.

levocarnitine /-kahr"ni-tèn/ L

فرآورده ایزومر L کارنیتین که از نظر بیولوژیک فعال است و در درمان کمبود کارنیتین به کار می‌رود.

levodopa /-do"pah/ L-

دوبا؛ ایزومر L- چپ‌گرد دوبا که به عنوان داروی ضد پارکینسون تجویز می‌شود. آنتی‌بیوتیک وسیع‌الطیفی که به شکل سیستمیک یا چشمی تجویز می‌شود.

levomethadyl /-meth"ah-dil/

نوعی داروی ضد درد مخدر که نمک استات هیدروکلرید آن به عنوان درمان کمکی اعتیاد به اوپیوئیدها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

levonorgestrel /-nor-jes"trèl/

فرم چپ‌گرد نورژسترل که به عنوان داروی ضد حاملگی خوراکی یا زیر پوستی به کار می‌رود.

levorphanol /le-vor"tah-nol/

داروی ضد درد مخدر دارای خصوصیات و اثرات مشابه مورفین که به شکل نمک باربیتورات و به عنوان ضد درد داروی کمکی بی‌هوشی به کار می‌رود.

levothyroxine /le "vo-thirokse n/

L- تیروکسین مشتق از غده تیروئید حیوانات خانگی و یا L- تیروکسین صنعتی که نمک سدیم آن در درمان هیپرتیروئیدیسم و درمان و پیشگیری گواتر و کارسینوم تیروئید به کار می‌رود.

lidocaine /li"do-ka n/

نوعی داروی بی‌حس‌کننده دارای اثرات سباتیو، ضد درد و کاهش دهنده ضربان قلب که نمک هیدروکلرید آن به عنوان بی‌حس‌کننده و ضد آریتمی و نیز

برای ایجاد بی‌حسی ارتشاحی و بلوک عصبی، اپیدورال و محیطی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

lincomycin /lin"ko-mi"sin/

نوعی آنتی‌بیوتیک که عمدتاً اثر اختصاصی بر باکتری‌های گرم - مثبت دارد و به وسیله نوعی از *Streptomyces lincolnsensis* تولید می‌شود و نمک هیدروکلرید آن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

lindane /lin"dan/

ایزومر گامای بنزن هیدروکلرید که به عنوان عامل موضعی ضد شیش و گال به کار می‌رود.

linezolid /li-nez"o-lid/

داروی ضدباکتری صنعتی اکسازولیدین که بر ضد ارگانیسم‌های گرم مثبت مؤثر است.

liothyronine /li"o-thi"ro-ne n/

ایزومر صنعتی چپ‌گرد تیروئین که نمک سدیم آن در درمان هیپوتیروئیدیسم و درمان و پیشگیری گواتر و کارسینوم تیروئید به کار می‌رود.

liotrix /lio"triks/

مخلوط دارای نسبت وزنی ۱ لیوتیروئین سدیم و ۱ لیوتیروکسین سدیم که به عنوان درمان هیپوتیروئیدیسم و درمان و پیشگیری گواتر و کارسینوم تیروئید به کار می‌رود.

lisinopril /li-sin"o-pril/

مهارکننده آنزیم مبدل آنژیوتانسین که در درمان هیپرتانسیون، نارسایی احتقانی قلب و انفارکتوس میوکارد به کار می‌رود.

lodoxamide /o-dok"sah-mi dè

نوعی تثبیت‌کننده ماس‌تسل و ضد حساسیت که نمک ترومتامین آن به منظور درمان کنژنکتیویت مقاربتی، کراتیت و گر آنوکژنکتیویت مقاربتی به چشم مالیده می‌شود.

lomefloxacin /lo"me-flok"sah-sin/

نوعی آنتی‌بیوتیک وسیع‌الطیف مؤثر بر طیف گسترده‌ای از ارگانیسم‌های هوازی گرم - منفی و گرم - مثبت که به صورت نمک هیدروکلرید مصرف می‌شود.

lomustine /lo-mus"tèn/

نوعی داروی آلکیل‌کننده از گروه نیترو اوره که به عنوان ضد تومورالاسم در درمان بیماری‌های هوچکین و تومورهای مغزی به کار می‌رود.

loperamide /lo-per"ah-mi dè/

نوعی داروی ضدیریستالسیسم که به شکل نمک هیدروکلرید برای درمان اسهال و کاهش حجم مواد ترشح شده از ایلئوستومی‌ها تجویز می‌شود.

lopinavir /lo-pin"ah-vir/

نوعی مهارکننده پروتاز HIV که به عنوان ضد ویروس، همراه با ریتوناویر در درمان عفونت HIV به کار می‌رود.

loracarbef /lor"ah-kahr"bèf/

نوعی آنتی‌بیوتیک گارباکسم که ارتباط نزدیک و اثرات ضدباکتری و موارد مصرف مشابهی با سفاکل دارد.

loratadine /ah-rat"ah-de n/

نوعی آن‌تی‌هیستامین غیرسداتیو که در درمان رینیت آلرژیک،
کپهر ایدیوپاتیک مزمن و آسم مصرف می‌شود.
lorazepam /lor-az 'è-pam/
نوعی بنزودیازپین
که به عنوان ضداضطراب، آرام‌بخش - خواب‌آور، داروی قبل از
بی‌هوشی و ضد تشنج به کار می‌رود.

نوعی آنتاگونیست گیرنده
آنژیوتانسین 11 که نمک پتاسیم آن به عنوان ضدفشار خون
به کار می‌رود.

نوعی کورتیکواستروئید /lo 'tè-pred 'hol/
loteprednol
که در درمان کنژنکتیویت آلرژیک فصلی، التهاب بعد از جراحی
و اختلالات التهابی چشم، بطور موضعی به ملتحمه مالیده
می‌شود.

نوعی داروی ضدهیپولیپیدی که از طریق مهار سنتز کلسترول
عمل می‌کند و در درمان هیپرکلسترولمی و سایر انواع
دیس‌لیپیدی و نیز برای کاهش خطرات توام با آترواسکلروز و
بیماری کرونر قلب به کار می‌رود.

مشق دی‌پنز اکسازپین سه حلقه‌ای که به صورت نمک
سوکسینات و هیدروکلرید و به عنوان ضد جنون مصرف می‌شود.
loxapine /lok 'sah-pe n/
فراورده صنعتی وازوپرین /li-pres 'in/
lypressin
لیزین که به عنوان آن‌تی‌دیورتیک و تنگکننده عروقی در درمان
دیابت بیمزه مرکزی به کار می‌رود.



نوعی داروی ضدبارداری /maf 'in-i d/
mafenide
که بطور موضعی، به شکل نمک منواسات در عفونت‌های
سطحی به کار می‌رود.

ترکیبی شیمیایی، از هیدروکسید آلومینیوم و هیدروکسید
منیزیم که به عنوان آن‌ت‌اسید به کار می‌رود.
magaldrate /mag 'al-dra t/
نوعی داروی /mah-pro 'ti-en/
maprotiline

ضدافسردگی چهار حلقه‌ای که اثراتی مشابه ضدافسردگی‌های
سه حلقه‌ای دارد و به شکل نمک هیدروکلرید به کار می‌رود.
نوعی آمین مقلد سمپاتیک با /ma 'zin-do l/
mazindol
اثرات شبیه آمفتامین که به عنوان ضدافشما مصرف می‌شود.
نوعی داروی ضدکرم که بر ضد تریچین، انتریویاز، آسکاریس و
کرم قلاب‌دار به کار می‌رود.
mebendazole /mè-ben 'dah-zo l/
نوعی داروی /mek 'ah-mil 'ah-min/
mecamylamine

داروی مسدودکننده گانگلیونی که به شکل نمک هیدروکلرید در
درمان فشار خون به کار می‌رود.

از انواع نیتروژن موس‌تارد که به شکل نمک هیدروکلرید به
عنوان ضدنتوبلاسم، به ویژه در درمان بیماری‌های هوچکین منتشر
به کار می‌رود.
mechlorethamine /mek 'lor-eth 'ah-me n/

نوعی آن‌تی‌هیستامینیک که به شکل نمک هیدروکلرید در
کنترل تهوع بیماری مسافرت و سرگیجه همراه با بیماری‌هایی
که بر سیستم وستیبول اثر می‌کنند به کار می‌رود.
نوعی آن‌تی‌بیوتیک /lo-si 'klen/
meclocyline mek
تراسیکلین که نمک سولفوسالسیلات آن بطور موضعی برای
درمان آکنه و لگاریس به کار می‌رود.

بازا کژوگه اسید مک‌لوفنامیک: داروی ضدالتهاب
غیراستروئیدی که نمک سدیم آن برای درمان اختلالات
التهابی روماتیسمی و غیرروماتیسمی، درد، دیسمنوره،
هیپرمنوره و سردردهای عروقی به کار می‌رود.
meclofenamate /me-klo 'fen-am 'at/

مردوکسی پروژسترون /med-rok 'se-pro
پروژستینی که به فرم استات استر در درمان اختلالات قاعدگی،
به عنوان جایگزین هورمونی در دوره بعد از یائسگی، آزمایش
تولید استروژن درون‌زاد و نیز به عنوان داروی ضد سرطان در
درمان کارسینوم متاستاتیک آندومتر، پستان و کلیه و
کنتراسپتیو طولانی‌اثر به کار می‌رود.

نوعی گلوکوکورتیکوئید صنعتی که بطور موضعی در درمان
اختلالات آلرژیک و التهابی چشم به کار می‌رود.
medrysone /med 'ri-so n/

داروی /mef 'ah-nam 'ik/
mefenamic acid
ضدالتهاب غیراستروئیدی که به منظور تسکین یا جلوگیری از
درد، التهاب، دیسمنوره و سردرد عروقی به کار می‌رود.
داروی ضد‌مالاریای مؤثر /mef 'lo-kwin/
mefloquine
بر سویه‌های مقاوم به کاروکین پلاسمودیوم فالسیپاروم و
پلاسمودیوم ویناکس که به شکل نمک هیدروکلرید به کار
می‌رود.

نوعی داروی /mè-jes 'trol/
megestrol
پروژسترونی صنعتی که به شکل استات استر در درمان
تسکینی بعضی کارسینوم‌های پستان، آندومتر و پروستات و
درمان بی‌اشتهایی، لاغری مغرط و کاهش وزن همراه با
سرطان یا اینز به کار می‌رود.

داروی ضدالتهاب /mè-lok 'si-kam/
meloxicam
غیراستروئیدی که در درمان استوارتریت به کار می‌رود.

نوعی نیتروژن /mel 'tah-lan/
melphalan
موس‌تارد آلکیل‌کننده وستیتوکسیک مشتق از مکلروتامین که
به عنوان داروی ضدنتوبلاسم به کار می‌رود.

نوعی آنالوگ /men 'fah-di ol/
menadiol

ویتامین K که نمک دی‌فسفات سدیم آن به عنوان ویتامین پروترومبینوزئیک به کار می‌رود.
menadione /men "ah-di "on/ ویتامین K_۳؛
 ۱. نوعی ویتامین محلول در چربی صنعتی که می‌تواند در بدن به ویتامین K فعال تبدیل شود.
 ۲. ساختار کینون دو حلقه‌ای والد ترکیبات مرتبط با فعالیت ویتامین K که به وسیله افزودن جایگزین‌های دارای زنجیره طولی قابل ایجاد است.
menaquinone /men "ah-kwin "on/ ویتامین K_۲؛
 هر کدام از یک سری ترکیبات دارای فعالیت ویتامین K که از نظر ساختمانی شبیه ویتامین K_۱ (فیتونادین) هستند اما زنجیره جانبی آن‌ها متفاوت است. این نوع ویتامین، به وسیله فلور میکروبی روده ساخته می‌شود.
menotropins /-tro "pins/ فراورده تخلیص شده گنادوتروپین‌های انداز زنان یائسه که حاوی FSH و LH است و برای درمان هیپوگنادیسم جنس مذکر، القای تخم‌گذاری و حاملگی در برخی زنان نابارور بدون تخم‌گذاری، و تحریک رشد و بلوغ اوتوسیت در بیمارانی که از فناوری‌های کمکی تناسلی استفاده می‌کنند به کار می‌رود.
mepenzolate /mè-pen "zo-la/ ترکیب آمونیوم
 چهارتایی دارای اثرات آنتی‌کولینرژیک و ضدموسکارتینی که به شکل نمک برومید در درمان زخم‌های پپتیک و اختلالاتی که با ازدیاد حرکات کولون مشخص می‌شوند به کار می‌رود.
meperidine /me-per "i-den/ نوعی ضد درد مخدر که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان ضد درد و داروی کمکی بی‌هوشی به کار می‌رود.
mephentermine /mè-fen "ter-me n/ نوعی آدرنرژیک
 که به شکل نمک سولفات در درمان بعضی شرایط هیپوتانسیو، به عنوان تنگ‌کننده عروقی به کار می‌رود.
mephentoin /mè-fen "i-to "in/ نوعی داروی ضد تشنج که برای کنترل انواعی از حملات صرعی به کار می‌رود.
mephobarbital /mef "o-bahr "bi-tal/ نوعی باربیتورات طولی‌اثر که به عنوان ضد تشنج به کار می‌رود.
mepivacaine /me-pi "vah-ka n/ نوعی آنالوگ
 لیدوکائین که به شکل نمک هیدروکلرید، به عنوان بی‌حس کننده موضعی به کار می‌رود.
meprobamate /mè-pro "bah-ma lmp "ro-bam "a/ نوعی مشتق کاربامات
 دارای اثرات آرام بخش و شل‌کننده عضلانی.
meradimate /mer-ad "i-mal/ نوعی جاذب
 اشعه فرابنفش A که به طور موضعی به عنوان ضد آفتاب مصرف

می‌شود.
mercaptapurine (6-MP) /mer-kap "to-pür "em/ آنالوگ پورین حاوی گوگرد که به عنوان ضدنئوپلاسم و مهارکننده ایمنی به کار می‌رود.
meropenem /-pen "em/ آنتی‌بیوتیک وسیع‌الطیف
 مؤثر بر طیف گسترده‌ای از ارگانیزم‌های گرم - مثبت و گرم - منفی که در درمان عفونت‌های داخل شکمی و مننژیت باکتریال به کار می‌رود.
mesalamine /mè-sal "ah-me n/ ۵-آمینوسالسیلیک اسید، متابولیت فعال سولفا‌اسالازین که در پیشگیری و درمان بیماری‌های التهابی روده به کار می‌رود.
mesalazine /mè-sal "ah-ze n/ ← **mesalamine**.
 نوعی ترکیب سولفیدریل
mesna /mez "nah/ که همراه با داروهای ضدسرطانی نورو‌توکسیک (به دلیل آنکه بعضی از متابولیت‌های نورو‌توکسیک آن‌ها را غیرفعال می‌کند مصرف می‌شود.
mesoridazine /mes "o-rid "ah-ze n/ نوعی داروی ضدجنون از گروه فنوتیزین که به شکل نمک بسلیات به کار می‌رود.
 نوعی استروژن مرتبط
mestranol /mes "trah-nol/ با اتینیل استرادیول که همراه با یک عامل پروژسترونی به عنوان داروی جلوگیری از حاملگی خوراکی مصرف می‌شود.
metaproterenol /met "ah-pro-ter "è-nol/ آگونیست گیرنده B_۲ - آدرنرژیک با فعالیت B_۱ آدرنرژیک قابل ملاحظه که به شکل نمک سولفات، به عنوان گشادکننده برونش به کار می‌رود.
metaraminol /-ram "i-nol/ نوعی داروی سم‌آنتی‌میتیک که بطور عمده به عنوان آگونیست α - آدرنرژیک مصرف می‌شود. ولی گیرنده‌های β ۱ آدرنرژیک قلب را نیز تحریک می‌کند و از اثر تنگ‌کننده عروق پرفلوتی برخوردار است و به شکل نمک پیتازنات در درمان برخی شرایط هیپوتانسیو به کار می‌رود.
metaxalone /me-taks "ah-lo n/ نوعی شل‌کننده عضله صاف که در درمان اختلالات دردناک عضلانی اسکلتی به کار می‌رود.
metformin /met-for "min/ نوعی داروی
 ضدهیپرگلیسمی که اثر انسولین را تشدید می‌کند و در درمان دیابت شیرین نوع ۲ تجویز می‌شود.
methacrylic acid /meth "ah-kri-l "ik/ نوعی اسید آلی که به آسانی پلیمریزه می‌شود و توده‌ای سرامیک مانند تشکیل می‌دهد. استرهای این اسید، یعنی متیل و پلی‌متیل متاکریلات در ساختمان رزین‌های آکریلیک و پلاستیک‌ها به کار می‌روند.

methadone /meth "ah-do n/ نوعی مخدر صنعتی با اثر فارماکولوژیک مشابه مورفین و هرویین و تقریباً همان میزان اعتیادآوری، نمک هیدروکلرید متادون به عنوان داروی ضد درد و کنترل اعتیاد به هرویین به کار می‌رود.

methamphetamine /meth "am-fet "ah-men/ نوعی محرک دستگاه عصبی مرکزی و ماده تنگ‌کننده دارای اثراتی مشابه آمفتامین که به شکل نمک هیدروکلرید برای درمان اختلال کمبود توجه / بیش فعالی به کار می‌رود. سوء مصرف این دارو می‌تواند منجر به وابستگی شود.

methazolamide /meth "ah-zo "lah-mi d/ مهارکننده آنهیدراز کرینیک که به عنوان درمان کمکی در کاهش فشار داخل چشم در گلوکوم به کار می‌رود.

methdilazine /meth-di "lah-ze n/ نوعی آنتی‌هیستامینیک دارای اثر آنتی‌کولینرژیک و سداتیو که به شکل بیس یا نمک هیدروکلرید به عنوان ضدخارش تجویز می‌شود.

methenamine /meth "en-am "in/ نوعی ترکیب ضد باکتری که نمک هیپورات و ماندلات آن در عفونت‌های مجاری ادراری به کار می‌رود.

methicillin /meth "i-si-li "n/ نوعی پنی‌سیلین نیمه صنعتی بسیار مقاوم به پنی‌سیلیناز که به صورت نمک سدیم به کار می‌رود.

methimazole /meth-im "ah-zo l/ نوعی مهارکننده تیروئید که در درمان هیپرتیروئیدیسم به کار می‌رود.

methocarbamol /meth "o-kahr "bah-mol/ نوعی شل‌کننده عضله اسکلتی که برای درمان اختلالات دردناک عضلانی اسکلتی مصرف می‌شود.

methohexital /meth "o-hek "sit-al/ نوعی باربیتورات بسیار کوتاه اثر که نمک سدیم آن به صورت داخل وریدی به عنوان بی‌هوش‌کننده عمومی داروی کمکی بی‌هوشی عمومی و بی‌حسی موضعی و داروی سداتیو برای برخی اعمال تشخیصی در کودکان به کار می‌رود.

methotrexate /-trek "sa t/ نوعی آنتاگونیست اسیدفولیک که به صورت بیس یا نمک سدیم به عنوان داروی ضدنئوپلاسم، ضدپسوریازیس و ضلالت‌هاپ مفاصل به کار می‌رود.

methoxamine /m-thok "sah-me n/ آگونیست α_1 -آدرنرژیک که نمک هیدروکلرید آن به عنوان تنگ‌کننده عروق به کار می‌رود.

methoxsalen /m-thok "sah-len/ نوعی پсорالن که در اثر مواجهه پوست با اشعه فرابنفش، باعث الغاء تولید ملانین می‌شود و در درمان ویتیلیگوی ایدیوپاتیک، میکوزیس فونگوئید و پسوریازیس تجویز می‌شود.

methoxyflurane /me-thok "se-floo "ra n/

نوعی داروی بی‌هوشی استنشاقی بسیار پر قدرت. نوعی داروی ضد / "si-mi d/ **methsuximide** /meth-suk

تشنج که در درمان تشنج‌های صرع ایسازس به کار می‌رود. **methylropa** /-do "pah/ نوعی مشتق فیل آلانین که در درمان هیپرتانسیون به کار می‌رود.

methyldopate /-do "pa t/ اتیل استرمتیل دوبا که نمک هیدروکلرید آن به عنوان داروی ضد فشار خون تجویز می‌شود.

methylenedioxyamphetamine (MDA) /di-ok "se-am-fet "ah-me n/ نوعی ترکیب توهم‌را که از نظر شیمیایی به آمفتامین و مسکالین وابسته است و بطور گسترده مورد سوء مصرف قرار می‌گیرد و باعث وابستگی می‌شود.

3,4-methylene dioxymethamphetamine /-meth "am-fet "ah-me n/ MDMA: ترکیبی که از نظر شیمیایی با آمفتامین ارتباط دارد و دارای خصوصیات توهم‌زا است و بطور گسترده مورد سوء مصرف قرار می‌گیرد. این ترکیب بطور عامیانه، Ecstasy نامیده می‌شود.

methylergonovine /meth "il-er "go-no "ven/ نوعی ترکیب اکسی توسپیک که به شکل نمک ماندلات به منظور پیشگیری یا درمان خونریزی و آتونی بعد از زایمان یا سقط به کار می‌رود.

methylphenidate /meth "il-fen "i-da t/ نوعی داروی محرک مرکزی که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان اختلال کمبود توجه / بیش فعالی در بچه‌ها، و درمان نارکولپسی به کار می‌رود.

methylprednisolone /-pred-ni sah-lo n/ نوعی گلوکوکورتیکوئید مصنوعی مشتق از پروژسترون که در درمان جایگزین نارسایی آدرنال و به عنوان ضلالت‌هاپ و مهل‌کننده ایمنی به کار می‌رود. این ترکیب همچنین به شکل متیل استات و متیل سدیم سوکسینات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

methyl testosterone /-tes-toster-o n/ نوعی هورمون آندروژن مصنوعی که اثرات و موارد مصرفی شبیه به تستوسترون دارد.

methysergide /-sur "ji d/ نوعی آنتاگونیست سروتونین پر قدرت که از اثرات مستقیم تنگ‌کننده عروق برخوردار است و به شکل نمک ماندلات در پیشگیری از میگرن و سردردهای خوشه‌ای به کار می‌رود.

metipranolol /met "i-pran "ah-lo l/ نوعی داروی مسودکننده بتا آدرنرژیک که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان گلوکوم واغزایش فشار داخل چشم به کار

می‌رود.

metoclopramide /met "o-klo'pra-mi ð/ نوعی پروکینتیک و آنتاگونیست گیرنده دوپامین که حرکات معده را تحریک می‌کند و به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان ضداسه‌راغ، داروی کمکی در رادیوگرافی دستگاه گوارش و لوله‌گذاری در روده و درمان گاستروپاریزی و ریفلاکس محتویات معده به مری به کار می‌رود.

metolazone /me-to lah-zo n/ نوعی مشتق سولفونامید با اثرات مشابه دیورتیک‌های تیازیدی که در درمان هیپرتانسیون و ادم به کار می‌رود.

metoprolol /met "ah-pro 'tol/ نوعی مهارکننده انتهایی β_1 -آدرنرژیک قلبی که به شکل نمک سوکسینات یا تارترات در درمان هیپرتانسیون، آنژین صدری مزمن و انفارکتوس میوکارد تجویز می‌شود.

metronidazole /-ni'dah-zo l/ نوعی داروی ضدپروتوزوا /-ni'dah-zo l/ و ضدباکتری مؤثر بر علیه بی‌هوازی‌های اجباری که به شکل بیس یا نمک هیدروکلرید به کار می‌رود.

mettyrosine /me-ti 'ro-se n/ مهارکننده مرحله اول سنتز کاتکولامین که برای کنترل حملات هیپرتانسیون فتوکروموسیتوم به کار می‌رود.

mexiletine /mek 'si-le-tin/ نوعی داروی ضدآریتمی که نمک هیدروکلرید آن در درمان آریتمی‌های بطشی مصرف می‌شود.

mezlocillin /mez "lo-sil 'in/ پنی‌سیلین نیمه صنعتی وسیع‌الطیفی که به شکل نمک سدیم به ویژه در درمان عفونت‌های مختلط به کار می‌رود.

miconazole /mi-kon 'ah-zo l/ نوعی داروی ایمیدازول ضدقارچ که به شکل بیس یا نمک نیترات در درمان تینه‌آ و کاندیدیاز پوستی یا ولوواژینال به کار می‌رود.

midazolam /mi d'a-zo-lam "/ نوعی آرامبخش بنزودیازپینی که به شکل مالئات استر، به عنوان سباتیو و آقایی بی‌هوشی به کار می‌رود.

midodrine /mi'do-dre n "/ نوعی تنگ‌کننده عروقی که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان هیپوتانسیون وضعیتی به کار می‌رود.

mifepristone /mi "fe-pristo n/ نوعی RU-486 آنتی‌پروژستین که همراه با میسوپروستول یا پروستاگلاندین دیگر برای خاتمه حاملگی در سه ماهه اول حاملگی به کار می‌رود.

miglitol /mig'li-to l/ نوعی مهارکننده آنزیم که جذب گلکز به داخل جریان خون را آهسته می‌کند و هیپرگلیسمی بعد از غذا را کاهش می‌دهد و در درمان دیابت نوع ۲ به کار می‌رود.

milrinone /mil'ri-no n/ نوعی داروی

کل‌دینوتونیک که در درمان نارسایی احتقانی قلب به کار می‌رود.

minocycline /mi-no-si 'klen/ نوعی آنتی‌بیوتیک صنعتی وسیع‌الطیف از گروه تتراسیکلین که به شکل نمک هیدروکلرید به کار می‌رود.

minoxidil /mi-nok 'si-dil/ نوعی گشادکننده پر قدرت عروقی که عمدتاً بر آرتریول‌ها اثر می‌کند و به عنوان داروی ضد فشار خون و نیز به صورت موضعی در درمان آلوپسی آندروژن به کار می‌رود.

mirtazapine /mir "taz-ah-pe n/ نوعی داروی ضدافسردگی که از نظر ساختارمانی به هیچ یک از ضدافسردگی‌ها ارتباط ندارد.

misoprostol /mi "so-pros 'tol/ آلوگ صنعتی پروستاگلاندین E_1 که برای تحریک معده ناشی از درمان دراز مدت با داروهای ضدالتهاب غیراستروئیدی و نیز همراه با میفه پرستون برای خاتمه حاملگی به کار می‌رود.

mithramycin /mith "rah-mi 'sin/ **plicamycin**. ←

۱. هر کدام از یک گروه آنتی‌بیوتیک‌های ضدتومور (مثل میتوماکسین A و B) که به وسیله *Streptomyces caespitosus* تولید می‌شوند.

۲. میتوماکسین $1c$ به عنوان ضدتومور پلاسما تسکینی به کار می‌رود.

mitotane /mi'to-ta n/ نوعی داروی ضدسرطان مشابه حشره‌کش DDT که برای درمان کارسینوم آدنوکورتیکال غیرقابل جراحی به کار می‌رود.

mitoxantrone /mi "to-zan'tron/ نوعی آنتراسن دیون با دخول DNA که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان لوسمی میلوژن حادو پیشرفته، و سرطان پروستات مقاوم به هورمون و نیز برای درمان اسکروزمولتیپل به کار می‌رود.

mivacurium /mi "vah-ku're-um/ نوعی داروی مهارکننده عصبی عضلانی غیر دیلایریزان کوتاه اثر که به شکل نمک کلرید، به عنوان داروی کمکی بی‌هوشی به کار می‌رود.

modafinil /mo-daf'i-nil "/ نوعی محرک دستگاه عصبی مرکزی که در درمان نازکولسی به کار می‌رود.

moexipril /mo-ek 'si-pril "/ نوعی مهارکننده آنزیم مبدل آنژیوتانسین که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان داروی ضدفشار خون به کار می‌رود.

molindone hydrochloride /mo-lindo n/ داروی ضدجنونی که به شکل نمک هیدروکلرید به کار می‌رود.

mometasone /mo-met "ah-so n/ نوعی کورتیکواستروئید صنعتی که به صورت m. furoate و بطور موضعی برای تسکین التهاب و خارش برخی درماتوزها و

درمان رینیت آلرژیک و سایر اختلالات التهابی بینی به‌کار می‌رود.

نوعی داروی /benˈzɒn/ **monobenzene**

مهارکننده مالین که به عنوان ترکیب موضعی از بین برنده پیگمان در ویتیلیگو به‌کار می‌رود.

مشتق نیمه صناعی /-ok ˈtəh-no ˈin/ **monoctano**

گلیسرول که به منظور تجزیه سنگ‌های کیسترونی مجاری صفراوی مشترک و داخل کبدی تجویز می‌شود.

آتاگوینست /mon ˈtɛ-loo ˈkast/ **montelukast**

لکوترین که به شکل نمک سدیم در پیشگیری و درمان دراز مدت آسم به‌کار می‌رود.

نوعی مشتق فنوتیازین /mor-i-si-zeˈn/ **moricizine**

که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان ضدآرتیمی در درمان آرتیمی‌های بطنی به‌کار می‌رود.

مورفین: ضد درد مخدر و /mor ˈfɛn/ **morphine**

آلکالوئید اصلی و فعال‌ترین آلکالوئید تریاک که نمک‌های هیدروکلرید و سولفات آن به عنوان ضد درد، ضدسرفه و داروی کمکی بی‌هوشی یا برای درمان ادم ریوی ثانویه به نارسایی بطن چپ به‌کار می‌رود.

آنتی‌بیوتیک نیمه /mok ˈsah-lak ˈlam/ **moxolactam**

صناعی که از نظر شیمیایی با مغالوسپورین‌های نسل سوم ارتباط دارد و از طیف ضدباکتری وسیعی برخوردار است و به شکل نمک دی‌سدیم به‌کار می‌رود.

6-MP **mercaptopurine** ←

داروی ضدباکتری مشتق /mu-pir ˈo-sin/ **mupirocin**

از *Pseudomonas fluorescens* که بر استافیلوکوک‌ها و استرپتوکوک‌های غیررودهای مؤثر است و بطور موضعی در درمان زرد زخم و در داخل بینی به شکل نمک کلسیم در درمان کلینزاسیون بینی به وسیله **استافیلوکوک طلایی** به‌کار می‌رود.

داروی مضیف ایمنی که /-fen ˈo-laʃ/ **mycophenolate**

به شکل m.mofetil به منظور پیشگیری از رد پیوند‌های آلونژیک قلبی، کبدی و کلیوی تجویز می‌شود.



داروی ضدالتهاب /nah-bu ˈmɛ-ton/ **nabumetone**

غیراستروئیدی که در درمان استوآرتریت و آرتريت روماتوئید به‌کار می‌رود.

نوعی داروی مسدودکننده /na ˈdo-lol/ **nadolol**

غیر انتخابی β آدرنرژیک که در درمان آرتین صدی و هیپرتانسیون به‌کار می‌رود.

فرآورده صناعی هورمون /naf ˈah-rel ˈin/ **nafarelin**

آزاکندنده گنادوتروپین که به شکل اسات استر در مان بلوغ زودرس مرکزی و آندومتروز به‌کار می‌رود.

نوعی بنی‌سیلین نیمه صناعی /naf-sil ˈin/ **nafcillin**

مقاوم به اسیدوبنی سیلیناز که بر عفونت‌های استافیلوکوکی مؤثر است و به شکل نمک سدیم به‌کار می‌رود.

داروی ضدقارچ وسیع‌الطیف /naf ˈli-feˈn/ **naftifine**

که به شکل نمک هیدروکلرید به‌کار می‌رود.

ضد درد مخدری که به /nal ˈbu-feˈn/ **nalbuphine**

شکل نمک هیدروکلرید در درمان درد متوسط تا شدید و نیز به عنوان داروی کمکی بی‌هوشی به‌کار می‌رود.

نوعی داروی ضدباکتری /nal-i-dik ˈsik/ **nalidixic acid**

صناعی که در درمان عفونت‌های ادراری تناسلی ناشی از ارگانیسم‌های گرم - منفی به‌کار می‌رود.

آتاگوینست اوبیوپید /nal/mɛ-fe ˈn ˈ/ **nalmefene**

که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان مسمومیت با مواد مخدر و افسردگی اوبیوپید بعد از عمل جراحی به‌کار می‌رود.

مشابه نیمه صناعی /nal ˈor-feˈn/ **nalorphine**

مورفین که نمک هیدروکلرید آن به عنوان آتاگوینست مورفین و نارکوتیک‌های وابسته به آن و در تشخیص اعتیاد به مواد مخدر به‌کار می‌رود.

نوعی آتاگوینست اوبیوپید /nal-ok ˈsoˈn/ **naloxone**

که به شکل نمک هیدروکلرید در تشخیص و درمان مسمومیت مواد مخدر، درمان ضعف تنفسی ناشی از ترکیبات تریاک و هیپوتانسیون ناشی از شوک سپتیک به‌کار می‌رود.

نوعی آتاگوینست /nal-trek ˈsoˈn/ **naltrexone**

اوبیوپید که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان سوءمصرف ترکیبات تریاک یا الکل به‌کار می‌رود.

نوعی استروئید آنابولیک /nan ˈdro-lo ˈn/ **nandrolone**

آندروژن که به شکل استرها فن پروویونات و دکانوات در درمان عقب ماندگی شدید رشد کودکان و سرطان پستان متاستاتیک و به عنوان درمان کمکی بیماری‌های مزمن تحلیل برنده و انمی همراه با نارسایی کلیه به‌کار می‌رود.

نوعی ترکیب /naf-az ˈo-leˈn/ **naphazoline**

آدرنرژیک که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان تنگکننده عروق بینی دچار احتقان و مخاط چشم به‌کار می‌رود.

داروی ضدالتهاب /nah-prok ˈsen/ **naproxen**

غیراستروئیدی که به شکل بیس یا نمک سدیم در درمان درد، التهاب، آرتريت، نقرس، تب، بیماری رسوب کلسیم پیروفسفات، دیسمنوره و نیز برای پیشگیری و مهار سردهای عروقی به‌کار می‌رود.

آگوینست انتخابی /nar ˈah-trip ˈlan/ **naratriptan**

گیرنده سروتونین که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان حاد سرد سرد می‌گرن به‌کار می‌رود.

آنتی‌بیوتیک پل آن /nat ˈah-misin/ **natamycin**

که در درمان موضعی یلغاریت، کنژکتیویت و کراتیت قارچی به کار می‌رود.

nateglinide /nah-ˈteɡ ˈli-nīd/

دارویی که آزاد شدن انسولین از جزایر پانکراسی سلول‌های بتا را تحریک می‌کند و در درمان دیابت نوع ۲ به کار می‌رود.

nedocromil /nē ˈdo-kro ˈmil/

داروی ضدالتهاب غیراستروئیدی که بطور استنشاقی در درمان آسم برونشی و بطور موضعی به‌صورت نمک سدیم در درمان کنژکتیویت آلرژیک به کار می‌رود.

nefazodone /nē-fa ˈzo-do n/

داروی ضدافسردگی

که به شکل نمک هیدروکلرید مصرف می‌شود.

nelfinavir /nel-ˈfin ˈah-vīr/

مهارکننده پرتوتاز HIV که باعث ایجاد ذرات نارس و غیر عفونی و بروس می‌شود و به شکل نمک سیلات در درمان عفونت HIV به کار می‌رود.

neomycin /-ni ˈsin/

آنتی‌بیوتیک وسیع‌الطیفی که به وسیله *Streptomyces fradiae* تولید می‌شود و بر طیف گسترده‌ای از باسیل‌های گرم - منفی و بعضی از باکتری‌های گرم - مثبت مؤثر است و به شکل نمک سولفات به کار می‌رود.

neostigmine /-stīɡ ˈmēn/

ترکیب آمونیم چهار تایی دارای اثر کولینرژیک که به شکل نمک برومید یا متیل سولفات در درمان میاستنی گراو، بیشگیری و درمان استاز و آتونی بعد از جراحی دستگاه گوارش یا مثانه و برطرف کردن عوارض داروهای مسدودکننده عصبی عضلانی غیردیلازیان در بعد از اعمال جراحی به کار می‌رود.

netilmicin /net ˈil-mī ˈsin/

آنتی‌بیوتیک آمینوگلیکوزید نیمه صنعتی دارای طیف وسیعی از فعالیت ضدباکتری که به شکل نمک سولفات در درمان عفونت ناشی از ارگانیسم‌های گرم - منفی حساس به کار می‌رود.

nevirapine /nē-vīr ˈah-pe n/

مهارکننده ترانس کریپتاز /nē-vīr ˈah-pe n/ معکوس که همراه با داروهای ضدپروس آنالوگ نوکلئوزید در درمان عفونت HIV و ایدز به کار می‌رود.

niacinamide /

نیکوتین آمید، نوعی ویتامین B کمپلکس که در بیشگیری و درمان پلاگر به کار می‌رود.

nicardipine /ni-kahr ˈdē-pe n/

نوعی مسدودکننده کانال کلسیم که به عنوان گشادکننده عروق اثر می‌کند و به شکل نمک هیدروکلرید در درمان آنژین صدری و هیپرتانسیون به کار می‌رود.

nicotinamide /nik ˈo-tin ˈah-mī d/

نیکوتین آمید؛

niacinamide. ←

nifedipine /ni-fēd ˈi-pe n/

نوعی مسدودکننده

کانال کلسیم که به عنوان گشادکننده عروق کرونر در درمان

نارسایی کرونر و آنژین فعالیت به کار می‌رود و نیز به عنوان

ضد فشار خون مصرف می‌شود.

nilutamide /ni-loo ˈah-m īd/

نوعی آنتی‌آندروژن غیراستروئیدی که به عنوان ضدتویالاسم در درمان کارسینوم پروستات به کار می‌رود.

nimodipine /ni-modi-pe n/

نوعی مسدودکننده کانال کلسیم که به عنوان گشادکننده عروق در درمان اسپاسم شریان مغز به دنبال خونریزی ساب آراکتوئید از آنوریسم مغزی دچار پارگی به کار می‌رود.

nisoldipine /ni-sol ˈdi-pe n/

مسدودکننده کانال کلسیم که در درمان هیپرتانسیون به کار می‌رود.

nitrofurantoin /-fū ˈran/

هر کدام از یک گروه ضدباکتری‌ها، شامل نیتروفوران‌توبین، نیتروفورازون و غیره، که بر ضد طیف وسیعی از باکتری‌ها تأثیر دارند.

nitrofurantoin /-fu-ran ˈto-in/

آنتی‌بیوتیکی که بر بسیاری از ارگانیسم‌های گرم - منفی و گرم - مثبت مؤثر است و در عفونت‌های مجاری ادراری به کار می‌رود.

nitrofurazone /-fūrah-zo n/

نوعی آنتی‌بیوتیک مؤثر بر طیف وسیعی از ارگانیسم‌های گرم - منفی و گرم - مثبت که به صورت موضعی به عنوان ضد عفونت به کار می‌رود.

nitrogen mustard /ni ˈtro-jen mus ˈterd/

۱. ← **mechlorethamine**.
۲. هر کدام از یک گروه داروهای سیتوتوکسیک و تاولزایی هومولوگ با گاز تاولزایی جنگی دی‌کلرو و دی‌اتیل سولفید (گاز خردل) که بعضی از آن‌ها به عنوان ضدتویالاسم و مهارکننده اربمنی مصرف می‌شوند.

nitroglycerin /ni ˈtro-glis ˈer-in/

ترکیب ضدآنژین، ضد فشار خون و گشادکننده عروق که برای پیشگیری و درمان آنژین صدری، درمان نارسایی احتقانی قلب و انفراکتوس میوکارد و کنترل فشار خون یا هیپوتانسیون در خلال عمل جراحی به کار می‌رود تجویز می‌شود.

nitroprusside /-prus ˈīd/

آنتیسیون $[Fe(CN)_5NO]^{2-}$ ؛ Sodium nitroprusside. (در توضیح لغت Sodium)

nitrosoarea /ni-tro ˈso-u ˈre-ah/

هر کدام از یک گروه داروهای آلکیل‌کننده بیولوژیک محلول در چربی، شامل کارموستین و لوموستین که از سد خون - مغز عبور می‌کنند و به عنوان داروهای ضدتویالاسم به کار می‌روند.

nizatidine /ni-za ˈi-ti-den/

نوعی آنتاگونیست گیرنده‌های H_2 هیستامین که در درمان زخم‌های دوازده و معده، بیماری ری فلاکس محتویات معده به مری و اختلالات ایجادکننده ترشح بیش از حد معده به کار می‌رود.

norethindrone /nor-eth ˈin-dro n/

پروژستین دارای خصوصیات آنابولیک، استروژنی و آندروژنی که به شکل بیس یا اسات استر در درمان آموره، خونریزی رحمی غیرطبیعی ناشی از عدم تعادل هورمونی و آندومتریوز به عنوان داروی ضدحاملگی خوراکی به کار می‌رود.

norethynodrel /nor-ˈɛ-thi-ˈno-drel/

پروژستینی که به صورت ترکیب با استروژن، به عنوان داروی ضدحاملگی خوراکی و به منظور کنترل آندومتریوز، درمان هیپرمنوره و تولید خونریزی سیکلیک به کار می‌رود.

norfloxacin /nor-flɒkˈsah-sin/

آنتی‌بیوتیک وسیع‌الطیف مؤثر بر طیف گسترده‌ای از باکتری‌های گرم - منفی و گرم - مثبت.

norgestimate /-jes-ˈti-ma-ɪ/

پروژستین صناعی که همراه با یک استروژن به عنوان داروی ضدحاملگی خوراکی به کار می‌رود.

norgestrel /-jes-ˈtrel/

نوعی پروژستین صناعی که همراه با یک استروژن به عنوان داروی ضدحاملگی خوراکی به کار می‌رود.

nortriptyline /nor-ˈtri-pi-ˈti-len/

نوعی داروی ضدافسردگی که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان افسردگی، اختلال پانیک و تسکین درد مزمن شدید به کار می‌رود.

Novocain /no-ˈvah-ka-ɪn/

نام تجاری فرآورده‌های پروکاین.
nystatin /ni-ˈstat-ˈin/ داروی ضدقارچی که از رشد *Streptomyces noursei* تولید می‌شود و در درمان عفونت‌های ناشی از *کاندیدا آلبیکانس* و گونه‌های دیگر *کاندیدا* به کار می‌رود.



octinoxate /ok-ˈti-n-ˈok-s-āt/

نوعی جذب اشعه فرابنفش B که بطور موضعی به عنوان ضد آفتاب به کار می‌رود.

octisalate /ok-ˈti-sal-ˈāt/

نوعی سالیسیلات استخلافی که نور فرابنفش را در محدوده UVB جذب می‌کند و به عنوان ضدآفتاب مصرف می‌شود.

octocrylene /ok-ˈto-kri-l-ˈen/

نوعی ضدآفتاب که اشعه فرابنفش را در محدوده UVB جذب می‌کند.

octreotide /ok-tre-ˈo-ti-ˈd/

آنالوگ صناعی سوماتواستاتین که به شکل اسات استر در درمان تسکینی نشانه‌های گوارشی تومورهای اندوکراین دستگاه گوارش و درمان آکرومگالی مصرف می‌شود.

octyl methoxy cinnamate /ok-ˈti-

methok ˈse-sin-ˈah-ma-ɪ/

octinoxate ←
داروی آنتی‌اکتربال مؤثر بر انواع گسترده‌ای از ارگانیسم‌های گرم - منفی و گرم - مثبت هواری.

olanzapine /o-lan-ˈzah-pe-n/

آناتوگونیست مونوآمینرژیک که به عنوان ضدجنون به کار می‌رود.

olopatadine /o-ˈlo-pat-ˈah-de-n/

آنتی‌هیستامینیکی که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان موضعی کنژنکتیویت آلرژیک به کار می‌رود.

olsalazine /ol-sal-ˈah-ze-n/

مشق مسالازین که به شکل نمک سدیم به عنوان داروی ضداالتهاب در کولیت زخمی به کار می‌رود.

omeprazole /o-mep-ˈrah-zo-ɪ/

بازدارنده ترشح اسید معده که به شکل نمک سدیم در درمان ریفاکس معده به مری، اختلالات ناشی از ازداد ترشح اسید معده و زخم پپتیک ناشی از هلیکوباکترییلوری به کار می‌رود.

oncovin /ong-ˈko-vin/

نام تجاری فرآورده‌ای از سولفات وین کریستین.
ondansetron /on-dan-ˈsɛ-tron/

نوعی داروی ضداستروفاک که به شکل بیس یا نمک هیدروکلرید همراه با داروهای شیمی درمانی سرطان، رادیوتراپی، یا بعد از عمل جراحی به کار می‌رود.

oprelvekin /o-prel-ˈvɛ-ki-ˈn/

ایترلوکین ۱۱ نو ترکیب که به عنوان محرک همانوپوئیتیک برای پیشگیری از ترومبوسیتوپنی پس از شیمی‌درمانی تضمین‌کننده مغز استخوان به کار می‌رود.

orlistat /or-ˈli-stat/

مهارکننده لیپازهای گوارشی که از هضم و در نتیجه، جذب چربی رژیم غذایی ممانعت به عمل می‌آورد و در درمان چاقی تجویز می‌شود.

orphenadrine /or-fen-ˈah-dre-n/

آنالوگ دیفن هیدرامین که از اثرات آنتی‌کولینرژیک، آنتی‌هیستامینیک و آنتی‌اسپاسمودیک برخوردار است و نمک سترات آن به عنوان شل‌کننده عضلات اسکلتی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

oseltamivir /o-ˈsel-tam-ˈi-vir/

مهارکننده نورآمینیناز ویروسی که نمک فسفات آن در درمان آنفلوانزا به کار می‌رود.

oxacillin /ok-ˈsah-sil-ˈin/

نوعی پنی‌سیلین نیمه صناعی مقاوم به پنی‌سیلیناز که به شکل نمک سدیم در درمان عفونت‌های ناشی از ارگانیسم‌های گرم - مثبت مقاوم به پنی‌سیلین به کار می‌رود.

oxoandrolone ok-san-ˈdro-lo-n/

نوعی استروئید آندروژنیک و آنابولیک که در درمان بیماری‌ها یا وضعیت‌های کاتابولیک یا تحلیل رفتن بافتی مصرف

می‌شود.

oxaprozin /ok "sah-pro "zin/

نوعی داروی ضدالتهاب غیراستروئیدی که در درمان آرتрит روماتوئید و استوارتیت به‌کار می‌رود.

oxazepam /ok-saz "è-pam/

نوعی آرام‌بخش بنزودیازپینی که به عنوان داروی ضل‌اضطراب و داروی کمکی در درمان نشانه‌های محرومیت الک‌ل حاد به‌کار می‌رود.

oxazolidinone /ok "sah-zo-lid "i-non/

هر کدام از یک گروه داروهای ضداکتری صناعی موثر بر ضد ارگانیسم‌های گرم - مثبت.

oxcarbazepine /oks "kahr-baz "è-p cn/

داروی ضدتشنجی که در درمان صرع پارسیل به‌کار می‌رود.

oxiconazole /ok "si-kon "ah-zo l/

نوعی ایمیدازول ضدقارچ موضعی که به شکل نمک نیترات در درمان انواع مختلف تیفنا به‌کار می‌رود.

oxprenolol /oks-pren "ah-lol/

نوعی داروی مسدود کننده بتا - آدرنژیک که از اثرات پروپرانولال برخوردار است.

oxtriphylline /oks-tri f "i-len/

نمک کولین توفیلین که بطور عمده به عنوان گشاکنده برنش به‌کار می‌رود.

oxybenzone /ok "se-ben "zoñ/

نوعی داروی ضدآفتاب موضعی که UVB و مقداری از UVA جذب می‌کند.

oxybutynin /-bu "ti-nin/

نوعی آنتی‌کولینرژیک دارای اثرات ضداسپاسم بر عضله صاف که به شکل نمک کلرید در درمان مثانه نوروزنیک ممانعت نشده یا مثانه نوروزنیک رفلکسی به‌کار می‌رود.

oxycodone /-ko "don/

نوعی ضددرد مخدر نیمه صناعی که از مورفین به‌دست می‌آید و به شکل نمک هیدروکلرید و ترقتالات به‌کار می‌رود.

oxymetazoline /-met-az "o-len/

آدرنژیکی که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان تنگکننده عروق به منظور کاهش احتقان بینی یا ملتححه به‌کار می‌رود.

oxymetholone /-meth "o-loñ/

نوعی استروئید آنابولیک آندروژن که در درمان آنمی‌های ناشی از نارسایی مغز استخوان یا کمبود تولید گلبول قرمز و پیشگیری و درمان آنژیوادم ارثی به‌کار می‌رود.

oxymorphone /-mor "fon/

نوعی داروی مخدر که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان ضددرد و داروی کمکی بی‌هوشی به‌کار می‌رود.

oxyquinoline /ok "si-kwin "o-len/

نوعی ترکیب معطر دو حلقه‌ای که به عنوان شلاتور و نیز به شکل بیس یا نمک سولفات به عنوان باکتریوستاتیک، ضدقارچ و ضدعقونی‌کننده به‌کار می‌رود.

oxytetracycline /ok "se-tet "rah-si "klen/

نوعی آنتی‌بیوتیک وسیع‌الطیف از خانواده تتراسیکلین که به وسیله *Streptomyces rimosus* تولید می‌شود و به شکل بیس یا نمک هیدروکلرید به‌کار می‌رود.



نوعی داروی ضدتومور که از **paclitaxel** /pak "ti-tak "sel/

طریق تشدید و تثبیت پلیمریزاسیون میکروتوبول‌ها اثر می‌کند. این دارو از نوعی درخت سرخدار اقیانوس آرام (*Taxus brevifolia*) به نام *Taxus yew* (pacific) به‌دست می‌آید و در درمان کارسینوم پیشرفته تخمان یا پستان، کارسینوم ریه non-small cell و سارکوم کلیوی مرتبط با ایدز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نوعی آمینوبنزوات استخلافی UVB به‌کار می‌رود. که به عنوان ضدآفتاب جذب‌کننده UVB به‌کار می‌رود.

palivizumab /pal "i-viz "u-mab/

آنتی‌بادی مونوکلونال ضدپروئوس سن سیشیال تنفسی (RSV) که به عنوان داروی ایجادکننده ایمنی غیرفعال (پاسیو) در شیرخواران و کودکان مستعد به‌کار می‌رود.

pamabrom /pam "ah-brom/

نوعی دیورتیک ضعیف که در فرآورده‌های مخصوص تسکین‌دهنده نشانه‌های قبل از قاعدگی به‌کار می‌رود.

pamidronate /pam "i-dro "na l/

نوعی بازدارنده جذب استخوان که در درمان هیپرکلسمی ناشی از بدخیمی بیماری باژت استخوان و متاستاز استئولیتیک ثانوی به سرطان پستان یا میلوم به‌کار می‌رود. این دارو به شکل نمک دی‌سدیم مورد استفاده قرار می‌گیرد و همراه با تکنیتیوم 99m در تصویرنگاری استخوان به‌کار می‌رود.

pancuronium /pan "ku-ro "ne-um/

داروی مسدودکننده عصبی عضلانی که به شکل نمک برومید به عنوان داروی کمکی بی‌هوشی به‌کار می‌رود.

pantoprazole /pan-to "prah-z ol/

مهارکننده پمپ اسید معده، شبیه به اومپرازول که نمک سدیم آن در درمان آروفاژیت اروزیمو همراه با ریفلاکس محتویات معده به مری و ازدیاد ترشح مرزی موجود در سندرم الیسون با سایر اختلالات تیولاستیک به‌کار می‌رود.

papaverine /pah-pave "e-in/

پاپاورین؛ نوعی شل‌کننده عضلات صاف و گشادکننده عروق که نمک هیدروکلرید آن برای تسکین اسپاسم‌های شریانی ایجادکننده ایسکمی مغزی، محیطی یا میوکاردی به‌کار می‌رود و نیز برای تشخیص و درمان اختلال نوظ مصرف می‌شود.

paricalcitol /par ˈi-kal-ˈsi/

آنالوگ صنعتی ویتامین D که برای پیشگیری و درمان هیپرپاراتیروئیدیسم ثانوی به نارسایی مزمن کلیه ایجاد می‌شود.

paromomycin /par ˈah-mo-mi ˈsin/

نوعی آنتی‌بیوتیک وسیع‌الطیف مشتق از *Streptomyces rimosus* واریته *Paromomycinus* که نمک سولفات آن به عنوان ضدآمیب مصرف می‌شود.

paroxetine /pah-rok ˈse-ten/

نوعی مهارکننده انتخابی SSRI که برای درمان برداشت سروتونین که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان افسردگی، اختلال وسواسی-جبری، پانیک و اختلالات اضطراب اجتماعی به کار می‌رود.

pegademase /peg-ad ˈe-ma s/

دآمیناز مشتق از روده گاو که بطور کووالانسی به پلی‌اتیلن گلیکول متصل می‌شود و در درمان جایگزین کمبود آدنوزین دآمیناز در افراد ایمنی باخته به کار می‌رود.

pegaspargase /-as ˈpahr-ja s/

L-آسپارازیناز که بطور کووالانسی به پلی‌اتیلن گلیکول متصل می‌شود و به عنوان ضدنتوپلاسم در درمان لوسمی لنفوبلاستیک حاد به کار می‌رود.

peginterferon /peg ˈin ˈter-fer-on/

کنژوگه کووالانسی اینترفرون نوک‌تک و پلی‌اتیلن گلیکول (PEG) که در آن، بخش اینترفرون مسئول فعالیت بیولوژیک است؛ کنژوگه‌های اینترفرون alpha-2a و alpha-2b به صورت زیر پوستی در درمان عفونت هپاتیت C مصرف می‌شوند.

pemirolast /pē-mir ˈo-last ˈ/

نوعی تثبیت‌کننده ماست سل که واکنش‌های ازدیاد حساسیت نوع I را مهار می‌کند؛ این دارو به صورت موضعی و به شکل نمک پتاسیم، برای کنترل خارش موجود در کنژنکتیویت آلرژیک به کار می‌رود.

pemoline /pem ˈah-le-n/

نوعی محرک دستگاه عصبی مرکزی که در درمان اختلال کمبود توجه / بیش فعالی به کار می‌رود.

penbutolol /pen-bu ˈtah-lol/

نوعی داروی مسدودکننده بتا - آدرنرژیک دارای فعالیت سمپاتومیمتیک درون‌زا که به شکل نمک سولفات در درمان هیپرتانسیون مصرف می‌شود.

penciclovir /-si ˈklo-vir/

ترکیبی که سنتز DNA ویروسی را در هریس و بروس ۱ و ۲ مهار می‌کند و در درمان تبخال عودکننده به کار می‌رود.

penicillamine /pen ˈi-sil ˈah-me-n/

محصول تجزیه پنی‌سیلین که برخی فلزات سنگین را جذب می‌کند و نیز به سیستمین متصل می‌شود و دفع آن را افزایش

می‌دهد. این ترکیب در درمان بیماری ویلسون، سیستینوزی، سنگ‌های کلیه سیستینی عودکننده و آرتریت روماتوئید به کار می‌رود.

penicillin /pen ˈi-sil ˈin/

هر کدام از گروه بزرگ آنتی‌بیوتیک‌های ضدباکتری طبیعی (پنی‌سیلین G و پنی‌سیلین V) یا نیمه صنعتی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم از قارچ‌های جنس *Penicillium* و دیگر قارچ‌های ساکن خاک به دست می‌آیند و بر باکتری‌های مستعد، از طریق تداخل با مراحل نهایی سنتز پپتیدوگلیکان که مادای در دیواره سلولی باکتری است اثر باکتریسید و نیز باکترئوستاتیک اعمال می‌کنند. پنی‌سیلین‌ها، علی‌رغم سمیت نسبتاً کم برای میزبان، بر علیه بسیاری از باکتری‌ها، به خصوص پائون‌های گرم مثبت (استرپتوکوک‌ها، استافیلوکوک‌ها، پنوموکوک‌ها؛ کلستریدیوم‌ها؛ بعضی از انواع گرم منفی (گنوباکت‌ها، مننگوکوک‌ها؛ برخی اسپیروکت‌ها (تروپوماپالیدوم و T.pertenue) و بعضی قارچ‌ها فعال هستند. سسویه‌های خاصی از بعضی گونه‌های هدف، مثل استافیلوکوک‌ها، پنی‌سیلیناز ترشح می‌کنند که پنی‌سیلین را غیرفعال می‌سازند و باعث ایجاد مقاومت به آنتی‌بیوتیک می‌شوند.

pentamidine /pen-tam ˈi-de-n/

نوعی داروی ضد میکروبی که به شکل نمک ایزیتوات برضد پنهومونی *Pneumocystis carinii*، لیشمانیا و تریپانومایز آفرقایی به کار می‌رود.

pentazocine /pen-taz ˈo-se-n/

نوعی مخدر صنعتی که به شکل نمک هیدروکلرید و لاکتات به عنوان ضد درد و داروی کمکی بی‌هوشی به کار می‌رود.

pentobarbital /pen ˈto-bahr ˈbi-tal/

نوعی باربیتورات کوتاه‌تأثیر که نمک سدیم آن به عنوان داروی خواب‌آور، سباتیو، ضدشنج و بی‌هوشی به کار می‌رود.

pentosan /pen ˈto-san ˈ/

نوعی داروی ضدالتهاب که به شکل پلی‌سولفات سدیم در درمان سیستیت بینایی به کار می‌رود. این دارو مشتقی از کربوهیدرات است.

pentostatin /pen ˈto-stat ˈin/

نوعی داروی ضدنتوپلاسم که در درمان لوسمی سلول مویی به کار می‌رود.

pentoxifylline /pen ˈtok-si ˈah-lin/

نوعی مشتق گراتین که ویسکوزیته خون را کاهش می‌دهد و به منظور تسکین علامتی لنگش متناوب در بیماری عروقی محیطی به کار می‌رود.

pergolide /per ˈgo-lid/

مشتق طول‌الانر از گوگت که از خصوصیات دوپامینرژیک برخوردار است و به شکل نمک مسیلات در درمان پارکینسون به کار می‌رود.

perphenazine /-fen ˈah-ze-n/

نوعی فئوتیازین

که به عنوان ضدچون و ضداسه‌غ به کار می‌رود.
phenacetin /fē-nas'ē-tin/ نوعی ضد درد و تب
 که متابولیت اصلی آن استامینوفن است و امروزه به دلیل سمیت
 کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

phenazopyridine /fēn'ah-zo-pir'ī-den/ نوعی
 ضد درد ادراری که به شکل نمک هیدروکلرید مصرف
 می‌شود.

phencyclidine (PCP) /fēn-si'kli-de n̄/ داروی
 ضد درد و بی‌حوشی دمی که به شکل نمک هیدروکلرید
 به کار می‌رود و سوء مصرف آن به وسیله انسان موجب بروز
 اختلالات جدی روانی می‌شود.

phendimetrazine /fēn'di-met'rah-ze n̄/ نوعی
 آمین سمپاتومیمتیک دارای اثرات دارویی مشابه
 آمفتامین‌ها که به شکل نمک تارترات به عنوان مهارکننده
 اشتها به کار می‌رود.

phenelzine /fēn'el-ze n̄/ نوعی مهارکننده
 مونوآمین اکسیداز که به شکل نمک سولفات به عنوان
 ضد افسردگی و در پیشگیری از میگرن به کار می‌رود.

phenindamine /fē-nin'dah-me n̄/ نوعی آنتی
 هیستامینیک که نمک تارترات آن مورد استفاده واقع می‌شود.

pheniramine /fēn-ir'ah-me n̄/ نوعی
 آنتی هیستامینیک که به شکل نمک مالئات مصرف می‌شود و از
 اثرات ضد کولینرژیک و ساناتیو برخوردار است.

phenmetrazine /-met'rah-ze n̄/ نوعی محرک
 دستگاه عصبی مرکزی که به شکل نمک
 هیدروکلرید به عنوان ضد اشتها به کار می‌رود و سوء مصرف آن
 منجر به عادت می‌شود.

phenobarbital /fē'no-bahr'bi-tal/ نوعی
 باریتورات طولی‌ال‌اثر که به عنوان ضد تشنج، ساناتیو و
 خواب‌آور و به شکل نمک سدیم مصرف می‌شود.

phenothiazine /fē'no-thiah-ze n̄/ هر کدام از یک
 گروه داروهای ضد چون که از نظر ساختمان و
 اثر مانند داروهای پرقدرت مهارکننده آلفا آدرنرژیک و
 دوپامینرژیک هستند و اثر هیپوتانسیو، ضداسه‌اسم،
 آنتی هیستامین، ضد درد، آرام بخشی و ضد اسه‌غ دارند.

phenoxybenzamine /fē-nak'se-ben'zah-me n̄/ داروی
 مهارکننده آلفا آدرنرژیک
 غیرقابل بازگشت که نمک هیدروکلرید آن برای کنترل
 هیپرتانسیون فنوکروموسیتوم و درمان نشانه‌های ادراری
 هیپرپلازی خوش خیم پروستات به کار می‌رود.

phentermine /fēn'ter-me n̄/ نوعی آدرنرژیک
 ایزومر با آمفتامین که به عنوان ضد اشتها و به
 شکل نمک هیدروکلرید مورد استفاده واقع می‌شود.

phenylbutazone /-bu'tah-zo n̄/

نوعی داروی ضد درد، تب و التهاب و یوریکوزوریک ضعیف که
 در درمان نفرس، آرتریت روماتوئید، اسپوندیلیت آنکیلوزان و
 اختلالات روماتوئید دیگر به کار می‌رود.

phenylephrine /-ef'rin/ نوعی آدرنرژیک
 که از نمک هیدروکلرید آن به عنوان تنگ‌کننده عروق استفاده
 می‌شود.

phenylpropanolamine /-pro'pah-nol'ah-me n̄/ نوعی
 آنتی هیستامینیک
 که به شکل نمک سیترات به عنوان ضاحقان بینی و سینوس،
 مهارکننده اشتها و در درمان بی‌اختیاری استرس به کار می‌رود
 مصرف می‌شود.

phenyltoloxamine /-tol-ok'sah-m ēn/ نوعی
 آنتی هیستامینیک آرام بخش که به صورت نمک سیترات
 مصرف می‌شود.

phenytoin /fēn'ī-to'in/ نوعی داروی ضد تشنج
 که در کنترل انواع مختلف صرع و تشنج ناشی از جراحی
 اعصاب مصرف می‌شود.

physostigmine /-stig'mēn/ آلکالوئید
 کولینرژیک که معمولاً از دانه رسیده و خشک شده (Calabar)
Physostigma venenosum bean) به بدست می‌آید و به
 عنوان میوتیک موضعی و به منظور از بین بردن اثرات ناشی از
 مقدار بیش از حد داروهای آنتی کولینرژیک بر دستگاه عصبی
 مرکزی به شکل نمک‌های سالیسیلات و سولفات مورد استفاده
 قرار می‌گیرد.

pilocarpine /pi'lo-kahr'pē n̄/ نوعی آلکالوئید
 کولینرژیک که به شکل نمک هیدروکلرید و
 نیترات به عنوان داروی ضد گلوکوم و میوتیک و به صورت نمک
 هیدروکلرید در درمان گزوستومی ثانوی به رادیوتراپی یا
 سندرم شوگرن به کار می‌رود.

pimozide /pim'o-zīd/ نوعی داروی ضد چون و
 دیسکینزی که در درمان سندرم Gilles de la Tourette
 به کار می‌رود.

pindolol /pin'dah-lol/ نوعی مسدودکننده بتا-آدرنرژیک
 غیر اختصاصی دارای اثرات سمپاتومیمتیک درون‌زاد که در
 درمان هیپرتانسیون به کار می‌رود.

pioglitazone /pi'o-glīt'ah-zo n̄/ داروی
 ضد دیابت که مقاومت به انسولین در بافت‌های محیطی
 و کبد را کاهش می‌دهد و به شکل نمک هیدروکلرید در درمان
 دیابت شیرین نوع ۲ به کار می‌رود.

pipecuronium /-ku-ro'ne-um/ داروی مسدودکننده
 و غیر پارلیزان که نمک برومید آن به عنوان داروی کمکی
 بی‌حوشی و القاکننده شل‌سازی عضله اسکلتی به کار می‌رود.

piperacillin /pi-per'ah-sil'in/ نوعی پنی‌سیلین
 وسیع‌الطیف نیمه صناعی که بر طیف وسیعی

فعال می‌شود و به شکل نمک سدیم در درمان کارباموئید مری و کارباموئید مری غیرسلول کوچک به‌کار می‌رود.

pralidoxime /pral "i-doks'iem/

فعال‌کننده دوبارهٔ کولین استراز که به شکل نمک کلراید به عنوان آنتی‌دوت در درمان مسمومیت با ارگانوفسفات و کنترل اثرات ناشی از دوز بیش از حد آنتی‌کولین استرازهای مصرف شده در میاستنی گراو به‌کار می‌رود.

pramipexole /pram "i-pek'sol/

نوعی آگونیست دوپامین که به‌صورت نمک دی‌هیدروکلراید، به عنوان ضد‌دیسکینزی در درمان بیماری پارکینسون به‌کار می‌رود.

pramoxine /pra-mok "señ/ نوعی بی‌حس‌کننده موضعی که به شکل نمک هیدروکلراید برای تسکین موقت درد و خارش ناشی از اختلالات پوست و ناحیه آنورکتال به‌کار می‌رود.

pravastatin /prav 'ah-stat "in/ نوعی داروی

ضد‌هیپرلیپیدمی بازدارنده سنتز کلسترول که به شکل نمک سدیم به‌منظور کاهش چربی خون در درمان هیپرکلسترولمی و سایر دیس‌لیپیدمی‌ها و به‌منظور کاهش خطرات همراه با آترواسکلروز و بیماری کرونر قلب به‌کار می‌رود.

praziquantel /pra "zi-kwahn 'tɪ/

داروی ضد‌کرم وسیع‌الطیف که برای درمان انواع مختلف عفونت با ترماتودها و کرم‌های نواری مصرف می‌شود.

prazosin /pra "zah-sin/ نوعی داروی مسدودکننده

آلفا - ۱ آدرنرژیک دارای خصوصیات گشادکننده عروق که به شکل نمک هیدروکلراید در درمان هیپرتانسیون به‌کار می‌رود.

prednicarbate /pred "ni-kahr 'bāt/

نوعی کورتیکواستروئید صنعتی که به‌طور موضعی برای تسکین التهاب و خارش بعضی از درماتوزها به‌کار می‌رود.

prednisolone /pred-nis 'ah-oñ/

نوعی گلوکوکورتیکوئید صنعتی مشتق از کورتیزول که به شکل بیس یا استات، سدیم فسفات، یا استریتوات در درمان جایگزین نارسایی آدرنوکورتیکال به عنوان ضدالتهاب و تضعیف‌کننده ایمنی به‌کار می‌رود.

prednisone /pred 'ni-soñ/ نوعی گلوکوکورتیکوئید

صناعی مشتق از کورتیزون که به عنوان ضدالتهاب و مهارکننده ایمنی مصرف می‌شود.

prilocaine /pril "o-kañ/ نوعی بی‌حس‌کننده

موضعی که نمک هیدروکلراید آن به‌صورت تزریقی و فرم بیس آن به شکل موضعی، همراه با ایلوکاین مصرف می‌شود.

primaquine prim 'ah-kweñ/ نوعی ترکیب ۸-

آمینوکینولون که به عنوان ضد‌مالاریا و به شکل نمک فسفات مصرف می‌شود.

primidone /prim 'i-doñ/ نوعی داروی ضد‌تشنج که

در درمان صرع بزرگ، میوکلونیک شبانه و ساده یا کمپلکس

از باکتری‌های گرم - مثبت و گرم - منفی مؤثر است و به شکل نمک سدیم مصرف می‌شود.

piperazine /-zeñ/ نوعی داروی ضدکرم کرم بر

ضدآسکاریس لومبریکوئید و انتروبیوس ورمیکولاریس اثر می‌کند و به شکل نمک سیترات به‌کار می‌رود.

pirtuberol /pri-bu 'ter-ol/

آگونیست گیرنده بتا ۲ - آدرنرژیک که به شکل استات استر به عنوان گشادکننده برونش به‌کار می‌رود.

piroxicam /pir-ok "si-kam/

نوعی داروی ضدالتهاب غیراستروئیدی که در درمان بیماری‌های روماتیسمی مختلف و دیسمنوره به‌کار می‌رود.

pllicamycin /pli "kah-mi "sin/

نوعی آنتی‌بیوتیک ضدنئوپلاسم که به وسیله *Streptomyces plicatus* تولید می‌شود و در درمان کارسینوم پیشرفته بیضه به کار می‌رود و همچنین بر استئوکلاست‌ها اثر مهارکننده دارد و برای درمان هیپرکلسمی و هیپرکلسوری موجود در بدخیمی‌ها به‌کار می‌رود.

podofilox /po-dof 'tɪ-loks/

دارویی که میتوز سلولی را مهار می‌کند و برای درمان موضعی کوندیلوما آکومیناتوم به کار می‌رود.

polycarbophil /-kahr 'bo-fil/

نوعی رزین آب دوست که مسهل حجمی است و به عنوان جاذب گوارشی در درمان اسهال به‌کار می‌رود و معمولاً به‌صورت calcium p مصرف می‌شود.

polydimethylsiloxane /-di-meth "il-si-

lok'san/ سیلوکسان پلیمریک که استخلاف‌های آن را سیلوکسان‌های متیل تشکیل می‌دهند و شایع‌ترین فرم سیلیکون است.

polymyxin /-mik'sin/ نام ژنریک آنتی‌بیوتیک‌هایی

که از *Bacillus polymyxa* به‌دست می‌آیند و به وسیله حروف الفبا از یکدیگر متمایز می‌شوند.

p.B نوعی پلی‌میکسین دارای حداقل سمیت که سولفات آن در درمان عفونت‌های گرم - منفی مختلف به‌کار می‌رود.

polysiloxane /-si'lok-san/

هیریک از سیلوکسان‌های پلیمریک مختلف، به‌ویژه سیلیکون‌ها.

polythiazide /-thiah-z'īd/

دیورتیک تiazیدی که در درمان هیپرتانسیون و ادم مصرف می‌شود.

poractant alfa /por-ak 'lant al'Tah/

عصاره سورفاکتانت ریه خوک که در درمان سندرم دیسترس تنفسی نوزاد مصرف می‌شود.

porfimer /por "fi-mer "/

نوعی داروی ضدنئوپلاسم مرتبط با پورفیرین که به وسیله نور

پارشیال به‌کار می‌رود.
probenecid /pro-ben ˈɛ-sid/ نوعی یوریکوزوریک که در درمان نقرس به‌کار می‌رود و نیز غلظت سرمی برخی آنتی‌بیوتیک‌ها و داروهای دیگر را افزایش می‌دهد.
procainamide /pro-ka n ˈah-mi d/ نوعی داروی کاهش‌دهنده ضرابان قلب که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان آریتمی‌ها به‌کار می‌رود.
procaine /pro ˈkan/ نوعی داروی بی‌حس‌کننده موضعی که به شکل نمک هیدروکلرید برای انفیلتراسیون، بلوک عصب محیطی و بی‌حسی نخاعی مورد استفاده واقع می‌شود.
procarbazine /pro-kahr ˈbah-ze n/ نوعی داروی آلکیل‌کننده که نمک هیدروکلرید آن به عنوان داروی ضدنتوپلاسم، عمدتاً در درمان بیماری‌های کوچک به‌کار می‌رود.
prochlorperazine /pro ˈklor-per ˈah-ze n/ نوعی مشتق فنوتیازین که به شکل بیس یا نمک ادی سیلات یا مالئات به عنوان ضدشنوون و ضد استفراغ به‌کار می‌رود.
procyclidine /-si ˈkli-de n/ داروی ضد دیس‌کینزی که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان پارکینسونیسم و برای کنترل واکنش‌های خارج هرمی دارویی مورد استفاده قرار می‌گیرد.
promethazine /-meth ˈah-ze n/ نوعی مشتق فنوتیازین که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان آنتی‌هیستامینیک، ضد استفراغ، آرام‌بخش، ضد سرگیجه و برای پیشگیری و درمان بیماری حرکت به‌کار می‌رود.
propafenone /pro ˈpah-fe ˈno n/ نوعی مسدودکننده کانال سدیم که بر رشته‌های پورکنز و میوکارد اثر می‌کند و به شکل نمک هیدروکلرید در درمان آریتمی به‌کار می‌رود.
propantheline /pro-pan ˈthe -len/ نوعی آنتی‌کولینرژیک که به شکل نمک برومید، در درمان زخم پپتیک و سایر اختلالات گوارشی به‌کار می‌رود.
proparacaine /pro-par ˈah-ka n/ نوعی بی‌حس‌کننده موضعی چشم که به شکل نمک هیدروکلرید به‌کار می‌رود.
propofol /pro ˈpah-fol/ نوعی خواب‌آور کوتاه‌اثر که برای بی‌هوشی عمومی، به عنوان سالیون و داروی کمکی بی‌هوشی به‌کار می‌رود.
propoxyphene /-pok ˈsi -fen/ نوعی داروی ضد درد که از نظر ساختمانی وابسته به متادون است و به شکل نمک هیدروکلرید و ناپسیلات به‌کار می‌رود.
propranolol /-pran ˈo -ol/ نوعی داروی مسدودکننده آدرنرژیک به شکل نمک هیدروکلرید در درمان و پیشگیری از برخی اختلالات قلبی، درمان لرزش‌ها و فتوکروموسیتوم‌های غیرقابل جراحی و پیشگیری می‌گرن به‌کار می‌رود.

propylthiouracil /pro ˈpil-thi ˈo -u ˈrah-sil/ نوعی مهارکننده تیروئید که در درمان هیپر تیروئیدیسم به‌کار می‌رود.
protriptyline /-tripti-le n/ نوعی ضدافسردگی سه حلقه‌ای که نمک هیدروکلرید آن در درمان اختلال کمبود توجه/ بیش‌فعالی، و نازکولسی و به‌کار می‌رود.
pseudoephedrine /-ɛ-fed ˈrin/ یکی از ایزومرهای چشمی افترین، که به شکل نمک هیدروکلرید یا سولفات به عنوان ضداحتقان بینی مصرف می‌شود.
pyrantel pi-ran ˈtel/ نوعی داروی ضدکرم وسیع‌الطیف که بر کرم‌های گرد و سوزنی مؤثر است و به شکل نمک پاموات و تارتات به‌کار می‌رود.
pyrazinamide /pi-r ˈah-zin ˈah-mi d/ نوعی داروی ضدباکتری مشتق از اسیدنیکوئینیک که به عنوان توبرکولواساتیک مورد استفاده قرار می‌گیرد.
pyridostigmine /pri ˈi-do-stig ˈmen/ نوعی مهارکننده کولین استراز که به شکل نمک برومید در درمان میاستنی گراو و به عنوان آنتی‌دوت شل‌کننده‌های عضلانی غیر دیل‌پازان به‌کار می‌رود.
pyrilamine /pi-ril ˈah-men / نوعی آنتی‌هیستامینیک که به شکل نمک مالئات و تارتات به‌کار می‌رود و اثر آنتی‌کولینرژیک و آرام‌بخش دارد.
pyrimethamine /pi-r ˈi-meth ˈah-me n/ نوعی آنتاگونیست اسیدفولیک که در درمان مالاریا و توکسوپلاسموز به‌کار می‌رود.
pyrocatechol /pi ˈro-kat ˈɔ -kol/ ترکیبی که قسمت معطر سنتز کاتکولامین‌های آندوزن را تشکیل می‌دهد و به عنوان ضد عفونی‌کننده موضعی و معرف مورد استفاده قرار می‌گیرد.



quazepam /kwah ˈzɛ-pam/ نوعی بنزودیازپین که به عنوان آرام‌بخش و خواب‌آور در درمان بی‌خوابی مصرف می‌شود.
quetiapine /kwê-ti ˈah-pe n/ نوعی آنتاگونیست دوپامین و سروتونین که به شکل نمک فومارات به عنوان ضدجنون به‌کار می‌رود.
quinacrine /kwin ˈah-krin/ نوعی داروی ضد مالاریا، پروتوزوا، و کرم که به شکل نمک هیدروکلرید، به ویژه در درمان سرکوبگر مالاریا و نیز برای درمان عفونت‌های ژئاردیابی و کرم‌های نوری مورد استفاده قرار می‌گیرد.
quinapril /-pril/ نوعی مهارکننده آنزیم

میدل آنژیوتانسین که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان هیپرتانسیون و CHF به کار می‌رود.

quinethazone /kwin-eth'ah-zo n/

نوعی دیورتیک که در درمان ادم و هیپرتانسیون به کار می‌رود.

quinidine /kwin'i-den/

ایزومر راست گرد کینین که به شکل نمک گلوکونات، پلی‌گالاکتورونات و سولفات در درمان آریتمی‌های قلبی و نیز مالاریای فالسیپاروم شدید به کار می‌رود.

quinine /kwi'nin, kwin-en', kwin'in/

آلکالوئید گیاه گنه‌گنه که به طور گسترده برای کنترل و پیشگیری از مالاریا به کار می‌رفت و نیز از خاصیت ضد درد تب و همچنین اثرات اکسی توسمیک خفیف، کاهش دهنده ضربان قلب و تحریک پذیری صفحه محرکه انتهایی و خصوصیات اسکالروازان برخوردار است و به صورت نمک دی‌هیدروکلرید، هیدروکلرید یا سولفات در درمان مالاریای فالسیپاروم مقاوم به کار می‌رود.

quinolon /kwin'o-n/

هر کدام از یک گروه ضدباکتری صنعتی شامل نالیدیکسید اسید و فلوروکینولون‌ها.



rabeprazole /rah-bep'rah-zo l/

نوعی مهارکننده پمپ پروتون که نمک سدیم آن به طور خوراکی، به منظور جلوگیری از ترشح اسید معده، در درمان ریفلاکس معده به مری و اختلالاتی که با ازدیاد ترشح اسید معده مشخص می‌شوند به کار می‌رود.

racephedrine /ra-sef'ed-en/

فرم راسمیک افدرین که دارای همان آثار و موارد استفاده است و به صورت نمک هیدروکلرید به کار می‌رود.

raloxifene /ral-ok'si-fen/

فعال‌کننده انتخابی گیرنده‌های استروژن که تراکم مواد معدنی استخوان را افزایش و کلسترول LDL و کلسترول تام را بدون اثر بر بافت پستان و رحم کاهش می‌دهد و به شکل نمک هیدروکلرید برای پیشگیری از استئوپوروز پس از یائسگی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ramipril /rah-mi'pril/

نوعی مهارکننده آنزیم میدل آنژیوتانسین که در درمان هیپرتانسیون و CHF و پیشگیری از بروز حوادث قلبی عروقی بزرگ در بیماران پرخطر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ranitidine /rah-ni'ti-den/

آنتاگونیست گیرنده هیستامین H₂ که به شکل نمک هیدروکلرید، برای مهار ترشح اسید معده در زخم معده و دوازده، بیماری ریفلاکس (برگشت)

محتویات معده به مری و اختلالات ایجادکننده ازدیاد ترشح معده به کار می‌رود.

remifentanyl /rem'i-fen'tah-nil/

نوعی ضد درد مخدر که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان داروی کمکی بی‌هوشی به کار می‌رود.

repaglinide /re-pag'li-ni d/

نوعی داروی خوراکی کاهش دهنده گلوکز خون که در درمان دیابت شیرین نوع ۲ مورد استفاده قرار می‌گیرد.

reserpine /re-ser'pen/

آلکالوئیدی که از گونه‌های مختلف *Rauwolfia* به دست می‌آید و به عنوان ضد فشار خون مورد استفاده واقع می‌شود.

resorcinol /re-zor'si-nol/

نوعی داروی باکتری‌سید، کراتولیتیک، اکسفولیاتیو و ضدخارش که به ویژه به شکل کراتولیتیک موضعی در درمان آکنه و درمان‌های دیگر مصرف می‌شود.

reteplase /ret'et-plas/

فرم نو ترکیب فعال کننده پلاسمینوژن بافتی که به عنوان داروی ترومبولیتیک در درمان انفارکتوس میوکارد به کار می‌رود.

r-HuEPO recombinant human اپوتین (م)

erythropoietin اریتروپویتین نو ترکیب انسانی)

ribavirin /ri'bah-virin/

نوعی داروی ضد ویروس وسیع‌الطیف که در درمان پنومونی شدید و بروسه ناشی از ویروس سن سیپال تنفسی، به ویژه در شیرخواران پرخطر به کار می‌رود. این دارو همچنین همراه با اینترفرون alfa-2b در درمان هپاتیت C مزمن مصرف می‌شود.

rifabutin /rif'a-bu'tin/

آنتی‌بیوتیکی که به منظور پیشگیری از بیماری منتشر *Mycobacterium avium* (MA C) complex در بیماران مبتلا به عفونت HIV پیشرفته مورد استفاده قرار می‌گیرد.

rifampicin /rif'am pi-sin/

← **rifampin** مشتق نیمه صنعتی ریفاامپسین که از اثرات ضدباکتری گروه ریفاامپسین برخوردار است.

rifamycin /rif'ah-mi'sin/

هر کدام از آنتی‌بیوتیک‌هایی که به وسیله سویه‌ای از *Streptomyces mediterranei* بیوسنتز می‌شوند و بر طیف وسیعی از باکتری‌ها، شامل کوکسی‌های گرم - مثبت، بعضی باسیل‌های گرم منفی و میکوباکتریوم تسیریکولوزیس و برخی میکوباکتری‌های دیگر مؤثر است و برای درمان سل و پیشگیری از عفونت‌های منگوکوکی به کار می‌رود.

rifapentine /-pen'ten/

نوعی آنتی‌بیوتیک ریفاامپسین صنعتی که در درمان ترکیبی که در درمان سل ریوی به کار می‌رود.

riluzole /ril'u-zo l/

آمیوتروفیک لئزال اسکروزیس به منظور افزایش طول عمر

به کار می‌رود.
rimantadine /rimantadine /ri-man 'lah-de n/
 داروی ضد ویروس که برای پیشگیری و درمان آنفلوآنزای A به کار می‌رود.

نوعی کورتیکواستروئید /ri-mek 'sah-lo n "
 که به عنوان ضد التهاب موضعی در درمان التهاب بعد از جراحی چشم و نیز به منظور درمان یوویت قدامی به کار می‌رود.
risedronate /ris-ed 'ro-na t/
 نوعی مهارکننده جذب استخوان که نمک سدیم آن در درمان استئیت پرماس و پیشگیری و درمان استئوپورز مصرف می‌شود.
risperidone /-per 'i-do n/
 نوعی داروی ضد جنون که به صورت ترکیبی از آنتاگونیسم سروتونین و دوپامین اثر می‌کند.

ritodrine /rit 'o-dre n/
 آگونیست بتا ۲- آدرنژیک که نمک هیدروکلرید آن به عنوان شل کننده عضله صاف (عضله رحم) به منظور به تأخیر انداختن زایمان زودرس بدون عارضه به کار می‌رود.
ritonavir /ri-to 'nah-vir/
 بازدارنده HIV پروتاز که به شکل خوراکی در درمان عفونت HIV و ایدز به کار می‌رود.

rituximab /ri-tuk 'si-mab/
 نوعی آنتی بادی مونوکلونال که به آنتی ژن CD₂₀ متصل می‌شود و به عنوان داروی ضد لنفوما در درمان لنفوم غیر هوچکین سلول B نوع CD-20 مثبت به کار می‌رود.

rivastigmine /riv 'ah-stig 'men/
 نوعی مهارکننده کولین استراز که به شکل نمک تارترات به عنوان درمان کمکی دماس نوع آلزایمر به کار می‌رود

rizatriptan /ri 'zah-trip 'tan/
 آگونیست انتخابی گیرنده سروتونین که به شکل نمک سولفات در درمان حاد میگرن به کار می‌رود.

rocuronium /ro 'ku-ro 'ne-um/
 نوعی داروی مسدودکننده عصبی عضلانی غیر دیپلاریزان که به شکل نمک برومید به عنوان داروی کمکی بی‌هوشی عمومی به منظور تسهیل لوله گذاری تراشه و شل کننده عضلانی در طول جراحی یا تهویه مکانیکی به کار می‌رود.

rofecoxib /ro 'fè-cok 'sib/
 نوعی داروی ضد التهاب غیر استروئیدی که در درمان استوارتریت، درد حاد و دیسمنوره به کار می‌رود.

ropinirole /ro pin 'i-rol "
 نوعی آگونیست دوپامین که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان ضد دیسکینزی در درمان پارکینسون به کار می‌رود.

ropivacaine /-pi-v 'ah-ka n/
 داروی بی‌حس کننده موضعی از گروه آمید که به شکل نمک هیدروکلرید برای انفیلتراسیون جلدی بی‌هوشی، بلوک عصبی محیطی و بلوک اپیدورال به کار می‌رود.

rosiglitazone /ro-sig-lit 'ah-z on/
 نوعی داروی ضد دیابت که حساسیت به انسولین را افزایش می‌دهد و به صورت نمک مالئات در درمان دیابت شیرین نوع ۲ به کار می‌رود.

Ru-486 mifepristone. ←



salbutamol /sal-bu 'lah-mol/ **albuterol**. ←
 نوعی آمید اسید **salicylamide** /sal 'i-sil-am 'id/
 سالیسیلیک که به عنوان ضد درد و تب به کار می‌رود.

salicylate /sali-sil 'at, sah-lis i-lat/
 ۱. نمک، آنیون یا املاح اسید سالیسیلیک.
 ۲. هر کدام از یک گروه ترکیبات وابسته مشتق از اسید سالیسیلیک که ستر پروستاگلاندین را مهار می‌کنند و از اثرات ضد درد، تب و التهاب برخوردار هستند. استیل سالیسیلیک اسید کولین سالیسیلات، متیزیم سالیسیلات، و سدیم سالیسیلات در این گروه قرار دارند.

methy s. methyl. ←
 نوعی اسید متیلور **salicylic acid** /'i-sil 'ik/
 که به عنوان کراتولیتیک موضعی و سوزاننده به کار می‌رود.

salicylate. ←
 نوعی آگونیست **salmeterol** /sal-met 'rol/
 گیرنده بتا ۲- آدرنژیک که به شکل xinafoate s. به عنوان گشادکننده برونش به کار می‌رود.

salsalate /sal 'sah-la t/
 سالیسیلاتی با اثر ضد درد، تب و التهاب که در درمان استوارتریت و آرتریت روماتوئید به کار می‌رود.

saquinavir /sah-kwin 'ah-vir/
 نوعی بازدارنده HIV پروتاز که باعث ایجاد ذرات ویروسی نابالغ و غیر عفونی می‌شود و به شکل پیس یا نمک سیلات در درمان عفونت HIV و ایدز به کار می‌رود.

saralasin /sar-al 'ah-sin/
 آنتاگونیست آنژیوتانسین II که به شکل استات استر به عنوان ضد فشار خون در درمان هیپرتانسیون شدید و در تشخیص هیپرتانسیون وابسته به رنین به کار می‌رود.

scopolamine /sko-pol 'ah-m en/
 اسکوپولامین؛ نوعی آلکالوئید آنتی کولینرژیک که از گیاهان مختلف خانواده سولاناسه به دست می‌آید و به صورت پیس یا نمک هیدروبرومید به عنوان ضد استفراغ و به صورت نمک هیدروبرومید به عنوان ضد زق قبل از بی‌هوشی، داروی کمکی بی‌هوشی عمومی و میدریاتیک و سیکلوپلیک موضعی به کار می‌رود.

secobarbital /seˈko-bahr ˈbi-tal/
 نوعی باریتورات کوتاه اثر که به عنوان خواب‌آور، سنانو و ضد تشنج در کزاز و به شکل نمک سدیم مصرف می‌شود.

selegiline /se-lej ˈlɪ-en/
 نوعی داروی ضدپارکینسون که به شکل نمک هیدروکلرید، همراه با لودودوبا و کاریدوپا مصرف می‌شود.

sermorelin /ser ˈmo-rel ˈin/
 نوعی پپتید صناعی مشابه بخشی از هورمون آزادکننده هورمون رشد که به شکل نمک استات در درمان کمبود هورمون رشد به کار می‌رود.

sertraline /ser ˈtrah-le n/
 نوعی مهارکننده انتخابی بازجذب سروتونین که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان افسردگی، اختلال وسواسی - جبری و پانیک به کار می‌رود.

sevelamer /sē-vel-ah-men/
 نوعی ماده متصل شونده به فسفات که به شکل نمک هیدروکلرید به منظور کاهش غلظت فسفات سرم در هیپرفسفاتی موجود در مراحل انتهایی بیماری کلیه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

sibutramine /si-bu ˈtrah-me n ˈ/
 نوعی داروی مهارکننده اشتها که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان چاقی به کار می‌رود.

sideromycin /-mi ˈsin/
 هر کدام از یک گروه آنتی‌بیوتیک که به وسیله برخی اکتینومایست‌ها سنتز می‌شوند و رشد باکتریال را از طریق تداخل با جذب آهن مهار می‌کنند.

sildenafil /sil-den ˈah-fil ˈ/
 نوعی مهارکننده فسفودی استراز که عضله صاف پنیس را شل می‌کند و باعث تسهیل جریان خون در جسم غاری می‌شود. این دارو به شکل نمک سترات برای درمان اختلال نعوظ آلت به کار می‌رود.

simethicone /si-meth ˈi-kon/
 ماده ضد نفخ که مخلوطی است از دایمتیکون‌ها و دی‌اکسی‌دسیلیکون.

simvastatin /sim ˈvah-statin/
 مهارکننده سنتز کلسترول که در درمان هیپرکلسترولمی وسایر انواع دیس‌لیپیدمی و نیز برای کاهش دادن به خطرات آترواسکلروز و بیماری کرونر قلب به کار می‌رود.

sirolimus /si-ro ˈli-mus/
 نوعی آنتی‌بیوتیک ماکرولید دارای ویژگی‌های سرکوبگر ایمنی که برای پیشگیری از رد پیوند کلیه تجویز می‌شود.

somatrem /so ˈmah-trem/
 هورمون رشد انسانی بیوست آتیک که با فناوری نو ترکیب آماده می‌شود و تفاوت آن با هورمون طبیعی انسانی در دارا بودن یک باقیمانده متیونین اضافی در پایانه آن است و در درمان نارسایی رشد و لاغری شدید کاهش وزن همراه با ایندز به کار می‌رود.

somatropin /so ˈmah-tro ˈpin/
 هورمون رشد انسانی بیوست استیک که بطور نو ترکیب تهیه

می‌شود و دارای توانایی اسید آمینهای مشابه هورمون طبیعی است و در درمان نارسایی رشد و لاغری شدید و یا کاهش وزن همراه با ایندز به کار می‌رود.

sotalol /so ˈtah-lol/
 نوعی داروی مسدودکننده بتا آدرنژیک غیر انتخابی قلب که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان آریتمی‌های بطنی تهدیدکننده حیات به کار می‌رود.

sparfloxacin /spahr-flok ˈsah-sin/
 نوعی داروی ضد میکروبی وسیع‌الطیف صناعی.

spectinomycin /spek ˈti-no-misin/
 آنتی‌بیوتیک مشتق از *Streptomyces spectabilis* که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان گنوره به کار می‌رود.

spironolactone /sper-o-no-lak ˈso n/
 یکی از اسپیرولاکتون‌های مهارکننده آلدوسترون که تداخل سدیم و پتاسیم در لوله انتهایی کلیه را مهار می‌کند و از این طریق باعث افزایش دفع سدیم و آب و کاهش دفع پتاسیم می‌شود و برای درمان ادم، هیپوکالمی، آلدوسترونیزم اولیه و هیپر تانسین به کار می‌رود.

stanalone /stan ˈo-lon/
 فرم نیمه صناعی دی‌هیدروستسترون که به عنوان استروئید آنروژنیک و آندوپلیک مورد استفاده قرار گرفته است.

stanazolol /stan ˈo-zo-lol ˈ/
 نوعی استروئید آندوپلیک آنروژن که برای پیشگیری از حملات آنژیوادم ارثی به کار می‌رود.

stavudine /stavu-de n/
 نوعی آنالوگ نوکلئوزیدینمیدین که تکثیر ویروس HIV را مهار می‌کند و در درمان عفونت با این ویروس تجویز می‌شود.

streptomycin /-mi ˈsin/
 نوعی آنتی‌بیوتیک که به وسیله *Streptomyces girseus* تولید می‌شود و بر طیف وسیعی از باسیل‌های گرم منفی هوازی و بعضی باکتری‌های گرم - مثبت، شامل میکوباکتری‌ها مؤثر است اما بسیاری از ارگانیسم‌ها به آن مقاوم شده‌اند. این دارو به شکل نمک سولفات در درمان سل، تولا رمی، طاعون و بروسوز به کار رفته است.

streptozocin /-zo ˈsin/
 آنتی‌بیوتیک ضدنوپلاسم مشتق از *Streptomyces achromogenes* که بطور عمده در درمان تومور سلول‌های جزیره‌ای و تومورهای دیگر پانکراس مصرف می‌شود.

succinylcholine /suk ˈsi-nil-ko ˈle n/
 نوعی مسدودکننده عصبی عضلانی که به عنوان داروی کمکی بی‌هوشی و در درمان تشنج، به شکل نمک کلرید مصرف می‌شود.

sucralfate /soo-kral ˈTa l/
 کمپلکسی از آلومینیوم و یک پلی‌ساکارید سولفات که به عنوان داروی ضد زخم دستگاه گوارش به کار می‌رود.

sufentanil /soo-fentah-nil/ ضد درد مخدر مشتق از فتانیل که به شکل نمک سترات به عنوان بی‌هوش‌کننده یا داروی کمکی بی‌هوشی یا داروی بی‌هوشی و نیز در درمان دردهای زایمان به کار می‌رود.

sulbactam /sul-bak-tam/ داروی مهارکننده بتا - لاکتاماز که به شکل نمک سدیم برای افزایش فعالیت آنتی‌باکتریال پنی‌سلین‌ها و سفالوسپین‌ها بر علیه ارگانسیم‌های تولیدکننده بتا- لاکتاماز به کار می‌رود.

sulconazole /sul-kon-ah-zo l/ داروی ضد قارچ وسیع‌الطیف ایمیدازول موضعی که به شکل نمک نیترات در درمان فرم‌های مختلف تینه‌آ و کاندیدیازیس پوستی به کار می‌رود.

sulfacetamide /sul-fah-set-ah-mi d/ نوعی سولفونامید که نمک سدیم آن به‌طور موضعی در عفونت‌های چشمی و آکنه و وُلگاریس مصرف می‌شود.

sulfadiazine /-diah-ze n/ نوعی آنتی‌باکتریال سولفونامید که به شکل بیس یا نمک سدیم در درمان عفونت‌ها، از جمله نوکاردیوز، توکسوپلاسموز، ائیت میانی، و مالاریای فالسیپاروم مقاوم به کلروکین به کار می‌رود. ← silver

sulfadoxine /-dok-sen/ نوعی سولفانامید طول‌التر که همراه با پی‌ریمتامین در پیشگیری و درمان مالاریای فالسیپاروم مقاوم به کلروکین به کار می‌رود.

sulfamethizole /-meth-i-zo l/ نوعی سولفونامید که در عفونت‌های دستگاه ادراری به کار می‌رود.

sulfamethoxazole /-meth-ok-sah-zo l/ نوعی سولفونامید ضدباکتری و پروتوزوا که به ویژه در عفونت‌های حاد دستگاه ادراری مصرف می‌شود.

sulfapyridine /-pir-i-den/ نوعی سولفونامید که به عنوان مهارکننده درمانیت هرپتی‌فرم مصرف می‌شود.

sulfasalazine /-sal-ah-ze n/ نوعی سولفونامید که در درمان و پیشگیری از بیماری التهابی روده و درمان آرتریت روماتوئید به کار می‌رود.

sulfinpyrazone /sul-fi-n-pirah-zo n/ نوعی داروی یوریکوزوریک که در درمان نقرس به کار می‌رود.

sulfisoxazole /sul-fi-sok-sah-zo l/ نوعی آنتی‌باکتریال سولفونامیدی گونا‌اثر که به‌ویژه در عفونت‌های مجاری ادراری و به شکل s.acetyl به کار می‌رود.

diol amine به عنوان آنتی‌باکتریال موضعی چشمی مورد استفاده واقع می‌شود.

sulfonyleurea /sul-fö-nil-ue-rah/ هر کدام از یک گروه ترکیباتی که از طریق تحریک بافت‌های جزیره‌ای برای ترشح انسولین، اثر هیپوگلیسمیک اعمال می‌کنند و برای کنترل هیپرگلیسمی بیماران مبتلا به دیابت شیرین نوع ۲ غیرقابل درمان با رژیم درمانی و ورزش تنها به کار می‌رود.

sulindac /sul-inda/ نوعی داروی ضد درد، تب و التهاب غیراستروئیدی، که در درمان اختلالات روماتیسمی به کار می‌رود.

sumatriptan /soo-mah-trip-tan/ نوعی آگونیست انتخابی گیرنده سروتونین که نمک سوسکینات آن در درمان میگرن و سردردهای خوشه‌ای به کار می‌رود.

suprofen /soo-pröfen/ داروی ضدالتهاب غیراستروئیدی که به‌طور موضعی به‌منظور جلوگیری از میوز در خلال جراحی چشم از راه ملتحمه مورد استفاده قرار می‌گیرد.



tacrine /tak-re n/ نوعی مهارکننده کولین‌استراز که به‌منظور بهبود عملکرد شناختی در درمان بیماری آلزایمر و به‌شکل نمک هیدروکلرید به کار می‌رود.

tacrolimus /tak-ro-limus/ نوعی ماکرولید مهارکننده ایمنی با اثری شبیه به سیکلوسپورین که برای پیشگیری از رد پیوند عضو به کار می‌رود و نیز به‌طور موضعی در درمان درمانیت اتوپیک حاد مصرف می‌شود.

tamoxifen /tah-mok-si-fen/ نوعی آنتی‌استروژن غیراستروئیدی خوراکی که به شکل نمک سترات در پیشگیری و درمان سرطان پستان به کار می‌رود.

tamsulosin /tam-soo-lo-o-sin/ نوعی داروی مسدودکننده α_1 -آدرنرژیک اختصاصی پروستات که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان هیپرپلازی خوش‌خیم پروستات مصرف می‌شود.

taxol /tak-sol/ نام تجاری فراورده‌ای از پاکلیتاکسل.

tazarotene /tah-zar-o-te n/ نوعی پیش‌داروی رتینوئید که به‌طور موضعی در درمان آکنه و لگاریس و پسوریازیس مصرف می‌شود.

tazobactam /taz-o-bak-tam/ نوعی بازدارنده β -لاکتاماز که از اثرات و مصارف مشابه سولباکتام برخوردار است و به شکل نمک سدیم به کار می‌رود.

teicoplanin /ti-ko-pla-nin/ آنتی‌بیوتیک گلیکوپپتیدی که به عنوان جایگزین دارای سمیت کمتر وانکومايسين در درمان عفونت‌های ناشی از باکتری‌های گرم - مثبت به کار می‌رود.

telmisartan /tel-mi-sahr-tan/ نوعی آنتاگونیست آنژیوتانسین II که به عنوان داروی ضد فشار خون به کار می‌رود.

temazepam /tê-maz-`tê-pam/

بنزودیازپینی که به عنوان سدانو و خواب‌آور، در درمان بی‌خوابی به‌کار می‌رود.

temozolmide /tem "ah-zo-`lah-m īd/

نوعی داروی سیتوتوکسیک قلیایی‌کننده که به عنوان داروی ضدتویلاسم در درمان آستروستئوم آنابلاستیک مقاوم به‌کار می‌رود.

tenecteplase /tê-nek-`tê-pl ās/

فرم تعدیل شده فعال‌کننده پلاسمینوژن بافتی انسانی که با فناوری DNA تو ترکیب تولید می‌شود و به عنوان داروی ترومبولیتیک در درمان انفارکتوس میوکارده مصرف می‌شود.

teniposide /ten-i-po-`sīd/

نوعی داروی نیمه صناعی ضدتویلاسم که در درمان نوروبلاستوم، لنفوم غیرهوچکین، و لوسمی لنفوبلاستیک حاد به‌کار می‌رود.

tenofovir /tê-no-`fo-vir "/

نوعی داروی ضد رتروویروس که تراس کریپتاز معکوس را مهار می‌کند و به‌صورت *t. disoproxil fumarate* در درمان عفونت HIV-1 به‌کار می‌رود.

terazosin /ter-āzo-sin/

نوعی داروی مسدودکننده آلفا ۱ - آدرنژیک که به شکل نمک هیپروکلرید در درمان هیپرتانسیون و هیپرپلازی خوش‌خیم پروستات تجویز می‌شود.

terbinafine /ter-`bi-nah-fe n"/

داروی ضدقارچ صناعی مؤثر بر مخمرها و بسیاری از درماتوفیت‌ها که به شکل نمک هیپروکلرید در درمان تینه‌آ و اونکوماایکوز به‌کار می‌رود. نوعی آنتاگونیست گیرنده بتا - آدرنژیک که نمک سولفات آن به عنوان گشادکننده برونش و به عنوان توکولیتیک در پیشگیری از لیبر زوروس به‌کار می‌رود.

terconazole /ter-kónah-zō ī

نوعی مشتق ایمیدازول که به عنوان ضدقارچ موضعی در درمان کاندیدایازولو واژینال به‌کار می‌رود.

tetracaine /tet-`rah-k ān/

نوعی بیحس کننده موضعی و نخاعی که به‌صورت بیس یا نمک هیپروکلرید به‌کار می‌رود.

tetracycline /-siklēn/

۱. هر کدام از یک گروه آنتی‌بیوتیک وسیع‌الطیف وابسته به هم که از گونه‌های *Streptomyces* بدست می‌آید و یا به‌طور مصنوعی تولید می‌شود.

۲. نوعی آنتی‌بیوتیک نیمه صناعی که به‌طور نیمه صناعی از کلترتراسیکلین تولید می‌شود و دارای همان طیف وسیع فعالیت ضد میکروبی سایر اعضای گروه تتراسیکلین است و به شکل بیس یا نمک هیپروکلرید مصرف می‌شود.

tetrahydrozoline /-hi-droz-`ah-le n/

نوعی آدرنژیک که نمک هیپروکلرید آن به شکل موضعی به‌منظور تنگ کردن عروق مخاط بینی و ملتحمه به‌کار می‌رود.

thalidomide /thah-lid-`o-mi d/

داروی مسکن و خواب‌آوری که در اولین سال‌های دههٔ ۱۹۶۰ به‌طور شایع در اروپا مصرف می‌شد و مشخص شد که باعث ناهنجاری‌های مادرزادی خطرناک در جنین می‌شود که به‌ویژه چنانچه در اوایل حاملگی تجویز شود به‌صورت amelia (فقدان مادرزادی یک پا چند عضو) و phocomelia (فقدان مادرزادی بازو، ساعد، ساق یا ران) تظاهر می‌کند. این دارو امروزه در درمان اریتم نودوزوم لپروزم تجویز می‌شود.

theophylline /the-of-`i-lin/

نوعی مشتق گزانتین که در برگ چای وجود دارد و به‌طور صناعی هم تولید می‌شود و نمک‌ها و مشتقات آن به عنوان شل‌کننده عضله صاف، محرک CNS و عضله قلب، گشادکننده برونش مصرف می‌شوند. این دارو به‌عنوان گشادکننده برونش در آسم و برونشیت، آمفیزم یا سایر بیماری‌های مزمن اسنادی ریه به‌کار می‌رود. نمک‌کولین این ترکیب، اکسی‌تریپلین است.

thiabendazole /thi "ah-bendah-zo ī

نوعی داروی ضد کرم وسیع‌الطیف که در درمان استروژیلوییدبازیس، تریشینوز و لارو امیگراس جلدی یا احشایی به‌کار می‌رود.

thiazide /thiah-zi d/

هر کدام از یک گروه دیورتیک که از طریق مهار بازجذب سدیم در لوله‌های پروگزیمال کلیه و تحریک دفع کلر و در نتیجه، افزایش دفع آب اثر می‌کنند.

thiethylperazine /thi-eth "il-par-ah-ze n/

نوعی داروی ضد استفراغ که به‌شکل نمک مائات یا مالات در درمان و پیشگیری تهوع و استفراغ، مصرف می‌شود.

thimerosal /thi-mer-`o-sal/

نوعی ضدعفونی‌کننده جیوه‌ای آبی که ضدقارچ است و نیز در مورد بسیاری از باکتری‌های غیر اسپور ساز، باکتریواستاتیک محسوب می‌شود. این ترکیب به عنوان ضدعفونی‌کننده موضعی و محافظت‌کننده دارویی به‌کار می‌رود.

thioguanine /-gwah-`nēn/

داروی ضد تویلاسم مشتق از مرکابتیوپورین که در درمان لوسمی میلوزن حاد به‌کار می‌رود.

thiopental /thio-pental/

نوعی باربیتورات فوق‌العاده کوتاه‌اثر که نمک سدیم آن به‌طور داخل وریدی به‌منظور القای بی‌هوشی عمومی و نیز به عنوان داروی کمکی بی‌هوشی عمومی یا بی‌حسی موضعی و همچنین داروی ضدتنشج به‌کار می‌رود.

thioridazine /-rid-`ah-z ēn/

نوعی آرام بخش با اثر ضد جنون و سانیو که به شکل بیس یا نمک هیپروکلرید مصرف می‌شود.

thiotepa /-tep-`ah/

نوعی داروی آلکیل‌کننده سیتوتوکسیک که به عنوان ضدتویلاسم در درمان سرطان پستان، تخمدان، یا مثانه، بیماری هوچکین و فیوژن بدخیم

می‌رود.

tobramycin /to "brah-mi sin/

آنتی‌بیوتیک آمینوگلیکوزید مشتق از کمپلکس ایجاد شده به وسیله *Streptomyces tenebrarius* که بر علیه بسیاری از ارگانسیم‌های گرم - منفی و برخی از ارگانسیم‌های گرم - مثبت نقش باکتری‌سید دارد و به شکل نمک سولفات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

tocainide /to-kāni d/

نوعی داروی ضدآریتمی که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان آریتمی‌های بطنی به‌کار می‌رود.

tolazamide /tol-az "ah-mi d/

هیپوگلیسمیک که در درمان دیابت شیرین نوع ۲ به‌کار می‌رود.

tolazoline /tol-az "o-len/

نوعی مهارکننده آدرنژیک و گشادکننده عروق محیطی که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان اختلالات عروق محیطی ناشی از اسپاسم عروقی و به عنوان گشادکننده عروق در آنژیوگرافی

دارویی به‌کار می‌رود.
داروی هیپوگلیسمیک خوراکی که در درمان دیابت شیرین نوع ۲ و به شکل نمک مونوسدیم به عنوان عامل انجام تست تشخیصی انسولینوما دیابت شیرین به‌کار می‌رود.

tolcapone /to "kah-po n "/

داروی ضد دیسکینزی که به عنوان درمان کمکی پارکینسون، در کنار لودوپا و کاریدوپا مصرف می‌شود.

tolmetin /tol "met-n/

نوعی داروی ضدالتهاب غیر استروئیدی که به شکل نمک سدیم در درمان اختلالات روماتیسمی مختلف به‌کار می‌رود.

tolnafate /tol-naf "la f/

نوعی داروی ضدقارچ صناعی موضعی که در درمان کچلی به‌کار می‌رود.

tolterodine /tol-ter "ah-de n/

نوعی داروی ضداسپاسم که در درمان بیش‌فعالی مثانه تجویز می‌شود.

topiramate /to-pi "rah-m al/

مونوساکارید استخلافی که به عنوان داروی ضدتشنج در درمان صرع پارسیل به‌کار می‌رود.

topotecan /to "po-tékan/

نوعی داروی ضدتئوپلاسم که DNA توپوایزومراز را مهار می‌کند و به شکل نمک هیدروکلرید در درمان کارسینوم متاستاتیک تخمدان و کارسینوم سلول کوچک ریه به‌کار می‌رود.

toremifene /tor "è-mi-fen "/

آنالوگ تاموکسیفن که به عنوان آنتاگونیست استروژن و به شکل نمک سیترات در درمان تسکینی کارسینوم پستان متاستاتیک تجویز می‌شود.

torsemide /tor "sè-mi d/

دیورتیکی وابسته به سولفونیل اوره که در درمان ادم و هیپرتانسیون به‌کار می‌رود.

پلور یا پریکارد به‌کار می‌رود.

thiothixene /-thik "sen/

نوعی مشتق تیوگزانتین که به شکل بیس یا نمک هیدروکلرید در درمان اختلالات روانی به‌کار می‌رود.

thioxanthene /-zanthe n/

۱. ترکیب سه‌حلقه‌ای که از نظر ساختمانی شبیه فنوتیازین است.

۲. هرکدام از یک گروه داروهای ضدچون که از نظر ساختمانی به هم شباهت دارند، مانند تیوتیگزین.

نوعی داروی ضدتشنج که به شکل نمک هیدروکلرید و به عنوان داروی کمکی در درمان صرع پارسیل به‌کار می‌رود.

ticarcillin /ti "kahr-sil "in/

نوعی پنی‌سیلین نیمه‌صناعی باکتری‌سید که بر ارگانسیم‌های گرم - منفی و گرم - مثبت مؤثر است و به شکل نمک دی‌سدیم مصرف می‌شود.

ticlopidine /ti-kl ópi-de n/

نوعی مهارکننده پلاکتی که به شکل نمک هیدروکلرید در پیشگیری از سندرم سکته مغزی به‌کار می‌رود.

tiludronate /ti-loódrah-nat/

بازدارنده جذب استخوان که نمک دی‌سدیم آن در درمان بیماری استئیت دفراس به‌کار می‌رود.

timolol /ti mo-lol/

نوعی داروی مسدودکننده بتا-آدرنژیک غیر انتخابی که به شکل نمک مالئات در درمان هیپرتانسیون، درمان و پیشگیری از انفارکتوس میوکارد عودکننده و پیشگیری می‌گردد به‌کار می‌رود. این دارو همچنین به شکل موضعی به صورت نمک همی‌هیدرات یا مالئات به منظور کاهش فشار داخل چشم در گلوکوم زاویه باز و افزایش فشار داخل چشم تجویز می‌شود.

tinzaparin /tin-zap "ah-rin/

هیپارین دارای وزن مولکولی پایین و با متشاه خوبی که فعالیت ضدترومبوزی دارد و همراه با وارفارین در درمان ترومبوز وریدی عمقی یا یا بدون آمبولی ریبی مصرف می‌شود.

نوعی مشتق ایمیدازول که به عنوان ضدقارچ موضعی در درمان کاندیدایازیس و لئوواژن به‌کار می‌رود.

tiopronin /ti-ópro-nin/

نوعی ترکیب تیول که در درمان سیستینوری و پیشگیری از سنگ‌های کلیوی سیستینی به‌کار می‌رود.

tirofiban /ti "ro-fiban/

نوعی مهارکننده پلاکتی که نمک هیدروکلرید آن در پیشگیری از ترومبوز در آژن صدری نایابا یا در انفارکتوس میوکاردی که با امواج Q غیرطبیعی مشخص نمی‌شود به‌کار می‌رود.

نوعی داروی ضداسپاسم که در درمان اسپاستیسیته اسکروز مولتیل یا آسیب نخاعی به‌کار می‌رود.

tramadol /tramˈah-dol/

نوعی ضد درد مخدر که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان درد بعد از اعمال جراحی یا جراحی دندان به کار می‌رود.

trandolapril /tran-dólah-pril/

نوعی مهارکننده آنزیم مبدل آنژیوتانسین که در درمان هیپرتانسیون و CHF بعد از انفارکتوس میوکارد یا اختلال عملکرد بطن چپ به کار می‌رود.

tranexamic acid /tranˈek-samˈik/

داروی ضد فیبرینولیتیک که به‌طور رقابتی، فعال شدن پلاسمینوژن را مهار می‌کند و در پیشگیری و درمان خونریزی شدید همراه با فیبرینولیز مفرط مصرف می‌شود.

tranyl cypromine /tranˈil-sip-ro-me n/

نوعی مهارکننده مونوآمین اکسیداز که نمک سولفات آن به عنوان ضد افسردگی و برای پیشگیری از میگرن به کار می‌رود.

trastuzumab /tras-tuzˈu-mab/

نوعی آنتی‌بادی مونوکلونال که به پروتئینی با بیان بیش از حد در بعضی از سرطان‌های پستان متصل می‌شود و به عنوان داروی ضد تئوپلاسم در درمان سرطان متاستاتیک پستان دارای این بیان بیش از حد به کار می‌رود.

travoprost /travˈo-prost/

پروستاگلاندین که در درمان افزایش فشار داخل چشم در گلوکوم زاویه باز یا هیپرتانسیون چشمی به کار می‌رود.

trazodone /trázo-do n/

به شکل نمک هیدروکلرید در درمان دوره‌های افسردگی مازور با، یا بدون اضطراب قابل توجه به کار می‌رود.

tretinoin /tretˈi-noin/

ایزومر فضایی all-trans اسید retinoic که به عنوان کراتولیتیک موضعی در درمان آکنه و لکارس و اختلالات کراتینیزاسیون و به شکل خوراکی برای درمان لوسمی پرومیلوسیتیک داد به کار می‌رود.

triacetin /tri-asˈet-in/

داروی ضد قارچی که به‌طور موضعی در درمان عفونت‌های قارچی سطحی پوست مصرف می‌شود.

triamcinolone /triˈam-sino-lo n/

نوعی گلوکوکورتیکوئید ضد التهاب صنعتی که در درمان جایگزین در نارسایی قشر غده فوق کلیه و به عنوان داروی ضد التهاب و مهارکننده ایمنی در طیف وسیعی از بیماری‌ها به کار می‌رود.

triamterene /tri-amˈter-e n/

نوعی دیورتیک نگهدارنده پتاسیم که بازجذب سدیم در لوله‌های درم پیچیده دیستال را مهار می‌کند و در درمان ادم و هیپرتانسیون به کار می‌رود.

triazolam /tri-ázo-lam/

نوعی بنزودیازپین که به عنوان سباتیو و خواب‌آور در درمان بی‌خوابی به کار می‌رود.

trichlormethiazide /tri-klorˈmê-thiahzid/

دیورتیک تیازیدی که در درمان هیپرتانسیون و ادم مصرف می‌شود.

trientene /triˈen-tēn/

نوعی داروی شلاتور (جاذب فلز) که به شکل نمک هیدروکلرید برای جذب مس در درمان بیماری ویلسون به کار می‌رود.

trifluoperazine /tri-floo-o-perˈah-ze n/

نوعی مشتق فنوتیازین که به شکل نمک هیدروکلرید به عنوان ضدخون به کار می‌رود.

triflupromazine /-floo-prómah-ze n/

نوعی مشتق فنوتیازین که نمک هیدروکلرید آن به عنوان ضدخون و ضد استفراغ تجویز می‌شود.

trifluridine /-floo-rī-de n/

نوعی ترکیب ضد ویروس که با سنتز DNA ویروس تداخل می‌کند و به‌طور موضعی در درمان کراتیت و کراتوکتیویت ناشی از هرپس و ویروس‌های انسانی ۱ و ۲ به کار می‌رود.

trihexyphenidyl /tri-hekˈsi-fenī-dil/

نوعی داروی ضد دیسکینزی دارای اثر شبیه آتروپین که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان پارکینسونیسم و کنترل عوارض اکستراپیرامیدال در وی پی تی تجویز می‌شود.

trikates /triˈkats/

ترکیبی از استات پتاسیم، پیکرنات پتاسیم و سترات پتاسیم که در درمان ویشگیری هیپوگالیمی به کار می‌رود.

trimeprazine /tri-mepˈrah-ze n/

نوعی آنتی‌هیستامین مشتق فنوتیازین که به شکل نمک تارترات به عنوان ضدخارش به کار می‌رود.

trimethadione /triˈmeth-ah-dio n/

نوعی داروی ضد تشنج دارای خصوصیات ضد درد که برای کنترل صرع کوچک تجویز می‌شود.

trimethaphan /tri-methˈah-fan/

نوعی داروی مسدودکننده کانال‌یونیک کوتاه‌اثر که به شکل استرکامسیلات به عنوان داروی ضد فشار خون، به منظور ایجاد هیپوتانسیون کنترل شده در حین جراحی و نیز به عنوان درمان اضطرابی بحران‌های ازدیاد فشار خون و ادم ریه ناشی از هیپرتانسیون به کار می‌رود.

trimethobenzamide /-methˈo-benˈzah-mīd/

داروی ضد استفراغی که به شکل نمک هیدروکلرید مصرف می‌شود.

trimethoprim /-methˈo-prīm/

نوعی آنتی‌باکتریال دارای ارتباط نزدیک با پیری‌متامین که تقریباً همیشه، همراه با یک سولفونامید، عمدتاً در درمان عفونت‌های دستگاه ادراری به کار می‌رود و نمک سولفات آن همراه با پیلیمیکسین B سولفات در درمان موضعی عفونت‌های چشمی مصرف می‌شود.

trimetrexate /triˈmê-trekˈsa t/

نوعی آنتاگونیست اسید فولیک که از نظر ساختاری با متوترکسات ارتباط دارد و به

U

undecylenic acid /un-des "i-len'ik/

نوع اسید چرب اشباع نشده به عنوان داروی ضد قارچ موضعی به کار می‌رود.

unoprostone /u "no-prost on/

داروی ضدگلوکوم که فشار بالای داخل چشم را کاهش می‌دهد و به صورت u.sopropyl در درمان گلوکوم زاویه باز و هیپرتانسیون چشمی مصرف می‌شود.

فرآورده گنادوتروپین‌ها، /-fol'ī-tro "pin/ FSH که از ادار زنان پائسه به‌دست می‌آید و همراه با hCG به‌منظور تحریک تخمک‌گذاری تجویز می‌شود.

اسید یوروئوکسی کولیک صفراوی /ur "so-di ol/ ursodiol ثنائی که به‌عنوان ضد کوله‌لیتیک برای تجزیه سنگ‌های صفراوی رادیولوست غیرکلسیفیه به‌کار می‌رود.

V

نوعی استر آسیکلوویر که /val "a-siklo-vir/ در اثر متابولیزه شدن تبدیل به آسیکلوویر می‌شود و به شکل نمک هیدروکلرید به‌عنوان داروی ضد ویروس در درمان هریس ژیتال و هریس زوستر افراد بزرگسال مبتلا به عدم کفایت ایمنی به‌کار می‌رود.

valdecoxib /val "dē-kok'sib/

داروی ضدالتهاب غیراستروئیدی گروه مه‌ل‌کننده‌های COX-2 که برای درمان استئوآرتریت، آرتریت روماتوئید و دیسمنوره اولیه بکار می‌رود.

valganciclovir /val "gan-si'klo-vir/

پیش داروی گان سیکلوویر که نمک هیدروکلرید آن در درمان رتینیت سیتومگالوویروس در بیماران مبتلا به ایدز به‌کار می‌رود.

valproic acid /-ik/

نوعی داروی ضد تشنج که

برای کنترل صرع ابسنس به‌کار می‌رود.

valrubicin /val-ro'bi-sin /

نوعی داروی ضدنئوپلاسم که با متابولیسم اسید نوکلئیک و سایر عملکردهای زیستی وابسته تداخل می‌کند و به شکل داخل مثانه‌ای در درمان گلیسینوم مثانه مصرف می‌شود.

valsartan /-sahr'tan/

آنتاگونیست آنژیوتانسین II که به عنوان ضد فشار خون به‌کار می‌رود.

vancomycin /van "ko-mis-in/

نوعی آنتی‌بیوتیک که به وسیلهٔ *Streptomyces orientalis*

شکل نمک گلوکوروبات، همراه با لوکوپرین در درمان پنومونی پنوموسیستیس کارینی در ایدز به‌کار می‌رود.

trimipramine /tri-mip'rah-me n/

داروی ضدافسردگی سه‌حلقه‌ای از گروه دی‌بنزآپین که به شکل نمک مالئات در درمان افسردگی و نیز اولسر پپتیک و برخی انواع دردهای شدید و مزمن عصبی به‌کار می‌رود.

trioxsalen /tri-ok'sah-len/

نوعی پسونال که همراه با قرار گرفتن در معرض اشعه فرابنفش، در درمان ویتیلیگو به‌کار می‌رود.

tripelenamine /tri "pē-len'ah-min/

آنتی‌هیستامینی با اثرات سالیو که به شکل نمک سیترات و هیدروکلرید به‌کار می‌رود.

triprolidine /tri-prōlī-de n/

نوعی آنتی‌هیستامینیک با اثرات سالیو که به شکل نمک هیدروکلرید به‌کار می‌رود.

triptorelin /trip "to-rel'īn/

آنالوگ صنایع گوناگودرلین که تجویز طولانی آن، آزاد شدن گنادوتروپین را مهار می‌کند و به شکل t. pamoate، به عنوان ضدنئوپلاسم در درمان کارسینوم پروستات به‌کار می‌رود.

trisalicylate /tri "sah-lis'ī-lal/

ترکیب حاوی سه یون سالیسیلات، ترکیبی ازکولین و متیزینوم سالیسیلات‌ها که به عنوان ضد درد، تب، التهاب و روماتیسم مصرف می‌شود.

troleandomycin /tro "le-an-do-mis-in/

نوعی آنتی‌بیوتیک ماکرولید که در درمان پنومونی پنوموکوکی عفونت‌های استرپتوکوکی بتاهمولیتیک گروه A به‌کار می‌رود.

tromethamine /tro-meth'ah-me n/

نوعی پذیرنده پروتون که به عنوان داروی آلکلیه‌کننده در اسیدوز متابولیک و نیز برای ساخت محلول‌های بافر مصرف می‌شود.

trovafloxacin /tro "vah-flōk'sah-sin/

نوعی آنتی‌باکتریال مؤثر بر طیف وسیعی از ارگانیسم‌های گرم- مثبت و گرم- منفی که به شکل نمک مسیلات به‌کار می‌رود.

tubocurarine /too "bo-ku-rah'ren/

آلکالوئید مشتق ازنبوت و ساقه *Chondrodendron tomentosum* که ماده فعال کورار و مسودکننده غیردیلاریزان عصبی عضلانی است و به شکل نمک کلرید به‌عنوان شل‌کننده عضلانی و داروی کمکی در تشخیص میاستنی گراو به‌کار می‌رود.

tyloxapol /ti-lōksah-pol/

نوعی پلیمر مایع غیر یونی که به عنوان سورفاکتانت برای کمک به رقیق و خارج شدن ترشحات برونش و ریه و به شکل استنشاقی به‌کار می‌رود.

تولید می‌شود و از اثر زیادی بر باکتری‌های گرم - مثبت، به ویژه استافیلوکوک‌ها برخوردار است و به شکل نمک هیدروکلرید مصرف می‌شود.

vecuronium /vek "u-rône-um/

نوعی داروی مسدودکننده عصبی عضلانی غیر دیپلاریزان که به شکل نمک برومید به عنوان داروی کمکی بی‌هوشی عمومی به کار می‌رود.

venlafaxine /ven "lah-fak "sen/

نوعی مهارکننده برداشت سروتونین و نور اپی نفرین که فعالیت نوروترانسمیتر را در CNS تحریک می‌کند و به شکل نمک هیدروکلرید، به عنوان داروی ضد افسردگی و اضطراب مصرف می‌شود.

verapamil /ve-rap "ah-mil/

نوعی مسدودکننده کانال کلسیم که شریان‌های کرونر را گشاد می‌کند و نیاز به اکسیژن میوکارد را کاهش می‌دهد. این دارو به شکل نمک هیدروکلرید در درمان آنژین صدری و هیپرتانسیون و نیز درمان و پیشگیری تآکی آریتمی‌های فوق بطنی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

verteporfin /ver "tê-por "fin/

نوعی ترکیب ایجادکننده حساسیت به نور که ترجیحاً در عروق جدید، از جمله کورویید تجمع می‌یابد و همراه با تحریک لیزری مناسب، در درمان نتوواسکولاریزاسیون ناشی از دژنراسیون ماکولار دیسک مانند، احتمالاً هیستوپلاسموز چشمی، یا نزدیک بینی مرضی به کار می‌رود.

vidarabine /vi-dar "ah-be n/

آدنین آر اینوزید (ara-A)، آنالوگ پورین که ترجیحاً از سنتز DNA ویروسی ممانعت به عمل می‌آورد و به عنوان داروی ضد ویروسی در درمان کراتیت هرپس سیمپلکس یا کر اتوکنزکتیویت به کار می‌رود.

vinblastine /vin-blaste n/

آلکالوئید وینکای ضد نتوپلاسم که به شکل نمک سولفات در درمان تسکینی بعضی انواع بدخیمی به کار می‌رود.

vincristine /vin-kriste n/

آلکالوئید وینکای ضد نتوپلاسم که در درمان نتوپلاسم‌های مختلف، از جمله بیماری هوجکین، لوسمی لنفوسیتیک حاد، لنفوم غیر هوجکین، سارکوم کاپوسی موجود در ایدز و نوروبلاستوم به کار می‌رود.

vinorelbine /vi-nor "el-be n/

نوعی آلکالوئید وینکای ضد نتوپلاسم که به شکل نمک تارترات در درمان کارسینوم غیر سلول کوچک پیشرفته به کار می‌رود.



warfarin /wor "fah-rin/

داروی ضد انعقاد کومارینی صنایعی که به شکل نمک سدیم تجویز می‌شود. این ترکیب همچنین به عنوان کشنده چوندگان (از طریق ایجاد خونریزی در پستانداران، به دنبال مصرف دوز کافی) به کار می‌رود.



xylocaine /zilo-kan/

نام تجاری فراورده لیدوکاین.

xylometazoline /zi "lo-met "ah-zôle n/

نوعی آدرنرژیک که به عنوان داروی ضد احتقان موضعی بینی و به شکل نمک هیدروکلرید مورد استفاده قرار می‌گیرد.



yohimbine /yo-him "bên/

یوهمبین؛

نوعی آلکالوئید که از نظر شیمیایی شبیه رزپین است و از پوست درخت یوهمب به دست می‌آید و دارای خصوصیات مسدودکننده آلفا - آدرنرژیک است و به صورت هیدروکلرید به عنوان سمپاتولیتیک و میریثیک به کار می‌رود و در درمان ناتوانی جنسی مصرف می‌شود.



zafirlukast /zah-fir "loo-kast/

نوعی آتاگوئیست گیرنده لوکوترین که به عنوان آنتی هیستامینیک به کار می‌رود.

zalcitabine /zal-sitah-be n/

۲، ۳' دی نوکسی سیتیدین که به عنوان داروی ضد رتروویروس مهارکننده اثر ترانس کریپتاز معکوس در درمان عفونت HIV به کار می‌رود.

zaleplon /zal "ê-plon/

نوعی سلتاتیو و خواب‌آور غیر بنزودیازپین که در درمان کوتاه مدت بی‌خوابی به کار می‌رود.

zidovudine /zi-dôvu-de n/

نوعی آنالوگ صنایعی نوکلئوزید (تیمیدین) که تکثیر بعضی رتروویروس‌ها، از جمله HIV را مهار می‌کند و در درمان عفونت HIV و ایدز مصرف می‌شود.

zileuton /ziloôton/

مهارکننده لوکوترین که به عنوان داروی ضد آسم مصرف می‌شود.

ziprasidone /zi-pra'si-don/

نوعی داروی ضدجنون که به شکل نمک هیدروکلرید در درمان اسکیزوفرنی به کار می‌رود.

zoledronic acid /zo'le-dron 'ik/

نوعی مهارکننده بیسفسفونات از باز جذب استئوکلاستی استخوان که در درمان هیپرکلسمی ناشی از بدخیمی به کار می‌رود.

zolmitriptan /zo'lmī-trip'tan/

آگونیست انتخابی گیرنده سروتونین که برای تسکین سرردهای حاد میگرنی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

zolpidem /zol-pi-dem/

نوعی سداتیو - خواب آور غیر بنزودیازپینی که به شکل نمک تارتрат در درمان مدت بی‌خوابی به کار می‌رود.

zonisamide /zo-ni's'ah-mīd /

نوعی سولفونامید که به عنوان ضد تشنج در درمان صرع پارسیل بزرگسالان به کار می‌رود.